UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228529
UNIVERSAL
LIBRARY

لباب قصص العلماء مرتبا لتاليف العبد الحاني

الفاني محمد بن سليمان التنكابني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انعم على العباد بالعلوم الكافية في السداد والمحتاج اليها في الرشاد ونصب السفراء الانجاد المرشدين الى معرفة المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذين بهم تم السناد وبهم ائتلفت الفرقة بين الامة ودفع الشقاق والعناد وبينوا احكام الشرع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشموس سماء الرسالة واختفاء بروج الولاية عين العلماء للارشاد وجعل مودتهم والنظر الى وجوههم ومتابعتهم وسيلة النجاة يوم التناد والصلوة والسلام على خاتم السفرة الكرام البررة قاسم الكفرة واللداد الموحى اليه بكتاب هو لكل قوم هاد الهادي الى سبيل الانقياد وآله الاكملين الاشرقين الافضلين الاطيبين الاطهرين الانجاد **وبعد** بندهٔ شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سلیمان التنکابنی بر صفحهٔ صحیفهٔ اذهان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگارد که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شموس رسالة واختفاء بدور ولایت علماً اعلام وفقهاً کرام را از فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه مرجع وملاذ وملجأ ومعاذ امور معاش ومعاد معین فرمود وبسیاری ازایشان بمرور زمان مجهول الاسم والقدر والتالیف والتوصیف گردیدند باینکه جمعی کثیری ازایشان ارباب کرامات باهره بوده واعلاً وافقاً مراتب عالیهٔ ایشان مزید رغبت ست در تحصیل علم ومحبت اهل علم وتنمیه اذهان م وفی الحقیقة محبت ایشان محبت امامان میباشد وعجب عجاب ازجمعی از اصحاب که عمرها بتالیف تواریخ روف داشته قضایای نصرانیان ومجوسان وبت پرستان را در آن مندرج ومندمج ساختند بلکه بعضی شعرائرا که ازمصادیق الشعراء یتبعهم الغاؤن احوال ایشان وزبدهٔ اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع وآثبت واشتهار درمیان ابناء روزگار یافته ودر احوال علماً کمتر پرداخته اند بلی کتابی که نوشته

که از محمد بن علی بن شهر آشوب ست که از مشایخ اجازهٔ پدر محقق طوسی ست و در سنه پانصد هجری بوده و این حقیر نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شد که او علمای زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهارصد بود مرتب شده و دیگر عبید الله بن علیست که از نوادگان برادر صدوق ست او هم کتابی در انساب نوشته که فهرست نام اوست و در او علمای زمان شیخ طوسی را تا زمان خود را نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب اهل الامل در بیان احوال علمای جبل ست که از تالیف صاحب وسائل محمد بن حسن بن حر عاملی ست و بسیار مختصرست و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب ریاض العلماست که آنرا میرزا عبد الله که از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی ست نوشته است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین ست که شیخ یوسف صاحب حدایق آنرا در اجازهٔ دو برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین ست و دیگر کتاب روضة البهیه ست که آنرا آقا سید شفیع بروجردی تالیف کرده در اجازهٔ پسرش سید علی اکبر و سید مزبور از شاگردان شریف العلما میباشد و این روضة البهیه همان لؤلؤه است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور الله شوشتری بعضی از پنجاه مشاهیر علمارا در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلماست که این حقیر قبل از هشت سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب و قلت متتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از علمارا درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروات و محفوظات ذکری از اسامی علما نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و مشایخ اجازهٔ ایشان و تلامذهٔ ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی و مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خود شان و طریق زهادت و ثقاوت و نقاوت و نهج سعی و تحصیل ایشان و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید بمستفید و طالب علم و عباد و زهاد سود مند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز وتر یاد کرده و طلب مغفرت از برای ایشان نموده تا ارواح عالیهٔ ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر رساله علیحده سابقاً در کرامات علما نوشته و فی الحقیقه ذکر کرامات علما مایهٔ وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا و بضاعت حقیت شریعت خاتم المرسلین ست صلی الله علیه و بارک و سلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یاد فرمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلما اسامی علما اعلام را بترتیب حروف تهجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی رجال را بترتیب حروف تهجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علمارا بترتیب اجازات و ترتیب ازمنه و اعصار مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گزاشتم و ابتدا نمودم به علمای زمان خود و درمیان ایشان ابتدا نمودم باسم سامی و نام نامی سید استاد بالاجداد الامجاد -

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمة الله

استادِ این خاکسار شهرهٔ هر دیار وحید امصار و اعصار و در علم فقه و اصول و رجال نادر روزگار و در تدریس گوی سبق از فقها و مضمار مدرسین عالی مقدار ربوده علم تدقیق و منارِ تحقیق و طودِ فقاهت درسش برای متوسط و مستفید و مفید مفید هر یک بقدر خورِ احوال از درس او بهره مند میبودند و در عتبهٔ علیه عالیه حسینیه مسکن و در مسجد مدرسهٔ سردار که مقابلِ صحنِ مبارک جناب حضرت سید الشهداء است تدریس میفرمود۔

در تلامذه سید استاد از معاریف و مسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب محصلین و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جملهٔ ایشان آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نجل حجة الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که در شیراز ست و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهجی و مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی و مرحوم ملا علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالی و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میرزا صالح عرب و آقا میرزا رضائی وامقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال الدین محلاتی و امثال ایشان که هر یک در صقعی از اصقاع مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ مے نمودم و در علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استنادم بآن جناب ست و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان از دحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد مذکور پر و مملو مے شد وارد سی مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن مدرسه طلاب و علما می نشستند یکدرس اصول مے فرمود که عنوان آن نتایج الافکار آنجناب بعد از چند سطر عبارت را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شرایع محقق اول که دو سطری از عبارات آن میخواندند و در خارج تقریر مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقه که مے نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقیه خود را که دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام ست میخواند و در اغلب از اوقات میفرمود که اگر کسیر اشکنی ست در دو بحثی ست و یا دلیلی زیادتر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخته و اگر در غیر مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله ست نه فهمیدن حقیقت مسئله مسئوله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضے از مجالس که با استاد عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر مے آمد استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت و چنین مجالس در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب مے آمد شبی در مسئلهٔ اجتماع امر و نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن بابت کار بجائے رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نمیداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

شیخ مهدی با تقریر و جامع بین المعقول و المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خویین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود از آن پس پسرش استاد و اکبر با نشاهان همراه خود برد و خود در نزد شاهزاده آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شد و فرزند ارجمندش سید استاد را اکبر بلا نگه داشت ـ

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اوائل و اخر عالم حنفی و فی صنفی تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر و درس او حاضر میشد از آن پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم ادق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن املی مازندرانی ملقب بشریف العلما که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلما هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علما می نشستند و چون شریف العلما در اوائل حال فقه تدریس نمیفرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم فقیه اکرم افضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق ربیع بستان فقاهت و گل گلبن گلشن و بستان جلالت و فخامت شیخ علی بن شیخ جعفر انار الله ترتبهما که معروف بمحقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفاده فقه می نمود از آن پس به کربلا مراجعت فرمود و شریف العلما بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه اوست پس شریف العلما یکدرس فقه هم بنا گزاشته و مسئله بیع فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسئله استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی شوشتری باشد در کتاب متاجر خود اقوال استاد خود شریف العلما را ذکر نموده مجملاً سید استاد در زمان حیوة شریف العلما مشغول به تدریس شد و در همان زمان قریب بصد نفر در مجلس سامی آن جناب کتاب قضا را مستقلاً مستفید می شدند ـ

در رؤیای استاد حضرت صدیقه کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رؤیا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلمی باو عطا فرمود که ای فرزند فقه بنویس و چون استاد غفر الله له در خدمت فرزند دلبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امری کرد که کتاب قضا تصنیف نماید آنجناب کتاب قضا را مستقلاً تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خوشحال رساله فارسیه از او شنیدند تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ط

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف ست که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است و تالیف آن در طاعون اتفاق افتاد تا اینکه نسخه را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

بلا محو

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در همه سطور نون بوده یا لام بوده و همچنین و در مدت دو ماه تالیف همه دوره اصول با آن متانت آن هم نسخه اصل را به نحو مزبور نوشتن که اتفاق در حروف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست مگر از تائید الهی و کرامت بی نهایت حضرت احدیت - و این فقیر را نیز بر ضوابط حواشی بسیار است - و کتاب نتایج الافکار در اصول که تقریبا بقدر معالم است و همه دوره اصول ادله و اقوال را دارست با عبارت فصیحه که در نهایت فصاحت و بلاغت ست و آنجناب رضی الله عنه آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول با بین بلاغت و فصاحت و جزالت و عذوبت نوشته نشده است و تلامذه آنجناب شروح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آنجمله آقا شیخ مهدی کجوری و آقا سید ابوالحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتایج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رساله در حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرمود و بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد کتاب دلائل الاحکام در شرح شرایع الاسلام که از اول طهارت تا حدود و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیر ست طهارت یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجر سه مجلد نکاح یک مجلد طلاق و ظهار و لعان و ایلاء و خلع و مبارات یک مجلد بزرگ غصب یک مجلد صید و ذباحه و اطعمه و اشربه یک مجلد بقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادله بیشمار که در کتب مبسوطه دیگر یافت نه می شود با عبارت فصیحه بلیغه موجزه محرره از نکاح تا باخر را میتوانم که ادعا کنم علی سبیل التحقیق نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته نشده و این فقیر در حین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رساله فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رساله عربیه در طهارت و صوم و رساله در مناسک حج و رساله حرمت غیبت در فروع آن و رساله در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتب دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بر وفق دلیل وارد ست -

در حفظ استاد

و آنجناب را حافظه زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خاطر من میرود و نمیماند و آنجناب را خط خوب بوده در نسخ و شکسته نستعلیق که درین دو قلم میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب ست و میفرمود که در شصت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام -

در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلما مخلفه او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد اولاد نشد و از زن دیگر چند دختر داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلا شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد مرتفعات

در احوالات آقا سید ابراهیم

و نماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاد مخلفه او را که مخلفه شریف العلماء بود اختیار کرد
کما تدین تدان اما پر طولے نه کشید که بعضے از اهل بلد اخوند ملا علی محمد او را مهمانی خواستند و او را مسموم نمودند و از ان
جناب از یک زوجه دو پسر باقے ماند و قلعه سامره باهتمام استاد انجام یافت و هر ساله تنخواهے بسیار از موقوفات
هند میفرستادند که بدستیاری ایشان بفقراء و تعمیر مشاهد مشرفه مصروف مے گشت و امّا در اخلاق آن بزرگوار
بمرتبه بود که توصیف آن از تحریر بیرون ست بلکه این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکو تر از آن بحر قلزم خضم
در اخلاق ندیدم اگر کودک ممیز چه عامی و چه غیر عامی چه از بخبا و چه غیر آنها اگر بر او وارد مے شدند تواضع میکرد
از جاے خود بر میخواست و این احوال در احدے از ابناء روزگار نبود و اگر او را کثره مے گفتند و العیاذ باللّٰه
فحش میدادند سکوت میفرمود بحدی که مشاهده نمودم که روزے یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی
بود میان شیخیه و طبقه فقهاء نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود آن عرب در مجمع درس آنجناب حاضر شد و
زبان بهرزه درائی و کثره و فحش باز کرد خنجر هم بر کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد نور اللّٰه مضجعه سر بزیر افگنده و
سکوت داشت یکے از سادات خدام بناگاه مطلع گردید آمد و گریبان این ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را
کاری مدارو او را تادیب و سیاست مکن که او مجنون ست آن سید خادم از آن مجلس او را کشید و در صحن مبارک حضرت
سید الشهدا برده و او را انداخت و چوب بسیار باو زد و او را تادیب و سیاست نمود و هرگز در مجلس درس
برای گفتگوی طلاب متغیر نه مے شد با اینکه اکثرے مجادله و محاوره و مقاوله میکردند بلکه بقاعده و قانون مناظره
با ایشان منازعه و مشاجره و مباحثه میفرمود و اگر زیاد او قات او را تلخ مینمود تبسم میفرمود و روی مبارک را از او بر میگرداند
و مے گفت نامربوط مگو زیاده ازین تغیر در مجلس درس وغیره هرگز از او مشاهده نه کردیم و در این چند سال که در خدمت
آن بزرگوار بودیم دو سه دفعه برای مهمی موعظه فرمود بارشاقت لسان و طلاقت زبان و سلاست بیان با دقایق
تفسیر قرآن —

در حکایت مضحکه که از آن جناب مسموع شد

و از جمله حکایات مضحکه که از آنجناب استماع نمودم اینکه کسے دهقانی را روزگار بآخر کار رسید وصیت نمود که فلان شخص را از مال
من نا محروم نکنید وصی آن شخص از عالمی از اهالی آن رستاق که با صول فقه مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئله نمود
آن عالم در جواب گفت که نظر بقاعده باید موصی له را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات ست که
عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی باو نداد از قضایا بعد از چندی عالمی اصولی بدآن قریه وارد شد این
مسئله را و فتوی ملای سابق و دلیلش را با و اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت که جواب صواب آنکه موصی
الیه چیزی داده باشند و قاعده نفی در نفی درین مقام جریان ندارد زیرا که الفاظ اقاریر و اوقاف و وصایا را بر فهم

عرف باید حمل نمود و عرفا در چنین کلام قطعا مفهوم عرفی آن ست که باید بموصی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر قاعده است ۔

حکایت مضحکه کردن در مجلس درس گفته شد

حکایت اخرے که در مجلس درس صحبت شد واو آن ست که استاد طیب الله تربته وقتے مسئله جواز وطی دبر زوجات را درس میفرمودند وادله بر جواز ذکرے فرمودند تا استقصاء ادله نمودند ازان پس فرمودند که هرکه زیاده براین دلیلے فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکے از افاضل تلامذهٔ آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه فکر کردم آن جناب فرمود کدام ست عرض کرد سیرهٔ علما نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران بخندیدند ۔ **حکایت** ثالثه زمانی استاد نور الله مرقده در مجلس این مسئله را درس میفرمودند اگر کسے مالی را به کسے بدهد واورا وکیل در انفاق طائفه خاصه کند واین وکیل از ان طائفه باشد آیا جائز ست که خود نیز سهمے بردارد فرمودند که احوط آن ست که خود بردارد مرحوم ملا علی محمد از روے ظرافت ومطایبه عرض کرد که این احتیاط فتوائیست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود که سالبه بانتفاء موضوع ست وهمیشه از روی ظرافت در تشنیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که لوسماه بمختصر المسالک لکان اولے مرادش آنکه مفاتیح جز مطالب مسالک چیزی ندارد وهمیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه ست یکے آنکه در میان مسئله رفته اقوال وشهرت و اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده ویکے از آنها را اختیار نموده ومسئله را تمام می نماید دوم اینکه استقصاء ادله وجرح وتعدیل دلیل پیش از پیش نماید وقدری از فروع هم ذکر کند سوم اینکه قواعد کلیه را که مسئله بر آن مبتنی ست به نحو اتم تحریر وتقریر کند ودر ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بعلم کند وآن قدر فروع ذکر کند که بے نهایت باشد وتضعیف دلیل مقابل بنحو یکند که قریب به بدیهی البطلان باشد وآقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را برنهج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبهٔ نداشت بلکه مرادش اینکه ریاض که شرح کبیر است بسبک اول درجهٔ اجتهاد ست والاجناب آقا سید علی اعلی الله درجته استاد المجتهدین ست وعالم عیلم وقلزم خضم ست چنانکه در ترجمهٔ آن جناب خواهد آمد ومخفی نماناد که یکے از براهین تقلید اعلم که بدان رفته ایم در رسالهٔ مفرده در تقلید اعلم نوشته ایم اینکه مشارب فقها در مقدمات اجتهاد واصول این درجات متعدده مختلف دارد بلکه هرکسے در یکی از آنها مهارت دارد یکے عربیت را بیش ویکے اکمل در رجال ویکے در اصول وکی در ادلهٔ لفظیه ویکی در عقلیه ویکے در درجات متعدده ویکے در عبادات ویکے در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه ومقدمات آن ودر همهٔ این مشارب اعلم باشد

از روے انصاف مفقود است ۔

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

وجناب سید اول کسی ست که تصدیق برای اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازهٔ روایتی نه نوشته و من هم از او خواستم
اگرچه بالالتزام دلالت بر اجازهٔ روایت هم دارد و مستحسن اینکه اجازه و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جودت
تقریر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و عذوبت کلام آن تحریر و عالم خبیر حسن و ثوق و اشفاق و
الطاف او بالنسبه باین فقیر آگاه و از استماع و مطالعهٔ دُرَر منثورهٔ آن بزرگوار مستفید گردند وهذه عبارته

بسم الله الرحمن الرحیم **وبه نستعین** الحمد لله الذی من علینا بالاهتداء بشریعة خاتم الانبیاء وارشدنا بارشاد
الاوصیاء واحدا بعد واحد الی حضرت سیدنا ومولانا قایم الامنا صلوة الله علیهم الی یوم الجزاء ثم فی زمن الغیبة امرنا
باتباع العلماء الذین فضل مدادهم علی دماء الشهداء **اما بعد** فالذی یهم بیانه ولا ینبغی ستره وکتمانه هو ان جناب
العالم العامل والفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافاضات ینبوع الفیوضات معدن المنطوق والمفهوم
ومخزن المنثور والمنظوم المحقق فی الفروع والاصول والمدقق فی المعقول والمنقول وحید زمانه وفرید آوانه علامة
العلماء الاعلام ونخبة الفضلاء الکرام ذو الفضل العظیم والطبع السلیم والفهم المستقیم حاوی المحامد والمآثر وجامع المکارم و
المفاخر ولدنا العزیز الروحانی جناب آقا میرزا محمد التنکابنی متع الله الانام بفضله وارشاده وارشدهم بهدایته واسعاده
قد استغرب عن الاهل والاوطان وحضر لدی جملة من الزمان وبرهة من الآوان وبذل مجهوده فی تحصیل العلوم وتکمیل الآداب
والرسوم واتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة وتالیف المسائل الفقهیة وتصنیف الکتب والرسائل الاصولیة مشتملة
علی المنظوم والمنثور فی کمال الفصاحت وغایت البلاغت کانها الدرر المنثورة والآلی المنظومة المشهورة حاویة
لغرر الفوائد ودرر القواعد فلله دره وقدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب ولاحظ فیها فوائد الایجاز
والاطناب فی جمیع الابواب مع ما یناسب من ذکر الفوائد المهمة والقواعد المحکمة وتوضیح الفروع المبهمة وکثیر من التحقیقات
الانیقة والتدقیقات الرشیقة وادق نظره فی دفع الایرادات الفاسدة المخلة علی ما تقتضیه الضوابط والادلة وفاق بذلک
اقرانه الاجلة فاجاد ما انتخبته نتایج افکاره ونعم ما افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال والحرام المستنبطة
من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک والداخل والواسطة والواصل فهنیئا لذلک الجناب المستطاب
حیث بلغ مرتبة الاستنباط ودرجة الاجتهاد مؤیدا بالتاییدات الابدیة والتوفیقات السرمدیة واعانة القوة القدسیة
التی هی من اعظم الشرایط واقوم الوسائل والوسایط نسئل الله تعالی له بدوام التاییدات کما یلیق ویجعل له التوفیق
خیر رفیق حتی یکون مرجعا للمسلمین ومنارا یهتدی به اهل الملة والدین وان لا ینسانی فی الخلوات ومظان الاجابات
من صالح الدعوات انه قاضی الحاجات وولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانی که در عتبات
عالیات بودیم سید استاد سرآمد علمای آن بلاد و مرجع کلیه عباد بود و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شصت هفتاد نفری نشستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی تا سیصد نفر تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد آوردند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من ندهی نخواهم از اینجا بیرون روم پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رساله مرحوم استاد را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نکرد دوباره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نمی نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ بتصدیق کرد و این از غرایب روزگار است با اینکه اصول و رجال و عربیت استاد مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و ورع و تقوای او بیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود والله العالم.

در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه بار سیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و با وجود رسیدن وجوه بسیار از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود جز گزران یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع ننمود در زمان ضیاء السلطنة که یکی از صبایای خاقان مغفور فتحعلیشاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتحعلیشاه از مرحوم اخوند ملا حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنة را بفرزند اخوند تزویج نماید اخوند قبول نکرد و مقدمات آن شد که مارعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانهای ما باشند چنانچه معروف ست که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا بتعالی خواست که اگر باید شاهزاده بمزاوجت پسر من درآید پس پسرم را مرگ داده بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وفات یافت مجملاً بعد از فتح علی شاه ضیاء السلطنة بعتبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید امتناع نمود و جواب گفت و مسئولش بخیر قبول موصول نشد و آقا سید مهدی از زهاد روزگار بود از آن پس شاهزاده ضیاء السلطنة از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش مزاوجت نمود شیخ نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که مخارج شما شاهزادگان بسیار ست و ما را جز فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهده مخارج شما نتوانیم که برآئیم شاهزاده دگر بار کس فرستاد که من از شما هیچ مخارج مطالبه نمی کنیم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن و فرزند ست که در حال عسر و فقر با ما بسر برند و لازم بمواصلت شما آنکه از ایشان چشم پوشم و این قبیح ست شاهزاده دگر بار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد استناع نموده بالکلیه اظهار

پاس او نمود —

در فتاوای غریبهٔ اُستاد

واز جملهٔ فتاوای غریبهٔ استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال دخان صوم را دو وجه است اظهر اینکه و در حاشیهٔ منه نوشته است که دخان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنساخ نمود و باین مقام رسید خدمت آن جناب اعلی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم نمیدانید آنجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگرچه در کتاب دلایل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرموده اید لیکن در حاشیهٔ منه نوشته اید که اظهر عدم مفطر بودن دخان ست آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن فتوای بآن نداده ام و راضی برآن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد —

کرامات سیّد استاد

واما کرامات آن جناب پس آن بسیار ست از جملهٔ آنها حکایت خواب دیدن صدیقهٔ کبریٰ ست که قلم و دوات بدست او داد و فرمود که فقه بنویس چنانکه گزشت — واز جملهٔ کرامات آن جناب آن ست که برای رساله نوشتن استخاره نمود این آیه برآمد دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا چنانکه سبق ذکر یافت — واز جملهٔ کرامات آن جناب چیزی ست که در السنهٔ بسیار و در امصار در غایت اشتهار ست که اهل بلاد هندوستان بآن بزرگوار عریضه نگار شدند که برای ما رساله ارسال فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مراسلجات هندوستان ارمغان وارسال داشت حاملین رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج درآمد نزدیک بآن شد که کشتی با اهل و سکان یکسر غریق لجهٔ فنا شوند پس اسباب و احمال و اثقال را در آب نخیشند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف با و آزاری وارد نیاید و آن خورجین که رساله و مراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی بهندر رسیدند و ماجری را برای سکنهٔ هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عریضه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله و مراسلجات را بآب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخهٔ دیگر را نساخ استنساخ کرده بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مراسلجات شما بار رساله بصحت و سلامت بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزی بعزم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوانی غریب از حیوانات دریا اقدام و مرده و شکم او ورم کرده شکم او را شگافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم اوست سر خورجین را شگافتیم دیدیم که رساله و مراسلجات شما همه در آن ست و هیچ آفتی بآنها نرسیده و هیچ سیاه نه شده و آب در آن ها تاثیر نکرده بود

واز جملهٔ کرامات ظاهرهٔ باهرهٔ آن بزرگوار آن ست که یکی از تلامذهٔ آنجناب میرزا محسن اردبیلی بوده که در این زمان از مشاهیر آذربایجان ست و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جماعت تراک غالباً حافظ

القلب میباشند روزی با استاد مراجعه کرد استاد هرچه در جواب اصرار کرد او جز انکار کاری نه کرد استاد گفت نامربوط مگو میرزا
محمد حسن گفت نامربوط مے شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضاء مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل
بالاخانه و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار بدرآمد هرچند معالجه کرد سودمند نشد
پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کربلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد مستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره
برای بازماندگان استاد مینمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار است **و از جمله کرامات**
آنجناب اینکه در آن ازمنه سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤسا اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان آن
امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شریر در آزار بحدیکه کاسه آبزاد در مجلس استاد بر زمین زد و شکست
و مال فقرا و تنخواه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن
شیخ جعفر حضور داشت و شطب مے کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آورد بنحویکه
شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اهل عناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم را
باز بخیر برای مهمی مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشیند و در یک ساعت بیشتر در خدمت
سید استاد نماند پس پای استاد را بوسید استاد او را نشانید و مهم او را انجاح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر انچه مذکور
شد حقیر خود مشاهده نمودم - کرامت دیگر اینکه زمانے که آنجناب در نجف اشرف بودند در مجلس شیخ علی خانه می
شدند در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکربلا رفته باشی آنجناب بملاحظه مسئله
عدم حجیت رؤیا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب
اول تو صدق بوده و بنحو تغییری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه داشتند پس دفعه ثالثه باز حضرت امیر را
بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکربلا رفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب امتثال کرده بکربلا آمدند و در آنجا
اقامه فرمودند - از آنجمله یکے از سادات از تلامذه استاد با اشرار کربلا مناسبت و موانست داشت او را اعلم کردند
و مجلس درس برای او مهیا ساختند و مردم را باکراه بدرس او مے بردند جناب استاد را هم خواستند که شما هم
به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت نفرمود و متعذر بآن شد که صبحها مرا مجلس درس ست و فرصت نه
مے شود پس کار را بر او تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن
پس پاشاه بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب
حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت نکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
الخر و اسباب حرکت هم موجود نبود از افاضات امام بلا فاصله خرجے فراهم آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهما السلام
نمودم در اندک زمانے پاشاه بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

آوردند و من در آنروز برای مهمی با جمعی از طلاب ببغداد در قفه در بغداد کهنه اسراء را میبرند و آن سید را که تلمیذ استاد بود و مدرس شده بود و خواهش حضور استاد در مجلس درس مے نمود باز نجیر در گردن و بازو بسته و سر برهنه از بغداد کهنه میگزرانیدند که به بغداد تازه ببرند و در مورد سیاست و قتل در آید پس آن سید مدرس یکے از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد عرضه دارکه اگر من بد کرده ام شما عفو و اغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلا فاصله به تجار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید و سید را بخرید و من هم آن تنخواه را بشما رد مے کنم پس تجار نزد پاشاه رفتند و استاد هم رقعه بپاشاه نوشت که سید را من بفروشید پاشاه در جواب استاد عریضه کرد که سید را بشما بخشیدم و از قتل او در گزشتم ولیکن لا محاله باید او را باسلامبول بفرستم که خونکار او را دیده ولیکن من متعهدم که او را سیاست نکنند پس او را باسلامبول فرستادند و پاشاه توسط کرد خونکار از قتل او در گزشت و او را مرخص کرد۔ مقصود آنکه این از الطاف الهیه و کرامت آنجناب بود که سید نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصله او را در معرض قتل در آورد و محتاج باستاد شد استاد او را نجات داد۔

در غرایب حکایات و روایات مسموعه از استاد

و از جمله حکایات غریبه مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کهربار در نثارش استفاضه مینمودم و سخن از بزرگی ماهی در آمد استاد حشی الله تربته نوزا فرمود که حضرت آفریدگار در توریت بحضرت کلیم خطاب فرموده که من در دریا یک ماهی خلق کرده ام و هر روز سه ماهی غذای آن قرار داده ام که در ازی هر یک از آن سه ماهی سه ماه راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام من الملک المنان چون باعساکر ظفر مآثر و جنود نامعدود بکنار دریائے محیط به بسیط زمین ست رسید کسی از لشکریان خواست که تواند از طرف و منتهای آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانه گندم غذای او بود و هر روز یکسال راه طیران مے نمود پس سه دانه گندم همراه او نمودند و او را روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلی در میان آن دریاے بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانه گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پرواز و بسازو باز مسافرت و مسازگشت آن روز را نیز تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز بپرواز آمد و آن روز را هم مقدار یک سال مسافت طی نمود که من البدو الی الختام مسافت سه ساله راه طی شد پس باز تلی بنظر در آورد و بر بالای او آنشب را اقامه نمود و دانه سوم آن گندم را خورده آن شب را ماند تا روز بروز و خورشید رخشنده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست و نه مکنت بر رجعت بناگاه ماهی سر از آب برآورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البدو الی الختام تمام بیان کرد۔ ماهی گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تل اول که در روز

اول قرار گرفتی بالای ذنب من بود و آن تل دوم که در روز دوم آرامگاه تو شد بالای کمر من بود و این تل سوم که اکنون نشیمن تست بالای سر من ست ۔ و من از خوف ماهیانے که در وسط این دریا میباشند جرئت آن ندارم که بمیان دریا بروم زیرا که مرا بلعے نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونه توانائی آن ست که مسافت این بحر را طی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا و آله و اصحابه و علیهم السلام برسانی آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماهی گفت که من در همین ساعت ترا بسهولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماهی حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام آمد و آنچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید ۔

واقعهٔ که میان استاد و شیخ محمد حسین روے نمود

واقعهٔ که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجمالش اینکه کسے نکاحے کرد و امر منجر بمشاجره و منازعه بین المتناکحین انجامید پس سید استاد انجنته مثواه حکم ببطلان آن نکاح نمود برائے اینکه منکوحه رشیده نبود و شیخ محمد حسین حکم بصحت نمود و آن منازعه بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد و حکم ببطلان آن عقد نمود و سائر فقهاء نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در سنه ۱۲۳۳ از ناخوشی وبا وفات یافت پس اهل کربلا جنازه اش را در کوچه ها گردانیدند همه سینه زنان و مرثیه خوانان با گریها و نهای چاک آنجناب را در جنب صحن در بقعهٔ مخصوصه نزدیک بخانه اش دفن نمودند و این فقیر در منظومهٔ علم درایه که مستماة بمنبع الاحکام و دارائے قواعد کلیهٔ رجالیه ست گفته امر شیخ اجازتی هو الاستاد ۵ ولے الی جنابه استنادا لسید المشهور فی الامصار کالشمس فی رابعة النهار الموسوی سید الفحول محقق الفروع والاصول سیدنا استادنا ابراهیم عامله بالکرم العمیم مدفنه فی ارض کرب والبلاء وهو شهید اذ توفی بالوباء وکان فی مدرسه سبعماة من فضلاء و فحول طلبته تالیفه ضوابط الاصول نتائج دلائل المنقول وظاهر اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جمله استدلالات غریبه اینکه استاد در کتاب وصایاے از دلائل در مسئلهٔ اینکه عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول باینکه عمر بن سعد عادل بوده و قوله باینکه بطلانش بدیهی ست مسلم علم به فسق او نداشت اغرب ست زیرا که همان انتصار نکردن عمر از مسلم باینکه نایب خاص بود موجب ارتداد ست باینکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد و کوفه از دست تو در رفت و قول باینکه مسلم مشترط عدالت را نمیدانست آن هم از اغرب غرایب ست و فرقے مابین اختیار و اضطرار نیست و از غرایب استدلالات اینکه استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلایل استدلال کرد بقوله تعالے وبنات عمک پس دختر عموی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیه و بنا بر عموم منزله باید دختر عمو با منزله برادر زاده پیغمبر

باشند چه پیغمبر با حمزه شیر خورده و دختر های برادران حمزه برادر زاده پیغمبر می شوند پس باید حرام شوند با اینکه بنص آیهٔ شریفه حلال میباشند انتهی کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاری ست چه او حقیقةً برادر زاده رضاعی پیغمبر ست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جواب گوئیم دختر حمزه بعموم یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب بیرون رفت پس ادلهٔ رضاع دختر حمزه را تخصیص دادند واگر گوئی که دلیل رضاع با آیه بنسبت ایشان عموم من وجه است چه حلیت دختر عم اعم ازان ست که رضاعی درمیان باشد یا نه و ادلهٔ رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عمو باشد یا نه پس نسبت عموم من وجه است و تخصیص دادن احد از عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلا مرجح و خلاف محاورات عرفیه و خلاف دیدن فقهاء ست جواب گوئیم که نسبت اگرچه عموم من وجه است لیکن اگر احد از عامین من وجه اقل مورد باشد بمنزلهٔ اخص مطلق خواهد بود و مخصص عام دیگرے شود و نظر الے العرف و طریقة الفقهاء و شکے نیست که موارد رضاع در غایت قلت و بنات عم در غایت کثرت ست پس ادلهٔ رضاع مخصص بنات عم خواهد بود و تحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد ازان پس حکم بر حرمت نمود مثلاً در نسب فرمود و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم من الرضاعة فلذا اگر برادر زید با کسے شیر خورد دختر مرضعه بر برادر زید حرام می شود زیرا که خواهر رضاعی او ست و اخواتکم من الرضاعة برادر صادق ست ولیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید ست و در نسب انچه حرام بود اخواتکم بود نه اخوات اخیکم و این دختر خواهر رضاعی برادر زید ست نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود شخص نباشد پس در رضاعم خواهر برادر حرام نه می شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و از جملهٔ غرایب استدلالات چیزی ست که شیخ محمد حسن در جواهر الکلام در مسئلهٔ جواز مصارعه و کشتی گرفتن تمسک نموده بفعل حسنین علیهم السلام که با یکدیگر کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلوة الله و سلام علیه و امام در صغر و کبر هرگز حرام از او صادر نه می شد سیما نظر بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس تامل کن والله العالم۔

حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب به شهید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع مجامع و جوامع علوم اکامل افاضل اماثل نحریر فاضل باذل مولده آنجناب در برغان که از قراء دار الخلافه طهران ست و مسکنش و مدفنش در دار السلطنه قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجی ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقیه

و حاجی ملا علی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده و در زمان واقعه میرزا علی محمد باب او نیز میل بباب داشته و در بعضی
وعظ مردم باب حاضر میشد و پدر ایشان در نهایت تقدس و تقوی بوده مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که پدرم در خواب دید
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جائی نشسته علما در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و بر همه مقدم تر ابن فهد علیه الرحمه
نشسته است پس پدرم در مقام تعجب بر آمد که این همه علما با اشتهار ایشان چگونه پست تر از ابن فهد و موخر تر در جلوس
شده اند با اینکه ابن فهد را در نزد اعیان علما اعلام اشتهار و اسمی نیست پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از
سر آن استفسار نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که سبب آن ست که بقیه از علماء حاضرین اگر مال فقراء در نزد
ایشان بود و فقراء می آمدند و درخواست احسانی میکردند ایشان از مال فقرا بفقراء میدادند و اگر مالی از فقراء در نزد
ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فهد کسی بود که هرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء در نزد
او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدل می کرد لهذا استحقاق این مرتبه و این مکان و تقدم بر علما او را میسر
شد و حاجی ملا محمد تقی خود برای این فقیر بیان فرمود که در بدو تحصیل در قزوین تحصیل می نمودم از آن پس به بلده
طیبه قم گزارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسند نیفتاد پس
باصفهان رفتم و در خدمت علما آنجا به تحصیل علوم دینیه مشغول گردیدم و غالبا در علم حکمت اشتغال داشته ام و شوقی
بر بیه را که از تصانیف ملا صدری ست درس میگفتم از آن پس بعتبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم
عدیم النظیر قلزم خضم آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض که شرح کبیر ست حاضر شدم -

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدوا و ختما

روز اول آن جناب در مسئله نسخ وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من او را نقض بشجره مقطوعه نمودم که
فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاه جوانی غیر ملتحی در نزد سید نشسته بود او با من به تکلم در آمد با نهایت فصاحت و بلاغت
و طلاقت لسان پس نزدیک بآن شد که مرا ملزم کند و من نمیتوانستم که از عهده او برآیم و با او مقاومت کنم پس
متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی الله درجته بمن تغیر فرمود و گفت شخندا
با او موافق قاعده تکلم کن او اگرچه بچه است اما شیر بچه است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند که او آقا
سید مهدی فرزند دلبند و خلف ارشد آقا سید علی ست پس من سکوت نمودم مجملا شهید ثالث نماز جمعه میخواند
و خطبه ادا میکرد در نهایت فصاحت و وجودت تقریر و در موعظه گوی سبق از مضمار واعظین آن اعصار ربوده موعظه
او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و مؤثر در قلوب و حکایات غریبه
نقل می فرمود و در گریز زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا متبحر بوده و سخنان علمیه و مسائل اعتقادیه بعنوان
میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بروجه اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس وعظ او علما و طلاب بسیار می نشستند

و تقریرات وعظ او را مے نوشتند۔

در وصف عبادت شهید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہٗ بدآن نحو بود کہ از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق بہ مسجد خود میرفت و بمناجات و ادعیہ و تضرع و زاری و بیقراری و گریہ و نالہ اشتغال داشت و مناجات خمسہ عشر را از حفظ مے خواند و بر این سجیہ و شیوۂ سنیہ استمرار داشت تا ہمان شب کہ شربت شہادت نوشید و مکرر در میان زمستان دیدند کہ آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت آمدن برف در نیمۂ شب پوستینی بر دوش و عمامہ بر سر مشغول بتضرع و مناجات بود و ایستادہ و دستہا را بآسمان برداشتہ تا اینکہ برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید و پوشانیدہ بود۔ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز مے فرمود کہ برادر کوچک او حاجی ملا علی در ایام تحصیل نیز ہمیشہ شبہا مے گریست و بہ گردن خود زنجیرے انداخت و بر سر زنجیر میخے بود کہ بزمین مے کوبید و تا صبح مشغول عبادت بود و ما چہ فائدہ کہ در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

و از جملۂ وقایع کہ از آن جناب مسموع شد اینکہ روزے در کتابخانۂ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم کہ در میان کتب فقہیہ کدام یک بہتر میباشد آنجناب در جواب تذکرۂ علامہ اعلی اللہ مقامہ را ترجیح داد پس از کیفیت سیداستاد و تالیف و احوالش استفسار فرمودم در جواب گفتم کہ فہم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نہایت وثاقت و رشاقت و متانت است آن جناب فرمود کہ من ایشان را در سفر جہاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید ہنوز غیر ملتحی بود از مرحوم آقا سید سؤالے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراہیم با نہایت وقت تکلم مے نمود پس او را نہایت صاحب فہم یافتم پس شہید ثالث از تالیفات من سؤال کرد من بتفصیل فہرست تالیفات خود را باو عرضہ داشتم آنجناب فرمود کہ توفیق خدا تعالی ترا رفیق شدہ کہ در این سن کم و زمان اندک موفق باین تالیفات شدی و ہر مؤلفی را مالیخولیائے ضرور است کہ وا میدارد او را بتالیف و نمیگذارد کہ بیکار باشد۔ و اجتہاد را ہم مالیخولیائے است کہ او را وا میدارد باجتہاد بلکہ ہر کاری را مالیخولیائی ضرور است۔ و سلطنت را ہم مالیخولیائی ست کہ اگر آن مالیخولیا نباشد سلطنت انجام نمے گیرد۔ و آقا محمد خان شش ہفت برادر داشت و بدو امر در استرآباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام انتظام شہر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بحضور نخواستند چون شب در آمد ہمہ برادران در یکجا جمع شدہ در مقام مشورت کار فردا برآمدند کہ ناگاہ آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شدہ بود با یک نفر پیش خدمت بمجلس ایشان حاضر و مشغول نشست و بہ برادران گفت کہ شنیدم امروز شما اجماع کردہ و یک برادر را بسلطنت نصب کردید

و این بازنده بودن من جمیع نه عیشو و بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین مے کنید بسیار خوب والا صباح میان من و شما منازعه و محاربه خواهد شد و این مجادله باعث تمامی طرفین ست آن وقت امر سلطنت بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من نمود امشب به تنهائی آمده ام که مرا در خلوت کشته باشید و صباح مقابل و منازعی ندارید و امر سلطنت بر شما خواهد استقرار یافت برادران در تأمل و تفکر شدند دیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهم بے منازعه و بسلطنت موهومه که هنوز استقراری نیافته در قوهٔ کسی نیست پس همه متفق الرای آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند و کمر انقیاد او را بر بستند پس شهید ثالث فرمود که در آقا محمد خان مالیخولیای سلطنت بود و دیگران نبود و او بسلطنت رسید و دیگران نرسیدند۔

در بیان مراتب اجتهاد تقریر شهید ثالث

پس شهید ثالث فرمود که اجتهاد در امر اتب بسیار ست مانند سرمایهٔ تجارت بعضے ده تومان سرمایه دارند یعنی بیست بعضے صد بعضے هزار و همچنین کمتر یا بیشتر و اجتهاد مانند خرج پنبه رسیدنے ست یکے چرخ اورد و زری یک تخم پنبه میرسید و دیگر دو تخم و سه تخم و یکے بیشتر و یکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر همین منوال ست۔ روزے در کتاب خانهٔ آنجناب مباحثه میان مؤلف کتاب با شهید ثالث اتفاق افتاد و صحبت باین شد که عبادات صبیان شرعی ست یا تمرینی و سخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجر به تکلیف مالایطاق شد و آنجناب فرمودند که تکلیف مالایطاق در مندوبات جائز و واقع ست زیرا که مکلف به جائز الترک ست برای اینکه مستحب ست پس عقل بجهت جواز ترک دلالت بر قبح تکلیف بمالایطاق ندارد و من عرض کردم که تکلیف بمالایطاق عقلا قبیح ست چه در مستحبات باشد و چه در واجبات فلذا اگر مولے بعبد خود گوید که مستحب نمودم بر تو طیران بسوے آسمان را هر آئینه عقلا او را مذمت مے نمایند و آن مولی را تسفیه میکنند و قوهٔ عاقله بر قبح آن حاکم و بنائے عقلا بر قبح آن استقرار یافته و در عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شهید ثالث فرمودند که چه گوئی در اوامر ندبیه که از شارع صدور یافته و آن تکالیف از طاقت مکلفین خارج ست زیرا که در هر زمان که فرض کنی مستحب ست دیگر هر مکلف صلوة فرستادن و همچنین تسبیح خدای گفتن و همچنین قرآن خواندن و همچنین نماز مستحبی خواندن و همچذا الے لایحصی با اینکه عمل آوردن همه در یک آن طوق انسان نیست مع ذلک این تکالیف بوقوع پیوسته برای اینکه جائز الترک میباشند من در جواب گفتم که اوامر مستحبه محمول بر تخییر ست و استحباب عینی ندارد پس تکلیف بمالایطاق نخواهد بود و ایشان ساکت شدند و من در تمرینی بودن عبادت صبی و این مناظره رساله مفرده نوشته ام که خالی از لطافت نیست و آنجناب در خدمت رضوان

آشیان آقا سید علی صاحب شرح کبیر تلمذ نمود پس از فراغ از تحصیل بطهران آمد و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه انجناب فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده ولیکن شما مسئله از او سوال کنید که فتوای در آن مسئله بالقاء استدلال بانجام رساند و آن نوشته را نزد من آورد تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعیه ست یا نه پس از شهید ثالث سوال کردند۔

مناظرهٔ شهید ثالث با صاحب قوانین بمراسله و مکاتبات

که زید ملکی را بعمرو انتقال نموده و بکر ضامن درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح ست یا نه شهید ثالث رساله مختصره در آن مسئله نوشته و در آن جا اختیار عدم صحت ضمان فرموده و باستدلال طویل و تفصیل فیصل شبهات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقه در رسالهٔ مفرده بر رسالهٔ شهید ثالث ارقام فرموده و در آنجا استدلالات شهید ثالث را در معرض افساد و ابطال برآمده آن تعلیقهٔ میرزای قمی را در نزد شهید ثالث آوردند شهید تعلیقه بر تعلیقهٔ میرزا در رساله مفرده تالیف فرموده و ارادات میرزا را بالکلیه رد نموده و هر سه رساله در نزد حقیر ست پس شهید ثالث کرهٔ ثانیه بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت و بایران آمد و نقاری میان ایشان و فتح علیشاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی که از علمای آن دیار و شهرهٔ امصار و از رؤسای آن اعصار بوده در مقام کفالت و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت برآمده۔ و از جملهٔ مناظرات شهید ثالث آنکه در دار السلطنهٔ قزوین شخصی صاحب ثروت وفات یافت و دولت وافر بگذاشت و وارث او سه دختری کبیره بود شخصی دیگر برای طمع در آن مال آن دختر را ولایتهٔ برای پسر صغیر خود بعقد انقطاع در آورد و چون مدتی گذشت دختر بجهت کبر و صغر پس صبر نتوانست نمود مبلغی جزیل بذل مینمود که مدت انقطاع او را بذل نماید و او بدیگری از ازواج کند شهید ثالث گفت که بذل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکه لازم ست که صبر نماید تا زوج او بلوغ برسد آن دختر مبلغ چهار صد تومان بملائی بذل مینمود که فتوی دهد بر جواز بذل ولی اجل متعهٔ را مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب فتوی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادرش مینمود بدفعات مجالس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شهید در مقام مکافحه و مجادله و مقاوله و مشاجره و مباحثه آمدند و علماء آن دیار قوهٔ مقاومه و مغالبه بر شهید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعلمای امصار استفسار و استفتاء نمودند همه با حاجی ملا عبد الوهاب موافقت کردند و از مرحوم حجة الاسلام

حاجی سید محمد باقر رضی اللہ عنہ در اصفہان استفتاء نمودند آنجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترض در تامل آن شد از جملہ ادلہ ایشان آن بود کہ نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیہ تصرف و ولایت دارد و در مشکوک کہ جواز بذل مدت باشد حمل بر غالب مے نمائیم پس باید کہ ولی در بذل ہم ولایت داشتہ باشد و اما مضمون صدق نمودن غیر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق ست و استقراء در بذل سلیم از معارض خواہد بود و مرحوم حجۃ الاسلام رسالہ مفردہ در این مسئلہ تالیف فرمودند باہمہ این احوال نتوانستند کہ بر شہید غلبہ نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب منابل و مفاتیح نجل آقا سید علی بود از او استفسار و از آن پس درخواست کردند کہ ایشان ملائے از کربلا بقزوین بفرستند کہ اجرائے این حکم نمودہ و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائے فرستادہ و آن امر را انجام و آن حکم را باتمام رسانید و شہید ثالث رسالہ مفردہ در این مسئلہ نوشتہ و استقصاء ادلہ بر منع در آن نمودہ و در کتاب طلاق منہج خویش نیز معترض این مسئلہ شدہ و از مفتیین و قائلین بمنع آقا سید مہدی بحر العلوم و آقا سید محمد نصیر خراسانی را شمردہ و آقا سید محمد فقیہ ماہر و از تلامذہ عالم عدیم المثل ثانی آقا محمد باقر اصفہانی بہبہانی رحمۃ اللہ بودہ۔

در فتاوی غریبہ شہید ثالث

و آن جناب را فتاوائے غریبہ بودہ از آنجملہ عصیر عنبی را بعد از غلیان و قبل از ذہاب ثلثین پاک میدانست و حاجی ملا احمد نراقی ہم ہمین قول را اختیار نمودہ با اینکہ دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت ست و از جملہ فتاوائے غریبۂ آنجناب اینکہ جائز میدانست کہ مترافعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانست کہ متولی آن حلف و صلح مقلہ باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز ہمین قول را اختیار نمودہ و از جملۂ فتاوائے آنجناب اینکہ جائز ست کہ حاکم شرع برائے خود در مرافعہ جعل اجرت بگیرد یعنی در نوشتن حکم و دکر بالائے منبر میفرمود کہ بر من حکم کردن لازم ست لیکن نوشتن لازم نیست و برائے نوشتن اجرت میگیرم فلذا مردم مے گفتند کہ شہید ثالث رشوۃ مے گیرد والعیاذ باللہ کہ رشوۃ بگیرد بلکہ اجرت برای کتب سجل مے گرفت و فاضل ہندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت مے گرفت باین نحو کہ او فقیر و صاحب عیال بود و بکتابت امر خود را میگزانید و اگر مترافعین در نزد او مے آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیہ را از کتابت تحصیل مے نمایم و در مرافعہ نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعۂ شما نیام

در اجازات شہید ثالث از مشایخ اجازہ

و جناب شہید ثالث اجازہ دارد از استادش آقا سید علی اعلی اللہ مقامہ و عالم اذعر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطا و سید سند معتمد امجد مستند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جهاد بقفقاز وارد شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمد صالح برغانی مجتهد ست یا نه سید تصریح و تنصیص بر اجتهاد او فرمودند و جناب حاجی ملا محمد صالح از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده و او اخر آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضلی ست و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تصریح بر اجتهاد شهید ثالث نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سند هم در خانهٔ او منزل داشتند پس حاجی ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبیده و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که تصریح بر اجتهاد شهید ثالث نه نمود و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی نقار بهم بود پس چون خبر تعزیر انتشار یافت و همهمه آن در قزوین شیوع یافت جناب شهید ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که پسر استاد ماست نه از جهت دیگر بالجمله چون انکسار خواطر شهید ثالث مشهود رای جناب آقا سید محمد افتاد یک روز ناهار را در خانهٔ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات با و نمود و اجازهٔ او را نوشت و در همان روز به مسجد شهید ثالث رفت و بعد از نماز به پلهٔ منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بر اجتهاد او نمود و مردم را از این قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازهٔ اتصال آن سند از شهید ثالث دارد و اجازهٔ این فقیر از او قصر اسانید من ست زیرا که سائر اجازاتی که این فقیر دارم بدو واسطه با آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود لیکن اجازهٔ شهید ثالث بیک واسطه با آقا سید علی میرسند زیرا که شهید ثالث از تلامذهٔ آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون این فقیر از عتبات عالیات که مراجعت مینمودم انکسی مطالبهٔ اجازه و تصدیق بر اجتهاد نه نمودم تا اینکه خال مفضال این فقیر آقا سید صادق تنکابنی که از ائمهٔ جماعت در قصبهٔ لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع و از مستقیمین علما آمد یار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمهٔ در قم وارد بر این فقیر شد پس ترغیب نمود که البته ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مایهٔ اطمینان در تقلید و قضاء ست علاوه اتصال سلسله اسناد اخبار از آن حاصل و انسانی داخل در سلسلهٔ رواة خواهد شد پس از این وجوه و از جهت تیمن و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین که از آنجمله حاجی ملا محمد تقی ست اجازه گرفته پس من استشمال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومهٔ الغیه الصول را بکربلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب و تصدیق استاد را خدمت شهید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

که استاد قاعده نیست که زیاد تعریف تلمیذ خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف تلمیذ خود زیاد مبالغه نمودند
شهید ثالث اجازهٔ مفصله با تصدیق اجتهاد برای این فقیر نوشتند و صورت خط ایشان این ست

در اجازهٔ شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته وجعلهم آیة لربوبیته فهداهم من الضلالة وانقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة والحجج اللامعة ببعث سفرائه ورسله الذین یرغبونهم فی جزیل ثوابه ویرهبونهم عن شدید عقابه کی لایکون علیه بعد حجة لیهلک من هلک عن بینة والصلوة والسلام علی اشرف العصر الذی وان لمفخر وارباب المفاخر وطأ طأ لفخره کل فاخر المبعوث الی یوم البعث والمبحوث عنه کل البحث فضله الله من کرامته بما لم یتفضل علی احد من بریته وقرن الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بالوهیته خاتم انبیاءه ورسله محمد صاحب الشریعة الناسخة ولبیناته الباهرة ثم السلام علی خازن علم الله وترجمان وحی الله لسان الله وعین الله وجنب الله الذی فضله الله علی جمیع بریته وجعله لنفس نبیه فی آیة مباهلة کتابه وخلیفته فی باطن فرقانه وظاهره امام الغالب علی بن ابی طالب ع وعلی اهل بیته الطاهرة والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة الامینون عن السهو فی السراء والضراء المعصومین عن الزلة والخطاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

اما بعد فقد استجازنی الفاضل الزکی والعالم اللمعی جناب الملا میرزا محمد التنکابنی صاحب الفهم الجلی والاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام والخوض فی مسائل الحلال والحرام تحقق استقامته فهمه ومعرفته فی علمه وصلاحه واحتیاطه فی دینه واهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ وسعه بجده و اجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقروآتی ومسموعاتی من الاخبار المرویة عن ائمتنا سلام الله علیهم فی الاصول والفروع سیما ما فی الکتب الاربعة التی علیها المدار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار للمحدثین الثلث الکلینی والقمی والطوسی تغمدهم الله بغفرانه وسائر الکتب الجامعة لنوادر الاخبار کالوسائل والوافی والبحار وما برز من مصنفاتی فی الاصول والفروع من مجلدات عیون الاصول و رسائلی المختصرة والمنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة وصلوة الجمعة وکتبی المبسوطة الاستدلالیة کمجلدات منهج الاجتهاد وهی اربعة وعشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی الدیات فی کمال البسط والتحقیق ونشر الفروعات ومدارک الاحکام من الآیات والروایات و الاجماعات والشهرات بحیث یغنی المستعد الحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب الاخبار ومصنفات علمائنا الاخیار اجزت له ان یروی عنی وعن مشایخ اجازتی منهم جامع شرفی

... السیادة البحر الذاخر والبدر الباهر استادنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب التفسیر الکبیر والصغیر علی النافع ومنهم شیخنا الاعظم واستادنا الافخم المتفرد فی اکثار التفریعات والمتوحد فی حل المعضلات الشیخ جعفر النقوی وهو عن شیخیه المعروفین استادالکل الآقا محمد باقر البهبهانی وناموس الدهر وتاج المفخر الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکنهم الله فی عالی جنانه ومنهم السید الند صاحب الباع الطویل والنظر العمیق السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی وهو عن شیخیه والده الامیر وجناب السید المهدی الطباطبائی وهم عن المشایخهم الماضین متصلا خلفا عن سلف الی الائمة الطاهرین وهم عن آبائهم الماضین عن جناب خاتم النبیین وهو عن حامل الوحی الجبرئیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة والاجسام السفلیة السموات والارضین واوصیته برعایة الورع والتقوی والاشتغال بالکمال الاستفراغ فی احکام الله تعالی وملازمة جادة الاحتیاط وان لاینساانی من الدعوات فی الاسحار ومظان اجابة الدعوات وفقه الله تعالی به محمد وآله خیر البریات کتبه بیمینه الراجی لعفوالاحد الصمد محمد تقی بن محمد - تا اینجا صورت اجازهٔ شهید ثالث بود که برای این فقیر نوشته است وچون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جهادی رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از انجمله حاجی ملا محمد تقی نیز در خدمت ایشان بوده تا اینکه نائب السلطنة بهرواری چند منزل بعقب داشت ودر بدو امر نائب السلطنة غالب ودر آخر امر مغلوب شد

در شکست خوردن نائب السلطنة از لشکر روس وسئوال فتحعلیشاه وجواب شهید ثالث

بعد از مغلوب شدن او را بفتح علیشاه عرضه داشتند پس روز مرحوم فتحعلیشاه در محضر علماء از کارزار سردار سپاه ظفر آثار نائب السلطنة سوال نمود کسی جواب نه گفت باز مکرر کرد شهید ثالث در کرت ثالثه معروض داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزهٔ مختصره است وآن این ست که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدا تعالی عمر را مصروف میداشت در جوار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سایهٔ آن نزول مینمود ودزدان چندی میآمدند واهل قافله را بقتل می آوردند واموال ایشان را یغما می نمودند پس وقتی عابد بخیال آن شد که قربت الی الله آن درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند ودماء واموال مردمان از شر ومفسدان محفوظ بماند پس باین نیت حربه برداشت وبپای آن درخت رسید وشروع نمود که درخت را ببرد وقطع کند چون شروع نمود شیطان بصورت شخصی متصور وباعابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نمیگذارم پس منازعه نمودند آخر کار زار برگشتی قرار گرفت وعابد شیطان را بر زمین زد خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان از حیلت داده شدگان بود لهذا از قتل او درگذشت وشیطان بمکان خود مراجعت نمود وعابد آن درخت را

تا نصف بریده و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صباح میایم و باقی درخت را قطع می کنم
پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صباح نصف دیگر را
قطع میکنم و کاروان را از شر دزدان خلاص نمودم اکنون صلاح آن ست که از کاروان برای عمل خود باج
ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صباح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان
بار دیگر عود نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به کشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود
که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قربة الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز
دوم چون نیت عابد مشوب و غرض او جلب منفعت برای خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد و شاهزاده
نائب السلطنه در دعوای اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون
نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با و خلعت داد و اینگونه
سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

در مکالمهٔ شهید ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریهٔ از قرای قزوین را سلطان باو میتولد اد پس از چندی شهید ثالث آنقریه را بمیرزا
ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چنان مینمود که امثال این قری مجهول المالک و اغلب
آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع
آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا آقاسی بجهت میل او بتصوف با طبقهٔ
علما اعلام و فقهای کرام در غایت عناد و لداد بود پس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته
بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بخانهٔ شهید ثالث آمد آنجناب فوراً
بدار الخلافه و بمجلس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریهٔ خالصهٔ سلطانی شد آنجناب به سلطان معروض
داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن این ست که زمانیکه در دار السلطنهٔ اصفهان
بتحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات
به پوست خربزه که مردمان میخوردند و بدور میانداختند بدل غذا میساختم پس چند وقت گذشت که غذائی مقدور
نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز وحشت پیدا شد آنرا گرفتم و ببازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و
سد خلت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلیده و خلیده یکمن بد و پول من با خود اندیشیدم
که از این ارزان تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و شکافتم
در میان آن جز تخم و آب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم دگر باره بنزد صاحب خربزه رفتم و ماجری را باو گفتم

و ادعا عین نمودم آنمرد گفت آیا نه گفتم خربزه تلیده و خلیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس خجالت شدم و معاودت نمودم اکنون در واقعهٔ میرزا ابراهیم در بدو مرحله باو گفتم که این قریهٔ خالصه سلطان ست و من آنرا میفروشم میخواست تخرد با این حال حزید پس بر من سختی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست سلطان از ان ماجرا در گذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود **در منازعهٔ حکیم باشی با شهید در باب انگشتری** و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تخفیف بودند و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون از انجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و مقرب در نزد سلطان و میرزا اقاسی ولیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته ولیکن بجهت مناسب دنیویه دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بتحریک وزیر و یا بجهت خوش آیند او در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبهٔ انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد که این انگشتری ست که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من ست و این انگشتر اچندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم بتحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم از قضا چند وقت گزشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی و جه قلیلی از جائی رسید خیال کردم که آن را بغذائی خوب مصروف دارم پس بادنجان و گوشت و روغن خریدم و خورش بادنجان درست نمودم و اکل کردم و از ان لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن اطعام در نظرم بود بکرات و مرات بخانه داده گفتم که بآن نحو اطعام نمودند بآن لذت نبود و مکرر طباقهای شهر را خواستم و همان اطعام برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن اطعام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذیذ یافتم اکنون که غرق نعمتهای نامتناهی الهی گشته ام برایم لذتی ندارد و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال ست چه آنوقتی که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما قیمت آن هفتصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما جلوه ندارد و الا این همان انگشتری ست **در بیان شهید ثالث حکایت یقلوس غلام را برای محمد شاه** واقعهٔ دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تخفیف شهید و اخوان و سائر فضلاء بوده زمانی که محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گذشت پیش خدمت اشاره کرد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی ست ولازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده دار ما را اشاره می کند که برخیزید سلطان پرده دار تغیر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کنید شهید ثالث فرمود که بعد از آنکه برادران یوسف صدیق او را بمالک مصری فروختند و مغلولا او را بجانب مصر روانه ساختند و یقلوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادرش راحیل شروع به گریه و زاری نمود پس یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید و در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الهی برآورده و تضرع و زاری آغاز نمود ناگاه دریای قهر الهی بتلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک الریاح که بادها را بحرکت درآورد و بجبرئیل خطاب شد که بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس باد وزیدن گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار چون سیجان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند از آن پس بیوسف پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که بار خدایا اینهمه بلاها به پیغمبرزادهٔ تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و در بیابان پر خار رها نیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلوس این همه امور فراهم آوردی - خطاب از مصدر جلال الهی در رسید که آن بلاها که در اول به پیغمبرزادهٔ ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبرزاده بودند ولیکن این سیلی یقلوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت ما نه گنجید فلذا آنهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام که حاجی میرزا آقاسی وزیر باشد اینگونه آزار بغیرت ما نه میگنجد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرمودهٔ شما ست بایست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید - ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود پادشاه حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجادهٔ یکی از فضلاء را بیندازند و خدمات او را متصدی از آنجمله مرحوم محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت مکلوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد -

در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و دران ازمنه بنای شهید

برحرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه نرفت شهید به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید او امیکرد و حاجی سید محمد تقی از اهالی قزوین و جامع فضائل و نسبت کرامات هم با و میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید که کدام چیزست که در یک هفته حرام و در هفته دیگر واجب شد شهید گفت نمیدانم سید گفت آن نماز جمعه است آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امور اتفریه و کذب ست چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل ست بلکه هر دو در نهایت وثاقت بودند - و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد ست و در علم اصول ست تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی دارد و از آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مرا در عیون الاصول بر میزا عنوان میکردیم و باهم گفتگو میداشتیم دوم کتاب منهج الاجتهاد که شرح شرایع ست از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام شیخ محمد حسن ست و جناب شیخ محمد حسن زمانی که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید اسباب چندان نداشت چون فقهاء کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در نجف مشغول به تحصیل بود تا فارغ از تالیفات کتاب جهاد شد و در آنزمان که مؤلف در دار السلطنهٔ قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول باتمام تالیف این کتاب بود و دیدن و بازدید و عروسی و غزا همه را ترک کرده بود و بتالیف کتاب منهج مشغول بود مگر روزهای جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بمرافعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بتالیف مشغول بودند - سوم رساله در قضاء صلوة فائته - چهارم رساله در نماز جمعه - پنجم رسالهٔ در طهارت و نماز و صوم ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل ست بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقه با اشارهٔ اجمالیه بمبنی از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

در محاجهٔ شهید با آخوند ملا صفر علی لاهجی

و در بعضی از ازمنه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهجی را میهمان کرد با جمعی از علماء و طلاب آخوند ملا صفر علی لاهجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم در رساله در دوریا نوشته و این فقیر در زمانیکه مبتدی بودم چندی در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه بود بعد از انعقاد مجالس میهمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بز زکوة دارد یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بز زکوة دارد یا نه شهید گفت بلی زکوة دارد آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول برائت ذمه

از وجوب زکوة است و گوسفند از این اصل خارج شد بدلیل و حدیث عنوانش لفظ غنم نست و احکام دار مدار اسماء ست و بزرا معز میگویند و غنم نمیگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع نخوانده اید که می گوید و الغنم و المعز من جنس واحد اجماعا و کذا البقر و الجاموس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی ست دعوی اجماع نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حد اهل زمان بود و از جمله مطائبات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلاف شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا محمد صالح بشهید تغیر کرد که این نامربوط ست شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک بود برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که آنچه نامربوط و غلطی ست که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو ست احترام او بر تو لازم ست شهید بحاجی ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از توست و احترام او هم لازم ست و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمیه مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند و او هر کرا تصدیق میکرد تعبدا قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود

در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد نراقی و در مجلس برای آقا سید محمد پیشنی میگزاشتند پس بعضی خواستند که میان حاجی نراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعیه را عنوان کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی نراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء ادله و قواعد نمود و حاجی نراقی استماع نمود و هیچ صحبت نکرد و در مقام محاجه بنیامد پس شب دوم باز مسئله بر نهج سابق عنوان نمودند و از حاجی نراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق بر خلاف مذاهب شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود نمود و حاجی نراقی سکوت داشت شب سوم باز بر نهج پیش عنوانی کردند باز حاجی نراقی تقویت و تصدیق آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء ادله کرد حاجی نراقی اول تکیه بر پشتی داشت پس درست نشست و ادله شهید را رد کرد و بعد از خود تاسیس قواعد کرد و خلاف شهید را مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود -

در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه از برای شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار ست و بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنم - از آنجمله در آن ازمنه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم حاجی ملا محمد صالح در زرداو در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین نزول اجلال فرمود و علما بدیدن او رفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون اخوند از اهل ولایت ماست که مازندران باشند او را ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زمانی بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث سوالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار میفرمود و مجادله محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و آنگهی در مجلس سلطان مایه سرشکستگی ست پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حراف و سخنور و میان گفتگو بحاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجملاً حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان ست غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هریک در حین گفتگو پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامهٔ محاوره و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی دست خود را کشید که بحاجی ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی هر دو از جای برخاستند و یکدیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نی و این سلوک را در چنین مجلس اهل مسلوک ندارید پس ایشان را حکم بانصراف نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صباح شد مرحوم فتحعلیشاه باعیان دولت خطاب کرد که دیشب جناب فاطمه را در خواب دیدم من تغیر فرمود که چرا بالنسبه با اولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان را معمول داشته در کمال احترام با ایشان نموده والا در سلطنت تو خواهم اخلال نمود پس شهید ثالث و اخوان را خواسته در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هریک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه مخلع و مشرف و ایشان را بانجاح حوائج منصرف داشت معلوم ست که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیها السلام اند سیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسلهٔ علویه سادات باشد پس از جناب مادر از اولاد صدیقهٔ کبری خواهند بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم مادر فاطمه بود **در اینکه شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت** و از جملهٔ کرامات آن بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنهٔ قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه مانعی کثیر الکمیت یکی از معاصی شرعیه حد جاری فرمود پس کسان آن محدود با اسلحه در نیمه شب بکتابخانهٔ شهید

ثالث بقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور مشغول داشته و اصلا متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حربه را بدست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد کسی را ندید با خود گفت که این از قوهٔ خیالیه بوده و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گزاشت و مانند دفعهٔ سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه دمی داد پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت دیگر کسی از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن جناب در آن سه دفعه اصلا ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت **وایضا** شخصی از تجار قزوین بواسطهٔ حکمی که از آن بزرگوار منصه ظهور رسیده بود باوی در مقام عناد و کینهٔ آنجناب را در دل گرفت و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را عزم کرد چون خواست که بعزم خویش اقدام نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن عزم در گزشت و تائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود **وایضا** شهید ثالث از تعبیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء ممانعت مینمود و غناء در مراثی و انشاد مصائب ائمه را منع میفرمود **در رؤیای شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را**

تا شبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا الف الف التحیة و الثناء در مسجد شهید در بالای منبر ست و شهید ثالث خطاب فرمود که اخوند غناء در مراثی فرزندم حسین را منع مکن هر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتم و کتاب مجالس بالفعل در نزدم حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملا شهید پس از آن خواب غناء در انشاد مصیبت را منع نه مینمود و تعبیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست ـ مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از مخترعات صفویه است و چون ظهور مذهب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و ذاکرین را مامور بانشاد مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در مذهب راسخ الاعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم از مشاهدهٔ مصائب حضرت سید الشهداء متألم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع ست و این تعبیه دراز مدت سابقه بالاتفاق و جود نداشته و علماء را در جواز آن خلاف ست و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرهٔ فقاهت و نباهت و فطانت و زکاوت شیخ جعفر نجفی ست و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

السؤله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و تبعی نیز در مقام افتاء توقف داشته و انچه مرا مطمئن است اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند ولیکن در مقام فتوی تجرّی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین ع نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین بهمین قسم مرا مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیهم تجویز کرده اند و میتوان این قول را محمل برشد و ذو نمود و مجملاً اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و شبیه است زیرا که تعبیه از عبادات مسنونه است و هو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات ما دامیکه از شارع دلیلی نرسد حرمت و فساد ست زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی ست و علیه الاتفاق پس باید دلیل بر جواز آن اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود ست باین مسئله سیره مستحدثه شده است و در زمان پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی ست پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من بکی اولیکی ست و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من بکی ادا بکی دو لفظ در آن ست که باید با آنها تمسک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم ست اما عموم آن متصور بر ما بعد ست که بکی و نخوآن باشد پس عموم من را مسلّم داریم اما کلام در ابکی ست و شکی نیست که ابکی فعل ست و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل در اطلاقات ست و این هم از جمله واضحات ست که اطلاقات در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعهٔ در زمان صدور خطاب ست و تعبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود ست و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف الآراء و تعبیه در آنزمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه بهیچ وجود نداشته و انچه در آنزمان موجود بود نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه کر میآوردند و آنها طایفهٔ بودند از زنان و مردان که میآمدند مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امیت را میگفتند و میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب متاجر اجرت نوّاحه را عنوان نموده اند پس مراد از گریاندن باآن نحوست که در آنزمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث من بکی از اخبار ضعاف و منجبر بشهرت ست و شهرت بالنسبه بتعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در ادلهٔ سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقاعدهٔ تسامح عمل کنیم و حدیث بکی نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد تا تسامح در سند این حدیث کنیم - و این فقیر رسالهٔ مفرده در حرمت تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوئیم بوجهی دیگر که تسامح در جائیست که بغیر از احتمال تشریع احتمال حرمت ذاتیه در آن شیئی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوند ملا آقای در بندی در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده و این فقیر یا خامهٔ کلیل و بیان ضئیل در کتاب اکلیل دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بروجه جمیل علیل و براهین دلیل

محمد

مهندمة البنیان ومشلة الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند

واما حکایت خواب پس بمنیدهٔ آنرا اگر قطع بحکم الله واقع شد باو

سخنی آرم والا خواب اجماعاً ازادله نیست واز جناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد ست آنجناب

درجواب میفرمود که مجتهد ست ولیکن کودن وقلیل الادراک است و از جملهٔ بدایع وقایع واقعهٔ تکفیر شیخ احمد احسائیست

واول کسیکه اورا تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید

مهدی طباطبائی وفقها وفضلاء دیگر بوده واز جمعی کثیر از فقها اجازه داشته وحاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله

رمسه اجازه از شیخ گرفته ودر کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازهٔ خودرا

مذکور داشته واز جملهٔ آنها شیخ احمد احسائی راشمرده توصیف زیاد از او نموده وشیخ احمد هرزمانیکه وارد اصفهان

میشد در خانهٔ حاجی کلباسی منزل میکرد ودر مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد وحاجی نیز اقتدا میکرد امّا مرحوم

حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به نهج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام نمیکرد مانند استقبال ومشایعت

ونحو آن وشیخ احمد در بحرین کتابخانهٔ ابن جمهور احسائی بدست او آمد ودر کتب او مطالعه میکرد ودر اکثر از مقامات

با او هم مذهب ست وابن جمهور صاحب مجلی ست وشیخ احمد مرتاض بود وزیاد در بدو امر ریاضت می کشید وگندم

زیاد میخورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود وتالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعهٔ کبیره در

چهار مجلد واجوبة المسائل وشرح عرشیه ملا صدری وشرح تبصرهٔ علامه وفواید وشرح فواید مصروف ست

که چون فواید شیخ احمد را باصفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مولف کتاب ست رسید

بسیار اذعان بفهم وفطانت شیخ کرد وچون شرح فواید اورا باصفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و

میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود بآن مطالب نرسیده بود وعبارات خودرا

معانی دیگر نموده **در مناظرهٔ ملا اسمعیل واحد العین با شیخ احمد** وقتی شیخ باصفهان رفت

ملا اسمعیل واحد العین که از تلامذهٔ اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت ودر مسئلهٔ علم میان او وشیخ صحبت شد

وملا اسمعیل براو غالب بود وملا اسمعیل ارشد تلامذهٔ اخوند ملا علی بوده واورا حواشی بر کتاب شوارق ست

واز اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذهٔ اخوند ملا علی وبا والد مولف کتاب رفیق وصدیق

بوده از ایشان شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد ودر خانهٔ حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد

وروزها در مجلس خاص درس میگفت که هرکس ماذون در حضور آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب

توسط رخصت در حضوران مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در مجلس درس

میکرد پس من در مسئلهٔ علم ایرادی به شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود ست نه برهان و استدلال و طریق شما براهین و حکمت ست نه مکاشفه دوم اینکه مجلس اقتضا تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگذاشت همین که اول ظهر میشد فوراً نیت نافله مینمود تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بمحراب میرسید و بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم باو اقتداء مینمود مجملاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاده از آن بود که بوصف در آید **در اهتمام شیخ احسائی بنوافل** چنانکه حاج مفضال مؤلف کتاب آقا سید ابوالقاسم بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی السبیل الاطلاق بوده و او از تلامذه شیخ احمد احسائی بود برای این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانه شیخ داشتم که پشت بام خانه من مشرف بر خانه او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقف آویخته بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میآورد - و در بعضی از ازمنه شیخ را قرضی پیدا شده پس شاهزاده آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقرض خود داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته بشاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قرض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان کفن او گذاشته شد و البته حق تعالی خواهد باو عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدانم آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت بشاهزاده میفروشید و قرض خود را ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قرض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو ست پس عبای خود را جمع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض بهمین قسم ست اما عمل آنرا ندارم مجملاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عنه مشافهة و مراد ش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مراد ش که در رسالهٔ علیحده نوشته است و آن رساله بخط مرحوم والد ماجدم در نزد من ست و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاضات اشتغال داشته ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجناب این اشعار را فرمود که بخوان ؎ کن من امورک معرضاً ؛ وکل الامور الی القضاء ؛ فلربما اتسع المضیق ؛ وربما ضاق الفضاء ؛ ولرب امر متعب ؛ لک فی عواقبه رضاً ؛ الله یفعل ما یشاء ؛ فلاتکن متعرضاً ؛ لله عودک الجمیل ؛ فقس علی ماقد مضی پس آنجناب ولایتماب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر و قافیهٔ دیگر و فرمود ؎ رب امر ضاقت النفس به ؛ جاءها من قبل الله فرج لاتکن من وجه روح آیسا ربما قد فرجت ملک البیع بینا المرکئیب وقف جائه الله بروح وفرج ؛ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تائید ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید مضامین میمنت مشاعین این ابیات متخلق و متسم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و خود را بتحصیل این اقاویل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان را قصد میکردم در عالم رؤیا بدیدار او مشرف میگشتم و حل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گذار بدیار عجم افتاد و باحکام و ملوک ان بلوک معاش شد و اعتبار بالبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و الحال کمتر ائمه را در خواب می بینم **در تحقیق خوارق عادات از محق و مبطل** و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین ریاضت کشید تا بمدارج و مناهج عالیه رسید و شیخ از اهل احسا بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکربلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاه بجای او بود و دایم ذاکر و متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استبصار را درس میگفت و در کربلاء دائره هندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محق و مبطل امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خذلهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر

حقیت مذهب ایشان دانست **حکایت ریاضات هنود** بلکه بعضی از اشقیا را من باب استدراج واتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال اللہ تعالی وَسَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وقال تعالی اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْمًا آنچه وبعضی از اولیاء اللہ را نیز این رتبه حاصل شود بریاضات شرعیه کما قال تعالی اِنَّ اللہَ لَا يُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى حضرت مبدء فیاض را شان افاضه وافادهٔ فیوضات بر هومات وهیولیات امکانیه است بر قدر استعداد وهیچ زحمتی را ضایع و فاسد نه میگرداند چه از روی کفر باشد وچه از روی ایمان پس فریقان از ارباب کفران وطغیان وایمان وایقان را این رتبه ممکن ست علی حسب الاستعداد والمصالحة الکاملة الکامنة چنانکه جمعی از اهالی هند در تنها با قسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی برای مطلبی در مقابل بت می ایستد ویکدست خود را بلند و بر کف دست گندم ویا حبوبات دیگر با خاک وآب میریزد وچند ماه ایستاده تا اینکه آنها نه سبز میشود وآن مطلبی را که قصد کرده بعمل میاید وبعضی ریاضت ایشان به حبس نفس ست بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند وهکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نباید حکم بر حقیت صاحب آن نمود **حکایت درویشیکه طی الارض داشت** وعم ماجد مؤلف کتاب اخوند ملا عبد المطلب رحمة اللہ گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم وچندی در آن بلدهٔ مبارکه اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده ومن با آن درویش رفاقت انداختم از آن پس از او خواهش نمودم که طی الارض را من تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که طالب آنی خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس تو طی الارض را تعلیم مینایم شرط اول اینکه تا یکهفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت ووقت نماز در رسید با خود گفتم که امام را دانستن امر باطنی ست وآن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام نیست ودر باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم وامامنماز پس در خانه را می بندم ووضوء میگیرم ونماز میکنم وبدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم ووضوء ساختم وبه نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش در نزد من حاضر شد پس من گفت که من تو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت ودیگر او را ندیدم پس معلوم شد که خارق عادات از صوفیه بر حقیت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مؤمن نیز خارق عادت ظاهر می شود پس اگر خارق عادت دلالت بر حقیت کند باید صوفی ومؤمن هر دو برحق باشند واین محال ست ــــ

حکایت هندی که خدمت صادق رسید وهر چه در دست پنهان بود میگفت

ومؤید این سخن حدیثی ست که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار والدقایق جعفر بن محمد الصادق ع شخصی از بلاد هند آمد وهر کسیکه خدمت آن حضرت دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت را بخدمت

اگر کرامات صوفیه دلیل حقیت باشد پس در این صورت هندوان نیز برحق خواهند بود

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بمجلس خود خواست وچیزی در دست گرفت وازآن شخص استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد وکیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس حضرت صادق ع فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لمحه دست خود را باندرون آورد وفرمود اکنون بگو که در دست من چیست آن شخص فکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همهٔ دنیا سیر نمودم وهمه چیز را بسر جای خود دیدم مگر در جزیره از جزائر هند در آشیانهٔ فلان مرغ یک بیضه بنود حضرت دست مبارک بازنمود وفرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هرچه نفس من خواهش میکند خلاف نفس خود کردم تا باین مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفر را خواهش می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفر را خواهش میکند آنجناب فرمود که دراین جا نیز خلاف کن آن مرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به بین که آیا چیزی ترا کشوف ست یا نه پس آن شخص تامل کرد وگفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزدی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات برتو مسدود شد ای حال بعبادات شرعیه متعبد باش که خدا تعالی بالاتر ازین مرتبه بتو کرامت وآخرت نیز بتو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آن ست که چهل صباح صبح کند وهمهٔ افعال او لله وفی الله باشد وهر کاری از اکل وشرب ونوم ویقظه وحرکت وسکون واقوال وافعال همه برای خدا باشد **واما** ریاضت صوفیه مانند اینکه روز حیوانی نخورد وغذاء را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک بادام یا یک دانه خرما صرف کند و مواظبت بذکر معینی از اذکار نماید واین قسم ریاضت در شریعت ممنوع ومنهی عنه میباشد چنانکه کلوا واشربوا ولاتسرفوا برآن گواه ست وضرر وارد آوردن ببدن برای کمی بدل ما یتحلل بنحویکه بدن وقوی ضعیف شوند مرغوب عنه میباشد وآیه وافی هدایهٔ ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة برآن گواه ست واخبار یکه دلالت دارد براینکه هرکه گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش ازآن بگوئید وظاهر اینکه اذان گفتن برای آن ست که شیطان بر او مسلط نشود واز صدای اذان بگریزد ویا اینکه آن شخص نزدیک بآن ست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود وتفصیل این سخن اینکه چون مشیت حضرت احدیت برآن قرار گرفت که درعالم خلق وملک شهادت خلقی نماید واز عناصر ضعیف البنیان ایجاد انسان فرماید آب وگل را چون باد وآتش بتکمیل وتربیت امزجهٔ اربعه از حرارت بیوست

و بیوست در رطوبت یوما فیوما مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد از نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود و از آن پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که بانواع تربیت و تصفیات مستحیل بمنی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از اینجاست که می بینی که هر حیوانی که صادع شرع اطهر کوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوار ست برای اینکه سیر دو مراتب حاصل آید و استعداد کامل برای افاضه نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بحیوان و از حیوان بانسان و هر حیوانیکه درنده و کوشت خوار ست او را حرام فرموده زیرا که برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک ست و از اینجاست که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمودمن از دنیای شما سه چیز را اختیار کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبار ست و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگر ست و بالجمله ترک گوشت خوردن را مرضی ندانسته است خصوصا تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند و بعد از چهل روز بالکلیه زائل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زائل شد حیوانی که مقدمه و مقوم نفس و مزاج انسانی ست و از انسانیت دور میشود و اشخاصیکه در یک اربعین نمی خورند رایحه حال ایشان آن ست که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی ست دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود هر چند که خاصیتی می نبخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتوانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن ست که در عالم انسانیت راه بملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجاست که در شریعت ختم انبیاء صلوات الله علیه و سلام رهبانیت ممنوع ست بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل ست و از این ثابت ست که علمای شرع نبوی از این قسم نیست منع نموده بلکه اذکار معهوده با این کیفیات خاصه در شرع ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع داناتر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل ست قطعا صنعت و تجمل در تکمیل در

تکلیف در بطلان ریاضت صوفیه خذلهم الله تعالی نفرموده اند

و لذا از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قدح و طعن و لعن و تبری صوفیان متبه روزگار هزار و شش صد حدیث عز اصدار یافته و شیخ حرامی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذهب و مشرب ایشان اجماعی بلکه ضروری مذهب امامیه است و از جمله براهین بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن ست که ارباب کشف و شهود را با یکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف ست پس بعضی از ارباب مکاشفه وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

وبعضی از ارباب مکاشفه سنی وبعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی ست واخوند ملاری که او نیز از ارباب کشف وشهود ست شیعه است وایضاً غالباً بلکه بکسر بحبت ریاضت بدن وقوئی در تحصیل وضعف وانلام ست ازین جهت خیال های واهی سست می نماید۔

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با ملا ابو طالب لواسانی جفّار رحمة الله

مؤلف این کتاب درسنواتیکه در دار السلطنهٔ اصفهان بتحصیل اشتغال داشتم وآن بعد از مراجعت از عتبات بود پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم واساتید هر علم را میجستم تا اینکه طالب علم جفر شدم شیخ عزیز نامی در محلهٔ بیدا آباد بود که در رمل وعلم واعداد وجفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام نداشته پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت ومرا در جفر دلالت کرد بملا ابو طالب لواسانی که در مدرسهٔ نیم آورد از زمان شباب تا شیب سکنی داشت ودر جفر از مشاهیر ومسلمین آن دیار ودر غایت اشتهار وبا والد ماجدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده گفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نه پیوندد ودر سابق ایام به کسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم ومُعاتب شده گفتم که ریاضت بمزاج سازگار نیست وموجب امراض ست گفت در وقت مُوجّلی آمده که من از جفر سؤال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب والا فلا پس در وقت موعد نزد او رفتم نوشته آورد که سوال کرده بود که بفلان کس تنکابنی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که مرا از ریاضت اگر شرعی ست مضایقه ازان ندارم اگر تا حال بعمل نیامد از این پس خواهم بجا آورد واگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید ومرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب ترا نیکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان نزد او مراوده مینمود وتعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهالی دیوان والبسه واغذیه واطعمه واشربه واکثر اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان بتحصیل اشتغال داشتم ومن از اهل ریاضت نبودم ومیرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده ولیکن حضرت قادر متعال همان قاعدهٔ ملا ابو طالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود ورسالهٔ در علم جفر نوشتم

در مناظرهٔ شهید ثالث با شیخ احمد احسائی

وشیخ احمد جمع میان قواعد شرع وحکمت نمود ومعقول را با عتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن وتکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ظواهر شرعیه امکان ندارد ای شیخ احمد سر آمد اهل زمان شدد مسلم کل بود ولیکن در نزد حکما وقعی نداشته وایشان چندان معتقد بفضیلت ومعقول دانی شیخ نبودند وسیستد

واز اخوند ملا علی نوری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری ست و شیخ احمد در هر بلد مطاع و مجدد سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سؤالاتی نمود و او رساله در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلد یکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نماز جماعت مینمودند تا در واقعه آخر وارد قزوین شد و در خانه مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان شیخ بوده و با عتقاد قوه غلو در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد ببازدید علماء قزوین میرفت و علما بهمراه او بودند روزی ببازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از شیخ سؤال کردند که در معاد مذهب شما و ملا صدری یکی ست شیخ گفت چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملا صدری ست شهید ببرادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانه من و شواهد ربوبیه ملا صدری در فلان موضعست او را بیاور حاجی ملا علی چون از تلامذه شیخ احمد بود مباهله و مسافه در احضار شواهد ربوبیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت که اکنون نزاع نه میکنم که مذهب شما و ملا صدری در معاد یکی ست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری ست مانند شیشه در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری ست و ضروری دین اسلام ست که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن ست بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل ترکستان بود باشهید در مقام مجادله برآمد و شهید محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل بافتراق و وفاق مبدل به شقاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجد شش حصور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله در معاد و اعاده بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبه شود شیخ رساله نوشت ثمری نه بخشید و همهمه تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رساله در اجوبة المسائل شیخ جمع شده و در دار الطباعه منطبع گردید چون هنگامه تکفیر شیخ گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شقاق را بوفاق مبدل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود بعد از و شهید نشست امامیان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یکخوان گذاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع

بعد از خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا شیخ که مضیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازو باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علما، عرب و عجم و لازم الاکرام شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که در میان این دو عالم افساد و شجرهٔ عناد گشته اند قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی ست که خلاف ضروری دین اسلام ست و منکر ضروری کافرست شاهزاده هرچند الحاح در الحاح در امر اصلاح نمود از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید بحدیکه روزی مؤلف در کتاب خانهٔ او حاضر بودم -

در افساد شهید وصایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراث منکر بودند و میمنودند که این شخص شیخی ست شهید حکم بر فساد وصیت و وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافرست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و شهرهٔ هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید وفات یافت و ارشد تلامذهٔ شیخ آقا سید ابو الحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که حال مفصال مؤلف این کتاب ست و رسالهٔ در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابو الحسن سید کاظم رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف با شرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه فتوی نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظرهٔ سید کاظم با شریف العلما در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلما و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و خاجی سید کاظم را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبارت کفرست سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبارت کفرست لیکن شیخ ظواهر این عبائر را اراده نکرده بلکه این کلمات را تاویلی ست که آن تاویل مراد شیخ ست ایشان گفتند که ما مامور بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار الف التحیة والثناء والا هر کافری که بکلمهٔ کفری تکلم کند لا محاله تاویلی در او راه دارد پس سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبائر کفرست سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر کفرست و آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نه میکفت لیکن بشهادت این دو عادل که

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم بتکفیر شیخ و تابعین او نمودند

در تکفیرین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر کرکانی چند بلباس میش درآمده و دین مردم را فاسد کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و فقهائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقای دربندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسائلی که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است. مسئله اولی معاد است شیخ معاد را بجسم هورقلیا میداند و تحقیق کلام اینکه حکما اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چند است عالم مثال و عالم اشباح و عالم اظله و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهرجابلقا و جابلصا و در بعضی از عبائر بجای برصا براء مهمله بدل لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هُوَرقلیا بضم ها، و فتح واو و سکون راء و کسر قاف و سکون لام است و بعضی هُوَر قلیاء بضم ها و سکون واو خوانده اند و این غلط مشهور است و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان میرفتم چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت حاجی ملا هادی سبزواری دادم که از معاریف حکمای زمان و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنجسال از عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت باکسیر میدادند و از هر اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده و بجائی بدیدن و بازدیدن نرفته و بقدر قوت خود و عیال خود نخود وسط زیاده نداشته با این حال هر هفته مال جزیل بفقرا انفاق می نمود لهذا او را نسبت باکسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از او نقل مینمودند چون رساله اسئله مرا بنزد او فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع ست و قادر بر رد این شبهات ست و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم نوشتن اجوبه آنها موجب تعطیل درس ست و رابعاً این مسائل در غایت اشکال ست و فلان کس با این تعجیل میرود و مسافر ست و باین تعجیل این مسائل را بتفصیل فصیل نتوان انجام داد بعد از اینکه مراجعت از آن سفر کردم میرزا محمد حسین مجتهد سارویی و جناب حاجی ملا محمد اشرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذهب و در فساد عقیده با او شریک ست من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان ادیان باطله در مذهب اسلام شبهات نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای دربندی کسی را دارید که دامن همت بر کمر زند و بر شبهات ایشان رد نماید و دین

اسلام را مستحکم دارد تا شما اصل براثت و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملاً بعد از اینکه بیدن حاجی ملا هادی رفتم سؤالاتی از من کردند و استفسار از احوال علما و حکما نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم قزوینی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذهٔ دورهٔ اول بوده و حاجی ملا هادی از تلامذهٔ دورهٔ وسط بوده و حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سؤال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول گوی سبق از همکنان ربوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوری در اعتقادم دست بهم داد چه شیخ احمد را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تصریف اخوند ملا سعد را تدریس مکرر نفرمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند پس از من سؤال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم تکفیرین را سخن براین بود که در معاد مذهب او با مذهب ملا صدری یکی ست حاجی گفت که ملا صدری را هم مکرر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام در السنهٔ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قایل بمعاد جسمانی ست گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گزاشته علاوه در کتاب شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و در اسفار با نقطاع عذاب قایل ست و قایل بخلود نیست و میگوید که فرعون مات مومناً موحداً و بوحدت وجود قایل ست واحد و غیر ذلک من الهفوات والترهات و در دل خیال کردم گفتم که این مرد در میان سنبر وار نشسته کویا بانگ خروس نشنیده و نمیداند که ملا صدری را تکفیر کرده اند الحاصل حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بجسم هورقلیا قایل ست و من او را فحه دادم حاجی گفت که هورقلیا کون و اوست من گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا علی نوری میگفت که هورقلیا غلط مشهور ست و صحیح هورقلیا بفتح واو ست حاجی گفت باید ببرهان قاطع رجوع نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس ست و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی ست یعنی عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سؤال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من پسری کوچک دارم که علم اصول میخواند شما منظومهٔ اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملاً عالم مثال در تحت فلک قمر ست و آنها اجسام باشند خالی از مادهٔ و هر جسم صاحب ازمادرای خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام ست بدلیل یاتی رزقهم فیها بکرة و عشیاً و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی درآید و اگر از اهل نجات ست متنعم و اگر از اهل عذاب ست متألم بعالم آخرت رود و در آنجا با بدان عنصریه محشور شوند و معلوم ست که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید مستعد شود از برای بقاء ابدی پس باید برزخی باشد که یکجا مانند این نشاء خاسدهٔ فانیهٔ کاسده نباشد و یک جا مانند نشاء اخرویه باقیه نباشد بلکه میانه و بین بین باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت ست از برزخ و عالم مثال -

در حضور امیر المؤمنین ع در سر هر محتضری

و از اینجاست که میکوئیم اینکه امیر المؤمنین ع در وقت احتضار در سر هر محتضری میآید چه مؤمن و چه منافق و شعر بلاغت بنیان فصاحت ارکان دیوان برآن گواه ست یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه نعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار هین قفی قفی للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له جلا بحبل النبی متصلا استقیه من بارد علی ظما، تخالفنی الحلاوة العسلا قول علی کالحارث عجب کم ثم اعجوبة له جملا و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده اینکه یک جسم در یک زمان در امکنهٔ متعدده نمیتواند متمکن شود گفته که مراد از حضور علی ع دیدن محتضر ست ثم ولایت ما آنجناب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر محتضری نفس آن جناب را می بینند مانند دیدن هر کسی خورشید تابان را پس خورشید در یک مکان ست و همه در هر بلدی او را می بینند با شعه و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیته و احاطه است که یک نفس میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا و اولیاء و نحو ایشان و باین وجه محمول ست بودن جناب امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بضیافت و میهمانی و حاضر شدن آنجناب ع در سر هر محتضری و دیدن موسی ع بعد از بیهوش شدن در هنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کروبین بود که از خلصاء شیعه ان امیر المؤمنین ع میباشند از کروه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامه پشم بر سر و عصا بر دست و همه رب ارنی گویانند پس موسی ع از جبرئیل سوال نمود که بخبر من آیا موسی دیگری هست و اینها گویانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه توانند و بدین محمول ست انچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در جنگ جمل طلحه در میدان افتاده و با انداک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علی گفتند که علی ع در فلان مکان ایستاده و او ترا نه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی ع کشته و همه مقتولین را علی ع کشته آیا نمی بینی که علی ع گاهی در هواء ست و گاهی در پشت سر و گاهی در پیش رو و گاهی از طرف راست و گاهی در جناب چپ جنگ مینماید بلی در آنوقت نظر بآیهٔ فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه امیر المؤمنین ع با دیده و عالم مثال مدلول علیها اخبار وارده از آن حضرت چنانکه در دعاء یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح

دال برآن ست چه هرچه از آدمی در عالم شهادة صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر خیر است همه ابدان مثالیه برآن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی منتهی پرده بر روی آن صورت مثالی میاندازد که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهائی در بهائیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از کتب اربعهٔ معتبرهٔ شیعه است تقریبًا بیست حدیث روایت کرده در باب عالم مثال۔

در مذهب شیخ احمد در جسم معاد

و بالجمله شیخ احمدؒ را عقیده آن ست که جسم انسان مرکب ست از اجزائی که از هریک از افلاک تسعه جزئی اخذ شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هریک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت کند اجزاء عنصری هریک بمرکز خود روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در محشر محشور ست و بهمین وجه نقصی از شبههٔ اکل و ماکول جسته که ماکول اجزاء عنصریه است و آنها عود نمیکنند آنچه عود مینماید اجزاء فلکیه است و آنها جزء بدن اکل نخواهند شد و متکلمین در حل شبههٔ اکل و ماکول مانند علامه جلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجزاء اصلیه رفته اند که آن مادهٔ منویت نطفه و زائد و فاضله نمیشود و جزء بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکند و آنچه جزء بدن اکل ست اجزاء فضلیه است نه اصلیه و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام ست بلکه ضروریست که اجزاء عنصریه عود میکنند

در معراج جناب ختمی مآب صلی الله علیه وسلم قاعدهٔ شیخ احمدؒ

و شیخ احمدؒ در معراج نیز بهمین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج عارج معراج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم معراج جزء خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جزء هوائی را در کرهٔ هوا انداخت و جزء ناری را در کرهٔ نار گزاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا خرق و التیام لازم نیامد و عبارت این ست فلما وصل الی کرة الهواء فالقی فیها ما هو منها و هکذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف ضروری دین اسلام ست چه اعتقاد ما آن ست که جناب ختمی مآب الف التحیة و الثناء بهمین بدن عنصری با سماء عروج نمود و با همان لباس که در بر داشت و دامن او بر بریق برخورد و آب ابریق شروع بریختن نمود و آنجناب صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابریق تمام ریخته نشده بود بلکه با نعلین پای مبارک بمعراج رفته و بوده است که بجهت رعایت ادب نعلین مبارک را کنده باشد خدا تعالی فرمود که با نعلین بعرش بیا تا عرش ما از نعلین تو زینت یابد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و ما خرق و التیام پس براهین حکماء در این باب مختص بفلک نهم ست نه سائر افلاک علاوه میکوئیم که جسم رسول خدا الف التحیة و الثناء الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فلکی محاط و بدن ظهر پیغمبر صلی وسلم محیط و هر محیط اشرف و الطف از محاط است مانند اینکه اجنه داخل خانه که در آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق والتیامی در دیوارها پدید آید علاوه بر این امتناع خرق والتیام از خلل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاست مسئله سوم آن است که شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه و هم فائیه و هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذهب ما میباشد اگرچه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل و مؤکل و مقام ائمه را مقام مشیت میداند و هو الاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل ست و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این آیه خواهد بود فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ و ائمه ید الله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند و حال اینکه تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ گواه بر آن ست که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت عیسی ع وَرُوحٌ مِّنْهُ و وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ شاهد این معنی ست و قول امیر المؤمنین ع انا خالق الارض و السموات دلیل بر این مطلب ست و اینکه اگر خداوند تعالی کسیرا خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند و قدرت بر آن داشته باشد این را خلل در لطف و ادلّ بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و مردم بیشتر از همان باین معنی مینمایند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شنفا ها شنیدم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات از دهن ان بیت العنکبوت ست اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار رو دیافت که نسبت خلق و رزق را بائمه دادن موجب کفر و ضلالت ست و ائمه از ان منع فرموده اند و این کرده را مفوضه خلقیه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمود خلق و رزق را بامام و حضرت صاحب الامر روحی فداه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هر که بیکی از من و آباء من چنین نسبت دهد من و پدرانم از او بیزاریم و عبارت آنجناب این ست فَأَنَا أَبَائِي مِنْهُ بُرَآءُ و علامه مجلسی نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقة هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این ست که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله ید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تغییر عبارت باشد و اخبار عموم دارد این معنی و معنی اول را و اگر اخبار هم بر خلاف آن ورود یافته باشد مطروح ست علاوه اخبار احاد ست و بر فرض متواتر بودن نیز با ضروری مذهب معارضه نمیتواند نمود۔

در جواب از مشیت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ۳ مقام مشیت ست میگوئیم راست ست مقام امام ۳ مقام مشیت ست ولیکن معنی این سخن آن ست که امام مظهر مشیت ست و مشیت خدائی با مام ظهور پیدا می کند باین نحو که هر چه امام خواست خدا آنرا می خواهد و هر چه را که امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هر چه خدا نخواهد امام نیز او را

نه میخواهد نه اینکه امام حقیقت مشیت خدا باشد واین مانند یدست که امام ید الله است یعنی مظهر قدرت خداست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد مظهر ومحل ست چنانکه در بعضی از زیارات ورود یافته السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند ید الله وجنب الله وعین الله واذن الله ونفس الله ونحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان وزمین باشد۔

در جواب یکتبون الکتاب

وثانیاً در باب یکتبون الکتاب باید نهیم۔ میگوئیم که کتاب کتاب یدست واین راست است اما گفتیم در سابق که ید مظهر ست نه اینکه حقیقةً امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود وموجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوه بر فرض اینکه امام حقیقةً ید باشد نظر بقانون لغت ومحاورات عرفیه نسبت فعل را بید نتواند داد نمیتوان گفت الید کاتب بلکه کاتب همان انسان ذو الید ست نه ید بلکه ید بمنزلهٔ آلت ست مگر اینکه اسناد مجازی باشد ومجاز هم مجاز عقلی باشد از باب اسناد بآلت که آن اسناد بغیر ماهو له محسوب میشود وظاهر ست که این معنی چه صورت دارد والبته این معنی مراد شیخ نیست وثالثاً در باب احسن الخالقین که شیخ متمسک جسته از باب مجاز ست چنانکه در اخبار نیز ملکین خلاقین در تولید نطفه در رحم تعبیر شده واین مجاز لغوی ست شکی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که همه خالق باشند واین نه دلالت مطابقه ست ونه تضمن ونه التزام واین از اوضح واضحات ست ورابعاً در باب اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر میگوئیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسیٰ خالق ست مجازاً وثانیاً عیسیٰ مر غیر را خلق کند دلالت ندارد که امیر المؤمنین نیز باید آسمان وزمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده کهیئة الطیر پس معلوم ست که حقیقةً خلق طیر نکرده وخامساً در باب انا خالق السموات والارض میگوئیم که این خبر مجعول وکذب محض وافتراست واین خبر در خطبة البیان محمود علی وهدارا ست که از موضوعات ست وشیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده والا پس علماء اعلام مقدار ومشهورین اعصار از علماء اخیار وفضلاء ابرار وثقاة اخبار ائمهٔ اطهار مانند غواص اخبار علامهٔ حلبی اجلسه الله مجالس الرضا والرضوان صاحب کتاب بحار الانوار وسید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب نهج البلاغت وثقة الاسلام شیخ کلینی نامدار واحزاب ایشان این خبر را نقل نکرده اند ودر هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم ونشنیدیم بلکه بعضی از افاضل اکامل حکم بوضع تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه هریک روایت بدرایت چنانکه ارباب هدایت فرموده اند بهتر ست از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی ست چگونه امیر المؤمنین که مردم او را خلیفهٔ چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میآید ومیگوید انا خالق السموات والارض بلکه جرأت آن نداشت که ادعا کند که من خلیفهٔ بلافصل پیغمبرم صلی الله علیه وآله وسلم۲

در محاجهٔ حاجی محمد کریم خان وشیخ عبد الرحیم بروجردی

در این مقام مناسب ست که محاجهٔ حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بروجردی مذکور شود۔ حاجی محمد

کریم خان از تلامذهٔ سید کاظم و مؤسس رکن رابع ست و شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذهٔ شیخ موسی و شیخ علی محقق مامقانی
بوده زمانی حاجی مزبور بدارالخلافه آمد علماء ترک دیدن و باز دیدار نمودند پس روزی در منزل معتمدالدوله عباس
قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز بافهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او
مناظره است مجملاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات
چند حاجی بشیخ گفت که ما وارد دارالخلافه شدیم علما تماً را هم خبر نمودند و با ما مراوده ننمودند گویا بجهت آن باشد که
ما را ضال و مضل میدانند شیخ گلای گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافی نیست
زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام ست نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات و مطالب
ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخبار یکه علماء عصر باید طولاً مهارت در علم حدیث
برفهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن
و بدست عوام کالانعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر عوام و خواص اظهار آنرا حمل نمودن البته
اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مکرر از ائمه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل
نیز بر مضمون خبر مشحون گواه صدق و شاهد عدل ست و ایضاً ائمه فرمودند ما کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقال حان
وقته حاجی مزبور گفت نه امیرالمومنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص
نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را
کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلافصل پیغمبر میدانستند
در چنین عصری چگونه می شود که علی بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین میباشم مردم خلیفه بودن
او پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالقیت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند هر آئینه او را میکشتند پس حاجی
مزبور ساکت شد

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با عباسقلیخان

و اما مناظرهٔ من با معتمدالدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کوریسکه دیبانش آنکه
روزی در مجلس اعتمادالدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمدالدوله نائب الایاله شاهزاده
فرهاد میرزا و شاهزاده ایلخانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز
فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بخوطواهر شرعیه حقه حقیقیه در مقام تکذیب علم
نجوم برآمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهر ست و مشاهد انرا انکار نتوان
گفتم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته
که در بین نظر کذائی میان دو کوکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق فرماید لذا شهید اول در کتاب

واحد خود فرموده که هرکه اعتقاد کند که کواکب مدبر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافر ست و بلفظ عندنا تغییر فرمود یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقه شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این بیت را خواندم ؎ خَوَّفَنِی مُنَجِّم اَخُو خَبَل تَرَاجَعُ الرِّیحِ فِی بَیتِ حَمَل فَقُلتُ دَعنِی مِن اکَاذِیبِ الحِیَل المُشتَرِی عِندِی سَوَاء وَزُحَل عَوَّنِی بِخَالِقِی وَرَازِقِی عَزَّ وَجَل عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل میباشد من انکار این سخن کردم و دو سه نفر ملا نیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه همین نهج ست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تغییر کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض ست چون بآن علم عروض رجوع کردیم دیدیم که این شعر از بحر تقارب ست و بحر تقارب باید شش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن بسه مستفعل که هیجده باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین ست و چون این بیت را بعلم عروض تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصارع آن هیجده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود و با الف و لام زیادتر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملاً ائمه را علل اربع دانستن خلاف اخبار ماثوره ان ائمه اطهار ست بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غائیه برای خلقت موجودات امکانیه میباشند و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - گواه بر این مطلب ست و ساده سا در باب اینکه خالقیت ائمه عالم امکان را ادل بر لطف و عموم قدرت خدا ست جواب اینکه این کلام یکسر واهی و از شائبه صواب عاریست چه این دلیل ظنی ست و بانکونه دلائل اثبات این اصل عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خدا تعالی خلق کند در این ساعت و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشند و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه تسبیح و تمجید خدا کنند پس این ادخل در لطف ست و بیشتر مردم از دیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد -

در رؤیای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیة والثناء علیهم اجمعین

و در این مقام مناسب ست اینکه ذکر شود حکایت رؤیای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر را صلی الله علیه و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله والسلام را دید و از او سئوال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را مزخرف و نقاشی و طلا کاری کند در اینباب از رسول خدا الف التحیة والثناء سئوال نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

زمان سادگی خوب ست دیگر سئوال کرد که سبب چیست که علماء دراز منه سالفه صاحبان کرامات ومکاشفات مسدود شده آنجناب الف التحیة والثناء علیه فرمود سبب آن ست که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب وحرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند وانچه مکروهات ومباحات بود آنهارا داخل در محرمات میشمردند یعنی در مقام عمل ترک مباحات ومکروهات مینمودند ومستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند داخل در واجبات میکردند وعمل میکردند وشما طبقه متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید وتارک مستحبات شدید وفاعل مکروهات ومباحات گردیده اید فلذا ابواب کرامات ومکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر سئوال ازل شیخ احمد کردم که نمیدانیم احوال او چون ست واز او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة الله علیهم تبسم کردند فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید وسئوالات دیگر هم نمود که حاجی مزبور ابراز آن اسوله

در کندر خوردن شیخ احمد

واجوبه نمود

وشیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا حفظ او بمرتبه بود که سرآمد اهل زمان بود ومتابعان او نیز کندر میخوردند وسید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم ست وحدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار وارد یافته بلکه در حدیث ست قریب بانکه هیچ پیغمبر نبی مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بداء وانکه در میراث او کندر بوده واز اینجا چنان ظاهر میشود که انبیا کندر خوردن کندر مداومت داشتند ودر آن اوقات که مولف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم -

در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعصارات التی نراها فی بعدی فهیها اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار دو دیرا گویند که از کندر برمیخیزد یعنی آن دودهائیکه می بینند که بعد از من در میان آسمان وزمین میپیچیده که عالم را تاریک کرده پس بر انگیزانندهٔ آن دودها منم - مولف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس براین فرقه حاجی سید کاظم گشته وچه بسیار تنازع وتشاجر فیما بین تابعین او وتابعین فقهاء پدیدار شده ودر میان شاگردان سید کاظم خلیفهٔ او حاجی محمد کریم خان قاجار شد وچه بسیار قتل ونهب وسلب بواسطهٔ او در ولایت کرمان اتفاق افتاد ویکی از تلامذهٔ او میرعلی محمد شیرازی بوده که خود را باب تسمیه نموده وبرای او آن قدر کشتار وقتل ونهب وسلب وخرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیاید بلکه هنوز نائرهٔ آن شعله در بلاد باقی ست اعاذنا الله من شرور هم وشیخ احمد ملاصدری را کافر میدانست وبکیفیت عبارت ملاصدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء ما لیست بشیء منها لفظاً ومعنیً وداین مقام سخنان بسیار گفته است وبدین سبب اعدا کافر دانسته وتفصیل در مقالهٔ طرفین

در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عریض و عمیق طویل ست و همچنین ملا صدری در تفسیر و غیر آن
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومنا موحدا از آن پس ملا صدری گفته که و هذا کلام لا یشم منه رائحة
التحقیق و انصاف اینکه سخن کفر ست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نص قرآن بر آن دال ست و شیخ احمد ملا محسن را
نیز تکفیر کرده بواسطه مسئله علم و کتاب قرة العین ملا محسن را شیخ نوشته و کلمات او را رد کرده و حاجی ملا هادی سبزواری کتابی
نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملا محسن فیض کرده و انصاف اینکه ملا محسن از شاگردان ملا صدری
و داماد او بوده و ظاهر اینکه بعقاید ملا صدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسمی نعمانی تبعا لامامه
ممیت الدین العربی و مرادش از مسمی ملا محسن ست و مراد از ممیت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر باشد پس
هیچ صوفی و کافری را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میداند و میگوید که در خواب دیدم که قصری ست
از خشت طلا و نقره و او ناتمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در اتمام آن کوشیدم و آن یک خشت را از گل ساختم
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه من اختتام و تمام و انجام یافت و ایضا
محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر
الاشیاء و هو عینها و چون این کتاب بنظر علاء الدوله سمنانی رسید او هم یکی از مشاهیر عرفاء بود در حاشیه این
کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی تر انسبت بفضله تو دهد و بگوید شیخ همان فضله خود میباشد البته راضی
نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را انسبت به فضله خود دهی و عجب اینکه قاضی نور الله شوستری
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید و هو
عنبا باشد بتشدید یاء مثناة تحتانیه و شاید هو غیبها باشد بغین معجمه و تشدید یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و نساخ
تصحیف آن نموده باشند انتهی کلام القاضی و این توجیه ما لا یرضی به صاحبه میباشد و عجب مدار از اینکه شیخ بهائی زید
بهائه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی و الفاضل
الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر بر اینکه من در نزد هر
طائفه در آمده ام تا مرا انکار ننمایند و ایضا رسائل چند از محی الدین در نزد مولف کتاب ست که نص بر کفر مصنف
آنها ست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا ندائی طباقی میان من و خدا واقع شد
و عبارتش این ست قلت یا من انا انت و انت انا فان قلت فلم تاجیتنی و انا انت و انت انا قلت جهة
المخاطبیة مختلفة و کفر این سخن اظهر من الشمس و ابین من الامس ست و اما در خصوص قول بانقطاع عذاب که صریح
کلام ملا صدری ست در اصفار و شرح اصول کافی پس مولف کتاب از یکی از فضلاء ثقات تلامذه اخوند ملا علی
نوری شنیدم که ملا صدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت باز گشت در رساله در اثبات خلود نوشته

ایضاً ملا صدری عالم را حادث ذاتی و قدیم زمانی میداند و مؤلف کتاب در منظومه الفیه توحید و شرح آن ابطاله اینکلام را نجو استیفاء نمودم

تحقیق در اثبات کفر و ایمان

و تحقیق سخن اینکه نسبت ملا صدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد شاگرد است اگرچه جامعیت شیخ بیشتر است چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته در رسائل هم نوشته و از قانون فقها در نرفته و از جمله فتاوای شیخ حرمت تعبیه و شبیه است ولیکن در معقول ملا صدری بالقطع استاد شیخ احمد است و امر تکفیر نهایت صعب و اجتهادیست و کتب را حجت در شریعت نیست و عموم لا عمل بالقرطاس که از کلام علما اعلام ست محل وفاق ست مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را معتقد باشد و بآنها متفوه باشد و شیخ احمد و ملا صدری و ملا محسن اگرچه ظاهر بعض از کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین یا شیعه است ولیکن این کتب ست و اینفقیر بتحقیق مراد ایشان برنخورده ام و پس توقف در تکفیر ایشان اولی ست و احتیاط را باید ترک نمود اگرچه بسیاری از متشیخه و مریدان ملا صدری در کفر ایشان سخنی نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نه فهمیده اند و تلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل بظن نوشته و همین طریقه شیخ احمد بوده و میگفت که من قطع باحادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می شود که کلام امام ست و حاجت برجال و نحو آن ندارم و این سخن از اعاجیب ست و در این ازمنه تحصیل قطع باخبار مکابره است چنانکه فقیر در تعلیقه بر قوانین و نفیر یا الاصول و الفیه اصول اثبات ظنیت این اخبار نجو استیفاء نموده ام

ظن لا یغنی عن الحق شیئا

در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسائی

مجملا در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر بفقه بود لیکن در محاجه و مجادله ید طولی داشته نحویکه غلبه بر او در غایت اشکال بود پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام ست یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله حدیثی جعل کرد و کلماتی متعلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بیجا صل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت و آن ورقرا کهنه کرد از مالیدن بالای دود و غبار نگه داشتن پس آنرا نزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده ام شما به بینید که آن حدیث ست یا نه و آیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و شیخ محمد حسن گفت که این حدیث و کلام امام ست پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آنورقه را گرفت و بیرون رفت و از اینجا پاره کرد

در محاجه میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف باشرف عالم جلی اخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خوانده بود در ابتدای او ولد نیشد پس بعزم زیارت با عیال بعتبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مولف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او ولدی ذکور حق تعالی کرامت فرمود واستاد میرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهدا مرزوق شد مناسب اینکه اورا عبد الحسین بنامند پس میرزا اورا عبد الحسین مسمی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را میهمان کرد پس یکی از تلامذهٔ سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء سید بطریقهٔ شیخ احمد آن عبارت را لفظاً ومعنی فاسد نمود میرزای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقة نموده اید مراد ملا صدری نیست ومن معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میکویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری را بیان کرد وگفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنا باین معنی ایرادی وارد نیست -

در قول شیخ احمد که ایاک نعبد مقصود علی ست علیه السلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیر المومنین را قصد کند زیرا که خداوند مجهول الکنه است وانچه در ذهن درآید مخلوق ذهن ست چنانکه حضرت صادق میفرماید کلما میزتموه باوهامکم بادق معائنه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المومنین ست علیه السلام

جواب ازاین شبهه آن ست که معلوم ست اینکه کنه خدا در ذهن درنمیآید بلکه بوجوه واوصاف پی بذات خدا میبریم وقصد می کنیم درایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را وشک نیست که همین نحو قصد کافی ست علاوه همچنانکه خدا مجهول الکنه است امیر المومنین نیز در اذهان ما مجهول الکنه است پس اگر امیر المومنین را در ذهن بگذرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود وهمان سخن نیز در اینجا وارد آید وایضاً چنانکه خدا مجهول الکنه است برای ما همچنین مجهول الکنه برای امیر المومنین نیز میباشد پس امیر المومنین در وقت ایاک نعبد گفتن کرا قصد میکرد مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه وطوری ست ورا، طور عقل وبطلانش از بدیهیات ست واین ظاهرست واین مذهب جماعتی از صوفیه است که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید منظور آورد -

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم وحاجی سید کاظم

واز جملهٔ وقایع در آخر ایامیکه در کربلا ساکن واشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا سید ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه وشیخ احمد کافر ند یا نه وآیا سبب تکفیر ایشان چیست وعقاید ایشان کدام ست وآیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم واحکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه ویک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست وبرای چه شما را تکفیر کرده اند وسخن آنها چیست وجواب شما در ایرادات آنها چیست ومارا تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را دادند آن بزرگوار بسیار تقیه می نمود وهرگز کسی سخنی در مذهب یا تکفیر در هیچ مجلس وملا، نامی ازاو نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی «من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا» و قال امیر المؤمنین ع لکمیل بن زیاد اخوک دینک فاحتط لدینک و قال الصادق ع لزراره خذ ما اشتهر بین اصحابک حرره ابراهیم الموسوی پس این سؤال و جواب را باستفتاء سید کاظم نبرد سید بردند سید رساله در این باب نوشت و آنرا دلیل المتحیرین اسم کرد و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه بعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گذاشت و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد را ثالث قوم تسمیه کرد بنحویکه در خطبه شقشقیه ورد یافته پس از آن مانند دعا صنمی قریش فقرات چند باینطائفه محقه نسبت داده مانند این عبارت فرب عفو افسد و هاورب فروج ضیعوها و ربما احکام الطلوها و بهذا و برجواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید و شما سبیل میباشید پس مردم را بآیه حواله داشتن با اجمالش خارج از قانون سؤال و جواب ست و جواب این سخن آن ست که کفر و ایمان از امور اجتهادیه ست هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبیل در ظاهر مفسر راه نمای هدایت ست و شکی نیست که راه هدایت فطری ست و مراد حقیقت مذاهب اسلام و آن مدلول فطرة الله التی فطر الناس علیها میباشد و ایضاً سبیل در باطن ما دل بمعرفت مجملاً سید کاظم در این رساله مذاهب خود و شیخ احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه هر قصیده را یک تالیف محسوب داشته و هر خطبه را کتاب علیحده در اعداد آورده و مذمت بجناب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیدند آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم ست آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمیه نامیده میشد زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علماء اعلام ست پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند و اکنون در دار العلوم شیراز مرجع و ملجاء انام میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن و رد مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرضه داشت که رضای شما در اینباب شرط نیست، چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه اضلال عوام ست نوشته و من میخواهم رفع بدعت او نمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام را از مکر آن برهانم پس در این اثناء با شاه بغداد کربلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده -

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

حاصل کلام در احوال خیر مآل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت او بود که با میر مؤمنان تاسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر بجهت شیوع

مذهب باب آنجناب تعالیٰ بر بالای منبر بوعظ انام اشتغال و مردم را از سوء حال باب تحذیر و آن طائفه را تکفیر میفرمود
میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و مسکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم
آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتهای دنیا و آخرت را بشما کرامت فرماید
از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی
من شهادت ست عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نص خبر مداد علما بهتر
از دماء شهداست آنجناب فرمود بلی چنین ست و لیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن او میخواهم
و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نیمی از شب گزشته خواست که بمسجد رود و بعبادت مستمره
دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش باو گفتند که شما امشب و با این شبها رفتن به مسجد را ترک کنید آنجناب فرمود
که مکرر میرسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتم ولیکن این سعادت دور ست که مرا میسر و مرزوق گردد پس در
سنه ۱۲۶۴ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و بمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد و
بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب
بود و عجوزه که بعادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در آنهنگام
سر بسجده گذاشته و مناجات خمسه عشر را بنهایت خضوع و خشوع میخواند میگریست که ناگاه چند نفر از فرقه غاذیه ضالّه
مضلّه با بیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر کردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده زخم دوم
را زدند که دهان آنجناب شگافته شد مجملاً آنجمع هشت زخم باو زدند که ناگاه آن عجوزه فریاد برآورد و قتله ظالمه
گریختند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک
بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف بر او مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب
پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفالش با خبر شدند و جسد اطهرش
را بخانه بردند و تا دو روز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شگاف زبان و بسیار تشنه
میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن زخم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نمیآورد و
مکرر در همان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة و السلام یاد می آورد و قطرات عبرات از دیدگان خود
میریخت و میفرمود یا اباعبدالله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گزشت الحاصل بعد از دو روز روح مبارکش بجنان
جنان در خدمت سید جوانان الف التحیة و الثناء اهل جنان شتافت و خواستند که جسد مبارکش را بکربلا بارض
اقدس عتبات نقل دهند اهل قزوین راضی نشدند و هجوم عام کردند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در
مقبره منفرده که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

۱۲ آنجناب سر از سجده بر داشت دو مرتبه جراحاتی که بر گلوی او زده بودند باز شد

قبرش راشکافتند همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده واکنون آن مرقد مزار معروف ست خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبهٔ شهادت را بمؤلف وسائر احباب واتراب نصیب کناد

در مذهب میرزا علی محمد باب

وچون کلام منجر باین مقام شد پس مناسب اینکه ذکر باب وزمان ظهور مذهبش وبنیان مرتبه ومعرفت او شود فنقول وباللّٰه التوفیق که تابعان شیخ پس ازوی برچند فرقه اند یکفرقهٔ از ایشان شیخ را خوب میدانند وفقهاء را نیز خوب میدانند وجمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند وایشان بسیار کم میباشند - فرقهٔ ثانیه کسانی میباشند که در عقائد متابعت ایشان کرده اند وفقهاء را خوب نمیدانند ومستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم ومیخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالبًا مذمت از فقهاء میکرد وسخن درشت بلکه العیاذ باللّٰه بفقهاء شتم مینمود ودر بدو طلوع اقائل ومتشیعه بر مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته وآویخته بود واز جملهٔ فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن والسلوی چون مذهب شیخیه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقرهٔ انزال من وسلوی را حک کنند تا مایهٔ شبههٔ عوام نشود ومیل بمذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائیه بودن را بفهمند وحمل این فقره بر علت غائیه بودن ائمه نمایند پس موجب اضلال وگمراهی ایشان میشود پس از چندی که مذهب شیخیه شیوع پیدا کرده وهرکه باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن امر کرد که فقرهٔ منزل المن والسلوی دوباره در مقام او نوشتند وسید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این احمق مستضعف ست که فضیلت آقای خود را که فقرهٔ انزال من وسلوی که در حدیث صحیح ورود یافته حک نموده واو مستضعف ست و

احتجاج میرزای ساروی با حاجی سیّد کاظم شیعه نیست

واز وقایع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة اللّٰه که از افاضل تلامذهٔ استاد بود ودر نزد شیخ محمد حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریا نشست وارادهٔ زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت ونشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتاء نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سؤال از چه بود گفت از تفسیر وغیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود وشما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیهٔ ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ من نوشتم که تاویل شریفه بخلفاء ثلثه است چه اول ایشان هر حکمی که میکرد میگفت سمعت عن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم یقول کذا پس او را تعبیر بسمع کردند وثانی هر حکمیکه میکرد میگفت رأیت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین یفعل کذا پس او را تعبیر ببصر کردند وثالث

هر حکیمکه مینمود میگفت اقول هکذا وعندی کذا پس او را تعبیر بفؤاد کرد میرزا گفت که این تفسیر برای آنست چه هر آیه را امثال این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح ست سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سئوال کنند چه جواب خواهند داد میرزا گفت که من با شما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد مشایخ ما در آن سر زمین که سیر میکنند شتر ناف بر زمین میگزارد مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل ورود یافته و فرقه دیگر از متابعان شیخ احمد با بیه می باشند.

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی ست داو دعوای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مولف کتاب در عتبات مشرف بود و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی بهمراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس مینوشت و ریش خود را میتراشید و یا بامقراض از بیخ قطع میکرد و سبب معروفیت او در نزد مولف کتاب آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در دم حرم ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدمه استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی ست و از تلامذه حاجی سید کاظم ست من گفتم که این مرد چرا این قسم زیارت میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب باحترام میداند من گفتم که این غلط ست زیرا که زیارت از جمله عبادات ست و بنحویکه ما مور شده ایم و امامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر و قبر اطهر را در بغل بگیریم و ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخوانیم بجهت اینکه ما قابل نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم مجملاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند شخصی گوید که در مرقد کاظمین علیهما السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص مرتاض گفت خداوند این سید را بکشد و اجل او را برساند پس بآن شخص مرتاض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب گفت که عنقریب از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دماء ایشان شود الحاصل میر علی محمد بعد از اینکه بشیراز آمد و ربنا در برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عزیمت میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نموده و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعاء بابیت نموده شخصی حکایت حکایت کرد که من بهمراه او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرائی شدیم که بجهت میرویم من گفتم باران ببارد خوب ست هر یک عبائی برداریم باب نگاهی بآسمان کرد گفت که امروز باران نمیآید و عبا بر نمیداریم پس من بجهت احتیاط عبائی بر دوش گرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی آمد و من عبای خود را بباب دادم مجملاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افزود خارج از

فصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف مهمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون انا جعلنا الباب للباب علی الباب دلیلا از این مزخرفات را جمع کرده و اسمش را قرآن صاحب الامر گذاشته و در اول آن گفته چیزیکه جاعلش آن ست که این قرآن از نزد مهدی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن اوست با اینکه جبرئیل بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاهر ست و این فقیر در زمان غلو بابیها در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختم و اقتباس کردم از آنجمله گفتم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا و نصب لرسوله وصیا فجعلتم وصیه آلها قد یرا الخ و این طایفه محرمات را حلال و نبی و ولی را کلی دانسته اند و مانند نصاری باتحاد و حلول قائلند و اعیان ایشان میگویند ما همان حسن و حسین و یا امام دیگر علیهم السلام میباشیم و ما بعد از کشته شدن تا هفت روز یا بیشتر زنده میشویم و بدنیا و این مذهب تازگی ندارد بلکه سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوای بابیت کرد و بسیاری خاصه نمود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود و میگفت من همان پیغمبرم و یکی اسمش علی و همچنین ایشان را گرفتند و میبردند که بکشند همسایه آن شخص در پشت بام ایستاده و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفه برادر مرا می کشند و او بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب بمن نوشته که لوتی چه فن و لوتی را با تاء منقوطه و بمن نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جزء اذان کنند و بگویند اشهد ان میرزا علی محمد باب الله مجملا از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص میاید یعنی بعد از غیبت کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نمیفرستد و صدوق در رساله اعتقادات فرموده که این ضروری دین امامیه است و اتحاد و حلول باطل ست و این باب باعث افساد و اضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان و مازندران و سائر شهرها بکشتن داده او را کشتند و آیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکریم الکرمان کان کریما در مقامات علمیه بالکلیه عاجز و جاهل بود از آنجمله در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کالانعام از جانب سنی الجوانب محمد شاه او را در قلعه جرین محبوس ساختند و از نوشجات او رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود برخی آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و گروهی از معتقدینش او را نائب امام و فرقه او را امام غائب و بعضی رسول **در معارضهٔ علماء تبریز از اصحاب باب با باب خسران مآب** خاتم میخواندند لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را بمجلس خاص حضرت ولی عهد دولت ابد مهد آوردند علماء اعلام و فقهاء اسلام حاضر شده بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد ممقانی که بمذهب شیخ احسائی و حاجی مرتضی قلی مرندی ملقب به علم الهدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء با سیه حال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس حضور شاهزاده معظم او را بر خود مقدم نشانیدند و ولی عهد نیز با وی توجه و التفات نموده پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوای خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن محقق کرد و اگرچه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرض تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سئوال ست اول آنکه برسیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اطراف و اکناف ایران منتشر شده از شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجی ملا محمود گفت که من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من ست نظام العلماء گفت معنی کلام شما که گفتید از خداست این ست که زبان شما مثل شجرهٔ طوبی ست بیت روا باشد انا الله از درختی ۔ روا نبود چرا از نیک بختی ۔ این همه آوازها از شه بود ۔ گرچه از حلقوم عبدالله بود ۔ سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گزاشته و کجا گزاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائیست نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید باسم خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب انا مدینة العلم وعلی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینهٔ علم هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال ست قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی شد حال الحمد لله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من کردید که شما باید منصب کفشداریرا بمن دهید سید باب گفت کو باشما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شما شما اجل ست باینمنصب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شاهزاده ولیعهد فرمود که ما هم این سند را بشما که باید و امیگزاریم و تسلیم مینائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را عرض میکنم که در معده چه کیفیتی بهم میرساند که شخص تخمه میشود و بعضی بمعالجه رفع میکردد و برخی منجر بمعالجه منجر بسوء هضم و غثیان منجر میشود و یا بمراق منتهی میشود باب گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که درصورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب نخوانده ام این دو سخن باهم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بیطره از داخل علوم نیست و لهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول ست و فروع و اصول مبدء و معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و هکذا علاوه باین ذات لا ضد له است علم عین ذات ست ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم ست پیغمبر عالم ست و من عالم در علم مشترک شدیم ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از و پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک

وحال اینکه خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت نخوانده‌ام شاهزاده تبسم فرموده نظام العلماء بباب گفت
که علم فروع مستنبط از کتاب وسنت ست وفهم سنت وکتاب موقوف برعلوم بسیار ست مثل صرف ونحو ومعانی
وبیان ومنطق شما که با بید قال را صرف کنید باب گفت کدام قال نظام العلما جواب گفت که قال یقول
قولا پس خود مبانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن ورد باب کرده گفت که باقی را شما
صرف کنید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلال کنید باب
گفت اعلال کدام ست پس نظام العلما بعضی را اعلال کرده گفت که باقی را شما اعلال کنید باب گفت گفتم که فراموشم
شد نظام العلماء گفت هوالذی یریکم البرق خوفا وطمعا ترکیب نمائید خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز ست باب گفت در
نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید لعن الله العیون فانها ظلمت العین فانها ظلمت العین الواحدة سید
گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضا که ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال الرضاء آیة انفسنا قال
لولا انفسنا قال لولا ابنائنا وجه استدلال رضا چیست ووجه رد مامون چیست وکیفیت رد رضا چیست سید متحیر ماند
پرسید که حدیث ست نظام گفت بلی واقامه عدلین کرد وگفت که اگر دعوی برمیت بود قسم استظهاری نیز ذکر میکردم
نظام العلما، گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم ست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گریسته عاص گفت
که این مرد ابتر ست عنقریب میمیرد واولادی از او نمیماند حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم غمگین شد از برای تسلیه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره انیست
نظام العلماء گفت آری واقامه شهود نمودم سید مهلتی خواست ونظام العلماء از سر این سخن درگذشت واز دیگر
درآمده وگفت ما در ایام شباب وجوانی باقتضای سن مطالعه میکردیم واین عبارت علامه را میگفتیم حال میخواهم شما
معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی وچرا باید
چنین باشد سید باب تأملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت که از علامه نباشد
از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلما گفت که یکی از
معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قرآن ست واعجاز آن بفصاحت ست وبلاغت تعریف فصاحت وبلاغت چیست
ونسبت میان اینها تباین ست یا تساوی یا عموم وخصوص مطلق ویا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در
نظرم نیست حضار متغیر شده نظام العلما، گفت اگر مابین دو سه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را بر دو میگذارم ملا محمد
ممقانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را میدانی ودعوی با بیت مینمائی باب گفت بنا را بر سه میگذارم ملا محمد گفت
معلوم ست وقتیکه دو نشد باید سه را گفت نظام العلما، گفت سه هم غلط ست چرا نپرسید بلکه شک در نماز صبح یا مغرب
کرده‌ام آیا بعد از رکوع ست یا قبل از رکوع ویا بعد از کمال سجدتین ست ملا محمد ممقانی گفت شما شکر نکنید که اگر می‌گفت

بنا را بر دو میگزارم زیرا که شغل ذمهٔ یقینی برائت ذمهٔ یقینی میخواهد آنوقت چه میگردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته اول
من آمن بی نور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من ست ملا محمد گفت آنوقت
تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم واعلموا انما
غنمتم من شیئ فان لله خمسه وللرسول وشما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا واز کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس ست
چه تفاوت دارد علماء مجلس بخندیدند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلماء
بقاعده نظام طفره را جائز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت
من جمیع قدم در دائره ارادت شما خواهند گزاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض ست او را صحتی ده حضرت شاهزاده
گفت که چرا در رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی مانیز بعد
از ظهور این کرامت این مسند را باد خواهیم واگزاشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد ممقانی گفت پس بی جهت عزت
نه می شود در عوالم لفظ کنک و در عوالم کنک پس چه هنرداری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تبسمی فرمود و فرمود و ماتبا والف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معا سید گفت که
اسم علی محمد بارب وفق دارد نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی بارب وفق دارد آنوقت باید شما ادعا
ربوبیت بکنید نه دعوای بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال ست که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملا محمد
گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
که نام مبارک او محمد بن حسن ست و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادرت چیز
دیگر ست مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز ست سن مبارک او بیش از یک هزار سال ست
و عمر شما قریب بچهل کمال مخالفت در میانه است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوای بیجا صلی ست مجلس
منقضی شد و سید را بجائی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند
فراشان سرکاری بواسطهٔ حسن عقیدت انکار کرده پس بجلم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود ملازمان ایشان سید را چوب
بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و که خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

واز جملهٔ طوایف شیخیّه حاجی محمد کریم خان ست وچه او از شاگردان حاجی سید کاظم واز طبقهٔ علیهٔ قاجاریه است وبدین سبب دلشتهار و قوت و مکنتی پیدا کرده و مذهب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان ست ومیگویند که رکن رابع در هر زمان لازم ست و اقرار بآن متحتم و براین دلیل عقل اقامه نموده اند که هیچ عقلی برآن دلالت نه دارد و اخبار برآن متمسک شده اند که اخبار احاد هم در استناد آنها سخن بی پایان ست وهم دلالت آنها محل خدشات و برفرض دلالت اخبار ظنیه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حجیت و برفرض تسلیم منتهی اینکه در حالت غیبت امام لازم ست که بعلماء اعلام پیروی کنند و این مرحله را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اغلاط و قصور فهم او در مجالس از اسوله و اجوبه در طهران بچاپ رسیده و اگر حاجی مزبور در کرمان نبود بالکلیه در یک سال اوضاع او از سطوت علماء اعلام فاسد میبود و لیکن در گوشهٔ بود و از جمله معارفاتی که با حاجی محمد کریم خان شد در منزل نواب حشمة الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند و نماز را قصر کند حاجی گفت هنگام خروج از منزل مسافر معتبر ست و تکلیف وی افطار صوم و قصر صلوة ست شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف ما انزل الله است و مخالفت سیرهٔ قوم و اجماع زیرا که علمای حدی برای مرخص ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتهاد من این ست انما الاعمال بالنیات شخص بانیت سفر مسافرست ایضاً وقتی یکی از امیرزادگان عظام از حاجی محمد کریم خان سؤال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب و سنت مغنی از وضوء ست گفت بلی الا غسل استحاضه که نفس در وضوء وی وارد ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملت خود را سمحه و سهله فرمود ما چرا کار را بر خود مشکل کنیم مؤلف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار ست چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال الصادق ع کل غسل معه الوضوء عند الجنابة ایضاً از او سؤال شد که مادهٔ تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تفاریح را در فرح باید جست و تلامیذ را در لمذ چون تفحص کردند نیافتند حاجی گفت که قاموس بسیاری از مواد را اهمال کرده در مجلس دیگر همین صحبت گذشت باو گفتند که تلام در اصل تلامیذ بود و ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سند ندارد شخصی گفت که در صرف مقرر ست که خماسی را بجمع منتهی الجموع میبرند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف الا للام فی جمع الخماسی بجهت استثقال کلمه مثل سفرجل که سفارج می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه وخل بذال دارد پس برادو لام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص ایضاً در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرده یکی از امیرزادگان گفت که ترک معانی دران بسیار شده اما ترک مادهٔ را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عنج در

قاموس نیست وحال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده غرج الموج یکی از امیرزادگان عظام گفت که این کلمه بازاء ست یا باذال گفت بازاء ست پس بکتاب قاموس در نهایت وصحاح ومجمع البحرین رجوع کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده بر شما مشتبه شده باشد وباذالی باشد دیدند که در قاموس نوشته عدل الشتاء ملائه امیرزاده گفت که باذال ست ومعنی دوست دهر که گفته است که بازاء ست در قاموس ایراد کرده که آنرا مهمل گذاشته از بی سوادی ست حاجی گفت که کلام امام ست چگونه میتوان تغییر داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح ست نه زمان معصوم ست که خود معصوم بفرمایند که این کلمه بازاء ست تا ما متابعت کنیم وکلام لغویین را باطل انگاریم ونه خطا صحیح معصوم در دست ست که کسی را مجال انکار نباشد وآنهی کلام امام لغت عرب ست البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ ونادر نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود واگر اسم آن کتابی که این دعاء در او هست بیان کنید ثابت میکنم که با ذال ست حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گذشته برخاست ورفت امیرزاده در کتب معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی ووسیلة النجاة وسفینة النجاة واقبال دعاء مزبور را پیدا نه کرد تا آقا محمد تقی پسر آقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبهانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت ودر آنجا باذال نوشته بود ومطابق با قاموس بود که باذال بود ایضاً روزی در مجلسی شخصی از او سئوال کرده که در عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد ایا ثانی صفت محمد ست یا علی که مضاف الیه ست حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانی صفت مضاف ست عالمی در آن مجلس بود گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار آمده مثل یا بنت محمد المصطفی وزوجة علی المرتضی وام الحسن المجتبی علیهم السلام والصلوة ودر فقرات زیارت فاطمه وارد ست یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة ودر موضع دیگر وارد ست السلام علیک یا فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ودر دعای عدیله وارد ست که بعد الرسول المختار علی قامع الکفار وازاین قبیل بسیار ست وهمچنین صفت مضاف نیز بسیار ست مثل ذو العرش المجید وجائنی غلام زید الشریف بالرفع وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقره دعاء که ثانی صفت بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف بافیدن این موصوف بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقره دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهما السلام دوم باشد نه آنکه محمد دوم باشد ونه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر گذشته واین محمد بن علی دوم ست وظاهر از فقره دعاء این معنی ست حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم نگیر ساند و گفت همیشه بنای شما بر تضییع مردم ست و بنای نزاعداشت که آنعالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در ردّ براد و اگر مقام ایراد باشد در آن کتاب زیاده از آن خواهد شد

کتاب سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذهٔ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و باذکاوت و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که از ارشد تلامذهٔ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال نهایت مسلط در اواخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطهٔ زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن عهد بخط او هیچیک از علماء رؤندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سر آمد اهل زمان بود و در نزد او رویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و محاجه ید طولی داشته بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که محور علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس محاجه کرات مرات شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکریم استاد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست عامه و تامه از دار السلطنة قزوین منتهی باو شده و او را برادری بود مسمی بحاجی میرزا رفیع و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دواهی تغییر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میگفت در حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و رساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد برآمدم و چون این فقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که وعده کرده بود که اجازه بنویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاگردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمناً و تبرکاً در سلسلهٔ استاد از اساتید او هم و از او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازه آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این ست هو المجیر و المجیز و به نستمد و نستعین

صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الی معالم الدین و کرّمنا بتحصیل طرق العلم و الیقین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد المبعوث علی کافة الانس و الجن اجمعین الذی اصطفاه من جمیع الانبیاء و الاوصیاء و الملائکة المقربین و جعله خاتم النبیین و علی اوصیائه المنتجبین سیما ابن عمه الذی جعله سید الوصیین و اشرف الانبیاء و المرسلین و بعد فیقول العبد الخاطی الجانی القاصر الراجی الی الله الغافر الساتر السید محمد باقر بن علی الحسینی القزوینی البسهما الله تعالی لباس العفو و الغفران و حشرهما مع اجدادهما فی دار الجنان الذین هم شفعاء الانس و الجان این من

اعظم نعماء الله تعالی علی العباد وجود المعتمدین من العلماء فی البلاد والحمد لله علیهم بما یسر لهم فی اخذ معالم الدین من الفقهاء الذین علیهم وثوق واعتماد فانه فوق کل نعم الله سبحانه علی قاطبة العباد منهم الجامع لصفات الکمال والعلم والحائز الانواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الکامل الصاعد فی مدارج التحقیق والتدقیق ذو الفهم الرشیق والذهن الوثیق وضاح الجبین فتاح الدقایق المؤید من الله المیرزا محمد بن سلیمان التنکابنی امنه الله تعالی من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الی دار السلطنة قزوین وتوقف فیها مدة طویلة واشتغل بتحصیل العلوم الدینیة لدی وصل ما ینبغی تحصیله مدة مدیدة ثم سافر الی دار السلطنة اصفهان وصرف عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة وکسب الکمالات العالیة ثم سافر الاماکن المتبرکة والمقاعد المتعالیة الشریفة والعتبات العالیة الرفیعة علی مشرفها الاف الثناء والتحیة وتوقف فیها مدة من الزمان ابتغاء لتکمیل ما ینبغی تکمیله وینبغی تسدیده ثم رجع الی وطنه فاختبرته فی احواله فوجدته متمکنا من استنباط الاحکام الالهیة من مدارکها المعلومة وبالقواعد الاجتهادیة له الفتوی عند رجوع العباد الیه فی اخذ معالم دینهم والحکم بین الناس عند التراضی وعلیکم الاتکال والاعتماد بما افتی وحکم فارضوا به حکما وله الانذار امتثالا لامر الله المنذر القهار المطلع من طائفة من کل فرقة بعد الرجوع الیهم فی کل حاله لیتکبوا فرایض الله ومحبوباته ومرضیاته ویحترزوا عن محرماته ومبغوضاته ومن هیئته فان الداعی لارسال الرسل وانزال الکتب من الله العزیز الکریم کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید فابرز ما فی ضمیره مما ینبغی ابرازه من اهل الفضل والکمال واعلن ما فی باله مما ینبغی اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الی الخلف وقد حکی السمی الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشیخ النجاشی عن احمد بن محمد بن عیسی قال خرجت الی الکوفة فی طلب الحدیث فلقیت بها الحسن بن علی الوشا فسئلته ان یخرج کتاب العلا بن رزین العلا وابان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجیزهما لی فقال یرحمک الله وما عجلتک اذهب فاکتبهما واسمع من بعد فقلت لا امن الحدثان فقال لو علمت ان هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه فانی ادرکت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام فاستجازنی زید توفیقه وعلمه وتقویه وجعل الله کل یوم منه خیرا تمامضی ابتغاء لاتصال اسانید الاخبار الی مهابط الوحی ومخازن الاسرار من النبی والائمة الاطهار علیه وعلیهم الاف الثناء والتحیة من الکریم العزیز الغفار واحترازا عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زاد الله فیما زانه وصانه عما شانه ان یردی ما سمعه منی وما وفقنی الله تبارک وتعالی من دقایق الافکار مما خلت عنه کتب الاخبار وما وفقنی الله تعالی لاظهاره فی قالب التالیف والترکیب وکل ما اجازلی روایة من الاخبار المرویة عن مخازن العلوم الالهیة خاتم الرسالة الجامعة واوصیاء الحجج الالهیة والادعیة والمناجات الماثورة سیما الصحیفة السجادیة والمصنفات فی الاخبار والفقه من اصحابنا الامامیة وغیرها من المصنفات فی العلوم الدینیة کتب التفاسیر والدعوات والزیارات والرجال وغیرها سیما الاصول

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والامصار باشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار وتولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فله در الله توفیقاته وکبت اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخر من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استادالاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهل التمجید والتدقیق مبین قوانین الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی قدس الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه بمغنی التسنیه علی طرق مشایخ اسنده الاستاد حجت الاسلام المتقدم اوصافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد الاستاد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبدالباقی الاصفهانی عن والده المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابوالقاسم نور الله تعالی مرقده فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی ما بین الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة بعد ما کادت تنطمس متبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة اوانه الذی فضیلة کل من تأخر ماخوذة من انعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکناً

و مدفن اوصیک یا حبیبی و نبیبی بعد صرف العمر فی الزهد و التقوی و الاهتمام فی التالیف و التصنیف کما ترتیک موفقت من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لا ینسانی فی حیوتی و مماتی فی شیئی من اللمعات فی الخلوات و رجائی من الله العزیز المتعال از دیاد عمرک و ابقائک صحیحا و سالما مصونا من الآفات الی ان یبلغ الی الطول الآجال بمرور الاوقات الموعودة و السلام - تا اینجا صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید را تالیفاتیست از انجمله رساله در نقل ملک نقاله موتی را و رساله در مقدمه واجب و غیر آن و سید بعد از مراجعت از عتبات عالیات چندی را در قزوین در گوشه اختفاء و انزوا منزل گزیده ازان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و ازاو اجازه گرفته مراجعت نمود ازآن پس ریاست عامه قزوین بایشان انجامید پس در آخر کار مجدالدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا و برایا نموده خلایق اجماع نمودند و اورا از شهر بیرون کردند و این عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بنجف اشرف صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعه بسلطان نوشت و توسط نمود سید بقزوین مراجعت نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت در انجام و انجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان و اخبار بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را لحظه معاف نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالبا بیشتر از سائر انام است باینکه ایشان غالبا در زحمت و آزار اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تالیفات میباشند و هرگز از اغذیه لذیذه و البسه فاخره اقتشه ملتذ نیستند باینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیزست یکی مصالحه کامله کامنه مکالمه واقعیه که بجز خدا تعالی کسی واقف نیست و بعضی ازان مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مضلین و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا تعالی در قرآن شریف فرموده و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض - و این آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس دارند بیشتر از اینکه علماء در سن شباب و کهولت کمتر بحد کمال میرسند و کمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخت رسیدند

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والامصار اشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار وتولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فلله در الله توفیقاته وکبت اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولدا والاصفهانی مسکنا ومدفنا طاب مضجعه الذی اجازه جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخرین من المتأخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکنا ومدفنا حشره الله تعالی مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهل التمجید والتدقیق مبین قوانین الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی قدس الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه یعنی التسبنیه علی طرق مشایخ اسنادی حجت الاسلام المتقدم اضافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد والاسناد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبد الباقی الاصفهانی عن والده المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابو القاسم نور الله تعالی مرقده فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی مابین الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة بعد ما کادت تنطمس متبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة آوانه الذی فضیلة کل من تأخر ماخوذة من نعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکنا

و مدفن اوصیک یا حبیبی و نبیبی بعد صرف العمر فی الزهد و التقوی و الاهتمام فی التالیف و التصنیف تارتک مؤنت من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لا ینسانی فی حیوتی و مماتی فی شیئی من الله قات فی الخلوات و رجائی من الله العزیز المتعال از دیاد عمرک و ابقائک صحیحا و سالما مصونا من الآفات الی ان یبلغ الی طول الآجال بمرور الاوقات الموعودة و السلام - تا اینجا صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید را تالیفاتیست از انجمله رساله در نقل ملک نقاله موقی را و رساله در مقدمه واجب و غیر آن و سید بعد از مراجعت از عتبات عالیات چندی را در قزوین در گوشه اختفاء و انزوا منزل گزیده ازان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامه قزوین بایشان انحصار یافته پس در آخر کار مجدالدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا و برایا نموده خلایق اجماع نمودند و او را از شهر بیرون کردند و این عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بنجف صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رقعه بسلطان نوشت و توسط نمود سید بقزوین مراجعت نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت در انجام و انجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان و اخبار بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را لحظه معاف نمیدارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالبا بیشتر از سائر انام ست باینکه ایشان غالبا در زحمت و آزار اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تالیفات میباشند و هرگز از اغذیه لذیذه و البسه فاخره اقمشه ملتذ نیستند باینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالحه کامله کامنه مکالمه واقعیه که بجز خدا تعالی کسی واقف نیست و بعضی از ان مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین و قلع و قمع عروق شبهات مظلمه و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول برکات از آسمان بزمین و خدا تعالی در قرآن شریف فرموده و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض - و این آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس دارند بیشتر از اینکه علماء در سن شباب و کهولت کمتر بحد کمال میرسند و کمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخت رسیدند

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علما، دایم الحضور و دایم القرب در نزد حضرت آفریدگار اند فلذا اشعهٔ انوار افاضات شعشعانیه داور دادار بر فرق فرقدان سای ایشان بیش از دیگران پرتو افگنی است و کسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت بر ایشان بیشتر است و از جمله آفات طول عمر میباشد و غیر ذلک من الاسباب۔

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التنکابنی گرچه این فقیر مؤلف کتاب خود را در سلک علماء اطیاب که موضوع این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرا روی داده و ذکر آن موجب ازدیاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایهٔ تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء و در اسحار اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود و تفاصیل احوال را ندکور داشته ام ملا علی که جد اعلای این فقیر در سلک علماء بوده و زیاده از این احوالش مرا معلوم نیست و اما آخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است از مشاهیر علماء این بلده بوده و در قبالجات قدیمه و مرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را نهایت تکریم و تعظیم نموده اند و او پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جد ادنای این فقیر است تحصیل علوم دینیه و اداشته و جدم ملا محمد رفیع بدار السلطنهٔ قزوین رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت پس او بوطن مراجعت و در دعانوشتن معروف در این دیار شد و نهایت با تقوی بوده و از حاکم بلد مرحوم مهدی خان و بعضی از اهالی دیوان هر ساله منوطف بوده لیکن خود مرسوم ایشان را بصرف خود و عیال خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفهٔ مقرر او میرسید آنرا در میان صغار و فقار قبیله و قریه خود تقسیم مینمود و دو پسرش را که آخوند ملا عبد المطلب عم ماجد فقیر و میرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد عم ماجد ما مطول مباحثه مینمود

احوال والد مؤلف کتاب

و نهایت با تقوی بود

و والد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد آخوند ملا علی نوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب ملا صدری را در نزد او دید و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه را در نزد آخوند ملا علی نوری دید و من خود مشاهده نمودم که شیخ تجرید و شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد از تحصیل شروع بعلم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد و شش سال در محکمهٔ طب او می نشستند و میرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم طب کار کرد بنحویکه در طب سرآمد همسران شد و در دار السلطنهٔ اصفهان در تدریس قانون منحصر شد۔

حکایت والد با ملا مهراب اصفهانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهراب بود که از اعاظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مغیبات مینمود و زمانی ملا مهراب بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سر نشست و ملا کاظم نامی هزار هویی که در علم مانیه چندان تبحر نداشت و در بالای سر پیشنماز بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفیه را اسم میبرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن فیض را لعن کرد پس ازان یک تسبیح ملا مهراب را لعن کرد ملا مهراب از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی کیست گفت ملا مهراب اصفهانی ست ملا مهراب گفت که چرا او را لعن میکنید گفت بجهت اینکه او بوحدت واجب الوجود قائل ست ملا مهراب گفت الحال که او بوحدت واجب الوجود قائل ست او را لعن کنید تا چنین اجتماعی پیدا نه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت وجود و واجب الوجود ننمود مجملاً مرحوم والد با ملا مهراب کمال مراوده و مصاحبت داشت و معروف بود که او کشف از مغیبات میکند و کرامات دیگر هم دارد شبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از نهر آنجا یک عدد دُر برداشت پس آن خواب را برای ملا مهراب نقل نمود ملا مهراب تاملی کرد پس گفت که ترا ازواج زنی از طائفه سادات مقدرست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علمای آن عصر و از اولیاء خواهد بود و از این سبب والد مرحوم بحقیر مولف کتاب نهایت محبت داشت و مدعن بکلام ملا مهراب بود و والده ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب و از طبقهٔ سادات امام جمعهٔ اصفهان اند و یک شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقهٔ از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صفویه جد مادری مولف را با این بلد مرجع که ترویج شرع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهزاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی اشتهارش در صنعت طب مرحوم والد اجابت ننمود مجدداً او را طلب نمود و با و نوشت که اگر نیائی خواهم بسلطان عارض شد که محتشمی کاشنه تا ترا بیاورد و بجناب اخوند ملا علی نوری هم رقعه نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند نوری با الحاح و اصرار مرحوم والد را روانه آنجا ساخت آن مرحوم از اغذیهٔ ایشان اجتناب مینمود و اصلاً زیاد در اکل و شرب و البسه و امکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و از آنجا به تنکابن آمده دیگر مراجعت نکرد

در کرامت والد مرحوم

و مرحوم والد نوافل صلوة در اول اوقات و با داء نوافل رواتب و مواظب و هر روز یک جزو قرآن شریف تلاوت مینمود و هر صبح سورهٔ یس و صد دفعه لا اله الا الله الملک الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

وسورهٔ اذا وقعه را در قنوت نماز وتر میخواند ونماز شب هرگز از او ترک نمیشد وعلی الدوام به کتب احادیث واحادیث ائمهٔ اطهار اشتغال داشت ومرحوم والدم می گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا آن قدر مهلت دهد که تو بسر حد بلوغ برسی وچنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم ووالد ماجد وفات یافت واین از کرامت آن مرحوم بود ووالد را حواشی ست بر مطول ومفاتیح وشرح جامی وشرح اسباب در طب وشواهد ربوبیه وزاد المعاد ورساله در وبا ومعالجهٔ آن وبخط خود کتب بسیار نوشته چون تصریح وحاشیهٔ سید نعمت الله وخصام وحاشیهٔ چلپی وحاشیهٔ ملا میرزا جان بر مطول وجلدین مفاتیح ملا محسن وشرح آقا هادی بر مفاتیح وشواهد ربوبیه وشرح زیارة جامعه شیخ احمد واجوبة المسائل او وشرح فوائد او ونصف تحفه ونصف شوارق ونصف محرق ونصف زاد المعاد وحاشیه بر حکمة العین وجلد سوم حیوة القلوب وتذکرة الائمه ودر یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است وبشدت می گرید ویکی از زوجات هم نشسته اند بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سئوال کردم فرمود در قنوت وتر مناجات خمسة عشر میخواندم ومیگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العامل مرحوم والد زیاده ازین حکایت ننمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار شستم وگریه کردم وتا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شما راضی نیستم مجملاً آن مرحوم مناجات خمسه عشر را همیشه در قنوت نماز وتر از حفظ میخواند ودر نماز چنان خضوع وخشوع داشته که در ابتداء روزگار آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده وچون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته ودر ایام حیوة او صمدیه وشرح تصریف را در نزد او خواندم وسیوطی وکبری وحاشیهٔ ملا عبد الله را در نزد خال مفضال آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامهما قرائت نمودم -

در احوال خال مفضال آقا سید ابو جعفر

وآقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض وپسرش آقا سید محمد بود وآقا سید محمد او را اجازه مبسوط داد امر بفقه نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ورع وتقوی احتیاط نموده همان رشتهٔ تقلید را از دست ندادند ودر اجتهاد خود شک داشته از آن پس در اصول وفقه تارک ودر عربیت ید طولی داشته وبر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار ست نوشته واز جمله کرامات خال مفضال آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم سید فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را رها کن آن شقی گوش نکرد آن جناب فرمود که خدا ترا دیوانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد وبعد از سه روز بدار البوار شتافت - کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت وتا صبح مشغول عبادت وتضرع وزاری بود شبی درویشی در آن مسجد بود وآنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد چون روز روشن شد در پیش پنزداو آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت تو خوش آمد و در نزدیک منزل شما محقق کنجی ست بهمراه من بیا که تو نشان بدهم آن جناب قبول فرمود و گفت من کنج نمیخواهم پس از آن کتاب جامی و شرح شمسیه را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت و حال منفصل و والد ماجد مرا امر کرد بدرس سیوطی و جامی تعلیقه بنویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم

در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد اخوند ملا صفر علی لاهجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسانیکه مجلس درس ایشان حاضر شدم اخوند ملا صفر علی لاهجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی و حاجی ملا جعفر استرآبادی و حجة الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم کلباسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خضر و شیخ مرتضی و اخوند ملا آقای دربندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مرحوم سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول و رجال را در نزد آن محور دائرهٔ فضل و کمال استکمال داشته ام و آنچه پدرم اندوخته کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم و پس از آن هم در ولایت دار المرز در مقام جمع مال برنیامدم بلکه دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مرافعات را بر روی خود بستم و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد فکریه مقرر داشتم و مولد این فقیر در سنه ۱۲۳۳ با هزار و دویست و سی پنج بوده و زمانرا با من وفائی نبا انیکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست برنداشته امید که عنقریب خداوند عالم مرا از این بلا خلاص و ببلاد عراق مرا قاطن و ساکن گرداند و ضیق و ضنک عیش را بوسعت مبدل سازد - و از جملهٔ غرایب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در پهلوی مدرسه که بنا نهاده ام گردن مرا با شمشیر زد و سر مرا جدا کرد بعد از اینکه بمراتب علیه فائز شدم تعبیر نمودم که قتل معتبر بعمر طویل با افاضه از امام عصر است و بهمین نحو تعبیر شد - ایضاً از امام غرایب احوال اینکه بعد از ورود بعتبات عالیات خواستم تزویج کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهداء علیه الصلوة و السلام استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری خواهد شد و آن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد در نهایت صباحب و فطانت در سن هفده سالگی وفات یافت عفا الله عنه و له -

در کرامات حضرت معصومه

و از جملهٔ کرامات اینکه این فقیر برأی العین مشاهده از ذراع و اخفاء حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی بزیارت صدیقهٔ صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ملقبه بمعصومه مشرف شدم و همیشه قدری معتنی

از زر مسکوک بهمراه داشتم شبیکه شب جمعه بود بخدام خواستم تنخواهی داده باشم سهوًا دو عدد اشرفی دادم و تاریک هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض روپیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زر اشرفی بود خالی یافتم صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج یومیه نموده باشم دیدم که دو عدد اشرفی در میان کیسه است با اینکه در آن شب خالی و هیچکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه اتفاق افتاده که کیسه خالی واز آن پس زر در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اقامه در جوار حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام میرسد در آنجا کیسه باز یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم ایضًا دو کرامت دیگر از حضرت معصومه مشاهده نمودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم ترقع آن داریم که دماغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور هر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که بر ایم روی داد اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی حضرت امام موسی کاظم را در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول ست آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب چیزی فرمایش نکردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن ست که در این اعصار که امام زمان غائب و باب علم منسد ست بهمین احکام ظاهره که در دست داریم مامور یم که عمل نمائیم ـ

در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی در آنجا بود کوشک ریخته او را حرکت دادم که مکانزا وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس مایه قتل اهل مجلس و مورث شرمساری میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از مملکت او معزول دانسته اید آن خدائیکه مرا از کتم عدم بوجود واز وجود تا بلس شیخوخیت رسانید محفوظ داشت از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زوال و اضمحلال و زوال و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هدم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از اعدای ابناء جنس محافظت فرمود و بلذایذ مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در همچه مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیرتش میگنجد که چشم از او پوشیده و مهملش گزارد البته حضرت امام عصر غیرتش
نه میگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مبتذل به بیند مگر مصلحتی کامله کامنه اقتضاء خلاف آن کند و آن
هم باعث تکمیل شخص باشد

شبهۀ فرنگیان در انشقاق قمر

ایضاً از جملۀ دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان منکر
انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامهای چنین چیزی نوشته نشد و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین امر
غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهین بر
سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم
که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نمیگردند
و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این
ازمنه غالباً دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینکونه مسائل انحلال آن از علم معقولست
از اینباب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنگهی در
یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضرت شریف
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی
بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول
نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقه فرنگیان که منصف باشد مستور و
پوشیده نیست علاوه زمین کرویست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب
میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب
دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و
پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه بسه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق
و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق
با افق مکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و بهکذا فلذا در آن اراضی
مرئی نه شد و اما بنا بر مذهب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوۀ خیالیه
و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل
مشاهدین بود نه بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذهب فاسدست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افساء
باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینکونه سخن فاسدست بلکه معجزات انبیا همه بر سبیل واقعیت ـ

در رؤیای مؤلف کتاب واقعهٔ کربلا را

و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در زمان یفعان شباب در ایام دههٔ عاشورا بقرائت کتاب مقاتل اشتغال داشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هر یک بمیدان میرفتند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور نمیرسید پس شبی در خواب دیدم که واقعهٔ کربلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم ناگاه شخصی بمن آمد که نوبت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قلیلی از تیغهٔ آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربه تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجایند پس دست مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار بر هم سوار و بر آن دیوار راه میرفتند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت ست و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلجان کرده بود و بحمد الله که بعین الیقین دفع و رفع این شبهه کردید۔ و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زیارتی حضرت خلیل و احفاد پیغمبر جلیل الوف التحیة والثناء در بعضی از رساتیق سکنی و برایشان عمل زنیم عنودی که خدا و آن شداد صفت بی خدا آن کروه را از ستم بستوه در آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت ملتجی و من هم به کما شکان والی کرة بعد اولی و مرة غب اخری شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فظایع و شنایع آن بی سیرت بی فطرت خباثت سریرت دنائت رتبت باکی هیچ مشمر ثمر و فشاء اثر و دافع آن شور و شر نه کردیده فلذا روزی از ایام بحضرت ابراهیم انام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض کشتم که بار الها احفاد و اولاد امجاد انجاد پیغمبر با سداد را از ستم این ستمکار غشوم میشوم نجات و این مطرود مردود را در معرض عذاب و بتاب و بعذاب روز حساب معذب فرما بعد از چند وقتی آن غدار تبه روزگار برای پاداش و جزای انکار بدار البوار

از الطاف غیبیه شتافت

از جملهٔ الطاف غیبیه آنکه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را بمن آشکار کردند من در آن باب مبالغه داشتم اگرچه مسامحه نبود بلکه هر چه تجسس و تفحص مینمودم میسر نمیکشت تا روزی لطفال در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن کردیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج وضو ساختم و تحت الحنک عمامه را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجاح و انجام پذیرفت۔

در اثبات نبوت خاصه

از جملهٔ حکایات بدیعه که بالنسبه بمؤلف کتاب رو داده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیقهٔ صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علماء آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از حکماء از تلامذه حاجی ملا هادی سبزواری بقلم آمده و از او اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شدم من گفتم که من اثبات اینمرحله مینمایم بدون اینکه تمسک بقاعده امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک بنقل لازم آید بلکه اثبات حقیقت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همه این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است

مقدمه اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینمائیم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوای نبوت نمود پس این چیزی ست که بعقل نمیتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید بنقل باشد مگر بنقل قطعی اثبات آن می نمایم و بعقل صرف انجام آن از جمله محالات ست پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزء ست که در فلان سال پیغمبر آمد و دعوای پیغمبری نمود۔

در تقسیم دلیل بعقل نقل

مقدمه ثانیه بدانکه دلیل بر چند قسم ست اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی ست بر چند قسم ست یکی خبر واحد محفوف بقرینه قطعیه مانند اینکه بخانه کسی میخواهی داخل شوی در را میکوبی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتو اذن داده که داخل شوی این خبر واحد ست و بسبب احتفاف بقراین افاده علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از ان آن ست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از کسیکه مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نص و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد۔ سوم خبر متواتر معنوی و مراد از او آن ست که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون با هم شریک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنا بر این از این احادیث قطع حاصل میشود بر اینکه این مضمون واقع و حق و صواب ست۔

در تظافر و تسامع

چهارم تظافر و تسامع ست و او آن ست که از بسکه خبر دهندگان در اینمرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسله سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم که سند موجود ست و یا رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود ولیکن سندی در میان نیست و نمیتوانی که بر سانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیگری و همچنین پس سندی حتی

سند احادی هم در دست نیست مع ذلک علم بمضامین این امور حاصل است مقدمهٔ ثالثه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف قبل از هزار و سیصد و یک سال آمد صلی الله علیه وسلم منزل داشت در مکه و مدینه و مدعی نبوت بود و غزاوت نمود و این مقدمه محل قطع است و بتظافر و تسامع بثبوت رسیده مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم و این مقدمه اگرچه قطعی ست اما بقدر ثابت شده است و محال ست که چنین امری را بعقل ثابت کنند۔

مقدمهٔ رابعه بدانکه بر خدا تعالی لازم است نظر بمقتضای لطف که تکلیف را که سبب از مصالح و مفاسد نفس الامر است به بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام بارسال رسل و انزال کتب ست پس لابد که همیشه در روی زمین طائفه باشند که مذهب حق در میان ایشان باشد تا مردم بر ضلالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال رسل و انزال کتب از بابت لطف است و این مقدمه در کتب کلامیه مبرهن و ما نیز در منظومهٔ نبوت و شرح آن باستیفاء بیان نمودیم و عقل براین معنی حاکم ست مقدمهٔ خامسه بدانکه انسانی بر سه قسم ست زیرا که انسان یا ناقص مستکمل است و یا کامل غیر مکمل است و یا کامل مکمل است۔ قسم اول عامهٔ ناس میباشند که محتاج میباشند برسولیکه باعث تکمیل ایشان شود۔ و قسم دوم اولیاء میباشند یعنی بعضی از اولیاء که در زمان بنی اسرائیل بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیر نه میتوانستند مانند لقمان بنا بر قولی یا احتمالی و نحو ذلک۔ و قسم سوم را انبیاء می گویند که خودشان کامل اند و میتوانند که تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و آداب و نحو ذلک

در بطلان مذهب بت پرستان

مقدمهٔ سادسه بدانکه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دین حقی در میان نبوده زیرا که آنهائیکه قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتها بودند و بدیهی ست که بت پرستی ببدیهه عقل باطل است چه عقل حاکم است که برانیکه خدا تعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزاء ندارد و عاجز نیست و منفعل از غیر نه می شود چه خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام ست و وجود اتم تمام فوق التمام ست و وجود اتم تمام فوق التمام مبرّی از شوائب امتزاج از اعدام پس ترکیب و عجز و نقص و احتیاج و انفعال از غیر در او متصور نیست و اصنام که همه اجسام و ممیّز بابعاد و مرکب از اجزاء غیر تام و محتاج بمکان و عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم مکتنف باعراض از وضع و جهت و این رمنی و کم و کیف و نحو ذلک و منفک از این امور نیست و اینها همه علامات تغیر و حدوث و زوال و دثور و اضمحلال میباشند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس بطلان دین بت پرستی از امور بدیهیات است و بت پرستان در اعمال و افعال همیشه مداوم بودند با موریکه ببداهت عقلیه باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر که عقل حاکم است بر حرمت آن در هر شریعت و مذهبی زیرا که تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را که لب لباب عبودیت است از میان میبرد و همیشه بر خونریزی مواظبت داشتند و اسیر و نهب مینمودند و معلوم ست که حفظ نفوس و دماء و

اموال و اعتراض نظر بحکم عقل لازم ست و مایهٔ بقاء نظام معاش است ۔

در بطلان مذهب مجوس

و اما اهل کتاب پس مجوس بنکاح دختر و خواهر معتاد و بشرب خمر اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و ایشان همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد ۔ و اما نصاری پس قائل بتثلیث شدند و با قائلین تثلیث قائل شدند که اب و ام و ابن با شند که عیسیٰ و مریم و خدا با شند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببداهت عقلیه کفر است و آنکهی اناجیل اربعه با یکدیگر متناقض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسائی الحقیقه محبه مسکر باشد و در انجیل ورود یافته که در مجلس میهمانی ظروف چندی بود عیسیٰ دعا کرد بیک دفعه همه آن ظروف پر از شراب شدند پس بمیهمانان شراب داد و ایشان را مست و لایعقل ساخت و در جائی از انجیل فاصله میان یوسف را بزیاده از چهل پشت شمرده و در جائی دیگر بکمتر از چهل مذکور داشته مجملا بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة النهار پدیدار و آشکار ست

در بطلان دین یهود و جهود

و اما مذهب یهود پس آن نیز باطل ست و توریت ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال دانسته اند و در توریت مذکور ست که خدا تعالی در یک وقتی با سمان اول آمد و بزمین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و معصیت و فساد در روی زمین میکنند پس خدا تعالی از خلقت ایشان پشیمان شد ایضاً در توریت مذکور ست که یعقوب را خواهرش علیا رسجده کرد و در جائی از توریت مسطور ست که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در دو از آباد ائی منزل کرده پس دختر بزرگ با شهوت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده و او را مست کرده بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حامله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را استفسار نموده خواهر آنچه وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خورانید و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حامله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و باهم مزاوجت کردند و نسل از ایشان آشکار گشت مجملا در توریت این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران خود نسبت داده اند و بالجمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات توریت غنی از بیان ست و ما در منظومه نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمه سابعه بدان که دینی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده همه موافق صواب و مدلول عقل جازم و معتقد او نهایتها با عقل مطابق ست پس خدا را منزه از جسمیت و محل اعراض و شریک و مبرا از اتحاد و حلول و متعری از تغیر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میداند و نحو آن از عقاید حقه که عقل دال بر آنهاست و در فروع او را دوازده کاری در شبانه روز قرار که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا تعالی

داده

نمایند که بمرور دهور دین از دست نرود و عقل حاکم باشد برانیکه هر پیغمبری باید او را دو از کاری آورد که سبب تذکر خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مبرا از نقص نباشد چون انسانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید از خوری خود دست کشیده و خود خواهی را کنار گزاشته و جبل انیت خود را مندک نماید و محبت مال را هم از دل بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون کرد همچنین محبت اکل آن وقت خانه دل منحصر بمحبت یکنفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی است و حقیقت عبادت و بندگی در اینوقت بظهور خواهد پیوست پس ختم النبیین صلی الله علیه وسلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه از این اوراد و ازاین افعال و پیشانی که اشرف اعضاء انسانی ست بر خاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی برطرف میشود از آن پس امر بزکوة و خمس فرمود تا از انفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون میرود از آن پس امر بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات پست از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را بر ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از قلب بیرون میرود پس در آن وقت قلب که نشیمن رب پست جل شانه نظر بفحوای خیر انتمای انا عند المنکسرة قلوبهم والمنددسة قبورهم خالی از اغیار و صافی از زنگ و غبار و عاری از تذکر این امور میشود پس منحصر میشود محبت قلبی برای خدا تعالی بعزاسمه وعم نواله - پس ببین حکمت عبادات را با اینکه هریک را حکمتهای بسیار ست و همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که قمع و رفع ظلم و قمع و قطع عروق و اصول شجر خبیثه ز قومیه ستم کرد اگرچه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد با فسد کرده اند با اینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیا ارث برده اند و از ایشان آموخته اند و لیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم ست که ظلم قبیح است اگرچه در مقام انتظام امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی مآب الوف التحیة والثناء را از عقود و ایقاعات و معاملات و احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر بتفصیل این مرحله بپردازیم خواهیم از عنوان کتاب خارج گردیده و چون این مقدمات بر ضمایر صافیه ارباب اذهان مستقیمه مرتسم و منقش گردید پس میگوئیم که در زمانیکه بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را بتظافر و تسامع دانستم علاوه نمونه آن ادیان که در این زمان باقی میباشند بمشاهده همه باطل میباشند و محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم بتظافر و تسامع قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و مکمل غیر بود و دین او با حکمت و صواب و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او برحق باشد چه معجزه ابراز کند و چه ابراز اعجاز ننماید و از جمله معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبر که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل و خاتم انبیاست علیه السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما مجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمود چون مولف این کتاب را تالیفات بسیار است پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا نه کور کرد اما علم تفسیر پس مراد از آن

در تالیفات مؤلف کتاب

چند تالیف است اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب مفسرین است و سبقت نگرفت مرا از احدی عامه و خاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن ست که هر کس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربانی معجزه حضرت ختمی مرتبت ست و الی الآن از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حمد تا بیست سی آیه از سوره بقره و آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تاسیس قاعده مینمایند و از آن پس بر او مسائل تفریع همچنین این فقیر بمرور دهور از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هر یک از آن قواعد آیات بسیار تفریع کردیم و بیان کردم وجه تکریر آیات قرآنیه را و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و ملاحت و وجه اعجاز و رفع تناقض در آیات قرآنیه و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یک تفسیر تمام است و هر دو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفی و مسجع است تفسیر آیه شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان دقایع خصم مدرسم ست ـ

تالیفات در تفسیر

سوم تفسیر آیه ان اول بیت وضع للناس و تاویل آن بکربلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ابکار ست و از باطن امام عصر روحی فداه افاضه معانی و دقایق آن آیه بر ذهن قاصر شد بفراخور استعداد این فقیر و تقریبا دو هزار بیت کتابت آن است ـ چهارم تفسیر آیه امانت که در نهایت تدقیق است ـ پنجم تفسیر آیه فکان قاب قوسین او ادنی بطریقه حکماء ـ ششم تفسیر سوره والضحی که بر افکار ابکار اشتمال دارد و تقریبا یکهزار بیت میشود ـ هفتم تفسیر سوره فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیار است آن هم تقریبا یکهزار بیت میشود ـ هشتم تفسیر سوره نصر انهم بر وزان ماسبق میباشد نهم تفسیر سوره قدر بزبان فارسی که تقریبا یکهزار بیت است دهم تفسیر سوره قدر که بزبان عرب است و بقدر دو هزار بیت تقریبا میشود ـ یازدهم تفسیر سوره قدر که تقریبا سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سوره قدر است و از بدو سر او مسجع و مقفی ست و آنرا باسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام و اما علم صرف پس

تالیفات در صرف

آن نیز چند کتاب است دوازدهم شرح تصریف زنجانی ـ سیزدهم شرح بر شرح تفتازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی و لزوم پانصد ایراد بر ملا سعد تفتازانی نموده ام و آن شرح را بزبان فارسی نوشته ام ـ چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملا سعد ـ پانزدهم منظومه علم صرف ـ شانزدهم شرح منظومه سابقه ـ هفدهم شواهد شرح منظومه ـ هیجدهم اسئله ئید

شریف که هفتاد و یک از بر سید شریف در آن رساله نموده ام — و اما کتب نحو پس چند کتاب ست۔

تالیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جرجانیه۔ بیستم شرح فارسی بر عوامل ملا محسن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام۔ بیست و یکم شرح ثمانیه بعد جاوزت الاثنین معنی و ترکیبا۔ بیست و دوم شواهد عوامل ملا محسن۔ بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل ست بر ذکر اقوال و ادله اجمالیه و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب دوا بودم و تنقیه مینمودم۔ بیست و سوم تعلیقه بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادله و تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی ست۔ بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی ست که از آن بهتر در نحو کتابی تا کنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی ایراد و چهل ایراد گذرانیده ام و حل عبائر آنرا بنحوی نموده ام که محل غرابت و تعجب ست۔ بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی ست که بفارسی نوشته ام۔ بیست و ششم شرح حدیث ابن الاسود دئلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهر ست و نه مضمر نموده ام و این فقره از مشاکل مشهوره است۔ بیست و هفتم شرح لغزه شیخ بهائی در اسم زبده که در آن عناوین نحویه را مندرج ساخته۔ بیست و هشتم منظومه علم نحو۔ بیست و نهم رساله مؤنثات سماعیه از واجب التانیث و جائز الوجهین و احکام مونثات۔ و اما علم منطق پنج کتاب ست

تالیفات منطقیه

سی ام حاشیه بر رساله کبری که در آن شست و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام۔ سی و یکم منظومه منطق۔ سی و دوم حاشیه بر حاشیه ملا عبد الله یزدی بر تهذیب منطق که بر دقایق افکار ابکار مشتمل ست و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیه ملا عبد الله ننوشته اند۔ سی و سوم شرح دیباچه شرح شمسیه و اما علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب در آن نوشته ام۔ سی و چهارم منظومه مختصره در آداب مناظره۔ سی و پنجم منظومه مطوله در علم آداب مناظره۔ و اما علم معانی و بیان و بدیع پس چند کتاب است۔ سی و ششم منظومه علم معانی و بیان و بدیع سی و هفتم دیباچه مطول که بزبان فارسی نوشته ام۔ سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده سی و نهم رساله فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیه و معنویه و تمسک باشعار فردوسی و اشعار مولف و برخی از اشعار عربیه۔ چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شارح و خالی از غرائب و نوادر نکته نیست و تقریبا مقدار حاشیه سید شریف است بر مطول۔ و اما علم اعداد و اوفاق پس در آن دو کتاب است۔ چهل و یکم منظومه در علم اعداد۔ چهل و دوم رساله فارسیه در علم اعداد و اوفاق۔ و اما علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم است و اما علم جفر یک رساله در آن

نوشته‌ام و آن چهل و چهارم است و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومه علم حساب است که هنوز تمام نشد چهل و ششم شرح فارسی بر خلاصه که ناتمام ست و از چهل و هفتم است و اما علم لغت پس لغت الاضداد است که جمع نموده‌ام در آن الفاظی را که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگر اند مانند جون که برای ابیض و اسود و احمر موضوع است و که برای طهر و حیض موضوع است و آن چهل و هشتم است - و اما کتب حضرت سید الشهداء پس چند کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء است که به بحر تقارب و فارسی است و نظم است و بیان شد در آن بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الالف تحیة والثناء از مدینه بکربلاء و مراجعت اهل حرم از شام محنت انجام و آن کتاب پنجهزار و پانصد و پنجاه بیت است - پنجاهم کتاب مراثی ست از فارسی و عربی قریب بصد و پنجاه و یکم کتاب مجمع المصائب ست که نظم است بحور مختلفه - پنجاه و دوم حماسه حسینیه است که نظم و بحر تقارب است و ابیاتش مشتمل بر محسنات لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بجای شاهنامه فردوسی نوشته‌ام انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است - پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مشتمل بر سی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادیه است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب به بیست هزار بیت است - پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم و علل اخبار مصیبت و حل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات متشابهه مصیبت که طرز غریب و اسلوب عجیب دارد - پنجاه و ششم فهرست کتاب اسرار المصائب - پنجاه و هفتم کتاب اکلیل المصایب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مشتمل ست بر اخبار معتبره مصیبت و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علمیه و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان ارباب مقاتل و تحقیق حق و فی الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و ابواب فروع مترتب میسازند و مشتمل بر سیزده اکلیل و هر اکلیلی مشتمل بر فصول عدیده و حقیقة بر نهجی ست که غرابت و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است پنجاه و هشتم فهرست کتاب اکلیل المصائب - پنجاه و نهم کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر ست مانند کتاب سیدل و جوهری و سائر کتب مصیبت است

در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و معقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است - شصتم منظومه علم کلام - شصت و یکم شرح آن منظومه - شصت و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است شصت و سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سئل هل رایت ربک قال نعم والی الآن اسئل عنه فقلت من انت الخ و شرح حواشی اخوند ملا علی نوری بر آن و ردایراداتی که اخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نمود شصت و چهارم

شرحے فارسی برہمان حدیثِ سابق۔ شصت و پنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل ما الحقیقۃ فقال مالک والحقیقۃ۔ شصت و ششم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل کہ معروف است۔ شصت و ہفتم شرح دعاء معروف سحر کہ مصدر است بقول آن حضرت الوف التحیۃ والثناء۔ اللّٰھم انی اسئلک من بھائک بابھاہ، وکل بھائک بھی وتأویل فقرات آن بائمہ معصومین۔ شصت و ہشتم شرح دعاء مختصر کہ وارد در شب جمعہ است و مصدر است بقولہ الحمد للہ من اول الدنیا الی فنائھا الخ کہ در سفر خراسان نوشتہ ام۔ شصت و نہم شرح زیارت رضویہ کہ در سفرِ خراسان نوشتہ ام۔ ہفتادم شرح دعاء معروف یا رجب یا من ارجوہ لکل خیر الخ۔ ہفتاد و یکم الفیہ منظومہ در توحید و عدل۔ ہفتاد و دوم در فہرست منظومہ توحید۔ ہفتاد و سوم شرح منظومہ توحید کہ قریب بہ ہفت ہزار بیت ست۔ ہفتاد و چہارم شرح وصایای حضرت امام رضاؑ و بیان اسرار آن۔ ہفتاد و پنجم منظومہ الفیہ در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین و رد بر ادیان باطلہ یہود و نصاریٰ۔ ہفتاد و ششم فہرست منظومہ نبوت۔ ہفتاد و ہفتم حاشیہ بر منظومہ نبوت کہ قریب بہ سہ چہار ہزار بیت ست۔ ہفتاد و ہشتم رسالہ ہفتاد و سہ ملت کہ والد مرحوم تالیف کردہ و بیان حدیث ستفرق امتی ثلثا و سبعین فرقۃ الخ و آن را ناتمام گزاشتہ و این فقیر آن را تمام کردہ ام۔ ہفتاد و نہم منظومہ الفیہ در اثبات خلافت بلافصل امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہ السلام مسماۃ بلآلی الولایت۔ ہشتادم فہرست منظومہ امامت۔ ہشتاد و یکم شرح عربی منظومہ امامت کہ قریب بہ ہشت ہزار بیت ست۔ ہشتاد و دوم شرح فارسی بر منظومہ امامت کہ قریب بہ بیست ہزار بیت ست و در آن رد اجوبہ و شبہات عامہ است و مشتمل بر احتجاج امامیہ است با مخالفین در اثبات امامت۔ و اما تالیفات در علم درایہ پس چند کتاب ست۔

در تالیفاتِ علم درایہ

ہشتاد و سوم منظومہ درایہ۔ ہشتاد و چہارم ہدایۃ الدرایہ در حل عبارت من اجمعت العصابۃ علی تصحیح ما یصح عنہ۔ ہشتاد و پنجم شرح وجیزۂ شیخ بہائی در علم درایہ کہ قریب بہ پنج ہزار بیت ست۔ ہشتاد و ششم حواشی بر شرح درایۂ شہید ثانی اگرچہ غیر مدوّن ست و در حواشی ہمان کتاب مندرج است لیکن اگر تدوین شود مجلدی خواہد بود

تالیفات بر کتبِ رجالیہ

و اما علم رجال پس چند کتاب ست ہشتاد و ہفتم کتاب تذکرۃ العلماء ست کہ ذکر احوال علماء و مشایخ اجازہ است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلثا باب کتب اربعہ۔ ہشتاد و ہشتم کتاب قصص العلماء کہ ہمین کتاب ست۔ ہشتاد و نہم کتاب کرامات العلماء ست در بیان کرامتیکہ از علماء امامیہ صدور یافتہ۔

در تالیفاتِ اصولیہ

است

تالیفات کتب رجالیه

واما علم رجال پس چند کتاب است. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علما و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلما. که همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کرامات کیکه از علماء امامیه صدور یافته است. واما علم اصول پس چند کتاب است. نود و شرح فارسی بر مبحث عدم صحت سلب قوانین مشتمل بر حل مطالب آن و ایرادات بسیار و معنی دور و اقسام آن. نود و یکم تقریرات اصول که در قزوین در خدمت استاد دیده ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است. نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله و اجوبه قریب به هفتاد هزار بیت است. نود و سوم منظومه اصول که دویست بیت است. نود و چهارم رساله اصول بی نقطه که الفاظ آن مرکب از حروف ترانیه است که نقطه ندارد. نود و پنجم منظومه الفیه در اصول که قریب به شش هزار بیت است. نود و هشتم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل ست بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق و از اول اصول است تا مبحث اجماع قریب به ده هزار بیت ست. نود و هشتم تعلیقه بر قوانین که مشتمل بر مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب به تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه کرده ام میان فصلا. که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرباسی و حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناهج حاجی نراقی. نود و نهم حجیت قرائت قرا سبعه صدم حجیت کتاب. صد و یکم رساله در عدم لزوم تعلیه اعلم. صد و دوم رساله در تراجیح. صد و سوم تعلیقه بر کتاب معالم که بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست برایرادات بر صاحب معالم. صد و چهارم حاشیه دیگر بر معالم از ابتدا تا مبحث فور و تراخی. صد و پنجم تعلیقه بر تعلیقه سلطان بر معالم که آن هم بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر رد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و سبی بر دور. صد و ششم رساله در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة و اما علم فقه. پس آن چند کتاب است. صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر ذکر اقوال و بیان استدلال و حق در مقال و الی الآن هفده مجلد نوشته و فقنی الله لاتمامها تفصیلش اینکه از اول طهارت تا مبحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل مهمه طهارت را در اجزا چند نوشته ام و مسائل مهمه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزا متعدده و مبحث افعال صلوة را در یک مجلد نوشته ام و مبحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

و تمام مس در یک مجلد و تمام صوم در یک مجلد و کتاب متاجر پنج مجلد لیکن متاجر تمام نشد و تمام کتاب قضاء در دو مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدده و فقنی الله للاتمام هذا الکتاب للاستطاب و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است - صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر در چند مجلد بدین تفصیل کتاب اجاره یک مجلد کتاب صلح و هبات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قضا یک مجلد حاشیه میر کتاب نکاح دو مجلد - صد و نهم تعلیقه بر روضة البهیه که معروف بشرح لمعه است در چند مجلد - صد و دهم منظومه الفیه در قواعد کلیه فقه - صد و یازدهم نظم رساله الفیه شهید اول - صد و دوازدهم حاشیه فارسیه بر الفیه شهید اول - صد و سیزدهم رساله در حرمت شبیه و تعبیه در مصائب ائمه اطهار - صد و چهاردهم رساله در وضوء بدواب که ظرف احدهما غصبی باشد و ظرف دیگر مباح - صد و پانزدهم رساله در تمرینیت عبادات صبی که صورت مناظره فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله نظر بقواعد تمرینیت را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره - صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع ماهی مرده دامن جالس سفینه غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در دامن او افتاده - صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی ست که میداند آن شخص ذمه اش مشغول بصلوة برای میتی ست و نمیداند اشتغال ذمه بچه قدر و چند نماز ست - صد و هیجدهم رساله مسائل اشکوریه - صد و نوزدهم رساله مسائل کلارستاقیه - صد و بیستم رساله در اینکه اگر پیوند غصبی باشد در درخت مملوک و یا بعکس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب می شود صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشاپور از این فقیر سوال نموده بود - صد و بیست و دوم رساله در محاکمه مسئله که محل خلاف میان چند نفر از اعیان علمای عراق شده بود - صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه شده - صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض واقعه در میان مساجد - صد و بیست و پنجم فهرست منظومه الفیه قواعد فقهیه که مسماة بموائده بوده و سابقاً ذکر شده بود - صد و بیست و ششم رساله در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه گفته که جائز ست که در قنوت و ترطلب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلمه بین الفریقین ست آنرا رد نموده ام - صد و بیست و هفتم رساله فارسیه موسومه بتحفه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة حذف کرده - صد و بیست و

هشتم

هشتم رساله در خروج بلل وحدث در اثناء غسل جنابت - صد و بیست و نهم رساله در ما یتعلق حیض و نفاس و استحاضه - صد و سی ام رساله در خلل واقعه در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل - صد و سی و یکم رساله جنة النار در صوم - صد و سی و دوم رساله در وقف و احکام آن - صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود - صد و سی و چهارم رساله در زیاده و شرایط و احکام آن - صد و سی و پنجم رساله مواریث - صد و سی و ششم رساله دیات - صد و سی و هفتم رساله اثنی عشریه در صلوة - صد و سی و هشتم رساله در احکام ربوا و اقسام آن - صد و سی و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و نکاح - صد و چهلم در ترجمهٔ اذکار صلوة و ترجمهٔ ادعیهٔ مسنونه در آن با اشارهٔ اجمالیه ببعضی از فقرات مشکله و حل آن - صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره در رفع حوایج و دفع آلام و کروبات - صد و چهل و دوم ترجمهٔ مناجاتهای وارده از ائمه که بنظم میباشند - صد و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده - صد و چهل و چهارم رساله در فضیلت نماز شب و احکام آن از روایات معتبره

در تالیفات متفرقه

وخالی از لطافت نیست

و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند - صد و چهل و پنجم رساله در سئوالات این فقیر از حاجی ملا هادی سبزواری در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدری - صد و چهل و ششم کنز الانغاز در صیغ مشکله و اخبار مشکله - صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه - صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات از صیغ قرآن و حل الغاز نحویه و حل مغالطات منطقیه - صد و چهل و نهم شرح قصیدهٔ فرزدق شاعر در مدح حضرت سید الساجدین در محضر ضلالت اثر هشام بن عبد الملک که مصدر است بقولش هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ و بیان فصاحت و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده - صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکله از مثنوی ملای روم و بیان تصوف و تسنن او از استادهٔ آن از اشعار غوایت آثارش - صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری مسمی بامیر که اشعارش بزبان کجوری است - صد و پنجاه و دوم رساله در الطاف خفیه الهیه بالنسبه باین عبد ضعیف و غرض از تحریر آن این ست که هر کس از الطاف الهیه بالنسبه بخود تلفت کرد و تامل نماید - صد و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات در حکایات مضحکه - صد و پنجاه و چهارم رساله در انشائات و مراسلجات - صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیده و اخبار اساتید - صد و پنجاه و ششم رساله در تعداد اسامی برخی از اجلهٔ علماء برای آنکه در قنوت صلوة وتر خوانده شود - صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در هنگامیکه مالک را متولی مصر ساخته بود - صد و پنجاه و هشتم شرح رساله الف باتا و بیان بعضی از نکات و دقایق و مولف آن رساله و سبب ترتیب بر آن و به - صد و پنجاه و نهم شرح ابجد هوز حطی

صد و پنجاه و ششم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی سائر کتب حقیقت در چه میباشند آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند. صد و پنجاه و شستم رساله فرائد در علم قرائت که در نهایت لطافت ست. صد و شست و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در جمع میان دو خبر که باهم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نمودم و در سفر خراسان آن رساله نوشته شده. صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغت در انتصار از قطب راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نشده و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم آخوند ملا آقای دربندی در اسرار وقایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و چهارم کتاب مشکلات العلوم در انحلال اعضال آیات کلام قادر متعال و حل اخبار عویصه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بسیاری از اشعار ارباب عرفان و حل بسیاری از تعمیه و الغاز شعریه و اغالیط مشهوره و جنبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب اتراب در این باب ممتاز ست. صد و شست و پنجم رساله در علم حروف. صد و شصت و ششم کتاب تذکرة الاخوان در احوال مؤلف کتاب در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مؤلف. صد و شست و هشتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من ست و ناتمام ست. صد و شصت و هشتم تعلیقه بر فصول شیخ محمد حسین که ناتمام ست. صد و شست و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجریده که ناتمام ست و دیگر تفسیر واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة الخ که سه هزار بیت ست و تفسیر سوره بسم اسم ربک الاعلی که پنجهزار بیت ست و کتاب معین البکاء در حکایات منکبه که پنجهزار بیت ست و حدیقه جعفریه در مسئله جبر و تفویض که چهار هزار بیت ست و کتاب موارد الاصول فارسی که سه هزار بیت ست و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت ست و رساله در تنابع مالک در اکب دابه در اعاده و اجاره که صد بیت ست و شرح نتائج اسناد که الی الآن سه مجلد نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود استدلالی ست و سه هزار بیت ست و کتاب کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام ست و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت ست و حواشی بر بیع ریاض که پنجهزار بیت ست و حواشی غیر مدونه بسیار ست مانند حواشی شرح لمعه و حواشی نتایج اسناد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت و رساله در شرح اقول

لمعه لواختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مشتمل بر شش هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را باسم خلفاء جور و کتاب سلالیم اللغت در قول ایشان للفقه لغة کذا لظهور منبوتب زوجه و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن در اثناء صلوة و رساله در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امور عامه اسفار و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیه شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شهید اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شرایع و حواشی بر غوادین قواعد کلیه فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر رجال ابن داؤد و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن - و تلمذ این فقیر در علم معقول در خدمت تلامذه اخوند ملا علی نوری شده مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لنکرودی ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی ساکن دار الخلافه طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مسلم آن عصر بوده بلکه در آن عهد علم حکمت در مملکت ایران او حد اهل زمان بوده و مدرس مدرسه خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میرفتم و آن در بدو ورود بکربلای معلی بود از جمله کلمات او این بود که از استادم شیخ احمد سئوال کردند که چه دلیل داری بر وجود حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کلاه بر سر میگذاری یا بر پا آن شخص گفت بر سر شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کفش را بر پای میپوشی یا بر سر آن شخص گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میداند و این قاعده قلیه بدیهیه است که هر زمان که علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد علتش خواهد موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که ما را قوة امتیاز روز از شب ست پس معلوم ما ست که علت این ادراک وجود امام ست علیهم السلام پس باید امام عصر موجود باشند و اما بنا بر طریقه ما اهل شرع که امام را علت غائبه برای خلق اشیاء میدانیم پس به همین نهج تقریر می کنیم که چون مغیبی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوة مدرکه ست برای مردمان پس باید که علت غائیه آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام اقناع

استدلال محکم **در تحقیق قاعدهٔ لطف** نامی ست

ولیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه وعجل الله فرجه دلیل متکلمین ست که عبارت از قاعدهٔ لطف باشد چه بدیهه عقل لطف بر خدای تعالی لازم ست یعنی تقریب بطاعت وتبعید از معصیت نماید نه بکیفیه جبر لازم نیاید مثلا اگر خواسته باشی که کسے را ضیافت کنی و میدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اما اگر یا و مراسله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر با و مراسله ننویسی نقض غرض خود نموده و این سفه است و عبث ست و شکے نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است و وجود امام معصوم لطف و تقریب بطاعت ست و تبعید از معصیت ست و لطف بر خدا لازم ست والا نقض غرض لازم آید و اما اختفاء امام پس از جانب ماست چه بر خدا نصب امام لازم ست و بر امام نیز قیام بامامت لازم و بر مکلف هم اطاعت لازم الحال دو شرط اول متحقق ست ولیکن شرط سوم که اطاعت ست منتفی ست فلذا محقق طوسی در تجرید فرموده وجود لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا ولیکن اختفاء امام با انتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی ست که در زیر ابر مستتر باشد چه با نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه و تنظیر در توقیع وارده از جانب حضرت صاحب الامر ورود یافته پس قاعدهٔ لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر ست قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار و ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل والنهار و تحقیق این مطالب را در منظومهٔ امامت و در شرح آن بیان کردیم و این فقیر را تلامذهٔ چندی ست که از ارباب کمالند و بعضی از این فقیر اجازه دارند از آنجمله **اول** جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده و از خویشان استاد آقا سید ابراهیم ست **دوم** آقا سید احمد کیسمی که ساکن لاهیجان و از علماء مسلمین آنجاست **سوم** جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران که در مسجد جمعهٔ آنجا نماز جماعت میگزارد **چهارم** میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده و در اصول از مهرهٔ زمان بود **پنجم** آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنکابن **ششم** اخوند ملا عبد العلی مرجانی طالقانی که صاحب تالیفات ست **هفتم** اخوند ملا علی مرجانی طالقانی و غیر ایشان کثرهم الله امثالهم و از جملهٔ محاضرات مؤلف کتاب اینکه زبدهٔ ارباب بسالت و سماحت والی بلد این فقیر را در نزد خود احضار نموده و مسافت چهار فرسخ راه بود و اوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیهٔ اسباب سفر چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله راهی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و تا بمنزل رسیدن از سر تا پا تر و لباس یکسر پر از آب شد بعد از وصول بمقصد والی وفقه الله للتلافیات آتش بسیار افروخت و حکم بر تغییر لباس فرموده و بدست خویش جامهٔ ملبخ و تر پاکی داد و غلیان متعدد

آوردند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سر حال آمده و ترد ماغ کشتی سؤالی دارم من عرض کردم که بالفعل حالتی دارم پس از من سؤال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله و بندگان مقرب خدا میباشید و ما بنده عاصی دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام تر است زیرا که ما را غذا همیشه با الوان مختلفه از خورش و اقسام حدیده اذا طعمه و اشربه است و شما را هرگز غذای درستی در کار نه و البسه ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه با قیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان و صد تومان قیمت یک دست لباس ماست و شما را سر تا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البسه ما را بود که مانع از باران و آن اسباب شما را نبود ایضاً ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سوار می شویم که قیمت هر یک یا صد تومان میگیرد و شما از آن محروم اگر یک راس یا بو داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت هم محروم میباشید و ایضاً ما را مساکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شما بی زینت و تنگ از این لذت هم که خطر و عالی ست محروم می باشید و ما را بنوان جمیله متعدده است و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط ست بنحویکه هر عارضه بشما روی دهد باید با شاکی شوید که ما آن را انجاح و انجام دهیم و شما فاقد این سلطنت با اینکه شما از مقربان درگاه خداوند می باشید و ما مجرم شما از این لذایذ محروم و ما محظوظ می باشیم - سبب را بیان کنید من گفتم که چون سؤال کردی اکنون درست استماع نموده باش - لذایذ بر دو قسم ست باطنیه و ظاهریه اما مدرکات ظاهریه از آنجمله لذایذ چشم ست چون دیدن وجوه حسان و البسه نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و شکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است و اما لذت سمع آن نیز همان زمان است که آواز ها را می شنوی بعد از آن بلا فاصله فانی ست و عقلاً چنین چیز را لذت نه می شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استادم پرسیدم که این سخنی که شیعه بهم بافته اند عمر طالب دنیا بود کذب محض ست و الا چرا هرگز لباس خوب نمیپوشید و غذای خوب نه می خورد استادم گفت که شیعه کاذبند اما غذا و لباس کار زنان است مرد را همان سلطنت و سطوت کافی ست مجملاً لذات اکل مادامی ست که از گلو بزیر نرفته از آن پس لذتی نه دارد و در مهضم و نضج امرات بسیار و محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و اما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذکر آن

در نزد عقلا مستهجن و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول را نیز در بول دان کردن از افبح قبایح است و اما حکم را نی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی وارید پس از عزل آن همه لذاید در حیز فقدان است ولیکن علماء دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و لذاید ایشان نزد عقلانیه و دائمه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی با جمعی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بتو دهند با اینکه شعر علم نیست و از هزلیات و هفوات است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم الحضورند و شکی نیست که دایم الحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب و لذاید بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بحواس باطنه است لذا از جماع ظاهری ست و با سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تلطف سلطانی است و ما با این همه فقر و پریشانی و بی سامانی بحض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمائید و هرچه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدائی است و برتر از همه لذاید ست ج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث او نهایت عابد و زاهد و متبع در اخبار بلکه مسلمان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجه اجتهاد داشته و دائما مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسه عالی و مسجد متعالی ست و در امر معروف و نهی از منکر متصلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شراب خانه بود و از معروفین او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند و در ابکاء بر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار رمکی بود و نه می گزاشت کسی ذکر مصیبت از اخبار غیر معتبره نماید و او از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز فی الجمله تلمذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبد الله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر مکه چون بشهر حلب رسیدیم پاشاه حلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمود من گفتم که آداب مجالس ایشان را نمیدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند بهمراه من روانه داشت چون به نزد پاشاه رفتیم احترام بسیار نمود پس از من سؤال کرد که دلیل شما بر خلافت علی چیست من گفتم که من مذهب سنت و جماعتم و شافعی مذهب هیباشم پاشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدم که ادله شما را

دانسته باشم پس من شروع باقامه ادله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رومی نمود و نهایت با ادراک بود پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم مایهٔ ضعف اعتقاد ضعفا، و عوام از شیعه خواهد بود پس در باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضهٔ ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صباح آن شب پاشاه دراز کوشی مصری بمن ارزانی داشت با شال ترمه و ماهوت و شیرینی و بهریک از انان که بهمراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان دراز گوش را در حلب به چهل تومان فروختم -

در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار هست - کتاب غنیمة المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است - کتاب مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است - کتاب تفسیر کوچک در هفت مجلد است -

در کتب معتبرهٔ مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است - و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی است - و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت وقت در تنقیح اخبار مصیبت کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مکیه و قصاید عربیه در مراثی ذکر نموده و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمة المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است و بعضی از مجلدات منهج الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار پست تر از کتاب معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منهج الاحزان اخوند ملا حسن یزدی نیز سر آمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بحار که اعلی از همه است و همچنین منتخب شیخ طریحی و لهوف سید بن طاؤس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین امالی شیخ مفید و امالی صدوق - از انجا نیکه در اخبار مصیبت غیر صحیح با صطلاح متاخرین نادرست لهذا در میان اخبار غیر صحیحه بایه نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقای کوربندی مشتمل بر غث و سمین است اخبار مظنونة الکذب یا مقطوعة الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح نهایت شوخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضر می شدم و لیکن بتحقیقی از او استماع نه میشد -

در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظری بود در قریه از قراء من پس در آخر محاسبه نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفتم ده ده است و یک یک چگونه ده یک می شود گفت قاعده حساب چنین ست آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج بإجازه است و مراد ادعیه ختم دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد بشرط اینکه در مطالب مشروعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من باصفهان رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او حاضر شدم و مراکیفیت درس او پسند نیامد - و از جمله مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدیم میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه در بین راه گفتند که او زناکرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو بزیارت می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد ست زیارت را در نامه عمل دست راست می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امرست و حاجی مزبور در کربلای معلی خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی بزیارت حضرت سید الشهدا علیهم السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعا می نمود که بناگاه اقدام او را بدوش گرفتند و بخانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه وحشره الله مع الیه المعصومین علیه السلام

در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاتی عجب دست بهمداد بزیارت نجف اشرف رفت و مریض شد و زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگذارید و بر قدم مطهر حضرت امیر المؤمنین بگذارید پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام گذاشتند و در همانجا وفات یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء دامر بمعروف بوده و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه داشت و لیکن بطن این قاصر اجتهاد او محل تأمل بود بلکه مبنی العدم بود اما دروس مسائل فقهیه را خوب ضبط داشت وقتی در روز عید بدیدن او رفتیم آن مجلس مملو از علماء بود سوال کرد که حکمت در زنده بودن حضرت عیسی و اقتداء نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب نگفت من گفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میداند است که امت عیسی اکثر خلق روی زمین میباشند چه هفت فرنگ از مسلمان و نصاری و انگلیس و پروس بلکه روس از ملت و امت حضرت عیسی میباشند و اگرچه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و از اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و آن جناب را می شناسند و بواسطه شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نه می شد انکار میکردند از تیغ امام عصر هلاک می شدند حاجی مرحوم بر تصدیق گردن گفت که شیخ احمد نیز چنین گفته

اخوند ملا صفر علی لاهجی

اخوند ملا صفر علی لاهجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و از حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن پایه فهم آن همان اول درجه اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شدم و درس او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عتبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل فتوتراخی ست و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی دارد که نصب امیرالمومنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بوده یا نوروز و خلافت معصومه باز در عید غدیر یا نوروز بجناب ولایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده بر حلت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنجسال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود بایست میان این دو عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نگفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمودم و جوابی نشنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند مزبور در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد بر این است که از ملا صدری است تدریس میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند گندیده شده و بوی گند از دهان او بلند می شد بحدی که اهل مجلس از آن متأذی می شدند پس اخوند از تدریس و تدرس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی گند از دهانش رفع شد.

اخوند مُلّا عبدالکریم ایروانی

و اخوند ملا عبدالکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشاهیر فضلاء روزگار محور دائره فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار وحید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت سید مختار افضل التحیة والثناء و او از تلامذه آقا سید علی صاحب شرح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی از آن عالم علیم بروز نیافته مگر رساله در اصل برائت که آن هم ناقص است و در علم اصول در عراق عرب و عجم برتر از او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان تلامذه آقا سید علی ما سه نفر سر آمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شناختم و نبود من شریف

العلما و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار مبالغه نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه علم علوم علم و متبحر در علم اصول بوده و این فقیر نیز در خدمت آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه نحریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جربزه دارد لیکن او خود میفرمود که من جربزه ندارم و لیک بجهت تشحیذ اذهان طلاب این جسبح و تعدیل در دلیل

در وصایای آقا سید علی بملا عبد الکریم

مینمایم مجملا آنجناب میفرمود که چون سید الاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسید من و شریف العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشما وصیتی است و آن این است که مجلس درس پسرم سید محمد را نشکنید و بمجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را بهمراه گرفتم و بمجلس درس آقا سید محمد رفتیم و تلامذه مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء بمجلس درس نیامد پس از انقضاء مجلس بمنزل شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرس حاضر نه شدی در جواب گفت که چه قدر و تاکی زینت مجلس دیگران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من به مجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گزاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چند روز طلاب هجوم آور شدند از آن پس کم شدند تا دو سه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء می سوخت تا شبی بدر حجره او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گزاشته و دو سه سطر از قوانین را نگاه می کند از آن پس در میان حجره گردش میکند و فکر می کند و بهمین منوال هر شب تا صبح بود پس من بنای تدریس قوانین گزاشتم باز جمعیت شد بعد از دو سه روز اجتماع بدل با فتراق تبدیل روی به تناقص گزاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم

کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبد الکریم

مؤلف گوید که مرحوم آخوند ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء محقق بود و آخوند ملا عبد الکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر عدیل و نظیر نداشت و ایضا تدریس شریف العلماء نحوی بود که اگر کسی بیست سی مسئله از اصول او میدید از همه مسائل او باخبر میشد و لیکن آخوند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضا قانون تدریس را شریف العلماء منتقح ساخته بود و آخوند ملا عبد الکریم در آن راجل بود نحوی در اندک زمانی تلامذه

شریف العلما ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکریم که کسی در نزد او ترقی نکرده و
ایضا شریف العلما مجادل بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در جدل عجز
داشت باین اسباب اخوند ترقی تدریس نکرده والا اخوند ملا عبد الکریم در تدقیق یگانهٔ دیار عرب
عرب عجم بوده و دران اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تا زمانهای سابق مانند او مدقق در علم
اصول بنظر نرسیده شاهد بر امور مذکوره اینکه در زمانیکه در دار السلطنهٔ قزوین بتحصیل اشتغال داشتیم
اخوند ملا عبد الکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم
به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب با هم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکریم که وحید اعصار است
در این شهر باشد و ما از او استفاضه ننمائیم و درس اصول او را مشاهده نکنیم نهایت خلاف مروت
ست پس چند نفر بدین عزم خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که
درس مرا شرایط چندی ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نمیگویم دوم
اینکه کسی ایرادی در میان درس نکند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس مشبهه خود را بگوید تا جواب
او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه هیچکس نگوید که کافی است و بس بلکه هر جائیکه
محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگرچه نه فهمند لااقل تا ششماه بیایند تا
وقت اگر نه فهمیدند نیایند مجملا این شرایط را متحقق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون تکرار
مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذاشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد
بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحریر میشد تقریبا بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر
آن عاجز برآمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدلالات بسیار میکرد و فردا آن ادله را رد میکرد
روز دیگر باز اثبات میکرد و همچنین تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جبر بزه است بلکه من خود در
حکمی استقامت دارم و تکثیر ایرادات در رد و ایجوبه برای تشحیذ اذهان طلاب ست -

در حکایت غریبه

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبد الکریم میفرمود که زمانی که من در بلدهٔ اردبیل در مدرسه بتحصیل
اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف بدنائت و بخل و خساست نفس بحدیکه هر گز فقیری
به فقیر از سفره احسانش نرسیده و غالبا در اوقات غذا میهمان کسانی می شد که مدیون او بودند و
از مال خود اکل نمینمود بنحویکه وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبخ کردند و او را میهمان
ساختند چون خواست که بخورد در کلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت گفت که مال من در میان

این مال ست که به کلوم نه میرود پس شبی باطلاب در باب آمد و گفتگو داشتیم هماتفاق کردند که کمتر
نیست که چیزی ازاو کسی از برای فقرا بگیرد پس من گفتم که من فردا نزد او خواهم رفت و چیزی برای
طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آخر الامر عهد و نذر نمودیم که اگر چنین کاریرا از پیش
ببرم طلاب هرکسی مقداریرا بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه
مقدار ده هزار تومان در زیر فرش در حجرهٔ کاروان سرا گزاشته بود که اگر مالی برای فروش میاورند
و ثمن آن از خانهٔ احضار نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبایعه شود
و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت برکمر و بنزد آن مرد در کاروانسرا
حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشهٔ نشستم تواضع جزئی و تحیت قلیله اداء کرد از آن پس
گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس را جمع داشته استماع نمائید گفت بگو پس من شروع
کردم از بی اعتباری روزگار غدار و فناء اعمار و هلاک و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و
غضب حضرت جبار تمام از آیات و اخبار ائمهٔ اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بنحویکه دیدم
اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت
بکار زدن معاهده و احتمال تیر است پس گفتم که چه می شود که این صدمات و لطمات و عقبات را
دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسهٔ فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حصه ای
در آن روز که روز خلت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شداید خلاص نماید پس آن
مرد بی فاصله و بی مسامحه و مماطله و مماکسه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را اخذ
کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فورا برخاست و رفت که مبادا با خواهر
غیلان داخله و عفاریت خارجه و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان بلا فاصله برخاستم و روی بجانب
مدرسه آوردم همین بار کاروان سرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای اخوند در همان
جا باش که ترا ببینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم او هم سرعت
نمود تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضاربه و مشاجره و منازعه
گزاشتیم مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با اخوند بیچاره مجادله داری
گفت که اخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ گزاف تنخواه از من درخواست نمود
و مال مرا می برد چون مردم ماجرا را فهمیدند او را منع کردند که بعد از قرنی تنخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم
است داده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و کتک داشتند و نصیحت می نمودند من از دست

او بیرون آمده و بمدرسه رسیدم وطلاب را جمع نمودم وآن تنخواه را میان ایشان قسمت نمودم وآن مبلغی که بآن نذر مجازات منعقد ساخته بودم از ایشان گرفتم. مؤلف گوید که اگر کوئی که بنا بر این تقریر آن شخص راضی بر آن نبود پس اخوند چرا مال او را با عدم رضای او تصرف ومصروف به فقرا داشته اگرچه در اول وکیل بوده ولیکن در ثانی الحال او را منعزل ساخته بود جواب گوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال ذمه بر د مظالم وحقوق ناس و یا اخماس وزکوة باشد می تواند او را اجبار نماید وبنحویکه ممکن ست استیفاء حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است.

در سبب عدم اشتهار اخوند ملا عبد الکریم

مجملاً در بدو امر اخوند ملا عبد الکریم را اشتهار بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین مواقعه عظیمه داشتند وآن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طی نزاع کردند ومرحوم سید به یکی از مرافعین حکم داد چون به قزوین آمدند اخوند بر خطاء آن مرافعه واقف شد ونقض حکم سید نمود لیکن پیش رفت نداشت وعلماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت در اشتهار اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پدید آمد والا بایست که اخوند در اعصار وحید اعصار باشد بلی اشتهار در هر عصری از اعصار ودر هر مصری از امصار ودر هر قطری از اقطار مستغنی بر مصالح وحکم واقعیه کامله متکاثره کاسته است که اکثر آن را جز خدا یتعالی کسی نمیداند وبعضی را میتوان بعقل ادراک نمود ونسبت میان فهم وعلم واشتهار عموم من وجه است. ومرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نمیخواند ومیگفت که در بدو امر مرا بمسجد بردند که جماعت او انمایم چون وقت دیگر شد جمعیت ماموین روی به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن ماموین در نفس من تاثیری پیدا شد وخوشم نیامد والتزام این نماز جماعت قربة الی الله نیست وفائده ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم وباید دانست که اخوند نقض حکم سید را نمود نه از هوای نفس بود بلکه اعتقاد باجتهاد سید نداشت ویا در آن واقعه مفروضه جناب اخوند را علم بهم نرسید بر خطاء حکم سید وبر سید شبهه واشتباه شد وچون رساله مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید شک داشتم چون رساله او را دیدم بر شک من افزود وچون زمان اشتهار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شد اخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ با سر اجتهاد رسیده باشد وچون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته است آخوند ظرافت کرده گفت که کاتب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیر را استنساخ نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبارت مرحوم را نوشته است و هیچ تصرف ننموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان باجرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مهمی بطهران رفتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کرباسی و آقا میر سید حسن پسر محمد صادق که از مشاهیر اصفهان بوده —

در دیدن اخوند کتاب حاجی کرباسی را

و از تلامذه حاجی کرباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ایشان هم بطهران آمده بودند پس ایشان بدیدن من آمدند من باز دید نمودم و گفتم که از تالیفات حاجی کرباسی اگر چیزی حاضر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند با آقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب بر آمدند و مکالمه نمودیم مرا هر دو تصدیق بر خود دادن نمودند پس سطر دوم را خواندند و ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و از اخوند شخصی استفتاء نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من اعلم میباشم و پس از من اخوند ملا علی فیروزآبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید است از ایشان گزشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا مبین العدم و ملا علی فاضل بوده و در خدمت اخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و اند است او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک روز تعزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش منحصر آن بود و از امور علمیه دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نمی کند ذوق ندارد و در کار خورده و در میداشت یعنی یک تومان مایه میگزاشت دوازده هزار بر میداشت و میگفت که این صنعت ماموریتی در کربلای معلی بمن تعلیم نموده و لیکن در آخر کار می گفت که الآن کار بآنجا رسیده که یکی بر میدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگزارم یک تومان علاوه بر میدارم —

در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

و ایضاً حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارد شدم آن جناب دو خبر بمن داد و گفت که اینها را بخوان عرض کردم که از کیست گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی وقوع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظرم مرجح آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه اخوند ملا عبد الکریم مرحوم حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقعه ساخته بود و در نزد من بمرافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و هیبتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رفتار نداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام گفتم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بود بمن به عتاب و خطاب در آمدند که چرا خواطر فرزندما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کارها نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانه سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را با و نه گفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز گلمی کردم که مایه ابطال کار سید شد و مجدد انقاری در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به هیبت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشخاص نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صباح آن روز با اینکه برف میبارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و باهم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رؤیا شما را با نجا که بردند و در آن مجلس که در دوم در خانه ایستاده بودید من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا به مضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را به کسی اظهار نداشته بودم —

حاجی ملا محمد جعفر استر آبادی

شرح حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران واو فضلاء زمان و جامع علوم و از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب ریاض بوده و او را تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام و کتاب ایس العلوم که در علم عربیه است و در اصول و فقه تالیفات بسیار دارد و او در خدمت و محضر آقا سید مهدی باشریف العلماء محاجه با آقا سید کاظم تلمیذ شیخ احمد نمودند و او را ملزم ساختند و کتابی در رد شیخ احمد نوشته و بسیار محتاط بوده است و دو درس می گفت یکی اصول و یکی هم فقه که از تالیف او و پیش از درس هر روز خطبه می خواند و بعد از درس دعا می کرد و مؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام و در اکثر علوم مربوط بوده و طبع شعر داشته و طبع شعر نفضلی ست از جانب خداوند تعالی غرامه که بعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم و هرچند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم و در آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محسوب باشم -

در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

و مرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد و پس از آن میفرستاد که در کربلا دفن کنند و آنجناب در بعضی از کتب کلامیهٔ خود ادلهٔ متعدده در امامت ذکر کرده از آن پس گفته است فاذن هو خلیفة الله الرابع و حد یکلام فضیلت فرجام آن ست که خدا یتعالی جل شانه سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکی آدم که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة و دوم حضرت داود که میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة سوم حضرت هارون که فرموده یا هرون اخلفنی فی قومی پس چهارم آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین ست و آنجناب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد و این فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام - و ایضاً در باب قضایا از کتاب مداین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهر اینکه حاجی مزبور در این باب متابعت میرغیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات برسیزده قضیهٔ مشهوره افزوده و از این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده و آن این ست یکی از اشی یعنی کسیکه برای زخرفهٔ دنیا به کسی ارادت بورزد دیگر مرید شاشی بیانش بدانا و سوال کردند فرمود که سابقا کسی با من بی نهایت ارادت داشت و هرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سر من ترک نمیکرد و همیشه پیش از من بمسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من داود با یکدیگر متفقا بجائی میرفتیم در میان راه اقتضاء ادرار شد و مهلت آن نداشتم که بمنزل برسم و آبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کنم پس در گوشه نشستم و بول کردم و دستمالی بخود پیچیدم و بخانه رفتم و تطهیر نمودم پس چند وقتی برآمد که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نمیکرد سبب چه باشد که حضور بهم نمیرساند پس بخانه او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراوده او را استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقا من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید و خود را نشستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من او را میدیدم شاشی نام

حکایت اخوند ملا حسن یزدی

که داشت

اخوند ملا حسن یزدی از معاریف مشاهیر فضلای خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت و در ابکاء بر حضرت سید الشهداء و اقامه ماتم بی نهایت مداومت و مواظب داشت و اهل حال مسکنش در دار الخلافه و در اواخر ساکن کربلای معلی و مدفنش در همان ارض مقدس و از تالیفات او کتاب مهیج الاحزان است که اخبار معتبره مصیبت را در آن جمع نموده و نهایت اهتمام تمام در اخبار داشته و او از شاگردان مرحوم آقا سید محمد است و دور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد و آنجناب در اواخر حال مبتلی بازار عشه بود و اطباء او را هر روزی بیک مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند

و فتح علی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد ـ

در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

و از جمله کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیشاه در یزد بود و بالنسبه برعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او بستوه آمدند اخوند را ضرور حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را بانواع فضاحت و قباحت بیرون کردند و در بدو امر بسلطان عارض شدند و مردم امر را به سلطان اشتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه و فراوان است بنحویکه در هیچ بلدی از بلاد ربع مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برایا عارض شوند امر را اعیان و وسایط بسلطان مشتبه می سازند و الا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عدالت بنحویکه گویا چنین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت و این طول مدت پای در دائره وجود در عالم شهود ننموده اما چه فائده وسائطی که بحق مبدء المبادی راهی دارند همیشه از لطمه و صدمه دیگران نابود و آنانکه با خدا یک رو کرده اند زبان زیانکاران بدیگران برای ایشان ندارد و بتعارفات و تکلفات جات از ظلام می نمایند و این فقیر مؤلف کتاب در سالی که بحضور ملوکانه حضرت ظل اللهی مشرف شدم و خواستم که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که ثغور مسلمانان است ضرور

و اگر ستمی بر رعایا روی دهد برای صد دینار ششم آن ظالم را پاره می کنم و من تکلیف از خود برداشتم و تکلیف را به گردن شما بار کردم و این سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجملاً در معامله یزد سلطان جنت آشیان فتح علیشاه اخوند ملا حسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود و عند الملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد سلطان استفسار واقعه از اخوند نمود و میلش آن بود که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم و فقراء از ستم او بسته آمده اند لهذا من او را بیرون کردم سلطان متغیر شده حکم کرد که چوب و فلک در مجلس آورند که اخوند را العیاذ بالله در مجلس چوبکاری و تنبیه و سیاست کرده باشند پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند مجدداً سلطان بامین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نکرده و این کار را رعایا و برایا خودشان نموده اند و مقصودشان این بود که به اخوند تلقین نمایند و او از این کار تبری نماید امین الدوله نیز چون بطبقهٔ علیهٔ علماء اخلاص داشته در مقام معذرت و تصدیق سلطان برآمده بناگاه اخوند با آنکه پایش بسته بود متغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم و تعدی او فقرا و رعایا تقصیری ندارند پس سلطان بامین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند و اخوند از مجلس برخواست و بمنزل خود رفت چون شب شد سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بارک وسلم را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند و آنجناب افتاده سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله وسلامه علیه شتافته و سلام کرد آنجناب علیه افضل التحیة والثناء بسلطان اعتنائی نکرد سلطان عرض کرد که پاهای مبارک شما را چه کس بسته تا من او را تنبیه و سیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض کرد که من اینگونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نکردی که پای اخوند ملا حسن را بستند پس پادشاه با بیم و هیبت و خوف از خواب بیدار شد و صباح آن روز باخوند ملا حسن احترام بسیار نمود و خلعتی فاخره بدو داده و او را مامور برجوع وطن نمود اخوند قبول نکرد و در همان دار الخلافه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود و همیشه در خانهٔ خود مجلس عزائی برای حضرت سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمودند و خود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود و در مسجد هم موعظه میفرمود و ذکر مصائب مینمود و این فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم و همان زمان که در کربلا بود باز در ایام عزا بخانهٔ او میرفتم و با اینکه آزار ریشه داشت و سخن او را درست نمیشنید فهمید مع ذلک بی اندازه گریه میداد.

واز جملهٔ چیزهائیکه در بالای منبر مشافهة از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوف التحیة والثناء را در خواب دیدم و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن حضرت سرور کائنات صلوة الله وسلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسین در زمان شهادت چهار دفعه غش نموده و فقیر این حکایت را بتفصیل در کتاب اسرار المصائب و کتاب اکلیل المصائب نوشته ام

قصهٔ حضور شیر به قتلگاه

ایضاً روزی از ایام محرم در خانهٔ استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزا برپا بود مؤلف کتاب بآن مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملا حسن نیز حاضر شد درجنب استاد نشست و استاد زیاد احترام از او نمود پس ذاکری قصهٔ آمدن شیر را بر سر اجساد شهیدان بیان کرد و اینکه آن شیر امیر المؤمنین علیه السلام بود که بهیئت اسد به قتلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزیر آمد اخوند ملا حسن آن فقیر را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید اخوند ملا حسن بآن ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المؤمنین بود دروغ است و امیر المؤمنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر مکن و از گفتهٔ امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغهٔ توبه را جاری ساخته و سید استاد استماع نمود و در این باب هیچ تکلم ننمود. مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است امّا اینکه آن شیر امیر المؤمنین است پس آن مستند بحدیثی نیست بلکه کسانیکه این قصه را ذکر کرده اند از زائع علقمی حکایت کرده اند و او از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس اعتباری بقول او نیست و این فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکلیل المصائب بیان نموده ام و اختلافات را در آن باتحقیق حق نوشته ام

در احوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیه نبیه و عالم جلیل القدر و در سموشان و رفعت مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آنزمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات با نهایت تحقیق و ریاست امامیه بعد از حجة الاسلام و سید استاد بآن جناب فقاهت مآب منتهی شده و بعد از سید استاد طلاب عتبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر شدم و آنجناب بچه صوت داشته صدای او را از دور نه میتوانست شنید و متبلی بسلسل بول هم بود و

تالیف او کتاب جواهر الکلام ست در شرح شرایع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد و آنرا در دار الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات ست و سه مجلد در معاملات و بتفصیل فصیل ست و عبائر فقهاء را بابسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین شیخ جعفر نجفی ست و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب مفتاح الکرامات ست در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق ننموده گویا آن زمان قوهٔ استنباط نداشته —

در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق باجتهاد ایشان می نمود تا در اواخر یک نفر از طلاب تمویه و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته و عنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد شهادت در خدمت شیخ داده اند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوهٔ مستنبطه دارد و امر بر شیخ مشتبه ساخته اند و شیخ اجازهٔ او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دو سه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف اشرف اجازه او را نوشتند چون چند روز از این مرحله گذشت و این امر اشتهار یافت طلاب بحضور شیخ عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوهٔ فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند شیخ زیاده بخشم شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام ذیوی دین را بدنیا مفروشید و امر را بمن مشتبه سازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیر آمد از آن پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعه یزد حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتهار بودم لیکن اشتهار و ثروت برایم میسر نگشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و آمانی از من مرتفع شد از آن پس باشتهار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور شبی در عالم رؤیا دید که میخواهد خدمت پیغمبر آلوف التحیة والثناء برسد پس چون بدر خانه رسید اذن حاصل کرد با و اذن ندادند و گفتند که صبر کند شیخ همانجا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند در این وقت یکی از خواتین کرمان شاه که شیخ او را

میشناخت وارد شد و بی اذن داخل خانهٔ پیغمبر صلوة الله والسلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی ست که مرا راه ندمیدادند واین مرد که از اکراد ست بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته است بدین سبب ترا راه ندادند واین خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صباح آن روز دختر آقا سید رضا را تزویج نمود نواده بحر العلوم بود تا با صدیقه کبری فاطمه زهرا محرم شود و شیخ را کتاب خانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچهٔ نفیس و امثال آنها آویخته بودند — واز جملهٔ حکایات مضحکه اینکه شیخ در مجلس درس روزی بنسبت قولی بصاحب حدایق داد در آن مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدایق خلاف این سخن مذکور ست شیخ فرمود که فردا کتاب حدایق را آورده باش وعمدی در این باب منعقد ساخت ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را دوره زده وآنچه حدایق که در نزد طلاب بود گرفته و آن عبارت را در حاشیه نوشته صباح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود ومیفرمود که من زمانی که فقه می نوشتم عمد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم وکراس عبارت از یک جزء ست ومدتی جهت تفرغ از امور وقلت مشاغل ورفع موانع ببغداد مانده ودر خانه براغبار بسته بتالیف فقه اشتغال داشت واز حکماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول ست که والله ما عبد محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم الا الابطال الحکمة ودر اصول بنحوی که در میان متاخرین معروف ومالوف بود نهایت راجل بود ومیگفت که مقام حادی عشر وثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل وتفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام ست وچون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکردند شیخ مرتضی شوشتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نه میکوید بلکه اصول دیگران را می کوید ومناظره از با شیخ احمد احسائی در عنادین سابقه سمت ظهور یافت واین فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم ودر جنب شیخ ایستادم ونماز مغرب را با او اقتدا کردم وسئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از حیض وقبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود وگفت نماید یا نه خواستم از او سئوال نمایم چون طریق نماز شیخ را دیدم شیطان بمن وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود سیما اینکه بعد

از سجده آخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح ملاعبه میکرد تا تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم با او اقتدا کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم - یکی نماز یکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز ها بوده - دوم وسط مانند نماز استادم آقا سید ابراهیم **در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر** اعلی الله مقامه

سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بجهت اقتداء باو در نماز صبح هر روز از خانه ام که مسافتی بمسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باو می ایستادم و نماز صبح را با او اقتداء میکردم و همچنین غالبا نماز را با او اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم و او زمانیکه تکبیرة الاحرام قرائت میفرمود مدت میداد من یکی از تلامذه او استفسار نمودم که در این جای مدت نیست و سید چرا مدت میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود که در زمانیکه به کلمه مبارکه تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون می روم و این مدادن اختیاری من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر مستمع واضح می شد که نماز او با نهایت حضور قلب ست و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در زیر کفهای دست هم مهر میگذاشت - مجملا نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع شد که نماز آخوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز ها را غالبا علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش نهایت کامل و بسیار طول میداد ولیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن ست که نماز شیخ محمد حسن بعینه مانند نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد و یقین دارم که نماز مرحومه بوده و نماز شیخ محمد حسن همان نحوی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگزارد بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مخبر نمیشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردائش از دوش مبارکش کج میشد ملتفت نمیشد و تا بآخر نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق علیه السلام نماز مامان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار اکمل از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک را چنانکه

عرفا بیان کرده اند و شیخ بهائی زید بهائیه در آخر کشکول نوشته است سه مرتبه است یکی مقام تفرقه و فرق که هم خود را می بیند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - دوم مقام جمع که آن را مقام محو نیز میگویند و او آن ست که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند و از خود محو میشود و التفات به هیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته ؎ بهر جانبکرم کرده و در دشت و دمن نشان از قدر عنای تو بینم ؛ سوم مقام جمع الجمع که آنرا مقام صحو میگویند و او آن ست که بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بنحویکه بیک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبستری گوید ؎ در این ره انبیا چون ساربانند ؛ دلیل و رهنما و کاروانند ؛ از ایشان سید ما کشته سالار هم اول هم آخر در این کار ؛ مقام دلکشایش جمع جمع ست ؛ جمال جانفزایش شمع جمع ست ؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقامش جمع الجمع ست و احاطه اش بنحویست که پس از دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نمیشود بخلاف ائمه که مقام ایشان مقام جمع ست نه جمع الجمع فلذا در نماز جز حق چیزی را نمی بینند الی اصل نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نماز ائمه برتر و افضل ست - و از جمله اعاجیب و مضحکه اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را بهمراه گرفته بزیارت حضرت امیر المومنین ع رفت و چون بحرم آن حضرت رفت دست خود را بآسمان بلند کرد و گفت که خداوندا بجرمت ریش سفید من که از گناهان امام علی در گذر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المسکن و المدفن

ی شیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر در نزد حاجی ملا احمد نراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و دقیق بود و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل را تبه از او ترک نمیشد بلکه زیارت عاشورا و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نمیشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه با و منتهی شد و هرگز متصدی مرافعات نمیشد و به کسی اجازه اجتهاد نداد - و تالیفات او رساله حجت مطلقه و رساله اصل برائت و رساله استصحاب و رساله تراجیح و رساله نفی ضرر و رساله قرعه و رساله من ملک شیئا ملک الاقرار به و رساله تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد لیکن تمام مسائل بیع را ننوشته و حواشی متفرقه بر هامش کتاب حاجی ملا احمد نراقی و فی الحقیقه در علم اصول یعنی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤسس بوده و قریب به هشتاد عمر کرده و نامند

شیخ محمد حسن رحمة الله تعالی یا خوند ملا آقا ابن عابد ابن رمضان الدربندی در صدف فقاهت و اجتهاد عالم عامل باسداد فذلکه حکماء اسلام قدوه ارباب کلام فی الحقیقه علامه این ازمنه و وحید امکنه و ازشاگردان شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود گاهی از اوقات بنای تکلم میگذاشت و میگفت برفلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهانبانی خان بابا یعنی فتح علیشاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطف علی خان که پسر جعفرخان زند بود و بسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد بکن آنهم لطف علی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء محاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اختیار تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنید پس او را بیرون می کردند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در میرسید میگفت ای جماعت طلاب من رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که برسرش بزنید مجلا دو سه روز به مجلس درس نمی آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف شود شریف العلماء میفرمود که بیاید مشروط باینکه سخن نگوید پس می آمد و چند روز سخن نمیگفت باز یک روز بنای محاجه را میگذاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و همچنین اوقاتی از اوقات میان تلامذه شریف العلماء اختلاف شد که در چه مبحث شروع کنند آخر الامر بر مبحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که باید مبحث حجیت مظنه را شروع کنی والا اذیت من خواهد بتو رسید شریف العلما باو تغیر فرمود و ایضا از قضایای اتفاقیه اینکه شریف العلماء در زمانی از ازمنه با تلامذه بزیارت سامرا میرفتند یک شب در جائی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه در مسئله رد می داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزدیکان بود آن را گرفته و آن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بچادر شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود او را از انجا بیرون کرد الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و متبحر در علم منقول و مکرر استاد و ساد آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن اصول است و باو رجوع کنید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در علم رجال او حل رجال و محط رحال ارباب کمال و در فصاحت و بلاغت در ردیف عرب و عجم

مسلم بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت برای او ثانی و ثانی ندیدم و همچنین در عربیت -

در تالیفات ملا آقا

و تالیفات او کتاب خزینت که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومه بحر العلوم است در فقه طهارة و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام و اتقان و در آن بیت و مشی خیر الخلق با بن خطاب یفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث هفتصد قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادله عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منقح داشته و در آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید و لا ضرر و بدلیل بر ملکیت و ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و نفی غرر و اصالة لزوم در عقود و قاعده الامین لا یخون و قاعدهٔ احسان و قاعدهٔ اتلاف و قاعدهٔ تسبیب و غیرها من القواعد الکلیة و طریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کرور می گزرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایه و قواعد رجالیه و غیرها و اجتهاد و تقلید میباشد - و در زمانی از ازمنه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمد اخوند ملا آقا بدیدن او رفت شیخ با خوند گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما او را دیدید و پسندید یا نه اخوند ملا آقا گفت که از این جواهر در خزاین ما بسیار است و اخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد و مولف کتاب نیز چندی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتی تغییر و سوء خلق مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت تحریر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خامهٔ آن حبر تحریر بعرصهٔ ظهور رسید و اخبار مصیبت را جمع کرده و در صعاب این اخبار افکار را بکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین متنافیات الاخبار فرموده که الی الآن کسی با نسبک کتاب مصیبت ننوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار و صفاف بلکه اخباری که مضمون کذب آنهاست بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند و این مایه کسر قدر آن کتاب گردید - و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام و کتاب اسرار المصائب در دقایق علمیه و دقایق حکمیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و در کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار را بکارند نوشته و از تالیفات کتاب سعادات ناصریه است که بخواهش سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی ست و خالی از دقایق علمیه نیست و در اقامهٔ مصیبت حضرت سید الشهداء مخاطب و منصلب و راسخ بنحویکه در بالای منبر از شدت گریه غش میکرد و در روز عاشورا الباس

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میریخت و کل بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت مجملاً اخلاص او بائمه اطهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود و در ای علم اکسیر بود در رساله در آن نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته و البته صادق بوده و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سئوال کردند که صاحب مثنوی را چه مذهب است آیا کافر است یا نه در جواب گفت که مذهب او را نمیدانم لیکن یک بیت از او که بسیار خوب گفته و آن این است ؎ اهل دنیا از کهین و از مهین ؛ لعنت الله علیهم اجمعین ؛ و چون سلطان ناصرالدین شاه بدیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سنت را اصلاح نه کردن و شاطر بر آنزدن خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امتثال امر او خود دلا کی خواست و قدری از سنت خود را در همان مجلس اصلاح کرد و او خود از کتب علمیه زیاد احترام میکرد بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و سخوآن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگذاشت و میگفت کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنجناب امر بمعروف و نهی از منکر او حد اهل زمان بود و قریب به هشتاد یا نود سال عمر گرانید و در دار الخلافه وفات یافت .

ب شریف العلماء

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی املی ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء مؤسس علم اصول استاد فحول نادر دهر خوان اعجوبه زمان وحید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء اصول مولدش در کربلاء و مدفنش نیز در کربلاء و حدقه روزگار در حدیقه علماء ابرار شجره ثمری مانند آن بزرگوار ابصار ننمود و دیده ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تاسیس قواعد اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جمله تلامذه او سید استاد سند ورکن عماد آقا سید ابراهیم و اخوند ملا اسمعیل یزدی و اخوند ملا آقای دربندی و سعید العلماء بارفروشی و آقا سید محمد شفیع بروجردی و شیخ مرتضی شستری و غیرهم من الافاضل العظام و العلماء الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معبر بود و در عتبات مجاور و میگفت که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیه را نزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم و العوامل مائة نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را شمرتا به بینم صد عدد می شود یا نه گفتم بلی میشود و حجت بیشتر از این نیست شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف در موضع گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول نزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود از آن پس در نزد سید الاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم منتفع نه میشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهة عجز از جواب تغیر بالنسبه بشریف العلما مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با او اعانتی ننمود پس بکاظمین یا امام ثامن مشرف شد و باز بکربلا، مراجعت کوینده که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکربلا، باز به مجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاده کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و مُعمّر شده بود پس مشغول بمطالعه و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استادی شد که سرآمد مهره حدقه ارباب منقول گردید

در تصنیف اصول شریف العلما

و اصول را به نهج نیکو تغییر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا، نمود و نه از سابق و نه از لاحق مانند او در علم منقول پا در دائرهٔ وجود نگذاشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که از آن مقدمات جمیع شبهات و معارض انحلال و خصم را استدلال در عرصه زوال و اضمحلال میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همهٔ ادله و همهٔ اقوال و همهٔ شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود قادر بر دفع همه شبهات خواهد بود و ایضاً در هر مسئله بنحو احاطه سخن گفته به نحویکه شنونده اگر بیت سی مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همهٔ مسائل اصول و یا اکثر میشود.

در تدریس فقه شریف العلما

مجملاً در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اخیار و فضلای عالی مقدار می نشستند و در اندک زمانی از حضیض تقلید باوج اجتهاد میرسیدند و چون استادم آقا سید ابراهیم هفده ماه بنجف اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقه اشتغال نمود و این معنی شریف العلما را خوش آیند نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هر چه دارد از من است و من او را تربیت کردم و خاتمه را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خورشد تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمائید و اصول مقدمه است برای فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم دارید شریف العلما، گفت که صباح یکدرس از فقه خواهم شروع نمود و مسئله بیع فضولی را خواهم عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیع فضولی را تدریس فرمود بنحویکه هیچ فقیهی بدان نحو متعرض

نشده و شیخ مرتضی شستری که از تلامذه او بود و در کتاب مستطاب بعضی از تحقیقات استادش شریف العلما را نقل فرموده و اصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدریس گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار در مجلس درس داشت یکی مبتدین و یکی برای منتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب مینمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و شخصی از مقدسین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع الوجوه او را تشبیه بمولف کتاب مینمود اگرچه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلما باو عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمائید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و اید بخلف و متاخرین از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین ست و آنچه شما تلامذه ام تالیف جنابید از من است و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلما فی الضوابط و آنجناب در حفظ و ضبط دقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبه زمان و احد علمای اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصر و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه ننمود مگر اینکه بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت وفات او در کربلای معلی و در سرداب خانه خود مدفون شده و از آزار طاعون شربت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج یا چهل و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون نسلش منقطع گشت لیکن اولاد روحانی او بسیارند و یکی از اعیان و ارباب ثروت ماندران در بازار فرش مدرسه برای شریف العلما بنا کرد و آنرا بمدرسه شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف العلما خطبه کرد و از شریف العلما درخواست کرد که بیاو فرزش آمده باشد آنجناب راضی نگشت پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلما تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آنزمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجة الاسلام علم اشتهار و اقتدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علما نمینمود بلکه مانند شیخ علی شیخ نجف که بحضور او می آمدند تواضع درست نمیکرد و در محضرایشان مرافعه مینمود و مکرر می گفت که

وجه ارض عدیل برای خود نه میدانم بگذرد این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلما می آمد و شریف العلما علی الدوام او را تعریف و توصیف و او را برتر از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلما آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعه دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد باز دسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر و یکی را می نشاندند باز آن درس را تقریر می کرد بالجمله یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لهذا از دو ترقی میکردند البته طریقه تدریس همین ست الدرس حرف و التکرار الف زهی استاد باید دانکهی کار و آنجناب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی با صرار مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش مصروف به تحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئله فرعیه سئوال میکردند آنقدر شقوق و احتمال در سئوال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می گشت و بر جماعت عرب اجرأ حدود می نمود و بدیدن و بازدید کسی نمیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکربلا وارد شد نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطهر او امیکرد اولاً هرچه طالب آن شد که شریف العلما بدیدن او آید ممکن نه شد زیرا که آن جناب بدیدن و بازدید کسی نمیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس عیال شریف العلما از او سئوال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا با او اقتدا کنیم یا نه شریف العلما فرمود که برو بخانه او و بعیال او بگو که از او سئوال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم با او اقتدا کنید و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس با او اقتدا نه کنید عیال شریف العلما بخانه شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ این معنی سئوال نمود او در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلما بخانه مراجعت نمود بشریف العلما بیان این مراتب نمود شریف العلما فرمود که با او اقتدا نه کنید ظاهر اینکه شریف العلما اعتقاد باجتهاد شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را درس میگفته و بعضی فضل قمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و مؤلف کتاب از یکی از تلامذه شریف العلما شنیدم که حاجی ملا اسد الله برو جردی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در عتبات عالیات شبی میهمان بوده شریف العلما نیز در آنجا حضور داشت و زمان

حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراهیم در همان زمان در ترو شریف العلما. تلمذ مینمود
در آن شب بهمراه استادش شریف العلما، در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلما
سئوالی کرد که اشکالی بود در مسئلهٔ اصولیه شریف العلما رو با آقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال را
من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله
متغیر شده که شما خود عجز از جواب آن دارید حواله بشاگرد خود می نمائید پس مکالمهٔ فیما بین اتفاق
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصبانی شریف العلما، کشید شریف العلما، سکوت نمود بعد از چندی
که ریاست عامه و تدریس مقامات عالیات بشریف العلما، انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا
اسد الله یاز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جملهٔ تلامذهٔ شریف العلما، اخوند ملا اسمعیل یزدی
بود با تفاق در اواخر حال برا استادش شریف العلما، ترجیح داشته جزا اینکه استادش کار کرده تر
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه مبتلی بآزار صرع شد و شریف العلما، از بغداد طبیب آورده و
مخارج گزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلما، اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و
هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلما، نشست و
در آن عهد و ملا اسمعیل وحید عصر بودند یکی ملا اسمعیل واحد العین اصفهانی که از شاگردان اخوند ملا علی
نوری بوده در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی ست و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا
بفقر و فاقه بود و در حجرهٔ او جز قلمدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس
شریف العلما، مراسله جاتی با هالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته اخوند
ملا اسمعیل تا بیزور رفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گزشت در کاروانسرائی در ایوان حجره منزل
کرده از قضایای اتفاقیه حاجی ملا اسد الله نیز بعتبات می آمد او هم با اصحابش در آن کاروانسرا منزل
کرفت پس دید که اخوندی در ایوانی تنها نشسته حاجی کردش میکرد پس نزد اخوند رفت و نشست
احوالش استفسار نمود اخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سوال
کرد اخوند گفت که بمذهب استاد بگویم یا بمذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلما
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلما، را بیان کرد با دلیل و رد ش
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتقان بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند افتاد
و از تبحر او در تحیر و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و با تفاق هم وارد کربلا شدند پس حاجی مزبور توقع
دیدن از شریف العلما، نمود و آن تمنا در معرض اجابت در نیامد زیرا که واب شریف العلما، بر دیدن نبود پس

پس حاجی ملا اسدالله خود بدیدن شریف العلما رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذهٔ شریف العلما بود و بلا واسطه برایم نقل نمود که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلما نظر بعادت خود که بالنسبه بجمیع علماء داشت فی الجمله تواضع و تعارف نمود نه برای این بود که بر حاجی تجبر و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی دراز منه سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بجمیع مشایخ و علما همین طریقه بوده پس در اینوقت دو نفر عرب برای رفع خدمت شریف العلما آمدند و شریف العلما حکم بقسم نمود و ما به النزاع مبلغ دو تومان بود آن عرب قسم خورد از آن پس یکی از اصحاب حاجی ملا اسدالله باشارهٔ او مسئله از شریف العلما سوال نمود شریف العلما جواب فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بدر خانه رسید حاجی مزبور رو باصحابش نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم اوستاد است و شریف العلما شاگرد حاکی گوید که من از همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلما معروض داشتم شریف العلما گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است و هرچه وارد از من ست ولیکن ایشان از من سئوالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیایند و تدقیق نمایم تا من تحقیق کنند

شیخ محمد تقی

شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی از صاحبان علم اصول و از تلامذهٔ شیخ جعفر و بحر العلوم ست و او را حاشیه بر معالم ست که فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء ادله و اقوال را کافل و در مباحث الفاظ گوی سبق از میدان همگنان ربوده و تمام اصول را نوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین در تعلیقه مؤلف بر قوانین بیان نموده ام و بسیار محتاط بود و دختر مرحوم شیخ جعفر عیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مزبوره بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجة الاسلام با او میلی نداشت و احکام او را امضا نمیکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زمانی مرحوم فتحعلیشاه بدیدن او آمد گفت ای شیخ الیقین صبیهٔ جناب شیخ شما را آزار و بر شما مسلطه ست ما اندوهگین میباشیم که سلطان هم از جماعت نسوان باین درد ها مبتلی ست ـ

در مشایخ حاجی ابراهیم

منها حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهابذهٔ حدقه مهرهٔ فقهاء و مستدیدی از اساطین علما و رئیس جماعت فضلاء و مسلم کل و نود و پنج سال عمر نمود در هزار و دویست و شصت و دو بعالم بقاء رحلت نمود و این فقیر چند سی بمجلس درس او حاضر شدم و از شاگردان مؤسس میهانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابو القاسم قمی ست و از اوشفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر بهبهانی را ادراک نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من زمان بسیاری خدمت آقا محمد باقر بهبهانی و آقا سید مهدی بحر العلوم تلمذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازهٔ مطالبه ننمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بمن اجازه میدادند لیکن از ایشان اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد احسائی بوده تالیفات او اشارات الاصول

در دو مجلد که عبارتش آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت ست و چون افهام ابناء زمان در فهمیدن عبارتش قاصر بلکه فاضلانه قصور دارد لهذا آن کتاب مرغوب در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری فوایدی نیست روزی پس از انطباع مجلد اول آن کتاب بوزیری چند جلد از جلد اول اشارات را بمجلد درس استاد آوردند که بعد از انجام درس بطلاب بفروشند پس مرحوم آقا سید ابراهیم آمد و بر منبر بالا شد و نگاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب ست معروض داشتند که کتاب حاجی ست استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام یکجلد را بمن دهید که ببینم پس یک مجلد بدست استاد دادند پس نیم صفحه را مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجهزار دینار ست استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علو شان قیمت ندارد بلکه باید هدیه داد و مراد استاد همان دوم بود نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند ولیکن آن اخلاقیکه استاد داشت با آن ورع و تقوی مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از بهر رضای خدا در روزگار بود عابد و با ورع لیکن سوء خلق طبیعی داشت و شب قدر را ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح بعبادت ملک علام قیام نموده و معلوم ست که شب قدر از شبهای سال قطعا بیرون نیست و هرگز مراقبه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این مدت مراقبه نکردم و نمیخواستم رساله نهم نویسم لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوان بدنم طاقت آتش جهنم ندارد پس ما صبر را در رساله نوشتم و اگر از خارج از او فتوای میپرسیدند میگفت که نمیدانم برسالة رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که من فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که بتو میدهم اسراف نکنی و باعتدال خرج کنی از آن پس خرج یکماه را باو میداد گویند یکی خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرایط غسل را از او سئوال کرد آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی در زیر کوشش میگوئیم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگوئیم خوشا بسعادت آنکه وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی کربلائی رفتی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندرانی از حکمای و از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بود یکی باخا ساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب ست و از زبان آقا سید رضی بحاجی سانیدند که او گفته است که ملاها دین ندارند حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته که ملاها دین ندارند یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم میشود که دین تو ورای دین من ست و دین من ورای دین تو و من مامورم که هر که را ورای دین من باشد بقتل بیاورم پس سید بالبدیهه عرض کرد که مراجنون ادواری ست و آن کلام را در حالت جنون گفته ام و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود او هم مطلع بر جنون من ست و اهل خبرست و این ایام قرار شده که مرا معالجه کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصفهان بود حاجی او را خواست به همین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او درگذشت لیکن او را نفی از بلد نمود پس سید مدت یک سال یا زیاد تر در نجف آباد که یکی از قرای اصفهان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که باصفهان بیاید و در وقتی ازاوقات حاکم
اصفهان باحاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم معزول ومنکوب ومخذول گردید پس جناب حاجی رقعه باو
نوشت واین بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند - واز جملهٔ تالیفات
آن جناب کتاب منهاج ست که در فقه ست و سه مجلد ست و بر فروع بی اندازه اشتمال دارد و جامع بین البسط والاستدلال
ست ومن از آن جناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او هشتاد
نفر می نشستند واو در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی ازاوقات یکی از همسایگانش بلهو ولعب و ساز و دف
اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن شقی در جواب گفت که با قای خود بگو که غل
بخایه من بکزاد آن شخص همین مضمون را با قای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود
و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوندا من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بخایه او کزارم تو از خزانه غیب غل بخایه او
کزار فوراً بیضهٔ آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد - وقتی فتحعلیشاه بدیدن
حاجی آمد پس نقل درمیان خوان و درمیان مجلس گزاشتند ناگاه پرستوک درمیان آن فصله انداخت پادشاه گفت فضلهٔ
مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوائی ست مال دیوان ست ومن از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه میبود واهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند هر آینه آقا سید محمد باقر را به
قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو را و اخر جمیت اخیار ذکر نموده تکملهٔ قد اجازنی جماعة
من الفضلاء المتبحرین والمشایخ المتورعین الذین ینجل الزمان بامثالهم مکاتبة فمنهم الفاضل العالم العامل الکامل الامام المحقق
المدقق القمقام المنزه عن الشین المبری من المین فرد المفاخر والمعالی میرزا ابوالقاسم القمی قاجارتی ان لروی عنه کما یصح له
اجازته ویحق علیه روایته من الزبر الدینیة والکتب الاسلامیة من الاحادیث والاعمیة والکتب الفقهیة والکلامیة والعربیة
والاصولیة سیما الصحیفة السجادیة والکتب المشهورة من الکافی والفقیهة والتهذیب والاستبصار کذا تضمنة الوسائل والبحار والوافی
بطرقه فمنها عن شیخه واستاذ بل استاذ الکل خاتم المجتهدین وعلامة المتاخرین محیی شریعة سید المرسلین فی الفضل الباهر والبحر
الذاخر مجدد المذاهب الاثنی عشر آقا محمد باقر البهبهانی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیروانی والشیخ جعفر القاضی
والمولی محمد شفیع الاستر آبادی بل العلامة المجلسی وجمال الملة والدین الخوانساری عن مشایخهم المشهورین ومنها عن شیخه السید
حسین بن السید ابی القاسم عن شیخه محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبد الفتاح التنکابنی الشهیر بسراب عن شیخه الجامع
استاد العلما المحققین محمد باقر بن المولی محمد مؤمن السبزواری عن شیخه الغنی عن التوصیف شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة و
الدین عن مشایخه العظام وکذا عن المولی محمد صادق عن الفاضل المجلسی عن والده عن شیخنا البهائی ومنها عن شیخه الاعلم الا
لافضل المحدث الفقیهة المتبحر الشیخ محمد مهدی الفتونی النجفی عن شیخه ابی الحسن الشریف العاملی النجفی عن شیخه الاعلم العلامة

المجلسی ومنها ما عن شیخنا الاجل الاکرم الحائز قصب الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی وقد اجازنی ولا یستبعد منه عن عدة من مشایخه منهم الشیخ المدقق الحاج شیخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصفهانی والشیخ الجلیل المیرزا ابراهیم القاضی ومنها عن السید السند الامیر محمد حسین بن الامیر محمد صالح الحسینی والشیخ الفقیه الحاج محمد طاهر بن مقصود علی اصفهانی والشیخ الفاضل مولانا محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجریبی عن العلامة المجلسی ومنهم شیخنا الاعظم واستاذنا الاکرم الامام الهمام والبحر القمقام البحر الزاخر الشیخ جعفر النجفی مسکنا ومدفنا فقد اجازنی ان اروی عنه عن شیخه واستاده الآقا محمد باقر المتقدم ذکره عن مشایخه وعن شیخه ایضا واستاده وحید العصر فرید الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حبر الماهر ذوی الفهم الباهر السید محمد مهدی الطباطبائی وقد ادرکهما وتلمذ لهما ولا سیما ثانیهما صار برهة من الزمان والظاهر انهما ما کان لم یجز انی ان استجز تهما ولکنی ما استجزتهما عن مشایخه الآقا المتقدم ذکره والشیخ القونوی والشیخ یوسف البحرانی عن من سبقهم من الشیخ الاعلام حتی تتصل السلسلة بالصادقین من الاخبار المسطورة فی الکتب الاربعة وکذا ما تضمنته الوسائل والبحار ومنهم استاذنا الاقدم وشیخنا الاقدم العالم الافخم العامل الفاضل الکامل المحقق المدقق الحسیب النسیب الادیب الاریب السید الاجل والبحر الاکمل ذو النفس القدسیة والسجیة الملکیة الامیر السید علی روح الله روحه وکثر من عنده فتوحه فقد اجازنی ان ارویه ما سمعته منه وحقیقته من تالیفاته وتصنیفاته ورسائله وما اخذت منه شفاها بشرط مراعات الاحتیاط فی النقل والقول والعمل وشیخنا الآقا المتقدم ذکره ومنهم الفاضل الوحید الجامع بین المعقول والمنقول الزاهد الورع موضح الحقیقة والطریقة بل محییتهما فی الحقیقة الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی فقد اجازنی ان ارویه عنه جمیع مقرراته ومسموعاته وما صح له روایته بجمیع انحاء التحمل عن مشایخه الافاضل واساتیده الاماثل من سایر ما صنف فی العلوم الالهیة والاصولیة والنقلیة والشرعیة والعربیة والحکمیة والعلوم الآلیة لسایر العلوم وغیرها من التفسیر والسیر والتواریخ بل ما هو منسوخ او معقول من المعقول والمنقول فی الفروع والاصول وجمیع ما هو مسطور من منظوم ومنثور بالاسانید المتصلة الی مصنفیها ومؤلفیها من الخاصة والعامة سیما الکتب الاربعة القدیمة والثلثة الجدیدة وما جری به قلمه وحرره کلمة من مقدمات رسایل وحواشی واجوبة مسائل وخطب ودلائل وسائر ما وصل الیه من العلوم من بادو مکتوم بطریق متصلة بارباب ما الف فی سائر العلوم منها ما رواه عن فضلاء المتقدم ذکرهم وهم السید محمد مهدی والشیخ جعفر والامیر السید علی ومنهم الشیخ احمد بن عصفور البحرانی والامیر محمد مهدی الشهرستانی والشیخ احمد بن الشیخ حسن بن علی بن خلف بن ابراهیم بن منیف الدستانی البحرانی والشیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار القطیفی عن مشایخهم فذکر الاول من تقدم وزاد له آخر فقال وعن شیخه بالاجازة السید العالم العامل الامیر السید حسین عن ابیه السید ابراهیم القزوینی والثانی منه الآقا المتقدم ذکره عن شیخه السید محمد مهدی الطباطبائی عن مشایخه الماضین والثالث منه خاله الآقا سابق الذکر عن والده عن مشایخه المتقدم ذکرهم عن الشیخ محمد تقی المجلسی عن البهائی عن والده عن الشهید الثانی واما الشیخ احمد فعن شیخه وعمیه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی والشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی وعن ابیه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم وطرقهم الی مشیختهم
الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی وعن مشیختهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بجمیع کتبهم ومقرراتهم واما الامیر
محمد مهدی فقال له طرف منها مارواه عن الشیخ یوسف واما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذکور وعن ابیه عن الشیخ عبد الله
علی البلادی وعن مشیخته الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی وعن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرأة واجازة عن
الشیخ حسین الماحوزی وعنه اجازة بغیر واسطة وبواسطة بجمیع کتبهم وحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان واما الشیخ محمد فعن
ابیه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره والشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی والشیخ ناصر بن محمد الحارودی بحق روایاتهم
عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان
السابق ذکرهما ومنهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کلما جاز له روایة وکلما
اجاز مشایخه واساتیده وهم حجة الا انی اقتصر من ذلک علی اعلاهم طریقا واشهرهم فی مرتبة العلم والفضل تحقیقا
وتدقیقا وجعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن مشیخته الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله
الماحوزی البحرانی والشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن
ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطة ومنهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بابن عصفور عن الشیخ علی عن ابیه الشیخ
عبد الله اخی الشیخ سلیمان المذکور لابیه ومنهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذکور سابقا عن عمیته الشیخ عبد علی
والشیخ یوسف وقد سبق طرقها ومنهم السید محمد مهدی المذکور سابقا بطرقه المتقدمة الا انه اقتصر من طریق الشیخ یوسف
البحرانی باعلاه وهو مارواه عن المولی محمد رفیع المجاور بالمشهد الرضوی حیا ومیتا عن مشیخة العلامة المجلسی عن احمد
الشیخ البهائی عن الله عن الشهید الثالث وفن قد اقتصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللئولوء وغیرها وان وفقنی
الله تعالی اکتب اجازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات۔

حاجی ملا علی کنی

پدر حاجی ملا علی کنی عالم نحریر فقیه بی نظیر ومسلم فقها طهران واز معمرین علماء این زمان ودر امر معروف یگانه
دوران ودر ثروت بر تراز ارباب دول واعیان رساله در درایه تالیف کرده ودر فقه نیز صاحب تالیف واورا
با مولف کتاب محبت والطاف زیاد ست واز تلامذه آقا سید ابراهیم وشیخ محمد حسن صاحب جواهر وساکن دار الخلافه
طهران ست سلمه الله تعالی من الآفات والبلیة۔

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا واز قبیله مرحوم بحر العلوم ومجبی آداب ورسوم واقاضل
بالنسبه بفرق ناس علی سبیل العموم وسلمان عصر وفرید دهر واز تلامذه صاحب فصول واز صاحبان علم وفضل و

اصول و سر آمد فحول و در امر معروف متصلب و مرافعات او در نهایت استحکام و وقت و ساکن طهران و او را بتولف کتاب محبت بی اندازه بلکه قاطبهٔ علما از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن۔

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتخار اماثل و اشتباه عالم او اه در اخلاق و تقاوت و زهادت و عبادت و فقاهت او حد اهل عصر ست و از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی ست و او را بتولف کتاب صداقت و مواده است و چندی قبل از انگشتری عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشتر را بدست کرده در زمانی که دست بدعا برمیدارید مرا یاد آوری نمائید و عادت موروثه از اسلاف اشراف و اباء و اجدادش مرا یاد آوری نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح در امکنهٔ خالیه فارغه بدعا و مناجات و گریه و عبادت اشتغال دارد و گاه از خوف حضرت قهار رانندی برای او نیست و ساکن اصفهان ست سلمه الله تعالی عن خرازات النشاتین۔

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بارفروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشاهیر علماء ابرار و اتقیاء اخیار و او را بامن مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات ست و طریقه اش اینکه از نصف شب تا بصبح مشغول بعبادت و تضرع و زاری و بیقراری و مناجات با حضرت باری و گریه از خوف حضرت قهاری و آنقدر بر سر و سینه میزد که چون صبح شود مانند شخص ناقیه در نهایت نقاهت و بیخودی میشود که هر کس او را ببیند پندارد که تازه از مرض برخاسته و از کرامتش یکی آن چیزی ست که خود در سالی بخراسان میرفتم در خانهٔ او که بعنوان بازدید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بارفروش که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بارالها اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی ست پس من این حاکم را عزل کردم تو هم او را عزل کن پس چند روزی گزشت که خبر عزل حاکم رسید و او معزول شد۔ کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بارفروش حاجی اشرفی بدیدن مولف کتاب آمد بعد از طی مراسم متعارفه از من سئوال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و یا بارفروش آمده اید گفتم نه و این دفعه دفعهٔ اولی ست گفت از این سئوال مرا مقصودی بود و آن این ست که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف اشرف شخص هرمانی بود که معروف بآن بود که از ارباب باطن ست پس من با او در مقام مواده و مراوده بر آمدم تا اینکه با یکدیگر بسفر سامرا مشرف شدیم و با هم همکجاوه شدیم و در بین راه با هم صحبت میداشتیم وقتی از او سئوال کردم که رجال الغیب که معتبر باوتاد و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بلی وجود دارند گفتم که ایشان را میتوانید یا نه گفت بلی گاهی مرئی میشوند گفتم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یکدفعه دیدی گفتم در چه مکان و چه زمان بود گفت وقتی در بارفروش در خانه ات نشسته بودی ناگاه در خانه کوبیده شد و تو خود بیرون رفتی و دیدی کسی با

باین شکل را دیدی پس آن اسبی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طی تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب تو در عمل باخبار رضا در قوا از ائمه اطهار چه نهج ست تو در جواب طریقه خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت و او یکی از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مرتاض این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص و زمان و مکان و کیفیت سوال و جواب پس حاجی بمولف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل و صورت و قامت و محاسن شما بعینه مانند آن شخص بود لهذا سوال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم که رفع شبهه ام شده باشد الحاصل حاجی اشرفی از تلامذه سعید العلما و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت و تضرع باین مرتبه رسیده

شیخ زین العابدین

یط شیخ زین العابدین ساکن بازار فروش اکنون ساکن کربلا، واز مسلمین علما، واز تلامذه استاد آقا سید ابراهیم و با نهایت زهد و تقوی، و با این فقیر مولف کتاب نهایت محبت و مصادقت و رفاقت دارد۔

آقا سید حسین ترک

ك آقا سید حسین ترک از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی ست واز صاحبان علم اصول و شهیر بلاد اسلام و مقتدای انام ست و با مولف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد۔

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

كا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سر آمد فحول و در جداز مهره زمان و در زهد سلمان دوران واز کسی هدایا قبول نمی نمود و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که مؤسس ثانی فاضل مشید آخوند مبانی شریف العلما او را مسلم داشت و علی الدوام در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گزشت که شاهزاده ضیاء السلطنه طالب مناکحت و مزاوجت او گردید آنجناب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا سید علی صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مر والدش تدریس اشتغال داشته و تلامذه والدش بمجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دویست نفر از محصلین می نشستند و در استدلال و نقض و ابرام و جدل مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمان جزیره در حق او میگفت و مشغول بحالکه وفتوی نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هند برای قاطنین و مساکین کربلا، میفرستادند هر چند سعی نمودند که بدستیاری و اهتمام او این عمل انجام کرده قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف شدید التعصب بود و بشهادت شریف العلما و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر حال برای اینکه یهود بشرایط ذمه عمل نمودند از عتبات بسمت اصفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشته پس از حجت الاسلام خواهش آمد داشت که با تفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول ننمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش آیند نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرده بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان ببندند محمد شاه حکم برخلاف کرده پس بادشاه بدیدن جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من مریض میباشم پس از طهران بنحو طرح و قهر بشاهزاده عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بعیادت او رفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذهٔ شریف العلما و از زهاد عصر بود تغسیل و تجهیز او پرداخت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منزوی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علمای بلد هر شب وقت غدا بمجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذا می آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از خانهٔ اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میساختند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذای احدی را نمیخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر اینکه در حالت احتضار که بعضی از علما نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستر بیماری برخاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخرجه حاضر شدند پس بلا فاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شتافت.

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کنب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مقتدای و مستند و عالم مجدد و فقیه امجد اعلم و اورع آن آوان در ریاست عامه فرقهٔ امامیه بعد از والد بزرگوار بدو انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفة العین برای تبرک و تیمن و استشفاء بردند بنحو یکه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر با دایشان دختر مرحوم محمد باقر استاد و خال آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم را بزوجیت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در عتبات قبول عامه داشت نواده و پسرزاده آقا سید محمد ست گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود شبی آقا سید محمد و علمای دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب و مکالمه آن ست که سن شیخوخت قوای مرا تعلیل برده ندانستم که ملکهٔ اجتهاد و جواز افتا، در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکهٔ استنباط در من باقی ست یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکهٔ مستنبطه این ست که بالفعل شما دارید پس من و امثال ما ملکهٔ مستنبطه نیست و باعث توقی مرحوم حجت الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد ست یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از این ست که من او را تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد ست

یانه و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب و آقا سید محمد مخالطه و مراوده و مصادقه بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میرسید و بعضی از فقرا می آمدند و از او مطالبه وجوه برمینمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من بحسب قوت بر او ضایق بودم و دستهای او را بیکدست نگه میداشتم و از جیب او نخواه بیرون می آوردم و بفقرا میدادم از آنجمله کتابی در اصفهان بگیرم آمد که میفروختند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جائز است که آنرا بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منهج الصادقین ست که مجلد آخر آن کتاب ست و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار ست جامع العبائر که در مبحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل المؤنه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت ست در نزد من ست و مبحث غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت ست یا بیشتر ست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب مستحسنی ست و قریب بدو لیست هزار بیت یا بیشتر ست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بر ذکر فتاوی و خلاف ست و کتاب با غلاط مشهوره را که در السنه شهرت دارد نوشته است از آنجمله نوشته است که کیسوان داشتن حسنین که شهرت دارد و غلط ست زیرا که حسنین علیهم السلام کیسوان نداشتند و کیسوان مکروه ست و امام مبری از فعل مکروه و مداومت بران مکروه ست چه در حالت صغر یا کبر با اینکه قنازع محل اتفاق ست که کراهت دارد و قنازع آن ست که موضعی از سر را مویش را نتراشند و برگزارکنند چنانکه در حدیث ست که طفلی را بخدمت پیغمبر آوردند که برای او دعا کند و آن طفل کیسوان با قنازع داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا نتراشند دعا نمیکنم و بالجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جمله اغلاط مشهوره آنکه معروف ست که فخر المحققین پسر علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سوال نمود که با تو بعد از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیادة الحسین لهلکتنی الفتاوی الفین اسم یکی از تالیفات علامه است در اثبات خلافت امیر المؤمنین بلافصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل ست بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب الفین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آینه فتاوای من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کتاب و مجعول ست زیرا که بحکم عقل قاطع در این ازمنه که زمان انسداد ست باید استنباط احکام را غالبه نظنیه کرده باشیم و علاجی در رای آن نداریم و معلوم ست که ظن گاهی خطا و گاهی صواب ست پس فتاوای علامه چرا او را هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین در کربلا در روز عاشورا مشغول بجهاد بود که

ناگاه بالقی آواز داد که ای حسین اگر با این قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی برگزار کرد و بلاقات ما نخواهی
شد پس آنجناب شمشیر در غلاف کرد و از بالای اسب بزمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوه بشریه
جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهدالکفار که نص آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسور است جنگ کند. مؤلف
گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مبحثی برای اغلاط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام
در روز عاشورا البته بقوه بشریه بوده نه بامامت والا بمحض تعلق اراده آنجناب بر موت کفار ارواح آن اشرار از
اجسادشان از آن قوالب بدار البوار فرار مینمود اذ گر گوئی که چگونه متصور است که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بزرگوار
بقوه بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و
نه صد و پنجاه نفر را بمبارزت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرات تا بخیمگاه بدرک فرستاد با اینکه از شدت
عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و انیکو نه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر است جواب گوئیم که
شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و نطفه انبیا و اوصیا، و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سائر ناس ممتاز است
و این استبعاد در بنیه سائر مردمان است نه بالنسبه بامام چه همان قوه بشریه امام بالاتر از قوه باقی ناس ست در هر صفت
کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن نطفه و ترکیب عنصری آن جثه استبعاد انیکو نه امور نمیرود اگر گوئی که انچه ذکر گردید
تهور ست نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه بسائر مردم چنین ست نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بروجه اتم
در اکالیل کتاب دلیل المصائب ببسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت مستتبع
بود لهذا تالیفات مشحون باقوال و عبائر غیر تهاست اگرچه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بروجردی
نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اند که مؤلفات من قریب به هفتصد هزار بیت ست یا بیشتر مؤلف گوید
گوید که مولفات این فقیر زیاده از این مقادیر ست بلکه زیاد تر از دو کرور ست و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی
که از تلامذه آقا سید محمد بوده مینمود که در میان متاخرین متاخر کسی از استادم آقا سید محمد زیاد تر تالیف نکرده
و او در مدت شبانه روزش تالیف داشته و از قراری که میگویند والده مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر
بهبهانی ست عالمه بود بلکه فقیهه بود و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او
صعوبت و عجزی پیدا شد که والده آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعادی
ندارد چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا
نمایند و مجازه نیز بودند چنانکه مادر ابن ادریس و مادر سید رضی الدین بن طاوس و دختران شیخ مسعود بن وزام بن
ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و نوادگان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خدا مذکور شوند و
در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون عمل

فسقه فجره یعنی غاویه باغیه هالکه ضاله مضله طایفه وهابیه خذلهم الله تعالی بکربلا ریختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند و صندوق مطهر را شکستند و بر سر قبر مطهره ریختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند دیدند که آنحضرت علیه السلام فدای جان پاک خود را با بدن پاره پاره بر سر بوریائی نهاده بتاکاه هوا بهم خورده و باد شدید وزیدن گرفت پس وهابیه گریختند پس خدام آن مرقد منور قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آورند از آنجمله چند عدد از آن بدست والد افتاده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چه آن صندوق مطهر را انبیا علی نبینا و علیهم السلام مسح کردند و آنرا تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سودند مجملا بعد از انجام کار وهابیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس میفرمود و بسیار خوش بیان و مطالب معتبره را بنحوی تقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علما آنچنان بحضور درس او حاضر میشدند از آنجمله آخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را در درس میگفت او هم بدرس آقا سید محمد می آمد و با مرا و کتابی در اصول مسمی بپنجه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من ست ولیکن در آنجا اصلا تصرف نکرده و آخوند ملا علی بر کتاب شوارق بر هامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هامش آنها نوشته و هر ده سالی یکدوره شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضلانه است و خللی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد لیکن پس از مطالعه بانهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم آقا سید محمد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه مسلمین و بلاد اسلام با و منتهی شد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با و اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بوده و با مرا و سلطان جمع عساکر نموده و مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافتند ماتند در بند و قبه و کنجه و شیروان و غیر آنها از ولایات اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرضه داشتند که کفار بر بلاد ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم کیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهاد امر فرمودند و خود نجفه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب بدو سیه شدند و آنجناب بقزوین معاودت فرمودند این مرحله مانع فتح لسان منافقین و رجوع ضعفه مسلمین از اعتقاد بجناب ایشان و قلت احترام سلطان کشت و آنجناب از حزن واندوه چنانکه سجیه آباو اجداد آنجناب بود مریض شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهرش را بکربلا نقل و در آنجا در قبه معروفه مدفون کردید رضی الله و حشرهم مع آبائه المعصومین و از والدش بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوای آنجناب اینکه در مفاوز و بیابان بی

سیمای طالب حقیقت کاملا گویان باو الهی و بشیر بحق این بزرگان

هرچه پیدا بود پیدا کند مال واحدست اگرچه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را غلیان نقره بود در یکی از منازل فراموش کردند پس از پشت سر کسی آن غلیان را دید و شناخت که مال آقا میباشد آنرا گرفت و در اثنای طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست.

حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطه ایران و معاریف و مشاهیر علمای بلاد اسلامیان و در تحقیق گوی سبق ربای میدان همکنان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکاوت او ضرب المثل دوران و حدت و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه والدش او را بجای او نشانیدند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را در درس میگفت پس بعتبات رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شفیع بروجردی از او حکایت کرده که من با والدم اخوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اصلش از نراق و مسکنش در کاشان و کتب مولفه او بسیارست کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصول او الی درشش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش میباشد و بخواهش سلطان عصر حاجی مزبور آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کاملست و کتاب سیف الامه در رد شهادت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری بلباس مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شدند در میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و بادقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضای همدانی که مسمی بمفتاح النبوه است و در آن میان عقل و کتب انبیاء سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی بحجت الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیت خاتم الانبیاء کرده و مدت شش ماه درس را تعطیل کرد و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سجع و مقفی و نشیا نه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن ست در لغت عرب و العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد نراقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خواست و از کتاب خانه ملا موشه یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیاء سلف را بتفصیل نوشته و در قمع ادیان باطله هر سه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عواید الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوامش آن کتاب حواشی بسیارست و مفاتیح بسیارست و کتاب مثنوی مسمی بطرائق الحقایق ست و بجنگ مثنوی ملای روم رقمه و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

باستدلال نوشته وخوب هم نوشته و دقایق وتحقیقات بسیار فرموده واصولی صرف بوده ولیکن نهایت خلاف مشهور ست بین الاصحاب راغالبا تقویت نموده مانند اینکه عصیر عنبی راقبل از ثلثان و بعد از غلیان پاک میداند ووقت مغرب را میان استتاره قرص و ذهاب حمره مشرقیه میداند چنانکه مذهب ابوحنیفه است گویند که در زمانی حاجی مزبور حاکم ظالمی راازکاشان بیرون کرد ومکرر این قضیه اتفاق افتاد وسلطان حاجی راازکاشان احضار نموده ودر مجلس باو تغیر نمود که شما در اوضاع سلطنت اخلال مینمائید وحاکم را اخراج مینمائید چون سلطان در شدت تغیر بود که حاجی ملا احمد آستین دستهارا بالا برد وهر دو دست هارا بآسمان بلند کرد وچشمهارا پر ازاشک کرد وعرض کرد بارخدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم برمردم قرار داد من رفع ستم نمودم واین ظالم برمن متغیر ست چون خواست که تغیرش کند فتحعلیشاه بی اختیار ازجای برخاست ودستهای حاجی راگرفت وبزیر آورد ودر مقام معذرت او برآمد واورا ازخود راضی ساخت وبخواهش او حاکمی رابکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه با او داشته واو مریض شد بنحویکه حاجی ازاو یاس پیدا کرد وبی اختیار ازخانه دیوانه وار بیرون آمد ودر میان کوچه کاشان راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده وبحاجی سلام کرد وعرض کرد وچرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض ست وازاو مایوس گشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی ست پس عصای نیزه دار خود را بزمین زد وسوره حمد را بدان قرائت وشرایط خوانده ونفسی دمیده وگفت حاجی برو که پسرتو شفا یافت حاجی تعجب کرده واحتمال صدق داده وبخانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده وصحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد ودر عقب درویش کس فرستاد وجمیع طرق وشوارع کاشان راگردیدند درویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی در روزی میان کوچه همان درویش را دیده بدو گفت کجائی درویش تو مردی در طریقت قدم زده وصاحب نفس هیباشی ولیکن آن روز سوره حمد را خوب تلاوت ننمودی وقرائت توصحیح نبود البته در تعلیم وتعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیامد آنرا واپس میخوانیم پس عصا بزمین نصب کرد ودو بار حمد را تلاوت کرد ونفسی زد وگفت برو حاجی چون بخانه آمد دید که همان پسرش مریض شد وبهمان مرض وفات یافت وحاجی ملا احمد را فرزندی بود حاجی ملا محمد که او هم از فقهاء بود در زمانی شاه جم جاه ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عریضه در آن عرصه متعرض واستفسار واستخبار از احوال وکلال ومزاج سطوت امتزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل الهی در جواب آن کتاب باظهار زوال عارضه مرض وسلامت مزاج بهاج فرمود کرته ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عرضه داشت که حال سلطان قرین صحت ست وصحت اعظم نعماء ست پس شما نظر بفحوای خبر انمای آیه وافی هدایه واما بنعمة ربک فحدث تحدیث واعلام باعلاء وافشاء این نعمت بمالک اسلامیان فرموده باشید سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض ست بحدیث

مشتهر در السنه و افواه است ذهبک و مذهبک رفع این تناقض و تعارض بچه نحو خواهد بود حاجی ملا محمد مرة ثالثه معروض داشت که آیهٔ شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف ست افادهٔ عموم میکند و جزء صدق اثر استرذهبک خاص و چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنای عام بر خاص باید گزاشت که مراد از نعمت غیر ذهاب و ذهب و مذهبت ست چون بنظر اکاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عباء و عصا بر سم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نمیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و باز دید فاتله ها ئله روی داده که میان حاجی و حاکم نقاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه متهم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصا بر دست بجانب محکمهٔ حاکم و در آن محضر حاضر شد و اتفاقا ساعتی بود که حاکم باحریفی مشغول بنرد بازی و شطرنج و قمار بود کسی از اهالی کاشان در آن محضر ضلالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم در چنین مجلسی نهایت متنفر گردید و حاجی در دم درشت و فی الجمله تحیتی از حاکم یاوشد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هریک ادعاء غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آمد گردید و گفت که اخوند معلوم ست که شما خشک نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنای صحبت و مکالمه با او گزاشت ناگاه یکی از اهالی کاشان از در در آمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است با یاء واشاره و نحوی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش گشته فورا از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صدر مجلس نشانید و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیما بین ایشان شد۔ مخفی نماناد که معروف ست جناب حاجی ملا احمد استادکم دیده است و درس کم خوانده و بفطانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است والله العالم و در فقاهت آنجناب و در اذواق جماهیر مشاهیر خدقه مهره است چه غالبا اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده و این خلاف مسلک احتیاط نیست بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اخبار ائمه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نیز امر بمتابعت مشهور فرموده اند۔

اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق و صعاب احکام و مغالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق رائق و در تره اخوند ملا اسمعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان ست سی سال درس خوانده و در نزد سیاح

سایر علما در معقول و منقول تلمذ نموده و در خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر باعفی الله عنه نیز تلمذ نموده و برای او
بدیده طولی بود و در ریاضی از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت
فقر و فاقه بود بحدیکه قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت و بچراغ بیت الخلاء استضائه و مطالعه مینمود و اگر کسی بیت
الخلاء وارد میشد اخوند ملا مهدی تنخنح مینمود که من بقضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار نشود و
هر چه مراسلجات از وطن مالوف باو مینوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه مبادا در حواس او اختلالی پیدا شود
و آنها را سله را در زیر فراش میگذاشت و پدرش از عالمین حکام و منصبش پست ترین مناصب دیوانی بود که پاکار نراق
بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را باو نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت دیرینه
اش آن مراسلجات را نه میخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش اخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملا مهدی
وفات یافت و آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملا مهدی وقت درس نبرد استادش
اخوند ملا اسمعیل خاجوئی رفت دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و اظهار حزن مینماید پس اخوند
ملا مهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماً به نراق رفته باشی زیرا که والد تو مریض و یا
مجروح ست اخوند ملا مهدی گفت که خدا او را محافظت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح
کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملا مهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر مراجعت
بسوی وطن نمود پس بنراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شدید الشوق بتحصیل علوم عقلیه
و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان ساکن نمود و کاشان از علما خالی بود و ببرکت وجود مبارک آنجناب مملو
از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محط رحال اجلاء اکامل افاضل شد و علما بسیار از تلامذه او بظهور رسیدند و آنجناب
را تالیفات جیده است در معقول و منقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که باستدلال تمام نوشته و کتاب لوامع
در فقه و کتاب انیس در فقه و کتاب معتمد در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب محرق القلوب
در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوته اجمعین و این کتاب حاوی خطب بلیغه و قصاید فصیحه عربیه در مراثی ست لیکن
بسیاری از اخبار آن کتاب را اعتمادی نیست و از اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب یا مقطوع الکذب ست و این فقیر
را حواشی بر هامش آن کتاب ست مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیه السلام را باین نحو مسموم
کردند که سم در آبدا خل کردند و آن جناب نوشید و شهید شد و این غلط مشهور ست زیرا که اخبار از آن خالی ست و دیگر
مشهور در اخبار ست اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیهم الصلوة و السلام نوشید و در خبری وارد شده
که سم را در طعام ریختند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیف ست که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب
خود نویسد و کتاب اخوند ملا آقای دربندی در بعضی از مقامات قالی محرق القلوب ست و سبب اکمان آنشود

که اینها از قبیل تسامح در ادله سنن ست زیرا که تسامح در دلیل مستحب ست مانند اینکه خبری بیاید که گریه بر امام حسین ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن عمل تسامح رواست نه در اخبار و حکایات و وقایعیکه در کرب و بلا روی داده اگر کوئی که نقل اخبار ضعاف چه خبری ست که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر ند گویند و میدارند جواب گوئیم که سیره سابقه که مستمره و کاشفه از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع ست و سیره بالفعل را ثمری نیست علاوه معصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تعیین کرده اند که یکه قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف ست که تعیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف میخواند او را از قم بیرون میکنند و لذا اعتماد مشیخین از علایم توثیق ست و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز از ادات توثیق ست و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین بروایت او را احسن میشمرند ما روایات او را صحیح میشمریم بجهت اعتماد قمیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد کلینی ست و اینکه او از مشایخ اجازه است ـ

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

که برادر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشاهیر فقها بود و حاجی در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر پسر او را از مشایخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن زمانی بود که شیخوخت او را فرو گرفته و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و دختر پسرش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقهای آن بلدان و از تلامذه عالم اذخر شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در حبالهٔ او بوده و فقاهت او بسیار با دقت و متانت و در تفریع فروع او را ید طولی بوده و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته است سه مجلد آن در نزد من ست که از اول جلد اول شرح لمعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم چیزی نوشته و در فقاهت و تسلط او در فقه محل ریب نبوده و دنیا را با و اقبالی نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدیدن مرحوم حاجی سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب اشتهار او نمیشوید و تقصیر از شما دو نفر ست سید و حاجی در مقام معذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد قلباً با او مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس از چند گاه که دختر شیخ بود وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر نواب را در حبالهٔ خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لاهیجان و در حکمت ید طولی داشته و در نجوم نیز ماهر و در تفسیر او حد زمان و در زائچه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود پس باو اخبار کرد از آن پس قضیه برطبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان توطن نمود و باعث اشتهار او خود ملا علی نوری میرزای مزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و وجهاتی از جانب سلطان بتوسط او بملا علی برگزار شد مجملاً میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس اخوند

ملا علی نوری امور را بر خود مقدم میداشت و زیاد احترامش مینمود و بخواهش فتحعلیشاه میرزای مزبور را بتغییری نوشت و بلا بسلسل پول بود مجملاً آقا محمد علی کویا سوء خلق طبیعی او بود بعد از تزویج بدختر میرزای مزبور بنا بخواهش حاکم قشه با عیال بهالنجا رفته و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر برآقا محمد علی تغییر و ایراد کرد که مگر در حدیث شریف ندیدی که فرمودند دارِ ما دُمتَ فی دارِ هم یعنی با اهل دنیا مدارا کن مادامیکه در خانهٔ ایشان یعنی در دنیا قرار داری و آقا محمد علی فقاهت او از تعلیقه بر شرح لمعه واضح و آشکار است و بسیار عابد و زاهد و متورع بود و بسیار فقیر و فاقه داشت یکی بحسب مصالح کامله کامنه تشریف اشتهار در آن اعصار بر قامت باستقامت حاجی سید محمد باقر رسا بوده والا فضلا در آن عصر در اصفهان و سائر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان بحر العلوم و شرحی بر عالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با و میلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشیع حجة الاسلام بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشهٔ انگور از بازار گرفت و پس از یکهفته یا بیشتر بمنزل او رفتم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتم چرا از ان انگور اکل نمینمائی جواب داد که خواستم خلاف نفس کنم اکنون صاحب الآف از اموال دنیوی ست و یومًا فیومًا در تزاید ست و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی ملا محمد جعفر آبادهٔ که عالم و جامع و متورع و از تلامذهٔ آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجة الاسلام بوده و بسیار شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونچه و رطب مختصر در تلخیص در فصاحت و تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدر الدین اصفهانی که از بلاد جبل عامل و از تلامذهٔ شیخ جعفر و دختر ش زوجهٔ سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد بناء زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته که در نزد من ست و از آنجمله اخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجیت قرائت سبعه مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشتم و با مؤلف محبت بسیار داشت و از آنجملهٔ حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذهٔ شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب قواعد شریفیه در اصول تالیف اوست و در روضة البهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالاً ذکری از مشایخ اجازه نموده۔

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

کو حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان ملقب بحجة الاسلام و حید ایام و مقتدای انام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و لسا یه از مهرهٔ اعلام و حذاقهٔ علماء کرام عالم عامل و بارع فاضل و عیلم باذل فاضل ست و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی و ثانی نبوده اما علم آن جناب پس از حیز تحریر و تبیر خارج و جمیع مراتی و مراتب علم را عارج و در تفریع او حد زمان و در استدلال نهایت دقیق

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الانوار که مشرح بر صلوة شرایع
ست مشتمل بر هفت مجلد و صلوة را تمام نکرده و هر مجلدی تقریبا بیست هزار بیت ست و در آنجا در هر علمی
که بواسطه از وسایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت
و چه در رجال و رساله زهرة البارقه که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول ست و رساله تحفة
الابرار در صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال در رساله در تحقیق عبادت من احمت
العصابة علی تصحیح مایصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم مینمود کوتیا از زمان ولادت ایشان
تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رساله در حال ابراهیم بن هاشم
قمی و رساله در بیان حال ابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسی الیقطینی و رساله در بیان حکم
عقل براخت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلوا از موانع نکاح ابراء ولی مدت متعه یعنی علیه راچنانکه
در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیرها من الکتب و الرسائل و فتاوائیکه از ایشان
بکتابت درآمده انچه ثبت و ضبط شد با نضمام اصوله هشتاد هزار بیت ست و از انجمله حاشیه بر شیوطیت
از اول کتاب تا مبحث تمیز یا حال که باستدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این
کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ماجدم و بعضی از مواضع خط حجت الاسلام ست که
باهم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی
سید اسد الله بامر او آن حاشیه را تمام نمود بعوض صد تومان که پدرش با و داد و مسموع شد که ایام
تالیف آن حاشیه حجت الاسلام ببغداد بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر بترکیب
خالد بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب ست و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت
دقت و متانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبایر ایشان وجوه و احتمالات بسیار
ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام
هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس ارباب مرافعه میان مجلس رنجیدند و
درس بهم میخورد و اخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح
بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرائت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته
او میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان
درس جمعیت متفرقین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم
مینوشتم و فقیر مولف این کتاب نیز قریب به یکسال به مجلس درس ایشان میرفتم و با من محبت بسیار و با والده

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که من اجازه داده باشد کتاب طهارت بدیع ملا گرفت یک هفته در نزد او
ماند و مرا پیغام نمود خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را لبیک اجابت گفته و از دنیا رحلت نموده لهذا از تلامذه
او اجازه گرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاصر است و وصف
نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام بالتحقیق عرفانی بیان شده و مناجات خمسه عشر را در ضبط
داشت و باکریه بر آن مداومت داشت اگرچه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این ست و این شبهه مشهوره
است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوف التحیه والثنا، در این پانزده مناجات
ندارد با اینکه ادعیه منقوله از آل محمد صلوات الله وسلام خالی از صلوات نیست اگرچه مختصر باشد سیما ادعیه منقوله از سید الساجدین
در صحیفه کامله وغیره آن ولیکن مولف کتاب سابق در سابق از مان سندی برای این مناجات یافته بودم که سند من
هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مظانش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل
مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینکونه قدح غیر قادح ست چه این مناجات را اگر
بقصد دعا و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد ورود از امام پس قطعا عیبی ندارد چه مندرج
در عمومات اذکار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب ست چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله
باشد و خواندن آن نیز جائز ست و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرر ندارد و معدوم النظیر نیست و بنای علما
بر خواندن امثال این ادعیه بلکه دعوای جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ و قنوت و ترنام
آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات اینده عا بود اللهم اهد نافی من هدیت
و عافنا فی من عافیت و تولنا فی من تولیت و قنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رساله
ترجمه صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده نکردم
چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالبا این دعا ظاهر میخواند اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة
انک علی کل شیئ قدیر مجملا عبادت این بزرگوار نیکوئی بود که از نصف شب تا بصبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال داشته
و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان میگردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد تا صبح و چنان بی اختیار
و چنین و انین آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در اواخر زندگانی آنقدر گریه بود
و بهای های ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را باد فتق عارض شده بود و فتق بند آنرا بسته و اطبا، هرچه
معالجه کردند مفید نیفتاد و آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام ست که موجب زیادتی آن باد می شود
پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا دانشته بود بر بالای منبر نه میرفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر
ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و بآن نحو کسی نشان نداده و مگر پیش

آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نوافل مداوم بود و در سجود و نخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت بر او زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المؤمنین ع در محراب مسجد نوشانیده ندا ما کریه و عبادتا این دو سه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت الاسلام نسیتوانداد و قفنا الله لعبادته و در سالیکه مولف کتاب بزیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبزوار میرفت شبها که براه می افتادیم با یکدیگر صحبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاهزادگان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانه من روانه ساخت و رقعه بمن نوشت که این کنیز را اگر تقصیری ست بما بخشیده باشید و بعدها ببلازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بنهج خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه احوالات آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در صحن سرای کتاب خانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و به های های گریه میکرد و بمناجات و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میگرفت و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود و مخصوصا در کتاب خانه هر شب تنها بود و کنیزی در دوم در میخوابید و چراغ او دو فتیله داشت یکی کلفت و یکی باریک آن فتیله کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیله باریک را روشن میکرد و چون از خواب بر میخواست باز آن فتیله کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ را روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم بانه انفتاح امور و اقبال و روآوردن دولت ست و حدیث لا اسراف فی السراج شاهد این مدعی ست و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای شنبه چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد ست و معروف ست که در روز چهارشنبه سر تراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که به مسجد جماعت گزارد هرگز در نماز سهو نکرد مگر یکبار و آن روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود و در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد چنانچه این فقیر را که در خدمت استاد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یکبار و دفعه دوم مرافعات حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار دقت میفرمود و بسیار طول میداد بسا بود که بعضی از مرافعات یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قضا نوشته اند که قاضی باید فراست در امر مرافعات داشته باشد و قضایای امیر المؤمنین ع را در این باب مثال زده اند از جمله مرافعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینکه زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که کدخدا فلان قریه ملک صغار را

غصب کرده که خدا را حاضر کردند و او منکر برآمده و چارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن
زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشتجات را در پیش روی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود
که کدخدا مرد درستی ست و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح و ناله نمود و سید بمرافعات دیگر اشتغال
و در میان مرافعات پرسید که ای کدخدا مگر تو این ملک را خریده گفت نه مگر در مالکیت حزیدن لازم ست سید گفت
نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از کدخدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث
بتو رسیده کدخدا گفت نه مگر در مالکیت لازم ست که آن مال بمیراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم
املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال یافته باز مشغول بمرافعات شد در آن اثنا فرمود که این ملک از بابت
صلح یا وصیت بشما رسید گفت نه مگر در مالکیت اینکونه انتقال شرط ست سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات
یک یک از نواقل شرعیه را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس بچه
سبب این ملک تو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بکردن من افتاده سید
فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چارده
حکم را دریده و بخواهش آن زن حکمی بکدخدای قریه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم
نموده باشد - **مرافعه دیگر** شخصی در باب قریه از قرای اصفهان سندی درست نمود و او را بمهر اقدمین از علماء
اصفهان ممهور مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و همکذا امهار ایشان را بلطائف الحیل از ورثه ایشان اخذ و سجلی درست
کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان ید در آن صناع بودند ادعاء نموده و ایشان را
بمرافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و در جرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریه خلفا
و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که کهنه بنظر می آمد پس سید بر کشیشان
فرمود که شما به بینید که این کاغذ مهریکه دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کی ست چون کاغذها
مهر سفید دارند که از همان قالب ست و تاریخ اذهاب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را
رو بآفتاب نگه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیست سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرده
بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاده از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور
ست فی الفور او را پاره کرده و بر خلاف آن بمدعی علیهم حکم داده - **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت ست
اینکه شخصی در محکمه انجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن ست مبلغ چهار صد تومان طلبکارم
سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار ست و من آقا حسن نیستم پس
سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع بمرافعات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعیین و شهود و در زیانکه

هنگامه گرم شد و آن شخص مسکر اول کفت آقا حسن عوض کرد بلی سید فرمود بر خیز و چهار صد تومان
این مدعی را بده پس طرفین از مجلس برخاستند مجملا سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اکراه مستبعد شمرد بار انکار می نمود
و عجائب مرافعات آنجناب فقاهت مآب زیاده از آن ست که در این دفتر کنجد و اما فقر و فاقه حجت الاسلام در ابتداء
کار رنجوری بود که گویا بتصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد
ابراهیم کرباسی علاقه و مصادقه و مراوده بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدیدن سید رفته دید که سید افتاده و
معلوم شد که از کرسنکی غش کرده پس حاجی فورا ببازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانید پس
بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود
و سید اغلب اوقات بخانهٔ بحر العلوم استادش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بحر العلوم از
فقر و فاقهٔ سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا نزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد
نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از
نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده
باشید پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی
صاحب ریاض در کربلای معلی درس میخواند حجت الاسلام نجوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته
و پاشنهٔ آن از کهنکی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش پوسیه یکسر معطل و فاقد و عادم و آقا سید علی
شخصی را اقرار داده بود که هر روز دو کرده نان یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میداد و روزانی
که باصفهان وارد شد جز یک سندیل که سفرهٔ نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان
مرحوم والد ماجدم با آنجناب مصادقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و الام
میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب رفته بود
سفرهٔ نان خود را حاضر ساخت و در آن از پاره های نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از این
قطعات نان خشک آن شب را تعشی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل نخواهی بکیرش آمد ببازار
رفته که برای خود و عیال قوتی تحصیل نماید چون ببازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد
تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب جگر بند گوسفند را که پر قیمتی نداشت گرفت و روانهٔ خانه شد چون
در اثناء طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی کرکین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او
دور و بر او جمع و همه در نهایت لقاهت و ضعیف و نحیف و لاغر و در پستان مادرشان شیر نمانده و اینها مطالبهٔ شیر
از مادر مینمایند و همه بفریاد و اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و کرسنکی آنها را

بر کرسنگی خود و عیال مقدم داشته آن جگر بند را در نزد آنها انداخته بیکبار آن حیوانات هجوم نموده و آن جگر را خورده و سید ایستاده و نگاه میکرده پس بعد از انجام کار جگر آن سگ کرکین روی باسمان آورده گویا دعا میکرد و بلی آنجناب از سلالهٔ همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بگرسنگی شب بروز آوردند تا اینکه سورهٔ هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان بپیغمبر آخر الزمان در مدح ایشان علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه متصف و فرو فرستاد مجملاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سگ کرکین بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر فاقه در فاقه آنست که قلم از آن بزرگوار از احصاء کویا گزشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خواتین شفت تنخواهی خراف نزد آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن جناب و ما دام الحیات مالکش آنرا بمعامله داده آنچه منافع ست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانی رنج بسیار نموده و اکر مالی میداد به بیع شرطی پس انداز سیدن موعد بلا فاصله آن مبیع را تصرف میکرد و نگه میداشت و یا میفروخت پس شتر خانه و قاطر خانه داشت و محوطه خانه اش خانهٔ مرحوم آقا محمد بید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دو بیوت بسیار هفت نفر پسر داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و قرای و ضیاع و عقار بی اندازه داشته در شهر اصفهان کونیا چهار صد کاروان سرا از مال خود داشته کویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کروند بود که نه صد خروار برنج تقرری آنجا بود قطع نظر از کندم و حبوبات دیکر و کیاب اسیاره در نجف آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجاره او بود و همچنین املاکی که در بیرجند داشت مداخل سالی دو هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مداخل آنها بود و دهاتیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده مجملاً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آنجناب در اصفهان بود که بدیوان میرسید و رضوان کدا مکانه تحلیل نمیرسید فرمود که مازاد مالیات دهات شما میکنیم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات اصفهان با حوال خود باقی ست سلطان کفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و جرا سر شکن محال دیکر میکنید سید فرمود من راضی بآن نه می شوم که مالیات دهات مرا سر شکن بکنید و مردم دیکر بدهند این ظلم ست و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم مالیات دهات خودم را میدهم و از بلاد و همه امصار از ایران و غیر ایران وجوه بر را نقل میکردند و با صفهان میفرستادند

سید میبرند و او نوا بفقرا میداد و در زمانی فتحعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر ست منزل داشت و دو رمین انداخته بصحرا تماشا میکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی برای ما می آورند پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گزانیده ند و بجانب شهر میبرند سلطان استفسار کرد که فیل کیست و بارش چیست بعرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول هند برای حجة الاسلام فرستادند و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آمد نشد و چون فیل را نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض کرده و فیل را برای سلطان فرستاد مجملاً دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متاخرین کسی نداشته بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعتقاد این فقیر مولف کتاب اینکه ثروت علم الهدی بجا ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی بیاید و آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتبخانه آنجناب را حساب نمود بقیمت پنجاه هزار تومان کتاب داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تیرمدو قران طلا و زیری و وورقی و بعلی و همچنین تا آخر عمر کتاب میخرید تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بمسجد او میرفتم و معاملین و کسبه از هر صنف در مسجد او ایام صیام بساط انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پسر صاحب معالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب یاضیه بود چون بقیمت پرداختیم گران قیمت میکرد پس ما خود گفتم این کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مولفین آنها ندارند بهتر آن ست که تا آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزانتر خواهد داد و همیشه مواظب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر جناب رفتم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که مرحوم حجت الاسلام بآنجا آمده و نشست و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد آن مرد پنجتومان آنها را قیمت کرد سید پنجتومان را داد و آن کتابها را بملازمین سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن جناب در حیازت کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من ست و بنظرم اینکه حاکی سهو یا خبط کرده باشد یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی بخصوص باشد والا حیازت کتب مولفه اسلامیه در این عصر از زمان کوتاه از محالات عادیه باشد و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکه آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی سید اسد الله کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک دیگر را سائر ورثه برداشتند و ما بسبب اشتهار سید چند چیز بود یکی توصیف آقا سید محمد کاظم ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد ست آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او را از من استفسار مکنید بلکه از او سوال کنید که سید محمد مجتهد ست یا نه و دیگر توصیف میرزای قمی چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هر جهت باشد تعیین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم با او اقتدا کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن ست او قابل و از او بهتر نشان ندارم پس سلطان بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده باعزت روانهٔ طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست پس از معرفت او کس فرستاد که بادشاه شما را خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از زبان او تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب گردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که امتثال امر سلطان لازم ست و ما را مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم مایوس شد و مراتب را بسلطان عرضه داشت و این مایه وثوق سلطان گردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن او بردند پس سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار داری مرا استدعا اینکه فرمایش کنید که نقارخانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخواستن سید سلطان بامین الدوله گفت عجب سیدی ست که از من خواهش میکند که نقاره خانهٔ سلطانی که علامت پادشاهی ست موقوف دارم امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضای مجلس سلطان بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی الحقیقة او حد زمان در اخلاق بود وقتیکه وارد اصفهان شد در مدرسهٔ چهار باغ منزل گرفت و تدریس میکرد در آن جا فهمید که سید مرد عالمی ست راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی بامور مدرس شود لهذا امر بخروج او کرد بدون سببی و جهتی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در مجالس و محافل بر خود مقدم میداشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و آخوند ملا علی نوری نیز بسبب اشتهار آن بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرفه مراجعت نمود و در کربلا یکنفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت سید در سر ایوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و دست او را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرافراز کنید که آب کوشت و نانی مهیا دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مرا وعده میخواستی منزل تو نمی آمدم و جواب میکردم لیکن وعده الآن کاشف از بی قیل و بی ساختگی و درویشی ست پس سید بهمراه او بمنزل آنشخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ علی پسر شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بمدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لایفهم شیئاً و باصفهان هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاد تر از شهرت او است و اشتهارش از فضیلت او

کمتر ست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر بمعروف و نهی از منکر زیاده از آن ست که باقلام در قراطیس وصف این مقام کنجد چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آیه ولو کان البحر مداد لکلمات ربی الایه تنزول بافت و در بدو امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بلهو و لعب و نقاره و ساز و دف اشتغال داشتند پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زده باشد پس سید را کوفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب باخبر شدند و امام جمعه را اخبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورده با اینکه نهایت قلیل الجثه و باریک و قامت کوتاه و ضعیف و نحیف بود و بسا بود که در روز ناهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد و آن پس بر افعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بهمان وضو صبح نماز ظهر را ادا میکرد بلکه تا بنماز شام بهمان وضو بود داشت و غذا هم نه میخورد مگاهی شربت بکنجبین و را و اسطر و میخورد و گاهی هم ناهار میخورد و این مایه تعجب و قوتیکه محمد شاه بنحو تغییر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار بدین اوعزم نمود و سید علی نقی عرب بنا بر عادتش در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بار دو شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملک چون به تعز من تشاء رسید محمد شاه گفت یقین عزت و دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی نقی عرب و از اهل کاظمین و قرآن را لحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد بنید آباد تکبیر نماز می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر قوافل می شنید مدتی حاصل چون سید نزدیکتر بار دو شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده الایه پس یکدفعه اهالی اردو از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را ببوسند اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بدر سرای شاهی رسید این آیه را تلاوت کرد انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و از امر بمعروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحدود شرعیه قتل نمود و آنها حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواط حکم بقتل فرمود بحرکه تکلیف کرد که او را قتل کنند ابا کردند آخر خود بر خاست و ضربتی زد که تاثیری نکرد پس شخصی برخاست و او را کردن زد و خود بر او نماز گزارد و در وقت نماز عشق کرد و مدیحی او آن قدر از قصاید از عرب عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک مصرعه از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انا الذی احتاج ما یحتاجه بلفظ الذی میمانم چنانکه او احتیاج بصله دارد من هم احتیاج بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بدیدن دیوانها نرفت و هرگز بدیدن حاکم بلدی نرفت بلی بدیدن سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را از دن جلوس

میداد و تواضع برای او نمیکرد و سه دستگاه تا بکتابخانهٔ او بود که در هر جائی دربانی می‌نشست و ملازمین بسیار میداشت
دره باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی باشاه مصری بود و با او مراوده داشت باغ فدک را از او گرفت
و بسادات مدینه مبرّره برگذار کرد و انجناب سه نفر از علماء عصر را تفسیق نمود یکی حاجی ملا اسدالله بروجردی بود که از شاگردان
آقا سید محمد مجتهد بود و مجاز از او بود و صبیهٔ میرزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علماء بروجرد مانند اخوند ملا علی و غیره سید را
معتقد بر تفسیق او نمودند پس سید حاجی را تفسیق نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدت ادراک
داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف مینمود مانند اینکه در
مضاف قایل ست باینکه نجاست از اسفل بالا علی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول
برخلاف اوست و ایضاً تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء یکرکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را مفطر نمیدانست اگرچه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای
شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک و جمعی دیگرست و قاعده نیز اقتضاء عدم افطار می کند و متمسک باو لویت
خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقهٔ فقهاء ست مجملاً میرزای مزبور فتاوای غریبه
که خالی از قائلین فقاهت ست بسیار ست لیکن در امر معروف او حد آن زمان و ما در دوران بود پس جماعتی از
اهالی نور در خدمت حجت الاسلام شهادت برفسق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتح علی شاه او را بجهت فتوای
غلیان بطهران آورد برای اینکه تادیبش کند در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت میرزا عرض کرد که اعلم
العلماء شما آقا سید محمد باقر ست بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند سلطان گفت اخوند تو مخبوط
و مصروعی آقا سید محمد باقر کدائی از اصفهان برای من و تو می آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
گذشت سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او را تسلطی بود
درمیان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرده و حواس او بر جا مولف
این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند مینمود اگرچه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز
مباحثاتی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب
تجرید گفته و تحدید هما بالثابت العین و المنفی العین الخ حاجی از من سوال کرد که چرا بلفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف
نه گفت و او را با والد ماجدم و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته
بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرصه آمدند روزی حاجی مزبور
وارد خانه شد دید پسرانش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش بالبشه فاخره در پهلوی همشیرزادگان
خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته بنوا کریم جلسوا بالتخت وبکذا الفعل اهل البخت قد بدلوا

الناکون بالسریر واستبدلوا الکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی ست و در اینجا معرب شده است معنی آن خانهٔ محقریست که سکنهٔ دهات در جنب خانها بنا میکنند و مقصود حاجی از این ابیات اینکه اخوال پسرانش نجابتی نداشتند و بسبب تنگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت حجت الاسلام شهادت برفسق او دادند لهذا جناب سید تفویق او را با هالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار کشود و بحیثیتی که امر بر جناب سید مشتبه شده و در واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند والله العالم و مناسب این مقام حکایت شرینی دارم و اینکه حاجی میرزا مسیح از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلچی روس را بسبب تجاهر بکفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ست و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر بموعظهٔ او نشسته ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حاضر شد دید که نماز جماعت میخوانند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود باو اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده بود و تو با او اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینکه او اعتقاد بکفر من داشته و من براو مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ماجور باشیم و چون این خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدین او رفت و مباعدت بمصادقت مبدل گردید مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفین ست چه جود آن وجود مبارک بر اسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و اخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که روزی در کتابخانهٔ حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید انبابت مال امام آن قدر در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک بآن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شدند پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

ومنهوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بسبیل سرود و تعجب عرض کردم که شما را در اموال امام زیاد تجری ست آن جناب فرمودند که بلی پسر در مال پدر زیاده ازاین تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانه سید بود گذارم افتاد دیدم که آن قدر از فقراء سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از برودجرد برای سید آوردند داده فرمود که فقراء سادات را اخبار کنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور هر کسی یک دکله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام کرده و از جمله شعراء اهل بیت در آن ازمنه ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف کتاب صداقت داشته روزی بحجره ام آمد و گفت که الیوم محض برای کشید غلیان کدو آمده ام یکی از تلامذه را که از اتراک بود گفتم که غلیان کدو را درست کرده و را چندان وقوفی نبود خوب درست نمود پس به بیدل داد و او هر چند کشید سودی نبخشید و دودی نه چشید درکش مکش از این دو حالت غلیان بکشیم یا خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم و باو دادم و بیدل در بدو امر پرهیزکاری و تقوی نداشته ازان پس تائب و زاهد و عابد اقران خود شده و کتابی در مصیبت نوشته که در اثارهٔ حزن و اندوه سرآمد کتب ست و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نه میگفت و هجو نمیکرد بلکه اشعارش منحصر برثاء و نواحی مصیبت ست مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این ست

نگذاشت برای شاه حاجی درمی ✤ شد صرف قنات و توپ هر شیب و کمی ✤ نه مزرع دوستان ازان آب نمی ✤ نه خانه خصم را ازان توپ غمی ✤

و چون این اشعار را حاجی میرزا آقاسی استماع نمود مامول او را انجاح و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل اللحیه را واسطه گاویده نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحیه او گفته و آن این ست

مُعَنْعَن ریش او از بس طویل ست ✤ که از مسیحیان الی تنکورئیل ست ✤

و بیدل میگفت که محتشم دوازده بند خود را در مدت هیفده سال گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هیفده سال حک و اصلاح میکرد و بعد از هیفده سال آنرا داده که مردم انتساخ گرفتند و بیدل را کرامات بسیار ست از آنجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم و دیدم شخصی یک کیسه وجه نقد سر بمهر بمن داد و فرمود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضاً میگفت پیاده بکربلا میرفتم پس در قی کرشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بجدی کرسنه شدم که از رفتار ماندم ده خرابی بود که دیوارهای شکسته ازان باقی بود پس از عجز و کرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوار شکسته آمد دیدم میان دیوار نان خشک بسیار ست قدری از آن نان بقدر سد رمق خوردم دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکار دیگری آید ایضاً بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گرشته بود

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول بنماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول بذکر خدا بودم ناگاه شخصی پیدا شد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفت مجملاً بیدل و وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده پس باصفهان خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش با آنجناب عرضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داد و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد بتاجری برات کرده بیدل ببروجرد رفته برات را بآن تاجر نشان داد تاجر قبول ننمود پس بیدل قضیه را با آنجناب عریضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر دیگر برات کرد تاجر ثانی تنخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کرده بیدل باز عریضه کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میدانید آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس جمعاً سیصد تومان باو رسید و در روز عید غدیر تجار اصفهان هر کسی بفقرا خور خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا بذل کند از قضا در یک روز عید غدیر بمسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسه‌ها ی تنخواه گزاشتند از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و ده شاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یکدیگر جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند پس فقرا جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه را بفقرا بذل نمود و حساب نمودند هیجده هزار تومان شد که در مدت یک ساعت بفقراء داده بود و در باب دکان نازل یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقراء قرار داده بود دکان نان آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقراء برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر گرفتار و چند وقت بود که غذائی بگیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکنند چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گزشت و در سال طاعون در شهر گزشت اموال بلا وارث و مالک بسیار جمع کرده بودند فتح علی شاه بدیدن سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار و فقیر شده است شما از آن اموال که در گزشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشاه برات کرد که در گزشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقراء مکه و مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً تنخواهی میداد و طلاب را بسیار اعانت می نمود بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بیدآباد مسجدی بنا کرد که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آوردند مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند نهصد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتح علی شاه

که بعلماء بانوده با احسان و تلطف بود با سید بتماشای مسجد رفتند سلطان استدعاء نمود که مراهم شریک در این مسجد گردان سید قبول نمود سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخزینه خلاق عالم ست و در سالی که وفات میرزا مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعوای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود در جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم بفقراء داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که من بودیعه در نزد شما گزاشته بودم سید گفت مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من خود قبول دارم و آنکه بفقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در قرض او مصروف سازند - ایضاً تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعاء نمود آن جناب فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن داده و من هم داده ام و اشتغالی بتو ندارم آن شخص گفت که من بودیعه در نزد تو گزاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی انچه بفقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قروض و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند - اساتید آن جناب ملا مهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی و میرزای قمی و مانند ایشان دارد چنانکه در اجازهٔ آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماناد که مسجد حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابلی برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدین ست و مشتمل بر قریب به پنجاه مدرس ست و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاد فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد سید فرمود من چیزی قابل برای جائزهٔ این اشعار ندارم و اگر ما یتملک خود را نثار این اشعار نمایم کم ست و اخوند پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کربلایی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد آمده که بسید اقتداء کند از نهایت ضعف میشوخت در بین راه غش کرد و بعد بهوش آمد و بمسجد رفت دید سید آنروز بمسجد نیامد اخوند بسیار تغیر نمود که من باین سن بمسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نمایم و تو بمسجد نیامدی و اخوند ملا علی در میان حکماء ازهمه کس تشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی میکرد پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف شرح حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و بعتبات رفتند و در بین راه میرزا از اشعار ملای رومی سؤال میکرد و صفحه بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سؤال میکرد اخوند خود را دزدیده گفت من در اشعار پرسر رشته ندارم و بعد از اشعار یکه شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند بدین آقا سید علی صاحب ریاض رفت سید بغلیان معتاد نبود و اخوند معتاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که مناقلیا داشت و کوک نبود اخوند هر چه کشید و دمید هیچ سید گفت که آن غلیانی که اخیراً بجهت سید هیچ این غلیان شما ست در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا محمد باقر مجلسی حدادت شد و سلطان منع نمود مردم ممتنع نشدند و در خلوت و سردابها و زیر زمینها غلیان می کشیدند چون سلطان

مطلع نشد تنها گور را خراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که تنها گوشیرازی در اصفهان کمرک بی اندازه دارد لیکن سید خرابیری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که دران اکثری از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در انجا الات غلیان هم بود و این کاشف ازان بود که در عهد قدیم نیز غلیان معمول بود مجملا اخوند ملا علی در شهر سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم ازو می پذیرفتند و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اشخاص را کافر و در جهنم الهی میدانم اخوند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت وقتی بشیراز رفته بود و میرزا ابو القاسم نام صوفی مشهور سکوتی در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن اخوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکرد تا اینکه میرزا ابو القاسم سکوتی وارد شد و خواست با اخوند ملا علی ملاقات نماید معرف گفت که ایشان میرزا ابو القاسم سکوتی هستند اخوند دست خود را ببوسی خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابو القاسم شرمسار ازان مجلس مراجعت نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد بملازمان اخوند گفت که حکیم خرهم نو براست و در وقتی از اوقات صوفی را مردم تکفیر کردند پس خدمت اخوند استغفار نمودند اخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل مجتهدین است خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند سید در این امور بسب تکلیف شرعی مسامحه داشت دربار خدمت اخوند رسید اخوند بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم بقتل تکلیف حاکم شرع است چرا باید مسامحه و مسامحه نماید گویند که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در میان چاه بیفتد چند دلو باید کشید ان جناب تامل کرده ازان پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا تلامذه ملا علی بسیارند ازان جمله والد ماجدم و اخوند ملا عبد الله زنوزیکه مدرس مدرسه خان مروی ست و من درس او را ادراک کردم و اخوند ملا ملا آقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا هادی سبزواری و مرا با او حکایاتی است که مذکور شد و حاجی محمد جعفر لنکرودی و من شواهد ربوبیه را با آقا محمد مهدی ولد حاجی کربلایی در نزد او می دیدم و آقا سید رضی مازندرانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم تالیفات ملا علی کتاب حجة الاسلام در رد شبهات پادری و شرح حدیث امیر المومنین ع و حواشی شرح اصول ملا صدری و او از تلامذه اخوند ملا اسمعیل واحد العین است که اصفهانی است و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه اخوند وفات کرد حاجی کربلایی بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی بن شیخ جعفر در نجف استقبال جنازه اش نمود و خود بدوشش گرفت و جب وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسله که اخوند ملا علی نوری بجناب میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

بسم الله

رقعه ملا علی نوری بخدمت میرزای

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دور بموقف عرض واقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثر الله تعالی فی سبیله اعوانه وانصاره واعظم الله سبحانه فی ارضه قدره واعتباره پس از دعای معلاز ریا عرضه میدارد که هرچند جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود انجا چه حاجت است الا حقا وبعزة الله تعالی که خدا آگاه وگواه حال این مخالصت اکتناه وشاهد این مقال صدق استمال است که این عقیدت سگال در تمثال نظربان صاحب عدیم المثال سلامان نسبت ببسبال است ❊ غافل مشو از حال من بی سروسامان ❊ من با تو چنانم که ببسبال سلامان ❊ مشتاقم ودورم غم جانکاه هم ازین است ❊ مشتاق تو را دور زندا هم ازین است ❊ والطور وکتاب مسطور که پور عمران دوران مخالصت دستور عمر است که موسی آسا طالب خدمت لنشعیب از غیب معبری می باشد هرچند بطور طلب در عین احتجاب می نتابد بغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب نمی آید پس درین صورت از جانب هیولائی ناقابل کوشش بیحاصل وبصورتی است هم مگر لطف شما پیش گامی چند تا که از جانب معشوقه نباشد کششی ❊ کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد البته بدستور سالگذشته امسال نیز در مدت دو ماه هرچند ابواب مساعی بر رخ تهیه اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتب گشوده ام الموانع مسماة بربی سعادتی نظر بحب فرزند وخطر بادری راضی نگردیده مماطلت نموده وابوالبصیر با سعادت که شطر بار مصر مساعدت بود از بیطالعی درمیان نبود پس ظاهر است که پسر بی پدر خاک بسر است چه عرضه دارد ❊ مشتاقی ومهجوری دور از تو چنانم کرد ❊ کز دست نخواهد پایان شکیبائی پس ای صاحب همه کس ما بین ناصبور را بسوی خود از وفا طلب ❊ یا تو کم پاکدامنی صبر من از خدا طلب اگرچه از صبوری معارضه یاد وری نباید شکیبائی تاب مقاومت مشتاقی نیارد ودر مثال ان بپیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن واز پریشان دم آتش سرکش کوفتن است وگفته اند ❊ بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است که پریشان نکند شعله را نگهداری ولیکن چه چاره که دریک رشته عجب بی سفته اند که صبر کن ایدل که بسیرت اهل صفا است - چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست فالما مور معذور بچشم نبینیم وصبر شین گیرم ودنا له کار خویش گیرم که الامور مرهونة باوقتها علی العجالة چند مسئله در نوشته علیحده بصورت تحریر یافته بضمیمه عریضه المخالصة بمحضر عالیجناب قدسی القاب زبدة الاطیاب قدوة الاحباب قرة عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء الکرام علام فهام مولانا ملاذا لاصدقا

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان مرشد
کامل در کیفیت عمل در باب انها اجازت و رخصت حاصل نماید اگرچه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه
نسخه مرشد العوام در بعضی از انهارائی ان مطلع الانام را دریافت نموده و عقده‌ای بسیار از بر
ان کشوده اند اما افاضت تان را فائده بی اندازه است حقیقت مطلب ازین در گذر و رحمت باد
در عمل برای اعتلای ان سپهر مرحمت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه خوبان آفرینش تا که پیش
صاحبدلی دست در کمر گیرند چه جائی چون من بنده زشت بدسرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
بهشت چون کافر مفلسیم چون قحبه زشت بعد از یاری حضرت باری بمددگاری دوستان خدا علی الخصوص
بدست یاری دعا و استجابت انتما انصاحب دوستداران امیدواری حاصل سعدی مگر از خرمن
اقبال بزرگان یکخوشه نبخشند که ما تخم نه کشتیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تمنا دارد که بزودی
در ذیل هریک از اسوله قلمی داشته مبصوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
مخالصت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج می باشد و چشم
براه است که نسخه مرشد العوام باصحتی مقابله رسیده در سرکار یافت شود و پرده در کار نباشد بحبه
مخلص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است دائم گل این بوستان شاداب نماند در باب
ضعیفان را در وقت توانائی اگرچه از قرار یکه مسموع میشود بوستان دماغ انصاحب دوستان نیز در
این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان عنبی لاریبی دماغ جان
ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات
ملکی ملکات ان مطلع انا فانا کشوده آید پریشانی ظاهری درمان چون تو ظاهری پر ظاهر است
که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت ما است چون چنین است پس آشفته ترش
باید کرد زیاده مترقب ظهور تفقدات و توجهات بارسال تعلیقجات و ارجاع خدمات یکجهتی
دلالات موجبة المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عرضه
میدارد که حقیر در بیست سال پیش ازین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
استادی اقا سید حسن برادر عالم عامل اقا سید حسین طاب ثراهما درس فقه و اصول فقه را
میخواند سید مرحوم مذبور بحقیر و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنای مباحثه در مبحث نماز
احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
احوط و اولی است و نمودند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط است وما را نیز وصیت فرمودند که غیر ازین نکنید وحقیر هم نظر بحسن ظنی که با ایشان
داشتم بهمین طریقه عمل میکردم حتی اینکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء وعمدة الحکماء آقای
میرزا ابوالقاسم از کتب فقهیه میدیدم از طریقه عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
برنداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذ طلاب الیقین قدوة الحکماء والعلمین
محیی مراسم العرفاء المتشرعین الموحدین سندی وسیدی وسید الجمیع آقای آقا محمد بن آقا محمد
رفیع رفعه الله تعالی مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم وایشان
نیز بحقیر وصیت میفرمودند که در زمان غیبت معصوم بغیر از طریقه احتیاط راه نجاتی متصور نیست
وبمقتضای حدیقه ملاذ الفقهائی المولی الجلیل المؤید المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
وجعل الجنة مثواه باید عمل کرده باشی حسب الامر الاعلی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
بحدیقه بقدر وسع عمل مینمودم وکمتری از مقتضای ان تجاوز نمینمودم مع ذلک در نماز احتیاط بخصوص
تا مدتی پیش ازین هم تسبیحات اربعه میخواندم تا انکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم وتفحص وتتبع بسیار
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تصریح
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم ودرین
خصوص چند سوال دارم که بتفصیل نموده بشود وان متاع باید در زیر هریک ازین اسئوله جوابها
قلمی فرموده باشند اگرچه حال وعلی العجاله بقدر استنباط خود ورعایت جانب احتیاط مشغول
اعادهٔ نمازهای احتیاط الحمد لله تعالی شده ام تا از جانب غرت جوانب ایشان مطاع به مقرر شود
وسئوال است که جوابها را یکجا نه الاهم فالاهم قلمی فرموده باشند قبله گاها بموجب تفصیلی که از
اسئوله نموده بشود در طرف تنگی قلمی شد وتکرار بحسب معنی ولازم معنی در اسئوله هست
در ذیل هریک جواب قلمی میفرمایند. اگرچه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت امنت که مثل
بنده شرمنده رو سیاه تبه کاری باید سیاه پوشد واز وادی امادی در کشمکش غم وشادی نرخت بکنار
بکشد تعمیر خرابها پرداخته از شائبه مسامحه ودنادرکات بالمره درگذشته از قید لاباس خبر ندارد وضرر
ندارد ولاباس اگر چنین باشد جرح عظیم لازم می آید آدمی هلاک میشود وکلا وطرا از آدمی حاصل نمیاید
ایا چکنم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس بدین صورت الاهم فالاهم اه اه اه که کار بنا
است ترسم نرسی بکعبه اے اعرابی این ره که تو میروی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
بجایی نرسد چاره جز پریدن نیست تمنا دارم وبخدا قسم میدهم که درگاه پیکاه از دعای این روسیاه

در زمان غیبت امام
الیما طایار

را فراموش نفرموده باشند پسر خواهر مجکپین جز مهر علی در دل راه ندارد این شیشه کلد از هر اشناه نداد
جعلنی الله فداه یا الله ادرکنی ولا تهلکنی محمد و اله الکرام علیه و علیهم السلام چون نتوانیکه بیچ یاوش نکنی
بازان کن که دامنش را دگنی از ایشان نیستی مگو ایشان الفقه اند کی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است الباقی هو الشافی و تمه اگر مقرر باشد عند التلاقی —

در جواب مرسله از میرزا قمی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پرشکسته صعوه نانوس محلب یاوس بلا و بال بسته طائر
محبوس قفس محنت قرین ابتلا بصفیر تقریر بیان ایکم نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر بیان اقتر عرض ظهار
و حیات بی ثبات ساحت و اهبت تفقد و التفات ان قدوه حمائر امور و تنکر و اهب العطیات نموده
بر لوح ضمیر بیضا تنویر می نگارد که ذره فقار متعزره از اوج عالم قدس هابط مغاک بیحاصلی گردیده
تفرید بدیر تنبیهات انیقه مجرد نجود ترین بتحیر انشداد خواب غفلت بیدار ساخت و هدهد متمتعی که چون
صبا نامه سلیمان مصر و فارا بشهر سبا آورده از مجامع انس نوید الیتامی بوحشی ترین وحشت زدگان
رسانیده از دریچه اقبال فرسر افرازی بر سر بخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی هاتف غیبی و مولف
لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت معصوب که هر سطرے ازان نهریست از منبع ایجاب و هر شطری
ازان بحریست از معدن حکمت و مخزن سعادات پژمردگان کره خاک بید لیرا نزهت فزا چون
فصل بهار و ظلمت نشینان مغاک غمناک بجا صیلرا نور افزا چون شمس در نصف النهار دوحه بنیانش از
تشنا و فراید فرا بد گونا گون بر دو رو ضه افادتش از ازهار و اوراد و خرائد عوارید بوقلمون جواهر
تثار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلمت کده خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شمایم اختلاسات
و انثار انتشش گلخن دل محنت قرین گلشن گردید انثارات دقیقه فاتح معلقات بشارات یافتم
و بشارات انیقه از انثار ح مشکلات انثارات نشاختم حتی انکه در عالم اظهار لطف و نوال نسبت
ان زبده اهل کمال و مشفق بمثال را با انیقا صر بکمال و خاصر بیدل و حال در تمثال سلامان
و ابسال قرار داده بود ند اگر چه مقتضای مقام ابهام بقصه اولے را بر ورد که فی الحقیقه چو
کلیمی باشد و لیکن مقتضا بحال رفری بجانب قصه ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را
بدیهی باشد و چون این لاشی بمقدار خود را در عداد نسبت با هل اعتبار و اضافه بسابقان کامل
عیار نمی شمارم بهر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحله وصول خود با علا مرتبه از کمال چنان
دانم که تربیت نارمارح را است در نضج طبیعت با کوزه صلصال و مناسبت طفر ترقی خود را از

از حضیض طبیعت باوج مقتضای فطرت چنان شناسم که منبع چشمهٔ گریت را است در منبع ما فصال
زیرا که دشمن کهنه را دوست انگاشته و دوست قدیم را بر کنار گذاشته و بذری در زمین
شوره زار کاشته و در سقی ان نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تعیش با این زاد و فرق
علم سفر و رازی افراشته بلکه خیال شتربی از شهد کاسهای زهر نوشیده و بفریب دانه چشم از دام پوشیده
و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده پدرم روضهٔ رضوان بود گندم بفروخت نا خلف باشم
اگر من بچوی نفروشم بلکه گاهی چون کودک رضیع دو دامن ام الخبائث بی تعلق این عجوزهٔ
غدار بدو پستان عرص چپیده خندان و خوشحال و گاه دگمال اکراه در بغل ابو الخیرات باتوکل
بیاریچه مشغول ریش کندن و نجانی طپانچه بر روزدن با دل پر ملال و بعد ترقی از حضیض رضاع
گاهی از مکتب خانهٔ موذب حقیقی در گریز و با مادر مهربان تقوی و پرهیز در طلب جوز و لوز و مویز دوشیزه
می باشد خلاصا نیکه شرح حال این شکسته مال و بیان حسرت و سرشکستگی این جاهیم تیه ضلال و عائم
عمرات حرمان و ملال و دور افتادگی از کاروان سفر استکمال و اسیری قطاع الطریق خسران و وبال
نه چنان دور از حیطهٔ تقریر و بیان است که بقلم و زبان چه جای زبان ابکم نشان دراید مگر نا خوانده
احوال مرا داند کسی و نه بخواندن انچه آید بدست حال دیگری باشد علی الخصوص در این اوان
مناقضت اقران که دایما عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
در گیرو دار و مصدوقه صربه الشهرة خیرها و شرها فی النار جدیده که لحه ذراع میسر نیست و بالمره از
کار باز مانده و چون زیاده ازین فرصت اظهار حسارت حال و بیان پریشانی احوال
امید هست که همین قدر دوم مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در مظان اجابت از و عافراموش
نفرمایند و الان بمقتضای المامور معذور و لا یترک المیسور بالمعسور حسب المقدور در انجام مهمات
مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق ایات استنباط شد که نظر بحسن
ظن بحقیر و خلوص طویت و استقامت بجبت ذات شریف حقیقت مقصود شما انست که اگر امری
حقیر در باب تدارک مافات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموما و خصوصا هر چند سوء ادب
باشد لکن از جهت تکلیف داعی از طرفین قوی است هر چند مطلب طولانی و در اینجا با نجام
نمی اید لیکن بعنوان اجمال بعضی از مراحل عرض میشود و لا شما اغلب اشکالات را در حکمت تدارک
نموده احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده اید که باقی تکالیف بر سبیل احتیاط بعمل اورده
باشند نظر بانکه عالیجناب مرحمت و غفران مآب اقا محمد رحیم الله تعالی

فرموده اند که امثال این چاره جران چیست و فرموده اند که بکتاب جدید تقیه تقیه رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بان گذارده اید بعد در مقام ملامت برنفس شریف فرموده اید که حقیقت نیست که باید از شائبه مسامحات و تدارکات گذشت از قید لا باس لا باس ضرر ندارد و اگر چنین باشد لازم می آید کلا و طرا از ادی حاصل نماید و مشغول تعمیر خرابیها خود شوند از این دو کلام شما یافتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با حتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله محنت ملوم نامجال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب انرا تواند با حتیاط گذراند با کی ندارد و ضرر ندارد و منتهای سیر العرفت ما است شما که از ان در میروید بکجا میروید چه جای اینکه بنفسی عسر و ضرر و حرج هم میخواهید بکنید نمیدانم و حال انکه از جمله یقینیه است تا که در اجرائی ان در موانع اختلاف بهم رسد و بهر حال مناقشی از اجتهاد و تقلید نیست و در سه فقره در باب عدم امکان اعتماد بر احتیاط عرض میکنم و بسط این مطالب در خود استعداد حقیر در کتاب قوانین نوشته شده است اولا انیکه در بعضی از امکنه محال ست و چاره از ظن اجتهاد و تقلید نیست مثلا در جهر و اخفات در بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفائی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحرمت و قائل باستحباب نمیدانم احتیاط در جهر ست یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب ست نهایت امر انیست که بفرمایند دو نماز بکنند در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفسی عسر و حرج هم تکیه نمی کنید و خواهید که قضائی نماز عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفائی حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاورید و بر فرض تسلیم که توانید بانجام اورد مسئله دیگر در میان می آید و جه در عبادات شرط ست یا نه و این مسئله اجتهادیست باید دانست که احتیاط در تعیین کدام یک از محتملات ست و درین تکرار نماز ها نیت وجوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکنید و این ها همه از مسائل اجتهادیه ست نمیدانم احتیاط در چه چیز ست ایا احتیاط درین ست که چیزی را که خدا واجب نکرده واجب بکنیم یا یکی را بقصد وجوب بکنیم و دیگر مستحب و کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر انیکه در صورت تردید و تردد چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال انیکه نیت از باب اذعان و تصدیق ست نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملان را از باب مقدمه واجب بجا می آوریم پس همه انحاء واجب ست از باب مقدمه که نفس ذی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در نجا نیز اشکالات بسیار رو میدهد یکی وجوب مقدمه وجوب تبعی ست و مطلوب در تکلیف واجب اصلی ست و امتثال بوجوب اصلی در ضمن وجوب تبعی مستلزم اجتماع متضادین ست و اعتبار خبیثیت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مقتضای

مذهب اثنا عشریه است از مسایل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط در اختیار مذهب اثنا عشریه است یا مذهب
شیعه و معتزله علی الحال هیچیک از انها بالخصوص واجب اصلی نیست و تکلیف بما لا یطاق و ما لا یبینه عذرنا و معین عند الله
بر فرض تسلیم چون از ان اغماض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال ذمه تحصیل
ان تا انکه گوئیم با وجود ممکن از ایشان بان در ضمن مجموع صادق است که ممکنیم از ان بجهت انکه اقوال
افعال تولیدیه مقدور مکلف هستند بواسطه مقدوریت واقعا و ان خود ممنوع است بجهت انکه
اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه
ظن باجتهادی حاصل شود بوجوب ان پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه
بقینیه است بجهته انکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مظنون ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه
قصد وجوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلای ببدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیست
و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجما بالغیب خواهد بود با وجود
انکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب است چنانکه بیان کردیم ترجیح
در بین ان بظن اجتهادیست یا باحتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم دور یا تسلسل دیگر انیکه مراد از
احتیاط چه چیز است اگر تحصیل یقین است انکه ممکن نیست بر فرض که در یکجا تحصیل یقین ممکن شود جائی نیست
که در ان دیرادرا کند بجهته انکه غالب تکلیفات عبادیه مرکبات مثل وضو و غسل و نماز و روزه و
حج بلکه قاطبه انها مرکب هرگاه همه اجزاء را یقینی بشود یک جزو ظنی باشد پس کل ظنی خواهد بود
بسبب انیکه کل منتفی میشود بانتفاء احد اجزاء او پس هرگاه یکجزء ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر
غیر ان باشد پس ان مرکب بالمره معدوم بنا بر ان احتمال و چنانکه احد الامرین متیقن هرگاه ظنی باشد متیقن
قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بصحت ان حاصل نمیشود بلا اقل
اشکال در نیت مکررات باقی است چنانکه گفتیم پس در هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالیکه
نماز همه اش یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و خبث و ساتر و مکان و
وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه انها از جمله محالات است پس هرگاه تبر ظنی باشد مثل
انست که جزء ظنی باشد و همچنین و دیگر انیکه بعد از ان که گوئیم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط
لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است
مثلا در مسئله تخییر در قصر و تمام در مواطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را و مشهور
تخییر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر بقوت و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخییر

ایا کدام احوط است و دیگر انکه هرگاه ملا اخوند محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او مفتی دیگر
از فقهاء مثل والد امجد او و یا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیرهما بفرمایند که احوط
خلاف آنست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظن خود میکنید یا احتیاط در احتیاطین میکنید
بان اشکال سابق عود میکند و اگر بگفته بسخن مرحوم آقا محمد میکنید در ترجیح کتاب حدیقة المتقین در
این صورت مقام بکبرات و رات خراب تر میشود کما لایخفی علی البصیر و دیگر انکه بکلام آیه شریفه قوا
انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجاره عیال شما را که مدار متابعت شما است امری کنید
وانها را بچه عمل و امیدارید و تکلیف ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا احتیاطی که خود میکنید
یا باحتیاطی که شما باجتهاد خود انرا احتیاط قرار دهید محذور عود میکند و هرگاه ایشان را امری کنید
باحتیاط نجوی که خود میکنید که از جمله ان نیست هر نماز را چندین بار باید کرد با ائمه محدودات سابقه آیا
احتیاط در نیست که زنی ضعیف النفس باوجود انکه باید متوجه مشیت امر خانه و اطفال و ایفا حقوق زوجیت
و توابع و لوازم ان باشد یا دختر صغیر و یا اول تکلیف را این همه تحصیلات شاقه بکنید و حال انکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و پیغمبر
فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال انکه
من نخواستم از ایشان مگر یسر پیغمبر و آله گوید که دین من سهل و اسان بود چرا برات من خصوصا
ضعفای ایشان امر را گران گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر ادله حسن احتیاط را بیاورید
در ان الف کلام است و غایت مسلم از انها استحباب است لا غیر الی غیر ذلک از ناخوشیها که در التزام
احتیاط است انکه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مرافعات
پس انجا در دگران نرود مرض بدیرمان تر است گاهست محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر
که صلح در انجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و سفک دماء
و هتک اعراض و امثال ان یا مالی ما بین دو صغیر باشد و احتیاط بهیچ وجه ممکن نباشد ایا احتیاط
در ابقاء مال است تلف شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس متبلی بمسائل عادیه و واردات یومیه
بین الناس نمیداند که کار باحتیاط بانجام نمی نماید و دیگر انکه لازمان مخدومیکه در نهایت استعداد
و قابلیت می باشند از ابتلاء خود و میخواهند که تدارک مافات کرده باشند شکی نیست که از مثل شما دو است
بذل جهد و استفراغ وسع در تحصیل احکام شریعه بجهت ادله قویمه که اقامه شده است بر وجوب تفقه
و تحصیل مسائل دینیه و همچنین ادله قاطعه که اقامه شده بر اقامه معروف و ازاحه منکر و این مرحله عظمی

لااقل باید اغلب عمر مصروف آن باشد و شب و روز دگران باید بود تا انکه رفع احتیاج خود و قضا حوایج قاصرین
از ولد و ات بوتیه از مسائل عبادات و معاملات بشود این لااقل واجب کفائی ست و اگر نه بر مثل
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک مافات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان
اقل واجب انیعنی لااقل موجب احاطهٔ جمیع اوقات شما است ایا احتیاط در این ست که ترک تحصیل
این مرتبه نموده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هر احتیاط
انجامی ندارد و با وجود این مشغول قضائی یا صلوات و عبادات باین نحو که هریک را لااقل دهمرتبه
بکنید و نمازهائی حاضره و فائته مدت عمر را باین نهج بجا بیاورید کجا بانجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
عینی ست اکتفا باقل واجب و بذل جهد در تحصیل مسائل لااقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احوط
ست ازان پس احتیاط در ترک ان احتیاط ست و اگر بفرمائید که تکمیل نفس مقدم ست بر تکمیل دیگران
چنانکه کثیری از اهل عصر طی تحصیل مسائل فقهیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر صفا و شراشر ها
مصروف علوم عقلیه مینمایند که این ها اصول ست و بر فروع مقدم ست و اشهد بالله که معلوم
نیست که شارع مقدس چنین اصولیرا از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لب جوز و لوز را قبل
از شکستن قشرها از ما خواسته باشد قطع نظر از انکه اصول را اصلی میباشد یا نه بجهت انکه بالضروره و ببداهه
از جانب شارع مقدس ابیان مسائل فروع از ما مطلوب ست و تحصیل فوق قدر معهود از طریقه شارع
مقدس و ناموس انبیا در مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منهی عنه ست لااقل مامور به و واجب نیست
و ترک چیزی که یقیناً مطلوب ست و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای
برهان و ضرورت عقل ست با وجود انکه تکمیل نفس خود هم موقوف ست بر عنوان عبادات علی وجهها
و نفقه نه محض تکمیل غیر ست و از ما سبق معلوم شد که تحصیل نفقه بمحض احتیاط از جمله ممکنات نیست پس باید
پرده را دریده و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که ان تکالیف یقینیه را کما هو حقه بقدر الوسع
و الطاقه بجا اورد پس چگونه میتواند کسی بعمل او با احتیاط ست ترک این کند بالمره و چگونه میتواند شد
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقه ست کما هو حقه و متوجه شدن بتحصیل اصول بر وجیکه دلیلی
بر لزوم اقامه نشده یا بر حرمت ان قائم شده با وجود انکه میگوئیم که تکمیل نفوس با نواع مختلفه میباشد
مقربان شاه برخی از جمله ندماء و جلاس او میباشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه
می نوشند و باین وسیله در تحصیل علی درجه قرب میکوشند و بعضی از جمله حراس و اهل شرط میباشند
که در هر دم از سوخت ایدمحن حرست گزندی می بیند و از الم شب بیداری و بیخوابی تندی بر خود میگزینند

و دائم در مهیه دفاع دشمنان گوناگون و در تحمل بار گران حذر از اصلحه دل و عون گاهی جان خود را
هدف تیر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضمار مجاهدت و مقاسات میکاهند هر چند ساهان
بجهته حارسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان جانباز احافظی بجهته بقای جان در کار نه
لیکن چون جنود نامسعود هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و تسهلات ابالسه انسانی در حول همای
سلطانی و در تخریب نوامیس ستودهٔ سبحانی میکردند سرگشتگی عالم ربانی با جنود مسعود توفیقات
یزدانی ضرورست که با اصلحه افکار زاقیه و حذر اصطیاد و سپر تخلیه و انصاف و اعتبار نبیاد ان معاندان
را برکند پس کجاست نسبت عابدان را ماطان و والهان و شیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین فقهاء
که ایشان اوج الاستکمال خود را مختصه صحبت و مناجات قرار داده و این زمره عالمان در راه حراست
عابدان و غیر عابدان و محافظت حمای شاه شاهان جسم و جان در داده بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
بلکه توان گفت که ان حراس در مرحلهٔ عرفان نیز همکنان گوئی سبقت ربوده اند و در داده
رای محبوب از لذت مختصه که اشبهست بلذات نفسانیه گذشته اند پس در اینجا توان گفت که تکمیل نفس
هم روانیست که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و در پرده بودن شاهد مطلوب و احتجاب چهرهٔ
محبوب چنانکه از قوتی و اعراض و گاهی از بی چشمی یا اغماض ست کانهم در صورت غنج و دلال و در معنی
تکمیل اغراض بتاجیل در اعوازست فکر بلبل همه آنست که گل شد یا رشش کل در اندیشه که چون عشوه
کند در کارش و چون از لوازم سوالات خاصه انجناب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از قواید
کلیه اصولیه و قوائد کلیه فقهیه می باشد از انجا که جداول این ریاض از یک منبع منبجس میشود و صور احکام
تکالیف حاضره و تدارک فوایت در یک فرات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اولے
هر وقت دماغی داشته باشند مروری بکتاب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصا مباحثه دلله
شرعیه و مباحثه اجتهاد و تقلید و اما در تدارک مافات بعنوان قائد نهایت فکر حقیر در همان
کتاب مثبت و مجملی انیکه از جمله واضحات ست که اطاعت مولے بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
نیست عرفا و حصول فعل موافقا لغرض المولے از باب اتفاق مجزی نیست در امتثال بلا پس تاندانند
که امر مولی کدام ست چگونه قصد اطاعت او میکنند و حجة الله بعد از پیشوایان راه هدی شخصی ست
که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هر گاه
دانست که باید با و رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
واقع بکند نه معذورست و نه فعل او مسقط تکلیف قضاست و همچنین هر گاه گوش زد او شده باشد

که باید از معتمدی اخذ کرد و در تعیین آن معتمد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او تکلیفی هست فی الجمله وندانست که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم با او تعلیم کرد و حکم خدا همان است و متفطن غیر او نشد که در صدد تفحص در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق بر او اما چیزی نیست نه اثمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست ولیکن سقوط قضا هم از او مشکل است هرچند وجوب اثم هم بر حقیر واضح نیست چون قضا را بفرض جدید میدانم و امر را مقتضی اجزاء و مفروض آنست که نظر بقواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل و تکلیف بما لا یطاق با بقاء تکلیف نسبت باو ما مور به همان نیست که فهمیده است و حاصل آنکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام فی الحقیقت از روادف و مسائل کلامیه است مثل تعیین امام نه مسائل فقه است و نه اصول فقه و عقل و نقل هر دو دلالت دارد بر آنکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از ماخذ پس اگر کسی فهمیده این معنی را متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملا مکتبی که درجهٔ اجتهاد ندارند بتنبیه مقصر است و اثم و قضا بر او لازم است هرچند صحیح کرده باشد علی اظهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً و چنین دانست که عبادت مکلف باو همان است لا غیر و اتفاقاً بر وجه صحیح بعمل آید پس تکلیف همان است چنانکه بیان کردیم و بر او قضا هم نیست زیرا که نه عمومات من فاته صلوة فلیقضها شامل آن است بنا بر آنکه قضائی بفرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اول دالی بر او قضا واجب باشد بنا بر آنکه قضا تابع ادا باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سؤالاتیکه از آن محذوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشاء اشکال در بعضها همین بوده که در عبارتیکه تلمذ مرحوم میرسید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه باینان داشته اید عمل بفتوای اینان کرده در باب تبدیل قرائت بتسبیح در مشرب یا اصل نماز یکی است بجهت اینکه ظاهر آن است که قبل از اخبار تلمذ آن مرحوم شاید تقلید افضل از اینان را نکرده باشند بلکه اشکال در سابق بیشتر بایست باشد خصوصاً اینکه نماز احتیاط با تسبیح کردن قولی است از اقوال امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نمازها و در سائر احکام نماز احتیاط تکلیف بخود را بجا آورده آید و اشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در این حال چنان حسن ظنی بسید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله در مادهٔ شما همان بوده است که اینان فرموده اند و متفطن احتمال دیگر نبوده آید که بلکه سید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تفحص نه کرده اید در این باب در این صورت اظهر در نظر حقیر آنست که شما معذور باشید و بر شما قضائی

لازم

لازم نباشد هرچند در واقع سید مجتهد بوده یا خلاف او می گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
درین مسئله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده در تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
فکر همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سوال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بتقلید مجتهد واقعی یا بالفعل در حالت غفلت بالمره و عدم تفطن بلزوم اخذ از مجتهد یا اعلم
از او که تکلیف دران جزا و نبوده باشد و تقصیر در نماز احتیاط باشد و بس پس با هم فرض سوال ما در نصورت
میکنیم و حسب الاقتضاء طریقه عامده جواب هریک را می نویسیم السوال الاول ایا اعاده نمازهای احتیاط
به تنهائی کافی است بنا بر اظهر و اقوی هرچه از ظهور وقوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
را نیز باید اعاده کرد و اهم کدام است جواب اظهر در نظر احقر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و هم چنین
عدم بطلان صلوة است هرچند عمداً ترک کند نماز احتیاط را هرچند معصیت کرده است پس در ما نحن فیه
صحت نماز اصل و عدم احتیاج باعاده آن کردن اولی است باظهر بودن و اقوی بودن و اما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس در آن اشکال است
واحوط بلکه اظهر لزوم قضاء است و اما سوال از اهم پس انخالی از اغلاق و اشکال نیست و توجیه آن
بنا بر آنچه حقیر از ظاهر عبارت شما می فهم انیست که ایا بنا بر اظهر که عدم بطلان صلوة است و اظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است در صورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجه ایا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز ها را هم قضا کرد بجهت خروج از مخالفت مشهور که قایل ببطلان
اصل نماز ند و واجب می دانند اعاده انرا و ایا مراعات این احتیاط اهم است که او قاتر اصرف نماز
احتیاط فقط کند بجهت انکه نظر بدلیل اظهر است و کردن نماز اصل مفوت مساوی ان مقدار است
از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب ان انیست که این مسئله راجع میشود بمسئله جواز تطوع در
وقت فریضه بجهته انکه بنا بر قول ببطلان اصل نماز بسبب اخلال بنماز احتیاط قضای اصل نماز واجب است
و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست ولیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف و بنا بر مختار
که صحت اصل صلوة است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فریضه ببطلان است مطلقا و اقوی
در نزد حقیر ببطلان است هرگاه مانع فریضه باشد نه مطلقا و مفروض سوال انست که فعلا مقتضای احتیاط
یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی بمکلف است یعنی وجوب قضای نماز احتیاط به تنهائی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیدن بی وجه است پس سوال باید از جواز و عدم
جواز کردن لاغیر السوال الثانی بنا بر انیکه اعاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیست یا اعاده نماز احتیاط

را هم در کار است و مهم است یا نه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز مبنی بر قول ببطلان نماز است
و در نصورت اعادهٔ نماز احتیاط ضرور نیست بجهة انکه وضع از برائی تدارک نقص است و مفروض
صلوة است نه نقص ان بلی من باب الاحتیاط خوب است جاعن الخلاف بشرطیکه مزاحم فرض
نشود چنانکه بعد هم می آید السئوال الثالث ایا گفتگوئی که در باب ترتیب نمازها بفریضهٔ اصلیه
فائتیه میباشد همان قیاس و نسبت در نمازهای فائته احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
و فتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاط نمی شود پس اصل استفادهٔ وجوب قضای
نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهة هم خلاف کرده اند در وجوب ان پس چگونه وجوب
ترتیب در اینها از انها مستفاد میشود و غایت انچه مستفاد میشود از اخبار در نمازهای اصلیه ترتیب
ما بین در نمازی است که تعاقب ان ها بالذات و بلا اصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد
مثل ظهر و عصر یکروز مغرب و عشا یکشب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشائین و تقدیم ظهرین بر
عشائین و عشائین بر فجر نه از جعل شارع است بالاصل بلکه از لوازم تبعه است بجهت انکه انچه از شارع
رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص و تقدم و تاخر این صلوة نسبت با وقات
از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاته فریضه فلیقضها کما فاته هرگاه مسلم باشد دلالت
او بر اعتبار جمیع کیفیات فائته لااقل مسلم نخواهد بود در کیفیات طبعیه غیر مقصود بالذات با وجود اینکه
در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرد نه فرائض بلفظ جمع و علی اجمال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جهل اقوی عدم وجوب ترتیب است
در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصا هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا تعذر خواهد بود
یا مستلزم حرج منفی السئوال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذارنیدن خانه بجهة بنده زادهٔ
صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام و در خانه بودند و حال مدتی است که بنا را بناسازگاری گذاشته
جائی بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرفه هم بجهت ما ندارد و دلش میخواهد که مدتش بخشیده
شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم است ایا حقیر که و لی صغیر میباشم میتوانم مدتش را بخشیده
باشم یا راه صرفه بجهة صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل مصالحهٔ بما لی یا نمیتوانم علامة العلمائی مجتهد الزمانی
صاحبی اقا شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برائی من که تو میتوانی مدتش را بخشیده
باشی و ضرری ندارد و انیمعنی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهائی ما رضی الله عنهم قیاس کرده
اند صورت ندارد و اما چون نقل فروج است احتیاطی باید کرد عالیجناب قدسی القاب علامی سطاع

میرزا محمد مهدی مشهدی سلمه الله تعالی درین مسئله با ایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که آنچنین ربط
بطلان ندارد و قیاس بان پوچ است و احدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و لی خواطر جمع
میتواند مدت منقطعه صغیره را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته
باشد این بیچاره حسب الخواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه رای مبارکتان مطاعست قرار بگیرد مقرر
فرموده باشند بهرنسبت تدبیریکه موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر میرسد قلمی فرموده باشند
و عالیجناب قدسی القاب زبدة الفقهای خیر الحاج الکرام الاخ اعز ارجمند حاج محمد ابراهیم کلباسی
مینماید که میتواند شد و هرکه فقیه است نظنی است که غیر ازین نگوید و چون واجب بود مراتب را بعرض
رسانیدن همه کوشیم تا چه فرمائی جواب انچه ادله شرعیه و قواعد فقهای برمیآید انیست که چون
صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انهاست جناب قدس آلهی نصیب او
از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص او بشود بحصول کمال و معیاری از برای ان
قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت حمی والا حصول کمال عقل مثلا در یکساعت قبل از بلوغ
و یکساعت غالبا تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قریب بمحال بلکه از محالات عادیه است
و امور یکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات ناشیه از بیع و شری و اتلاف
و اکساب و اسکان و تعاصی زرع و ضرع و غیر اینها ترتب میشود امور بسیار مثل اجاره و مزارعه
و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعالم صنایع و تحصیل علم و آداب
و نکاح و طلاق همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و سطح
دعاوی الی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور مولی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده
باشد و خروج ازان محتاج بدلیل خواهد بود حتی انکه از جمله عبارات ایشان است میگویند الاولیاء
تعمل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
در عموم در کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص جوارح از برای تقیط و استیفای
حد هرگاه کسی او را قذف کند و انچه را دلیل اخراج میکند در قسمت یکی ان است که از تصرف فی نفسه
قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و یمین و قسم مابین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر انکه بدلیل
علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هرچند علامه رحمه الله در تذکره علت از انچنین ذکر
کرده که لیس لو بتها ان یطلق زوجة الصبی لامجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة
لها علیه قبل الدخول ولکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهة انیکه گاه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد

که ان معنی که علامه ذکر کرده در ضمن این تصحیح باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نگذاشته پس انچه بالذات قابل نیابت باشد و دلیلی بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قایم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انیست که هر تصرفی که ولی میکند در امر مولی علیه باید که در ان افساد نباشد بجهته انکه او نصب شده برای رفع افساد مفسدین پس چگونه تواند تصرفی که مفسد بوده باشد بکند و اما اشتراط مصلحت زاید بر حفظ مال از تلف و فساد پس تا بحال بر حقیر دلیلی قایم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولی علیه را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بهم رسد بجهته انفاق در معیشت او صرف کند بنحویکه ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زاید مثل انکه پول یتیم را بدهد و گندم بخرد وارد کند و در خانه طبخ کند که ان نفع باشد و ان بازار زان نخرد و بر حقیر معلوم نیست و بهرحال تتمیه مال بر ولی واجب نیست و آیهٔ شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بر ان ندارد چنانکه در بعضی قواعد خود تحقیق انرا کرده ام بلی علامه رحمه الله در قواعد میلی کرده است چنانکه فرموده است ویجب حفظ مال الیتیم واستنمائه قدر الاتاکله النفقه علی اشکال وهمچنین دیگران نیز اشکال کرده اند پس از مجموعیکه مذکور شد و مطلب حاصل شد یکی انیکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابه بالذات هرگاه مولی علیه محتاج بصرفان باشد از برای نفقه وکسوه و امثال ان گو مصلحت زاید ه دران حاصل نباشد دویم انیکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زاید و پیدا کردن نفع باشد هرچند مولی علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیران در صورت پس جایز نیست الا در بعض صور که منص خارج شده مثلا مثل قرض برداشتن ولی ملی خصوصا پدر که دایره رخصت دران اوسع است و خلافاتی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح بدون مهر المثل و امثال ان منتهی است بلزوم فساد یا اشتراط مصلحت زاید و عدم حصول مصلحت بان عقد گو فساد هم نباشد و اما سوال از حال هبه مدت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقیه صریحا تیقنا و اثباتا هیچ کدام در نظر حقیر نیست و انچه فرموده بودند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقهاء ما این را قیاس بطلان کرده اند و تجویز نکرده اند ولیکن رای ایشان جواز است حقیر تا بحال باین قایل برنخورده ام و تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعه می باشم و بسی الحفظ و بطیئی الانتقال و قلیل الاسباب و الکتاب ولکن الظهر در نظر احقر جواز است بشرط مصلحت

وبدون مصلحت دلیلی بران نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متمتع اصلح باشد بمال صغیر هرچند باین نحو
باشد که مالی بصغیر داده شود که او ان مال را صلح کند در عوض انیمدت وصلاح صغیر هم دران باشد جایز
خواهد بود وشما ولایت ازاو صلح کنید خصوصًا از اقرار تقریر مخدومیکه معلوم نیست صلاح در عقدیکه شده
پیش ازین صلاحی باشد که در هبهٔ مصلحت این را می تواند بردارد وقیاس بطلان هم وجهی
ندارد واگر در طلاق نصوص واحادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است
ومؤید انیست جواز طلاق ولے از جانب مجنون وهم چنین جواز خلع ولے هرگاه خلع را طلاق
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقب ان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد وغیره شده واز این
کلام نیز مستفاد میشود عدم جواز در طلاق ومیچنین مؤید مطلب است احادیث بسیاری که در
انها به فرزند خطاب شده که مانت ومالک لابیک خصوصا بعض انها که در نکاح وارد شده که از عموم
وعلت منصوصیه بحکم ما نحن فیه هم ثابت میشود واز جمله حدیثی است که کلینی به سند قوی روایت
کرده است از حضرت صادق ع که انحضرت فرمود که انے کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله
الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی
فقال زیاد الجالسانه الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا نکاحه باطل قال ثم
علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سئلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت فهم انتم فیما
ترون انتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله ان رجلا جاء یستعدی عن ابیه فی مثل
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله انت ومالک لابیک فقالوا بلی فقلت لهم
فکیف یکون هذا وهو مال له لابیه ولا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ فقولهم وترک قولی
ونیز مؤید جواز است در ما نحن فیه بجواز فسخ ولے عقد نکاح را بسبب عیب یا مصلحت
قال العلامه فی القواعد یثبت للاولیاء الخیار الوجه ذالک مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة
ولو اختار الولی الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ وقال ولده فی الشرح الکلام
هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد الاقرب ذالک مع مصلحة
المولی علیه لان الاولیاء تعمل کل المصلح غیر الطلاق لان النص اخرجه ویحتمل عدمه لان النکاح
متعلق بشهوة وهی مختصة بالزوجین والاصح الاول الثانیه فی العیب اذا کان بعد العقد الوجه ذلک ایضا
لما تقدم ویحتمل عدمه الی اخر ما ذکره مجملا سوالات خوندملا علی بسیار بود واز ثالث تا ثالث عشر را اسقاط کردیم وتفصیل
این مسئله واجوبه را در کتاب مجموعه سوال وجوابی برای نیز انطباع نموده اند هرکه خواهد بدانجا رجوع کند ودر آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الاحد حادی عشر جمادی الثانیه شنه من الهجره و مخفی نماند که میرزا
در میان اجوبه قدری در مقام مذمت تدریس در معقول بود مولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم
خوب و محبوب است و فهم و ادراک بدون اطلاع ان حاصل نمیشود بلکه فهمیدن کتاب توحید و حدوث
عالم از اصول کافی و ادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در اول
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشرب اشاعره مانوس و از شرع عاری شود و اذعان
بمقاصد حکما نماید با نیکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد و بسیاری از براهین ایشان کاسد و کشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که شئی از کشف نمیشود و صوفی هم میشود پس چه اعتباری ماده است
بلی اول در علم منقول مسلط شود از ان پس در حکمت کوشد تا از جاده شرع خارج نشود و فاضل قمی
در اخر قوانین بهمین قسم تصریح فرموده و از انجائیکه جنت مقام عالم علیم علامه حجة الاسلام در امر معروف
و احکام و اجرای حدود و دیر انام اهتمام تمام داشت ابنای روزگار در اطفار نوران بزرگوار
کوشش بیشمار نمودند پس وقتی سلطان بدیدن ان بزرگ علماء اعیان بانقاره خانه باندرون سرای
انجناب آمدند برای استقبال سلطان خواست تا بدرسرای آید در میان صحن صدای نقاره بگوش
مبارکش رسید دستها را باسمان برداشت و عرض کرد خداوندا ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر ازین
مخواه پس بخانه باز گشت از کرامت انجناب در همان چند روز دار دنیا را بدرود و بمحاسبه باحضرت معبود
شتافت و محمد شاه باصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و بابستگان او
نهایت سوء سلوک مسلوک داشته و اخوند ملا محمد تقی اردکانی را که نجانه سید بجهت تهام پناه آورده بود
حکم کرد که او را ببرند بطهران پس روزگاری انقضاء نیافت که سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقاسی
در خاک ذلت نشست و در وقتی از اوقات بعضی از مردم شیاطین و مخربین شریعت سید المرسلین ستم
جگرگداز در مطبوخ معتادان جناب داخل ساختند پس طباخ یکلقمه از ان به گربه خورانید گربه بهلاک
شد پس ظروف محل طبخ او را قفل و کلید انداختند و بعضی از زمنه حاکم ان دیار چهار نفر از اشرار
را بهر یکی صد دینار وعده داده که در شب بدرسرای ان بزرگوار درایند و شربت شهادتش چشانند
ان اشرار در نیمه شب با کمند از دیوار برامده در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر تختی محاذی ان خانه
پنهان شدند دیدند که سید در میان خانه نشسته و پیرهنی پوشیده و چراغی روشن و کتاب دعا در پیش
انجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بهار زار زار میگریست یکی از انها تفنگ را کشید خواست که بسینه ان جناب
نشانه کند ناگاه بینی او را عازم شده و رعشه براندامش افتاده و دستش لرزید خواست که تفنگ را بیندازد

بفتید برفیق دیگر اشارت کرد و آن تفنگ را برداشت با دیگر همین حالت عارض شد پس تفنگ را بجا اما به کرده و برگشتند و آن بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و در اخر عمر او را آزار سودا لقنیه عارض شد اطبا بمعالجه پرداختند مفید نیفتاد پس در روز پنجشنبه بمعرض حبس البول گرفتار شد و نزدیک زوال حاجی کربلایی بعیادت آنجناب آمد زمانی نشست و در اوقل زوال آنجناب را وداع کرده مراجعت نمود سید وضو ساخته نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بی طاقت شد و بالای جای نماز یک جنب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور روحش بانشیانه قدس پرواز نمود حاجی کربلایی بخانه نرسیده در اثنای راه با و خبر دادند که سید نبرد اشراف امداد اطهار شنافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیهوش گردید پس از ان که بهوش آمد بخانه سید آمد و بر او گریه و زاری نمود اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد ازان پس دستهای مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جای ساخته بود در انجا حسب وصیت دفن نمودند رضی الله عنه و الحقه بابائه المعصومین ـ

گزارش آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی غروی المسکن بحر العلوم مجیب الاداب در سوم عین علماء روزگار نادره دهر زوار اجوبه چرخ کجدار فاتح اغلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون سیار خورشید فلک سیادت و سعادت و زهادت و تقاوت و نقاوت و کرامت عقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل بدون شائبه ریب و تلبیس و اگر در تفسیر سخن بیرانید گویا همان اسلاف اشراف بود که بدانشان قرآن نازل و ولادت باسعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی ابنائه و ابنائه الاف تحیته و ثنا شمعی بمحمد بن اسمعیل بن بزیع داده و او را در بالای بام خانه والد ماجد بحر العلوم روشن کرده پس ان شمع روشنائی غریبی داد پس در همان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت و انجناب در نزد والد ماجدش تلمذ کرده و والدش نیز عالم و رع تقی صالحی بوده پس ازان نزد شیخ یوسف صاحب حدائق تلمذ نموده ازان پس نجف اشرف شتافت و در انجا در نزد جماعتی از فضلا اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ محمد تقی و وقتی و غیرایشان پس باز بکربلا عود نموده و در خدمت استاد المجتهدین موسی بهبهانی آقا محمد باقر اشتغال داشت پس نجف باز گشت و محط رحال رجال افاضل گردید و بعد از موسی بهبهانی علم اشتهاد در عراق عرب و عجم برافراخت

علط

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدرس انجناب حاضر میشدیم روزی میان درس دیدند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بدیدن سید می آید سید فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که دیگر انجا درس گفته باشیم پس شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود وان عالم سنی هم نشست و مستفیض شد و سید کلمات قاضی را چون هبا منثورا از هم متلاشی ساخت بدون مطالعه مطالعه حاضران در تعجب شدند کتب مولفه ان جناب کم است بعلت اینکه غالبا بمطالعه و حل مسائل عامه اشتغال داشته ـ

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بر وافیه الاصول که از میان مباحث الفاظ ان کتاب قدری بظهور یافت و کتاب مصابیح در شرح مفاتیح و ان کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتبی را که شرح کرده انها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر طراز کتب رجال است و مشتمل بر فوائد بسیار است و کتاب اجازات که اجازه خود از علماء را نقل کرده و اجازاتیکه ان جناب برای مردم نوشته انها را هم درانجا درج کرده و فوائد اصولیه که متفرقه بود و پسرش مرحوم اقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة ناتمام ست و منظومه که در اصول قریب بهفتاد و بیست و در بودن ان کتاب از انجناب در میان اهل خلاف است و چند بیت در احوال من جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و تعداد انها و چند بیت در عدت صاحب کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهداء گویند که زمانی بحر العلوم و استادش اقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکر تغنی کرده بحر العلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نموده موسس بهبهانی بر بحر العلوم تغیر کرده و فرمود اسکت یا ابن مهدی و این حکایت را مرحوم ملا اقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و صبیه او زوجه مرحوم اقا سید محمد بود زمانی از نجف بکربلا آمده و در خانه اقا سید محمد اقامه نمود تلامذه اقا سید علی از او درخواست کردند که اقا سید علی از بحر العلوم درخواست کند که چند روزی را که در کربلا اقامه کرده تدریس کند اقا سید علی از بحر العلوم استدعا نمود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس فرموده و اقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی اقا سید علی ایرادی کرد بحر العلوم متغیر شده و فرمود اسکت یا سید علی پس سید ساکت میشد و از ان پس ایرادی ننمود و انجناب اعتکاف بسیار بجا می آورد ـ

در احوال بحر العلوم

در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتهائی شام نیست پس ازان فرمود که غذائی بسیار در ظرفی ریختند و نزد او برداشت و در کوچهائی نجف گردیدند پس بدر خانه رسیدند که صاحبخانه تازه عروسی کرده بود و آن شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب نموده و او بیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس آن غذا را تسلیم نمود یک قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید با او مصرف نموده و کرامات بحر العلوم بی نهایت است و اشتهار کرامانش غنی از بیان است و در السنه و افواه نه چنان ظاهر و باهر است که محل شائبه و ریب باشد چنانکه امور و احوال سابقه اکثری در کرامات ان جناب معدود است و از ان جمله اخوند ملا زین العابدین در سن شیخوخت و از تلامذهٔ بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بعتبات عالیات مشرف شدم از کاظمین به سامرا رفتم مولف کتاب با اخوند ملا زین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک منزل و یک خانه منزل کردیم و اخوند ملا زین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت که من در خدمت بحر العلوم تلمذ میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب انجناب بودیم * * * و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامرا آمدیم و چند روز در انجا اقامه داشتیم و از قضایای اتفاقیه میرزای قمی اقامه الله محل کرامته بزیارت سامره آمد و روزی بدیدن بحر العلوم آمد و میرزا اسن بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت بحر العلوم که مجلس را زمانی خلوت کرده که مرا با شما حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد اخوند ملا زین العابدین گفت که من خواستم برخیزم چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از نیکه مجلس خلوت شد میرزا بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از خفایای اسرار را برای من بیان نمائی که از ان متلذذ شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار برآمد که مرا اسراری نیست میرزا اصرار بسیار کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقعه در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از اش بمن خورانید که هرگز بدان صفت آش نخورده بودم بسیار بالذت بود و هرگز ندیده بودم تا انیکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف شدم در نیشاپور میزبان آش آورد بنظر از صنف همان آش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت با نداشت از میزبان پرسیدم که این آش را چه نام است گفت در این بلاد او را آش [illegible] میگویند

مجملا پس از خوردن اش در خواب دید امام فاطمه بمن فرمود که ایا میخواهی که بزیارت جدت مشرف شوی
عرض کردم بلی نهایت مالم همین است پس صدیقه کبری مرا برداشته داخل خانه شد من در
در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیر المومنین در دم در نشسته است پس من
سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از مکان
امیر المومنین میشود زیرا که انجناب در دم در نشسته است پس نخواهم رسید که باید در گنج خانه نشست برای
انیکه اگر در مجلس خط مستوی تا دم در بکشند و خط دیگر از صدر تا گنج خانه بکشند انخط که بگنج میرود
بلند تر است از ان خطیکه بدم در میرود پس دم در بالاتر از گنج خواهد بود پس از انجائیکه امیر المومنین
نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از انخط که بگنج رفته و او بیشتر دور تر از پیغمبر است پس
باین خیال در گنج خانه نشستم رسول خدا چون چنان دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال
تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالے چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که ان
سوال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که انها را نخواهم ابراز و اظهار کرد هر چه میرزا اصرار در ابراز
نمود ان جناب در اخفا و انکار افزود ایضا اخوند ملا زین العابدین گفت که قاعده بحر العلوم ان بود
که اگر کسی در وقت غذا بر سر سفره او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد ان جناب را بسیار بد می آمد
پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سر مرقد مطهر عسکریین نماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب
در پشت انجناب بنماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد اخر رسانید و السلم علینا را هم گفت
و هنوز السلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ تکلم نکرد ما گمان نمودیم که ان بزرگوار را سهوا نسیانی
طاری شد پس زمانے انقضای یافته در ان وقت گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما همه
تعجب نمودیم و ان بزرگوار بسیار با هیبت بود هیچ کس را یارای ان نشد که سر سکوت او را سوال
کند اخوند ملا زین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که امشب در وقت غذا و تعشی
از او بپرسیم و الا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او راضی نمی شود که کسی در مجلس او نشیند و
شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما دو نفر دست نشستیم بحر العلوم فرمود که حکما
شام تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در میان نماز بیان بفرمائید ما خواهیم باین
غذا تعشی نمود و الا فلا ان بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از ان پس سر سکوت را برای
شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از ان پس سر سکوت را سوال کردیم ان بزرگوار فرمود که من چون
صیغه اولے از سلام را گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جد و پدر خویش ما در درون حرم امد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر تکلم قدرت نیافتم و در میان نماز بودم و قدرت بر خواندن هم نداشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم جناب برایم و ان قدر زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و الوقت بحال خویش آمدم و زبانم جریان پیدا کرد و صیغهٔ دوم را خواندم —

در کشوده شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم انیکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجد سهله بعبادت مشغول بودم ناگاه صدائی مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل بکسیر از جا کنده شد پس بطرف ان صدا رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جوابدر و فرمود سید مهدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی در آورد و گفت که اگر بگویم که حضرت قایم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد و از جمله کرامات انجناب انیکه سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامه در شرح قواعد علامه از تلامذهٔ بحر العلوم بود شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زمانی تلمذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در صحن امیر المومنین را باز کرده و بسمت حرم ان حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس رواق با انیکه مقفل بر ایش کشوده شد و از انجا گذشته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز کشوده گشت پس بر جدش امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم —

در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضاً سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازهٔ شهر نجف بیرون رفت من نیز از عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم ان جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگوئی داشت از ان جمله مسئله از ان جناب پرسید ان جناب فرمودند که در احکام شرعیه بادلهٔ ظاهره مامور می باشند بشما همان چیزی است که از ان ادله استفاده نموده اید و ما مور باحکام واقعیه نیستند ایضاً اخوند ملا زین العابدین سلماسی گفت که بحر العلوم هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقرا نان و نخود میبرد پس روزی چند درس را ترک کرد پس طلاب مرا شفیع کردند و من بخدمت ان جناب عرضه داشتم ان جناب گفت که درس نمیگویم پس بعد از چند روز بے دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کن پس من بار دیگر بایشان عرض کردم جناب فرمود که این جمعیت طلاب هر گز نه شنیدم که منصف شب بتضرع وزاری مناجات صدای ایشان بلند شود با آنکه من در غالب شبها بکوچهای نجف میروم پس چنین طالب علم را استحقاق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتضرع وزاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد پس آنجناب دگر بار مشغول تدریس شد ایضاً در وقتی از اوقات ان بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشتند پس روزی از روزها ان بزرگوار بملازمان و اصحاب فرمایش داشتند که مدارک طعامی دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آنش مدارک طعامی نموده که بناگاه همان عدد رسیدند و بتعداد عدد انها را فرموده بودی کم و زیاد وارد شدند و از خوان احسان ان بزرگوار متنعم و متلذذ شدند و رفتند

در اخلاق بحر العلوم

و از اخلاق انیکه در وقتی از اوقات اقامه نماز تمام گفته بودند و هنوز نیت و تکبیرة الاحرام نگفته شخصی غلیان آورد برای کشیدن انجناب نشست غلیان را کشید پس شروع در نماز نمود و جنش را باین نحو بیان کرد که اگر نمی گرفتم و نمی کشیدم کسر قلب ان مومن میشد و نوادهٔ ان جناب آقا سید حسین یکی از فضلای نجف است و از نوادهٔ برادرش حاجی میرزا محمود در بروجرد است و صاحب کرامت است و در مجالسی که می نشیند قرآنی برآورده میخواند و حاجی سید صادق ساکن طهران از قبیلهٔ او است و در هر مجالس که وارد میشود قرآنی بهمراه داشته بیرون آورده میخواند نهایت خوب و مستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند منجر بنزاع و عدم خلوص نیت و مجادله باطله خواهد بود و اگر بصحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون غیبت انجام پذیر نیست

در احوال سید صدر الدین نهاوندی

چنانکه سید صدر الدین نهاوندی شتری عادتش ان بود که همیشه سجاده اش بدوش و اشتغال نماز داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از اصحاب شتر در نهاوند هم ساکن داشت و شخصی بود فاضل و علی الدوام بنماز ایستاده بود و معروف بان بود که اهل باطن و کرامت است و فاضل مفضال مولف کتاب مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تکابنی، اصل ساکن لنکرود حکایت مینمود که زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاوند عبور کردم و کرامات سید را شنیده بودم و خواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از او مشاهده کنم پس بخدمت

بسد رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بنظرم آمد و در آن صفحات مردم را با و اخلاص زیادی با
بنحویکه شانبردگان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه توجهی کند که بعد از فتح علیشاه
جنت ارامگاه ایشان بسلطنت برسند -

در کرامت سید صدر الدین

خال مفضال گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم
چون کرامات شما در اسماع مقرون بوقوع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی
از انرا برای العین مشاهده کنم سید گفت که مرا کرامتی نیست و سبب اشتهار کرامت از من انست که هر
کسی از مادر متولد میشود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از مادر متولد میشود و آن کودک
را همزاد این شخص مینامند و مراهمزادی هست که ان همزاد چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات
جنیان هست و ان همزاد من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند
مثل گاهی طرف خانه من انحالے از اب هست بیکدفعه ملاحظه میکنی پر آب هست و گاهی طفل در گهواره
گریه میکند و بسا باشد که گهواره می جنبد بدون انکه کسی او را بجنباند یا انکه هیزم نیست پس ناگاه
هیزم آورده میشود با انکه خاموش شده بیکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچسپید و چون مردم
این گونه امور را می بینند گمان میکنند که این از کرامت هست و حال انکه مرا کرامتی نیست بلکه
انگونه خدمات از ان اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همزاد معروفست -

در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد عسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضے از احیان بدون سببی از سبب
ظاهره ملول و مکدر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب ان گفته یکی انکه هر کسی را همزادیست از اجنه چون
او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با و دارد ملول میشود و سببش را نمی فهمد دوم
انکه چون امام زمانه اعمال شیعیان اگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان هست و هر وقت
که قلب را کلالت و ملالتی روئیداد ان ملالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه
سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد بسبب علائق
و ارتباطات همان شخص ملول مے شود نه اشخاص دیگر -

در احوال آقا سید علی صاحب شرح کبیر و صغیر

کج آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و با جمله سید محمد علی که والد این

جناب است پسر سید ابو المعالی صغیر است که او پسر سید ابو المعالی کبیر است و سید ابو المعالی کبیر الشن اولاد ذکور وچند دختر بگذار کرد اما اولاد ذکور سید ابو طالب و سید علی و سید ابو المعالی است و این سید ابو المعالی پسر کوچک بود و او را یک پسر بیش نبود که ان سید محمد علی است و سید محمد علی والد آقا سید علیست و اما دختران سید ابو المعالی پس یکی از ایشان زوجهٔ ملا محمد رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و آقا سید علی مذبور همشیرزادهٔ آقا محمد باقر بهبهانی است و داماد او نیز هست یعنی دختر آقا محمد باقر بهبهانی زوجه و عیال او بوده که والدهٔ آقا سید محمد باشد و ان جناب در سن کهولت با صراز حال مفضالش آقا محمد باقر بتحصیل علم اشتغال نمود و ان بعد از زمان ولادت آقا سید محمد بود و ولادت باسعادت آقا سید علی در بلدهٔ طیبه کاظمین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقة الاسلام در کافی مولد جناب خاتمی مآب است از سنهٔ ۱۱۶۱ هزار صد و شصت و یک و ان جناب سید اساتید و مرجع رواة اساتید و در علم منقول وحید و در تقریر فرید و نحریر تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت و تسدید و در جدول بیدیل و موید در نهایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذهٔ انجناب بی واسطه و یا بواسطه و وسایط و فضیلت تلامذه انجناب بر و فور علم او شاهد و اصول او را بر فقه او زیادتی بود و مسلم دیار عرب و عجم بلکه مطلق بلاد اسلام و فاضل قمی در فقه ماهر تر بود لیکن تالیف ایشان بعکس انتشار یافته چه کتاب فقهی او شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوانین و اشتهار کالشمس فی رابعة النهار است ـ

در احوال تحصیل آقا سید علی

و ان جناب در بدایت امر در خدمت آقا محمد علی بن آقا محمد باقر تلمذ کرده است پس آقا محمد علی او را با کسانی که از او بزرگتر در سن و مقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و بتدریس و تصنیف اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که انجناب روزی شرح کبیر را در درس میگفت و در اثنای خواندن عبارت بجائی رسید که نوشته بود ذکر اکان او انثی یکی از تلامذه عرض کرد که من ذکر ان دارم انجناب خندید و فرمود من دارم بقدر یکنفر و ان جناب را اجازه از محمد باقر است و همچنین از بعضی دیگر که در اجازه سابقه آقا سید باقر ذکر نمودیم ـ

مکالمه میرزای قمی با آقا سید علی

و در سالی از سنوات میرزای قمی بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذهب میرزا حرمت طعام مستعلی بود و مذهب آقا سید علی حلال بودن انطعام بود پس نبی میرزای همان آقا سید علی

شد یعنی سید او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طبخ نمودند پس آقا سید علی را حاضر ساخت میرزا از خوردن ان طعام امتناع نمود آقا سید علی بنده دست میرزا را گرفت و گفت یا با من معاجه در این مسئله کرده باش و مرا مجاب ساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که تو میدانی که من در مجادله بر تو غلبه ندارم و مذهب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس آقا سید علی تبسم کرد و گفت که بواسطه میرزا طعام به کشمش آوردند و ان طعام صرف شد مسموع شد که جناب سید از حکمت عاری بوده و چون میخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک صعب است تلامذه عرض میکردند چه میخواهی

در کرامت آقا سید علی

ایضاً آن جناب از علم هیئت عاری بوده و چون شرح چغمینی را تالیف مینمود و مبحث قبله بسیط کار بر او مشکل شد زیرا که در علم هیئت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سید در علم هیئت مربوط بود سید باو فرمود که بخانه ما آمده در وقتی خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم هیئت بمن تعلیم نماید آن شخص گفت که همچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب میشویم و مستفیض میشویم شما نیز کتاب را در زیر بغل گرفته و بمنزل بنده تشریف فرما گشته و مسائل هیئت را فرا گرفته باشید سید فرمود که من از تعلم حله در یغ ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدر ایم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و نمیگذارند که من بکار خود باشم مجملاً جناب آقا سید علی از این سخن دلگیر و انشب را مدرون حرم حضرت سید الشهداء صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری و بیقراری بود و از حضرت افریدگار بتوسط حضرت سید الشهداء درخواست کشف دقایق علم هیئت که ضروری بود برا و اضافه و منکشف گشته و مباحث قبله را تالیف فرمود

در تالیفات آقا سید علی

و اما تالیفات آقا سید علی پس ان بسیار است و اکثر ان رسائل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء اعلام و استدلالات فضلاء کرام و ترجیح و تعارض و تفاریع است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و ان کتاب مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشارات اجمالیه باقوال داد که و تحقیق حق است با عبارت فصیحه بلیغه با مزایات سجع و قافیه و فی الحقیقه تالیف ان کتاب بدان وجه در کرامات ان جناب معدود است و ان کتاب کالشمس بلا استتار و حجاب در میان طلاب و علماء اطیاب در غایت اشتهار و مطرح انظار اخیار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم ان فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف کتاب بر ان حواشی مدونه بسیار است که در اثنار مباحثه و مذاکره بتحریر در آمد از انجمله تعلیقه بر کتاب

در احوال میرزا محمد اخباری

اجازهٔ ان کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب هیئات و تعلیقه بر کتاب قضا و یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب متاجر و از جملهٔ تالیفات اقا سید علی رسالهٔ در تثلیث تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین و کتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر نافع است و رساله در اصول در اجماع و استصحاب و رساله در حجت مفهوم موافقت و رساله در جواز اکتفا بیک مضمضه در تیمم و رساله در اختصاص خطاب شفاهی بحاضرین و رساله در معجزات مرسلین و رساله در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائه ذمه زوج و رساله در حجت شهرت و رساله در اباحهٔ نظر باجنبیه فی الجمله و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدایق و اجزاء غیر تامه در شرح مبادی الاصول علامه و رساله در تکلیف کفار بفروع دین و ان بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از اول شب تا بصبح احیاء و بعبادت حضرت افریدگار اشتغال داشت -

در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقا مذکور شد که اقا سید علی در مجادله و مقاوله و مکالمه و مشاجره و منازعه در مسئله علمیه او حد اهل زمان بود و او را با میرزا محمد اخباری مجادله رو داده لذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری را در اینجا بیان نمائیم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از اوقات در اصفهان و در اخر کار در کاظمین بسکن و مدفن اوشد و اولاد سببی در این ازمنه در بحرین بوده اند و میرزا محمد در جدل ید طولی داشته و کسی نمیرزا اقا سید علی بر او غلبه نکرده و مرحوم اخوند ملا سفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده او برایم حکایت داشته که جدال بودن میرزا محمد از این بابت بود که او را جامعیت بوده و در مسئله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز دارد خصم از ان مسئله بند ابیروحیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل میکرد اگر در ان جا هم کار را عجز خویش مشاهده میکرد باز بعلم دیگر داخل میکرد و مسئله دیگر منتقل میشد و همکذا تا انیکه خصم را عاجز میکرد و در یک مسئله پا داری و اقامت نداشت و در وقتی از اوقات وارد اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد و اقا سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کرباسی جمع شدند پس میرزا محمد در مقام کله با حاجی کرباسی برآمد که من و تو در ایام تحصیل با هم رفیق بودیم و مرا با تو حق رفاقت بود چرا رعایت من نمیکنی حاجی کرباسی سکوت کرد و حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کرباسی از شاگردان کسی است که تلامذه اش گفته است که اگر یک شما با اخباریین مجالست و معاشرت کند عاق من است از ان جهت

حاجی بدیدن شما نیامد میرزا محمد گفت که اکنون مسئله بمیان آمد اگر حقوق با عقوق تعارض کنند کدام یک مقدم میشود فرمود که عقوق مقدم است و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سند آن حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس ازان اختیار کرد که حقوق مقدم است و برطبق مدعای خود چند حدیث باسناد از کتاب کافی آورده حاضرین ساکت شدند و در زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بضیافت دعوت مینمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا احمد را جامعیت و تسلط در مناظره وجدل بود لذا میرزا محمد در انظار ناس بر شیخ غلبه مینمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس در شبی از شبها شیخ نهایت تغیر بمیرزا محمد نمود که باین کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه میسازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت میدهی و ادیان مسلمان را فاسد میسازی اکنون اگر تو را سخنی است صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه بمباهله میرویم تا هر کسی که حق است از مبطل ممیز کرد پس صباح ان روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون دروازه رفت و جمعیت بی اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد و جمع بسیار با و اقتدا کردند ناگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد و جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد بتعجیل نماز را تمام کرد و بلا فاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد —

در حکایت آوردن میرزا محمد سر سردار روس را

باید دانست که مباهله در فصل میان حق و باطل بسیار موثر است اما با تحقق شرائط ان و در اصول کافی اخبار بسیار در مباهله و کیفیت و شرائط آن مذکور است و از وقایع غریبه انکه در زمانی از ازمنه مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران نجاصمت آمد و اشنخر سردار لشکر روس شد و قبه و باکو به را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهر که سر میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در ان زمان در دار الخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز در فتح علیشاه رفت گفت من سر اشنخر را در چهل روزه برای تو بطهران حاضر میسازم مشروط بانکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباریرا در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یکصد و چهل نجم نشست و نجم آیه الکرسی با ده وقف بشرائطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورت از موم درست کرده و در اثنا شمشیر بگردن ان صورت نواخت چون روز چهلم شد فتح علیشاه بسلام عام

نشست دید اثری از سر آشیخ پدید نگردید متغیر بر میرزا محمد شد و فراشی فرستاد که او را حاضر سازند
میرزا محمد از خشم بیرون آمد و جیوانی خورد و در آمدن نبود سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود
تا آنکه سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تانی
روانه شد و چنان آمد که سر آشیخ و میرزا محمد بیک دفعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنگران
حکمران انجا در زمان محاصره آشیخ را بگوشهٔ میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند
پس آشیخ با یکنفر و انحاکم با یکنفر بهم رسیدند و نشستند و انحاکم فوراً طپانچه بر آورد و آشیخ را نشان گلوله
ساخت و فوراً سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را کشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را
برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم
اکنون شما نیز بوعده وفا نمائید سلطان با امناء دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت
معروض داشتند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمهٔ هدا الی الان بوده برحقند و مذهب
اخباری مذهب نادرستی است و زمان اول سلطنت قاجاریست مردمان را نمیتوان از مذهب
برگردانید و این شاید مایهٔ اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش
نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی نماید و با شما همین معامله
نماید که با آشیخ روس نموده مصلحت انست که با و خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم نفرمائید
که بعتبات عالیات رفته در انجا ها سکنی نماید که وجود چنین کسی در پای تخت مصلحت دولت
نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و با و خرجی داده و او را روانهٔ عتبات عالیات ساختند

در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت آقا سید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری
و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله مینمایم بشرط اینکه کار بمکالمه
و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بمیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس مناظره کردند
و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از انجا رساله در این مسئله در رد
بر آقا سید نوشت و برای او فرستاد سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو
بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصی وارد حاضر شود و با من مکالمه
کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت
و نگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل نبی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد و ملعون

مطرود و این عبارت را گفت که مات الحر بما یحازیر چون مرض شیخ از اینجا زیر بود که حق و گفتن
نگذشت و دم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب
احوال شنیعه و سحر کردن پس کلم تبتل و شد چون خواستند که بخانه اش درایند دیدند که خانه در
ندارد و بسبب سحر یکه کرده بود و پس دیوار خانه را شکافته بود و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید
که اخباری اگر قاصر باشد چیزی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین با تکفیر
کند کافر است و ما در اخباریین رساله در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیقه بر قوانین و منظومه اصول فتح الله
کرط میرزا ابو القاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فهامه متقن قوانین
با ربیع مناهج صدق و یقین حائز سرا سر غنایم دارین قدوه علماء عاملین و اسوه فقهاء راسخین
رئیس دنیا و دین از حداهل زمان و اورع متورعین و اعلم و افقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزای
مزبور اخوند ملا حسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جد ما در میرزا بود پس این
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه و اجرا قضا و حکم میان مسلمانان بقریه چاپلاق
آمدند و در انجا متوطن شدند و ملا تیز همراه ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملا حسن
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که بر روان کشکول شیخ بهائی است و مشهور بزهد
و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از ان پس
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

در کیفیت تحصیل میرزای قمی

و سید حسین از اعاظم فقهاء انصرف از مشایخ اجازه و صاحب رساله در علم رجال است از ان پس
میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتید موسس بنیان آقا محمد باقر
بهبهانی بتلمذ اشتغال تا انکه از او اجازه گرفته در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش
آقا محمد باقر صلوة و نیابت نفسه مینمود و وجه انرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید و بفراغبال تحصیل
علم کند معروف است که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفت
و آستانش را بوسیده از ان پس بزیارت امام علیه السلام مشرف گشت مجملا میرزا بعد از مراجعت
از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای چاپلاق و مسمی بدره باغ بود آمد لیکن از قریه کوچک
و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه طلعه یا بوازقرا چاپلاق و بانی حرکتش حاجی

در احوال میرزای قمی

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان چاپلاق بوده و او را اکابر و اهل ثروت و غنا بوده و نهایت متدین و معین میرزا و محب او بود و طالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان که مسمی بمیرزا هدایت الله بود و علی درستخان پسر حاجی طاهرخان و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه ملا عبد الله را نزد میرزا خواندند و اهل این قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروف است که ملای دهقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود روزی نجواهش او اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند و ان ملای دهقانی با اهل قریه گفت که شما بمیرزا بگوئید که ما را بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ مار نوشت که میم و الف و رای باشد پس ملای دهقانی شکل مار و صورت او را نوشت که سرش گنده و دنباله او باریک کشیده پس باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار همین است که من نوشته ام و یا امنت که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شد تا کار بجائی رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند و گفتند که مرا فعه داریم احدهما بر دیگری ادعا کرد که حدثی از او صادر شده مدعی علیه منکر برآمده میرزا چون کار باین منوال دید گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوندا ذلت مرا بیش ازین مخواه بی سبب در دیهات همین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده دم ان مرغ از مراد به و ملای روم در مثنوی گفته ده مرده مرد را احمق کنند مرد را بی عقل و بی رزق کنند ...

مسافرت میرزا باصفهان و شیراز

مجملا میرزا از بجا بدار السلطنه اصفهان مسافرت نمود و در مدرسه کاسه گران چند از زمانرا گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که آثار رشد را در ان بزرگوار دیدند با و اعانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و ان زمان سلطنت با کریم خان زند بود پس مدت دو سال یا سه سال در انجا اقامه داشت و او را شیخ عبد المحض با پسرش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان علی اختلاف الحکایتین با و دادند پس میرزا ان تنخواه را گرفته باصفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت ...

در خریدن میرزا کتب را بمتن

پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث ابتیاع نمود گویند که در ان زمان

کتاب را بمن میفروشند من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بود بده تومان معامله و داد و ستد مینمودند و چون دیدن و داب این از منه بدان جریان یافته که بایع کفه میزان مبیع را سنگین تر از سنگ وزن مینماید لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب روضة البهیة که شرح لمعه دمشقیه است بر بالای کفه کتب گذاشته که کفه کتب سنگین تر شود پس از انجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقه و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالی از علماء و فضلاء و مشتغلین بود و امر معاش نیز بر او مضیق و اهل بوادی بجهت عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا انجناب بسوی بلدهٔ طیبه قم انتقال فرمود در انجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و فحوای خیر انتما و یابی الله الا ان یتم نوره و مضمون خیر مشحون ان الله لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار ابناء روزگار کرامت فرمود و در انجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود ـ

در فتاوای غریبه میرزا

و از جمله فتاوای او حرمت کشمش مطبوخ است و جائز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید و از او چند ذخیره باقی ماند که یکی از انها زوجه ملا اسد الله بروجردی بوده و دیگری زوجه ملا علی بروجردی است ـ

در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبرهٔ خاصی دارد و این فقیر مولف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزها در میان مقبره میرزا تدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب را بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازهٔ ان جناب آقا محمد باقر بهبهانی است و بعضی دیگر که در اجازهٔ آقا سید محمد باقر اسمی از انها سابقا مذکور گردید

در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول است در دو مجلد تقریبا بیست و پنج هزار بیت است و ان کتاب از مصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء روزگار و دارای افکار ابکار و اصول را پیش از او بان وقت و منانت ننوشته اند و اکنون

مدار تدریس و تدرس علمای امامیه بران کتاب است اگرچه معروف است که [illegible] دوازده هزار غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور و در تدقیق و تحریر لفظ بوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا انقدر در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعه بهم رسانده بود گویند که حاجی ملا احمد نراقی در مناهج چون ردود وی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت در رد و او را مندفع ساخت و ان حواشی منه یک مجلد است و علمای که بعد از میرزا آمده اند ردود بسیار بر قوانین نوشته اند مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فصول و حاجی کرباسی در اشارات و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناهج و شیخ مرتضی در رسائل خود لهذا این فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از مسمی ساختم بمحاکمات بین الفضلاء السبعه در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شده ام باتحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح بر تهذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام و لیکن شنیده ام که ان کتاب بهتر از قوانین است مولف گوید که اشتهار بسبب مصالح کامله الطفیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالبا در ان مدخل است چه کتاب مدارک پر تحقیق ندارد لیکن از صفاء نفس مولفش مشهور گشته بحدت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و همچنین کتاب مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب نوشته است باجمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است و کتاب معین الخواص که مفصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در سه جلد که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در سوالهای متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ماء حج ما دافی ملکه و رساله در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظرم نمانده است و یکی از دختران میرزا را حاجی کرباسی برای پسرش آقا محمد مهدی خواستگاری کرده در حباله نکاح در اورده والله یعلم که مقصود حاجی چه بود البته افعال مسلمین را باید حمل بر صحت نمود و لاسیما افعال رؤسا دین و بزرگان شریعت سید المرسلین ـ

ورود اخوند ملا علی بمیرزائی قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنیده که میرزائی قمی اورا تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

باچکمه در صحن سرای ایستاده گفتند که بنشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش نمایم نمی نشینم پس میرزا بیرون آمد او خود نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من شما را تکفیر نکرده ام و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخر و استاد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زهادت و تقادت و نقاوت و رئیس ارباب عبادت و فذلکه صاحبان کرامت نادره زمان و اجوبه دوران و اغلوطه دهر خوان است انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبه فلک قمر مانند شیخ جعفر فقیهی یا در دایره وجود نگذاشت از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باق علی بکارته لم یمسه احد الا انا و الشهید ولدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواهد که اینمعنی بر او انکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف الغطاء شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواهد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و انجناب کتابخانه خود را وقف نمود بر افقه اولاد ما تناسلوا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد الحق که فقیهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقاتیکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون شیخ موسی عالم فانی را وداع کرد پسر دوم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذه بسیار در حوزه ان بزرگوار تحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و ان جناب در تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها معدوم النظیر و در تفریع فروع مانند بزرگوار وحید اعصار بود چنانکه شاید بر این مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه است و تسجیل ان ها را با دله و مواقع جریان انها و تفریع فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع است لیکن قواعد را با دله اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگرچه دارای قواعد کلیه است اما چند منقصت وارد اول اینکه تفریع فروع ان کتاب کم است و چندان فروع ندارد دوم اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین است سوم اینکه بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه مسلمه را که مورثه از اسلاف اشراف فقهاء است

بند دقیقات

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته واز مذاق فقاهت وفهم عرفی دور افتاده چنانکه بعضی اصولیین در اصل برائت واستصحاب وحجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده واز مذاق فهم عرف بدور افتاده ودر قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده مجملاً کتاب عناوین در این باب امتیاز از کتب اصحاب دارد چه قواعد بسیار ذکر کرده واستحکام ان قواعد بادله بسیار نموده وتفریع فروع بیشمار کرده واز مذاق فقاهت وفهم عرف در ادله لفظیه بدور نیفتاده واکثر تحقیقات ان کتاب از مرحوم شیخعلی است وبرخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهمین مضمون اقرار دارد در افتخار شیخ علی همین است که صاحب فخار اطول فقهاء اکمل است -

در معارضه شیخ حسن وشیخ علی

وحلیم اقا سید ابراهیم که در تحقیق وتدقیق او حد اهل زمان بودند هفده ماه در مجلس درس شیخعلی نشسته وانفاس قدسیه اش استفاده نموده الحاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر بتدریس اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود به شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد که افقه است بجای او بنشیند وتدریس کند ومن افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین باب منازعه ما صواب نیست ومن قطع این مشاجره را بنحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم وتو بجای پدر نشین اگر طلاب در نجف ماندند وبدرس تو حاضر شدند پس توافقه خواهی بود پس شیخ حسن قبول این معنی کرده شیخ بکربلا آمد وطلاب مجلس شیخ حسن را شکستند وبکربلا آمدند ومجلس درس شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمده وبرادرش شیخ علی را بنجف برده وبجای پدر نشانیده وخود بجلد رفته چندی را در انجا اقامه داشت ودر حله مسجدی بود که شیعیان در همان نماز میخواندند وشیخ حسن امامت میکرد ومردان چندان جمع نمیشدند بلکه ماموم بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن بمسجد رفت ودر انروز صفوف جماعت بزنان انحصار یافت وهیچ مردی جز امام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند ازان پس درمیان صفوف صدائی حدثی بلند شد شیخ دستها را بآسمان برداشت وعرض کرد که خداوندا مرا میدهی که زن هست انهم درمیان نماز احداث حدث کند پس زنان گذشت که شیخ علی وفات نمود

در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکربلا مشرف ودر خدمت شیخ مهتاد حاضر میشدیم وخود شیخ علی ملاقات نمودم پس شیخ حسن بنجف آمد وبحسب وصیت پدر بجای او نشست وتدریس اشتغال نمود وشیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب مقدار معینی طبخ طعام مهیا کنند و اولاد و احفاد در انجا جمع شوند و مذاکره و مقدمات
آن تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله بر پا و آن مذاکره برجاست
و این وضعیت غایت مستحسن است چه باعث آن میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از
ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه با فقه اولاد نیز حسن است و قضا الله تعالی لامثال
ذلک الوجه یا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تعاقبوا نموده ام و میخواهم ملکی هم
برای کتابخانه وقف کنم و تولیت با فقه اولاد باشد و فقنی الله تعالی لذلک و شیخ حسن فقیه
کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند بر انمجلس درس شیخ حسن حاضر میشدم و با عتقادم فقاهت
او بیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیران هم بود و در جدل ید
طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بران بود که هر شب در وقت سحر
بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعا بیدار میکرد و میگفت برخیزید و نماز شب ادا کنید
پس همه برمی خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چون بدر خانه کنزل من بود می آمد
و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میگفتم و لضالین یا الله اکبر یعنی من مشغول نماز میباشم پس او
خاطر جمع میشد و برمیگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه میرعلی محمد باب طلوع میکرد قرآن جعلی خود
را بهمراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدقا خود فرستاد و نفر در بغداد وارد شدند
پاشا بغداد اطلاع پیدا کرده قرآن را از ایشان گرفت و آن نفر را حبس نمود و قضاة و افندیان
و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی بقتل آن دو
نفر دادند لیکن چون انها عجم بودند خواست که قتل انها باستصواب علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه
با علماء عامه مناظره کنند.

در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علمای عامه

و از انجائیکه مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود
چنانکه الیوم نیز چنین است و مقدم بر همه علماء میباشند لهذا شیخ حسن که در آن زمان اقفه بود پس پاشا تخت روانی و رنجه نمود شیخ حسن و شیخ علی را
استدعا نمود آقا سید ابراهیم بکربلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روز یکه خواستند
اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و
افندیان حضور یافتند از آن پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در رنجه شیخ حسن قرار گرفت
پس مسئله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و او برنده اش مبتدع در دین

ومفسد فی الارض باشد وقتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است ولاعمل بالقرطاس
حاکم به عدم اعتنا بکتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است واما امر بمکتب در آیه
فلیکتب بینکم کاتب و املال در آیه ولیملک ولیه محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود
بخواطرش آید وعلم حاصل شود وشهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفسه حجت باشد واین دونفر
که آورنده این کتاب می باشند عالم نیستند بانچه دراو است ومطالب ان را اعتقاد ندارند اکنون
ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس ان دونفر را احضار کردند و اعتقاد
ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بانچه درین کتاب ثبت است خبرت واگاهی نیست
واعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست وایشان
رسول بوده اند واقاسید ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده واقاسید ابراهیم نهایت
تمکین داشتند وبسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت وان دونفر را مرخص
ساختند وهدایای بسیار بشیخ وسید اعطا نمود از انجمله باقاسید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت
تومان قیمت درآمد وما عزاز پانخت سید وشیخ را بکربلا ونجف روانه ساخت -

حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر وفضلاء عامه در بغداد بود وبا اخوند ملا اقائی در بندی صداقت بسیار داشت
وکمر را خوند بخانه او میرفت ودر انجا اقامه مینمود روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود
وابن علوسی هم با او بود ومیرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود از شاگردان حاجی سید کاظم
بوده وبرای پاشاه تعنی مینمودند از قضا بای اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود
چون از حرم برآمدند شنید که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس چون
نزدیک رسیدند که برای پاشا تعنی مینمایند شیخ پیش نرفت واز همانجا مراجعت نمود وابن علوسی
شیخ را دیده بود وابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت
که در مذهب او تعنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سوره جمعه خداوند
عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لهو خیرتی
وحسنی هست اگرچه ما عند الله احسن وبهتر از لهو است بله خیر افعل وتفضیل است وافعل وتفضیل دلالت
بر مشارکت مفضل ومفضل علیه منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز آمده ومولف کتاب
تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام ودر تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام وبی بازان وجوه این است مجرد از مغنی تفضیلیت باشد و از نکاب این وجه خالی از تکلف وصعوبت نیست وجه دیگر انیکه این حسن نسبت باعتقاد مخاطبین وکلام جائی مجرای انصاف است چون مخاطبین را اعتقاد برحسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و دراین مقام سوالے دیگر نیز وارد است که چرا در اول خدائی تعالے تجارت را مقدم داشت و در اخر لهو را مقدم داشت جوابش بچند وجه است یکی انیکه انیکلام از ترقی از ادنی به اعلے است وغیر ذلک من الاجوبه —

در تشیع ابن علوسے

لیکن ابن علوسی در زمان وفات واحتضار گفت که بعد از وفات من بلا فاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است برآورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم واعتقاد دارم بخلافت بلا فصل امیر المومنین علی بن ابی طالب ویازده فرزند او وجمیع ما جاء به النبی حق وصدق ومطابق واقع است ومرا بنهج شیعه غسل دهند وکفن کنید ونماز و دفن کنید بعضے گویند که اخوند ملا آقائی در بندی او را شیعه ساخته والله العالم وشیخ حسن کتابی مستقلا در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب ومشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در اوائل کتاب صوم که تالیف میکردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده واز جمله فتاوائی او انست که غلیان کشیدن مفطر صوم نیست وعبارتش انست ولا باس بدخان الشباک وآن بزرگوار در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم مرض موت با وفات نمود رضی الله عنه وپس برادر زاده اش وزوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست واو نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علے بجائی ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سمی الشیخ است بجای ایشان نشست ومشغول بتدریس است واو نیز فقیه وسهمان طائفه مذکور را واناما فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند وهیچ عربیت ندارند همه فقیه ومهارت در مسائل فقه دارند وفقهم الله وایاکم

غلیان کشیدن مفطر صوم نیست

در ورود نعش اخوند ملا علی نوری واستقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعش او را بنجف اشرف آوردند وچون مکسے که مشهور ومعروف باشد بخواهند که نعش او را در مشاید مشرفه طواف دهند خدام ومباشرین این اعمال بخواه و زیادی میگیرند لهذا نعش اخوند را بنحویکه نشناسند بالنعش دیگر برابری محمول کنند و در نجف خبر بشیخ علی بن شیخ جعفر رسید ان بزرگوار با جمعیتی بسیار از علماء عظام وخواص وعوام با علم سیاه

در احوالات شیخ جعفر نجفی

باستقبال نعش اخوند ملا علی نوری شتافت و حکم کرد که در شهر نجف بازارها ببندند چون بر سر نعش رسیدند پرسید که نعش اخوند کجاست گفتند همین نعشی است که عدل نعش دیگر و بر بالای استراحت شیخ بسیار متغیر شده و گفت که آقا سید محمد باقر با همه ان دولت نتوانست که پانصد تومان مایه بگذارد که نعش اخوند را بامصر و فیت و با عزت وارد عتبات نمایند مجملاً حکم کرد که نعش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تابوتی را که مختص بخانواده و اقوام شیخ جعفر بود آوردند و اخوند را در میان ان گذاشتند و شیخ علی تابوت را خود برداشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر دسته دسته باستقبال می آمدند و تابوت را بر سر دست بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کن انجناب دفن نمودند و مولف کتاب هم قبر او را زیارت کردم و اخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی بخانه آمدم دیدم مرحوم والدم گریه میکند و عزاداری مینماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند ملا علی نوری رسیده و والدم من فرمود که مرا میل ان بود که اخوند نوزی در حیوة باشد که تو بزرگ شوی و در خدمت ان جناب استفاده نمائی و مامول من بحصول موصول نشد و همیشه والدم وصیت میکرد که طلب درس نخوان زیرا که من خواندم و پشیمان شدم بلکه معقول درس بخوان و این فقیر وقتی باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد تنکابنی ساکن طهران دیده دو سه ماهی بحکمه او میرفتم ازان پس بنظر بوصیت ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم ازان پس ترک کرده بمنقول پرداختم و در اخر کار باز در حکمت تدریس مینمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم مجملاً شیخ جعفر نجفی در فقه تفریع و تطبیق فهمش الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهاء ما چنانچه از کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیامد و نبحر در فقه بر سه قسم است اول تاسس فقهیه و استدلال بر انها و احکام و اتقان ان قواعد و در این باب شیخ علی و استاد مولف کتاب حاجی ملا احمد نراقی گویا منحصر بودند دویم تفریع کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع بر قواعد و در اینمقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیامد سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب تکثیر ادله بدهی کنند و در این مقام مانند موسس بحرانی آقا محمد باقر کسی نیامد ـ

در مشایخ اجازه شیخ جعفر

و مشایخ اجازه شیخ جعفر قدس الله تعالی بالرضوان الاکبر آقا محمد باقر و آقا سید مهدی بحر العلوم و غیر ایشان و انجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی مکین تبریز طعام و صد درم پیاز و ده تخم مرغ و یک پاس پره غذائی

او بود و هر شب را هم باذن مطارحت می نمود و در هر شب دو ملت شب هم بیدار و بعبادت حضرت اوقات
اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت ان بفقرا بذل مینمود و بلاد
ایران می آمد و تنخواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت
و در اسفار در هر کجا که شهوت غالب میشد میگرفت که چادر میزدند و دفع حاجت می نمود و انجناب بسیار خوش اخلاق
بوده و در وقتی از اوقات انجناب خواست که باصحاب اطناب از شهر زیارت ارواح وادی
السلام رفته باشد پس ما جمعی سوار شدیم روانه شدند و از انجمله میرزا ابو الحسن نامی بود ملقب بخوش مزه
او بر حماری سوار و خدمت ان بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه بسمت وادی السلام
میرفتند و میرزا ابو الحسن براهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از ان راه بکجا میروی میرزا
ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارید که در ازگوش من مجتهد و خودرای است بهرکجا که میل او است میرود شیخ بخندید

در تدریس شیخ سیصد دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سیصد دفعه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم ست که البته همین نحو
باید باشد که چنین فقاهت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهم رسانید -

در احاطهٔ شیخ بفقه

ایضاً معروفست که ان جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشوئید من از حفظ و ضبط از طهارت
تا دیات را مینویسم انصاف اینکه چنین بود چه از تالیفات او سیما کشف الغطاء معلوم میشود که انجناب
چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مسائل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که
بهر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسائل از طهارت تا دیات تفریع
و کر میکرد معلوم ست که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل حضور
داشته که از طهارت تا دیات تفریع می فرمود -

در مطائبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی می دانست یکی از ظرفاء بشیخ عرض کرد که امروز
مردم بسیار باستقبال می آیند و تحیت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که از انا تعلم گرفته
هر که نزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت ان لفظ کدام ست گفت بگو پخ یمه
پس شیخ همین کلمه را در جواب استقبالین میگفت تا انکه حاکم زنجان بخدمت انجناب مشرف شد و تحیت بجای
آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از گیاست و فراست فهمید و بشیخ عرض کرد این کلمه یعنی را

ان جناب فرمود که می دانم من بتعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش نکنید که خوب نیست شیخ ان را ترک نمود۔

در کرامت شیخ در استجابت دعا

واز جمله کرامات شیخ انیکه انجناب از حضرت آفریده گار درخواست ان نمود که فقاهت را در اولاد واحفاد او نسلاً علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب بشصت سال از وفات او میگذرد که اولاد و احفاد او دارای فقاهت و مسند تدریس قرار دارند با انیکه سعی کردن و کار کردن و زیاد درس خواندن انها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در میان ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن مسایل فقه و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاهت و حذاقت و مهارت او میگردد۔

در وعظ شیخ در بلدهٔ رشت

و در سالی شیخ جعفر راگذار بشهر رشت افتاد خواستند نماز را با نجناب بجماعت گذارند مساجد موجود در شهر کم وسعت و وفا بجمعیت نمود پس دریافتند که دارند جمعشند و همهٔ اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش ان نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر منبر برآمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما همه میمیرید و شیخ هم میمیرد پس فکری و چیزی بنمایید ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستانهائیکه دارای نهر ها است و در بهشت حور العین که در نهایت حسن و جمالند و دارو زنان رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال وجاهت و در بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر را بالکلیه برداشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ بان ذاکر فرمود که برخیز و ذکر مصیبت کن بان زن برخاست

در ترغیب به نوافل

چون علماء ان عهده در ان بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و ائمه جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی نمودند و این مطلب را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله بجای نیاورد با او اقتداء نکنید پس ائمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله گذاشتند۔

در قزوین موعظه شیخ

و ایضاً در سالیکه شیخ بقزوین آمدند بمسجدی رفتند مردم خواهش موعظه نمودند شیخ در مسجد بالای منبر رفت

و فرمود ایها الناس شما مگر شیعه نمیشید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر با علما بلدست و چون حاج ملا عبدالوهاب رئیس علمای قزوین در آن عهد بود شیخ با و خطاب فرمود که چرا دختر خود را بعقد انقطاع نمیدهی تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صیغه بود چون بتکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داد که زنان شوهر کنند اکنون وقت شوهر کردن توست هر که را میل داری من تو را با و تزویج کنم پس یکیک اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم قبول نکرد اخر الامر بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بردم سکوت کرد من از ان رضا فهمیدم و ان بقال را آوردم و بعقد خود را با و تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برد و بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر خویش دارد من با و تغیر کردم و گفتم که خود بخواهش خود اینمرد را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله چیزی دیگر نیست پس در همان ساعت او را بخانه شوهرش روانه ساختم ـ

در باب و قرب وسیله در تشهد

و شیخ در کشف الغطا نوشته است که پدرم شیخ خضر رسول خدا را در خواب دید و با و امر فرمود که در تشهد لفظ و قرب وسیله را بعد از و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته بخوان و از انجائیکه خواب شبه حجیت ندارد لهذا والدم لفظ و قرب وسیله بعد از وارفع درجته باخفا رصوت میخواند کرامت شیخ در شفا کور و از کرامات شیخ چیزیست که خبر داد مرا بان یکی از اصدقای که صالح و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموئی بود که چند سال مبتلا بود و هر چه نبرد جراحان و اطبا را نرمان ترد نمود و در مقام استعلاج برآمد علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر بلاهجان امده و او نایب امام است پس عازم لاهجان شد و زمانی رسید که شیخ سوار شدن خواست که از لاهجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من مبتلا بدرد چشم میباشم و سبب شرفیابی شدن من حضور شما آن بود که دعا کرده خدا تعالی مرا شفا کرامت فرماید پس شیخ آب دهان مبارکش بچشم او مالیده و دعا کرد پس از شخص شفا یافت و دیگر درد چشم ندید در اذن شیخ فتح علیشاه ا در سلطنت و انجناب فتحعلیشاه را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد اما با شرائط چند که در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد و هر هفته یکروز وعظ کند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت انرا در چهار کتاب کشف الغطا نوشته است و در زمانی از زمنه ستر کبری و مهد علیا والده فتحعلیشاه بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت و در انجا بخانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و بشیخ عرض کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما رعایا و برایا واقع میشود از شما مستدعیم که قسمی فرموده باشید که خدا بقای او گناهان ما در گذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از ازمنه سلطان فتح علی شاه بجهة امری بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد با و شاه با امین الدوله گفت که من دیدن از شیخ نمیکنم و حکم کرد که او را در خانه با و نگذارند پس شیخ روزی بعزم دیدن با و شاه وارد دار الخلافه شد حجاب و درباتان و حوطه و طارمین

بر سر شیخ رسیدند و دست مبارکش را بوسیدند پس بادشاه دیدکه شیخ داخل سرای سلطانی شد تعجب کرد که در بارها چگونه او را راه دادند
پس امین الدوله گفت که چون مجلس آمد برای او تعظیم و تکریم نمی نمایم پس شیخ چون خواست که از درجات بقصر بالا برود بلند یا الله گفت
سلطان بی اختیار از جا پا شد و با استقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد پس نشستند بعد از ان قضیه
مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود
که چون شیخ صدای ما را بلند کرد دیدم که ماری عظیم روبروی من حاضر است و میخواهد بر روی سینه من بجهد و مرا اذیت
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را برگرفتم از ان پس ما را مفقود شد و در زمانیکه شیخ با صفهان آمد یک روز او را طلوع
آفتاب نخواند ملا علی نوری مدرس و تلامذه او خواندند برای درس جمع شده بودند و هنوز او خود بیرون نیامده بود پس او خود که مطلع از
امدن شیخ شد بی فاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای انکه بکوریسوی
علم مستعد شوم من بکوریسوی علم نمودم و بدرس شما حاضر شدم اخوند لفظها خجالت نمود شیخ اصرار نمود که اخوند درس گفته باشد لابد
انکار کرده گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من درس گفته باشم پس شیخ از مجلس برخاست در رویائی شخصی پیغمبر و ملا علی نوری
پیغمبر را گویند که شخصی در ولایت اصفهان می خواهد بیاید که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری بهلوی ان بگوار نشسته
و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم در ایستاده است و پیغمبر تغیری با او دارد که عصیان میکنند و مخالفت امر او مینمایند
و اخوند ملا علی نوری معذرت میکند که یا رسول الله ما گناه کار یم و مقصریم لکن قدرت بقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و شفاعت
از شما داریم و اهل مجلس دیگر این که نشسته بودند همه ساکت بودند مولف کتاب گوید که خواب دلالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ بر اخوند ملا علی نوری
و دیگر از ان براکه از جمله معلوم ما است که اگر بیگانه بزرگی وارد شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود میدارد و تعظیم
و تکریم او را بیشتر مینمایند لذا شیخ چون از محارم بود لذا در دم در ایستاده بود و اخوند چون بیگانه بود او را در بهلوی خود جا داد
و این رسم متعارف است و احتمال میرفت که بجهت تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت وارد جائی میشد بخصوص اصفهان
قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک میشد بمسجدی که سر سید یکنماز را خود بجماعت میخواند و در نماز دیگر پیش نماز ان مسجد را مقدم
میداشت و با او اقتدا میکرد چنانچه در اصفهان بود وقتی بجمله بیدا باد آمد و در وقت مغرب بنزدیک مسجد میرزا باقر رسیدند رو بان
مسجد رفت و در ان مسجد مرحوم حجت الاسلام آقا سید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید بمسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس در محراب ایستاد
و نماز مغرب را بجماعت گذارد و همه با او اقتدا کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است
بوی اخوند آورد و گفت بیا در محراب با نماز عشا را بتو اقتدا کنیم اخوند ملا علی انکار کرد شیخ بنزد او رفت و دست اخوند ملا علی را گرفت
و گفت برخیز و در مقام بایست و نماز کن اخوند گفت تو را بمرتضی علی که دست از من بردار شیخ گفت که چرا اینقدر انکار داری
اخوند ملا علی گفت که شرائط امامت در من موجود نیست شیخ دست اخوند را رها کرد و متعجب شد که مانند تو عالمی بعقاد هشتاد
سال از عمر من میگیند و هنوز شرائط امامت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجب آمد پس با حاجی سید محمد باقر گفت که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ با و اقتدا فرمود **در سخاوت شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد اصفهان شد و چند روز در انجا اقامه نمود پیش آمد از انجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در انوقت سیدی آمد و از شیخ سوال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان محارج ضروریه دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زود تر نیامدی اکنون مردم سر راهم سید اصرار را از حد گذرانیده در آنزمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ باین سید گفت که برو و با امین الدوله بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو دهد سید گفت کاه ندادو تو هم که میروی شیخ گفت که سوار شده در همین جا خواهم بود تا تو مراجعت کنی پس شیخ سوار ایستاد سید نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجاست سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بملازمین گفت که تبعجیل صد تومان تنخواه بیاورید ملازمین یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجه زیاد تر بود امین الدوله گفت که نشمرید زیرا که بیمرسم طول میکشد و شیخ خود باینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس ان کیسه را ببسید داد ند سید از انجا نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سوار ایستاده بود پس شیخ فرمود که تنخواه ان کیسه را شمردند مبلغ دویست تومان بشمار آمد صد تومان را ببسید داد سید مطالبه دیگر نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان پیشتر نخواستی مثبتبر از ان بتو نمیدهم پس فرمود که فقرا ر بلدرا اعلام کنید پس شیخ همانجا ایستاده که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و ان صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس راحله را بحرکت در آورده براه افتاد **در اخلاق شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد و وقت غروب بود پس در خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله چاره در ان وقت ندید جز انکه کنیز کرجی داشت از انشیخ بخشید شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکرر در میان صفوف جماعت دامن خود را پهن میکرد و میگرفت از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون بمجلس ظلام یا تیجا مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که ان اطعمه را قیمت میکردند پس از انصاحب خانه میفرخت و عوض را باز یافت میکرد و ان وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شبی در جائی مهمان بود مبلغ سی تومان یا بیشتر اطعمه تیار قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طومان که حاضر نبود صاحب خانه گفت که غذا سرد میشود شما طعام را میل کنید بعد از صرف غذا ان یک طومان میرسد شیخ راضی نشد تا ان یکتومان را اخذ کرد پس از ان مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و ان وجوه را که اخذ میکرد بفقرا بذل مینمود و مکرر میشد که بخانه که وارد میشد تعریف از ان خانه مینمود و صاحب خانه عرض میکرد که ان پیش کش شما است شیخ میفرمود که قبول کردم دوباره میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و انرا بصاحب خانه میفرخت و وجه را اخذ میگرفت و بفقرا بذل مینمود مولف کتاب گوید که اگر شبهه در اخذ این وجوه داشته باشی پس بدانکه شیخ یقین داشت که این اشخاص فی ذمه ایشان بوجوه برات از اخماس و زکوات و رد مظالم مشغول است لهذا اخذ حق الدنیا می و بهکان میکرد و نظر بعموم ولایت و مراعات حق فقرا بود و بعضی از اکابر افاضل مسموع شده که مرحوم شیخ ثالث مغفور فرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

قزوین شد و در منزل برادر شهید حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن مکان مشتمل بود بر بوستان پس هر ملک بجائی خوابید
و من هم در گوشه آن باغ خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
عرض کردم بلی برمیخیزم پس شیخ از من گذشت و من دگر بار خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد
دلی بمن عارض شد پس از شدت درد بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بجهة سماع اوازی است که شنیده میشود
و از سماع آن نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون بتزدیک رسیدم دیدم که جناب شیخ با نهایت تضرع
و زاری و گریه و بیقراری بمناجات و گریه اشتغال دارد پس صدای ایشان چنان تاثیری در من کرد که از آن شب تا
بحال که بیست و پنجسال است از آن بیمت هر شب برمیخیزم و بمناجات قاضی الحاجات اشتغال دارم گویند روزی در
اصفهان وجهی بفقراء قسمت نمود پس از اتمام آن نماز ایستاد و سیدی بین الصلوتین آمد و بشیخ گفت که مال جد را بمن بده
شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب دهان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برجاست
و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند
پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند شیخ انها را بسید داد از آن پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضاً
در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
استدعا نمودند که جناب شیخ بیاد دیدن تجار رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب شیخ را برداشته که بیازدید ایشان
بروند شیخ با صحاب و علمای اطراف روانه شدند چون بیازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت باستقبال
شیخ شتافتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در سبقت ورود شیخ بدکاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس آرزوی
آن بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب منازعه تجار را معروض بجناب شیخ داشت شیخ در
همان جا نشست و گفت هر که بیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بمنزل او میرود پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار
ساختند و بخدمت ایشان برگوار آوردند آن جناب اول فقرا را خواست و انوجه را در میان فقرا تقسیم نمود از آن پس
بمنزل ایشان رفته و ایشان را بازدید نمود گویند در زمان شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا و تلامذه آخوند
ملا علی نوری مسئله عویصه را در فن حکمت که از آخوند استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح
جواب ترا خواهم داد پس کتیبت را آخوند ملا علی نوری فهمید و تغیر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را از فرمودید
البته مطالبه جواب بکنید پس در صباح امروز شیخ بین الصلوتین او را داد که صاحب مسئله فلانیه آمده جواب را گرفته باشد
سائل جواب را گرفته نظر آخوند ملا علی رسانید آخوند در تعجب شد زیرا که موافق قاعده جواب ترا نوشته بود پس بعد از
ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نظر نموده آید و من ندانم چگونه حل این عویصه فرمودید
شیخ گفت که ندانید و بضاعت خود را استدلال راجع اظهار نمایید مرجع است که شخصی نزد من شیخ رسید که مسئله

محتاج الیها سوال نماید بنگاه غذا بشیخ را آوردند دید غذای بسیاری آوردند و در انجا بجز شیخ کسی نیست با خود خیال
کرد که قانون مجالس اعیان نهست که غذا بسیار می آورند لیکن همه را نخورند هر چه ضرورست همه را صرف میکنند
باقی را ملازمان صرف مینمایند پس شیخ شروع باکل نمود و ان غذا را مصروف داشت ان مرد تعجب کرد با خود
اندیشید که این غذائی که این می خورد اکنون انجره این اغذیه بدیوانخانه دماغ آدمی نشنیده و معلوم و مجهول او
یکسان خواهد بود پس درحین وقتی سوال نمودن بیجا و بیفائده هست پس این جاست که رفته باشد شیخ فرمود
که بنشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری ندارم پس از اصرار بسیار ان مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار
داشت عرض کرد که بجهت کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن ان مرد بیان
کرد شیخ جواب ان مسائل را بنحو استیفا با فروع بیان فرمود پس ازان فرمود که حضرت خلاق عالم در علم مرا
فرید و بی ساخته و همیشه بلذایذ روحانیه میباشم و در اکل نیز اشتهار وافر من عطا فرمود که بلذت نعمتهای اعلی الدوام
متلذذ میباشم و چنان شهوتی من کرامت فرمود که هر شب با بیست مجامعت نمایم و چنان قوت و طاعت من موهبت
فرموده که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی نیاز مشغول مداومت دارم و نورانه ان فهم و ادراک
هست که خدائی هست و نه اشتهای مطعومات که غذای جسمانی هست و نه ان قوه شهویه که بمباشرت تلذذ شهوی
و نه ان قوه شب خیزی که بعبادت قیام نمائی پس نه لذت دنیا را برده و نه لذت اخرت ان مرد خجل و شرمسار از نزد
ان بزرگوار بیرون امده از کلمات انجناب هست که می فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده اند پس من نیستم و اگر اقا
سید علیما حب شرح کبیر مجتهد هست پس من هشت مجتهدم و مکرر در بازار می نشست و غذا نمیخورد تا بوعرض نمیشود
که اکل در بازار خلاف مروت و سالب هست در جواب میگفت که اگر اقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او
میشود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمی شود زیرا که مرا جلالی نیست و درویش میباشم و شخصی از
طلاب که یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دخترش را برای او خطبه نماید پس ان واسطه جهار
مجلس درس رفته و چون شیخ بسیار با هیبت بود ان شخص هر وقت خیال این جواب و سوال میکرد عرق انفعال بر
رخسارش جاری میشد بهمین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که بشیخ ابراز انمطلب نکرده باشد و پشیمان شد
چون خواست که برخیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی هست بیان کن پس خجلت
ان شخص زیاد تر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری ان را ابراز کرده که حاجت
بانجاح مقرون هست انشخص با خود اندیشید که چون شیخ انمطلب را خواهد برآورده فرمود و من هم در سوال بیعفتی
نمایم بکنم پس بهتر اینکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که جیئه خود را بمن تزویج فرما پس دست او را گرفت و باندرون
رفت و دختر خود را باو تزویج نمود و در همان شب کتابخانه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب دفن کردند

چون

چون همی از شب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدر خانه ایشان آمد و صدا کرد که برخیزید که برای شما آب گرم کرده ام که غسل کنید و نماز شب قایم نمائید مولف گوید در اصهار داماد ان شیخ جعفر یکی از داماد ان شیخ جعفر عالم و فی صفی جلیل خفی تقی نقی شیخ محمد نقی ست که در اصول حاشیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت دیگر آقا سید صدر الدین املی ساکن اصفهان بود و وفاتش در عتبات عالیات شد و او را در علم رجال یدطولی و رسائلی در ان علم تصنیف کرده و یکی از ان رسائل در احوال ابن ابی عمر ست که در نزد مولف کتاب موجود ست و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی ست که ساکن نجف شد و آقا محمد علی ساکن اصفهان و آقا محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار با و معتقد و او فقیه کامل بوده و مجلد از تعلیقه او نزد مولف ست و سابقا احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمینی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمینی ست و او اجازه دارد از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای قمی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد مهدی شهرستانی اصفهانی که مفسر عجیبی بود هو او داماد شیخ جعفر نجفی ست و بارع در تحقیق و در تدقیق بلکه اجوبه روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بمرتبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علماء مباحثه و مناظره مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابیس ست در فقه و مقدمه برای ان کتاب در مشایخ اجازه و اصطلاحات خود در ان کتاب نوشته و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمینی سید عبد الله بن سید محمد رضای شبر ست و شبر لقب طایفه ست و سید عبد الله را تالیفاتی عدیده ست مانند شرح مفاتیح و رساله درایه و اتمام ان رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب مشکلات اخبار و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبد الله از مشایخ اجازه حاجی ملا محمد صالح برغانی قزوینی ست و مسلکش مسلک اخباری بوده مجملا شیخ اسد الله از مشاهیر افاضل روزگار و عبایرا و در فصاحت و بلاغت گوی سبق از مضمار تکلمان ربوده الحاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم بیش زمانی که وارد اصفهان شد و عبد الله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بود شیخ را دعوت ضیافت کرده و جمیع مخارج ضیافت از مال کمرک خانه و عشاری قرار داده بس از صرف غذا امین الدوله شیخ عرضه داشت که شما فرموده اید که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم و حال انکه این غذا نیکه بالفعل میل فرمودید همه ان مال حرام و از وجه عشر و کمرک بوده و شما تناول فرمودید گفت ای بچه مکر تو نفهمیدی که کمرک و وجه عشر مجهول المالک محسوب میشود شیخ فرمود مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام کرامت شیخ جعفر در بلده لاهیجان از جمله کرامت شیخ جعفر انیکه در زمانیکه در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت ان بزرگوار آمد و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید انفراد خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس را خلوت نموده انشخص عرض کرد که من مردی ام که دو زن دارم روزی

موسوس اصول و فروع در رجال محط رحال رجال وحید و فرید در تحقیق و تدقیق تفریع و استدلال مولد انجناب اصفهان در سنه هزار و
صد و پنجاه و چندی در بهبهان ساکن پس ازان بکربلای معلی رفته و از شاگردان پدر خود ملا محمد اکمل بوده و ملا محمد اکمل عالم
و زاهد و متقوی و وحید ایام بوده و مادر ملا محمد اکمل دختر شیخ نورالدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد مازندرانی که زوجه او
دختر ملا محمد تقی مجلسی است و پسر داشت و نورالدین پسر کوچک تر از همه بود و ملا محمد اکمل اجازه دارد از اقا جمال
و ملا میرزای شروانی و شیخ جعفر قاضی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و اقا محمد باقر بهبهانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد اکمل
و بعد از انکه اقا محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان در رحلت و گذران ایشان مساعدت نمیکرد عزم ان کرد که از
کربلا بیلاد دیگر فتر باشد پس شبی حضرت خامس آل عبا را در خواب دید انجناب باقا محمد باقر خطاب فرمود که من راضی نیستم
که از جوار من و بلاد من بیرون میشه باشی پس اقا فسخ عزیمت کرد در همان عرض مقدس اقامه نمود و او را دو پسر بود که از
علماء بودند که یکی بزرگتر که اقا محمد علی است دوم کوچک تر که اقا عبد الحسین بود و اقا محمد علی ولادتش در کربلا سال
هزار و صد و چهل و چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشتغل تحصیل علوم بود ادراک و فهم او
مرجوع اسماع الهی اصقاع بوده علامه بغداد صفعة الله افندی خواست که با اقا محمد علی مباحثه و مذاکره نماید
و اقا محمد علی میل داشت که چندیرا در نزد صفعة الله سر خوانده باشد از پدرش اذن خواست ان بزرگوار اذن نمیداد
چون زیاد اصرار داشت ناچار استخاره گذاشتند این آیه شریفه آمد اذ قال لقمن لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم پس اقا محمد علی سخن پدرش را شنید و موعظه اش را پسندید و اقا محمد علی فاضل و جامع بوده در
اصول و فقه و کلام و تاریخ او حد زمان بود و در امر معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور بود بصوفی کش
و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را بقتل اورد و شیخ جعفر نخعی بر اقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر
نجفی در کوان شاه وارد بر اقا محمد علی شد دید که ده بیست نفر از کسانیکه قباهای ماهوت و تالهای تیر مبر کمر داشتند
ایستاده اند شیخ با بها گفت بنشینید انها اقا او امتناع از نشستن کردند پس شیخ با اقا محمد علی گفت که اذن ده که انها
بنشینند اقا محمد علی گفت که انها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حدود و اغلب
از اوقات باید جاری کنم اگر انها بنشینند مرا انقدرت و سطوت نخواهد بود حکایت نور علی شاه و اقا محمد علی
و در زمان نور علیشاه درویش که خود را مرشد میدانست بروز کرد و تقریبا چهار صد و یا پانصد درویش مرتبه او
و بالای چادرش قبه طلا میزد و او وارد اصفهان شد و امرا بر مردم مشتبه کرده هر که با نجا میرفت از زیر بساط بالا
ان نشسته بود دست بزیر میبرد و نان تان و کباب بیشان بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داده و ترسش
ان بود که نفتی از زیر مجلس خود بیرون برد و در زیر نقیب نواو کتابچه بی نشانده بود و دست بان سوراخ میبرد
و نان و کباب تازه بیرون میاورد و این مرا بر مردم مشتبه کرده بود و اخوند ملا علی نوری او را تکفیر کرده نور علیشاه

بان جمعیت از مریدان بجانب کرمانشاه آمد و مراسله بنظم بآقا نوشت چون کرمانشاهان در بالای قلعه کوه واقعست از جمله اشعارش
ان بود ما شاه جواهر ما سوتیم ما هی جبلی قم قم چون ان مراسله بآقا محمد علی رسید جواب بنظم بهمان وزن نوشت و از جمله
اشعارش این بود تو فرسنگ دم داری ما فلی کم کم پس آقا محمد علی حکم بقتل نور علیشاه کرده و او را کشتند در روضه
آقا محمد علی مولف کتاب گوید از مشهد ثالث شنیده که میفرمود آنکه آقا محمد علی بر بالای منبر وعظ میکرد اشعار میخواند
و تاویلات مینمود و از انجمله این شعر را میخواند و تاویلات مے نمود ہ غد فضل بهار گشتم از
غصه هلاک گلها همه سر زخاک بیرون کردند الا کل من که سر فرو برده بخاک وان را توجیه و تاویل میکرد و عالمے
برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم بکرمانشاه رفتم گفتند آقا محمد باقر
در اینجاست بدرخانه اش رفتم و استخاره خواستم پس بمن فرمود که بکجا میروی گفتم بکربلا برای تحصیل میروم گفت
که در نزد علماء اهل دنیا تلمذ مکن و فرزند محمد علی از علمای اهل دنیاست حکایت آقا محمد علی و آقا محمد خان
گویند که آقا محمد علی زمانی وارد دارالسلطنه کریم خان شد که سلطان بود و آقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان
ایستاده بود پسر کریم خان در باب آقا محمد خان مسوله سوال کرد و آقا محمد علی جوابی داد که آقا محمد خان را خوش نیامد نشد
پس در زمانیکه سلطنت بآقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت
مشهد وارد قریه شاهزاده عبد العظیم شد آقا محمد فتحعلیشاه را فرستاد که باقا محمد علی بگو که ما زودن نیستی که بطهران بیائے
و صبا نیز جنگا باید از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنی چون صباح شد آقا محمد علی حکم کرد که چادر او را بردارند
طهران زدند و در انجا منزل کرد چون این خبر بآقا محمد خان رسید برائے فتحعلیشاه تغیر کرد و دلاور خود گفت که اکنون
بدیدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیر از جواب گفت که در رساله کریم خان گفته بود با پس در
همان مجلس او را گردن میزنم و اگر همان جوابے گفت با او محبت خواهم کرد پس بملا آقا محمد خان وارد مجلس آقا محمد علی شد
و همان مسئله را سوال کرد آقا محمد علی عین همان جواب سابق را گفت آقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با او محبت
و احسان کرد و وقتی آقا محمد علی بر شتر رفت و دیوانی داشت هدایت خان رشتی با او احسان و خدمت بی اندازه کرد
پیش آقا محمد علی کتاب مقامع الفضل را بنام او تالیف نمود در تالیفات آقا محمد علی و آقا محمد علی را تالیفات نیکوست
از انجمله رساله در علیت در جمیع میان روزن ظاهریه و روزن باطنیه و رد بر صاحب حدائق و پنج رساله در مناسک حج و کتاب مقامع
و حاشیه مدارک که تا تمام است و شرح بر مفاتیح و رساله در علم رجال و همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب مقامع الفضل
انچنان مطبوع ارباب آداب و مطالعه ان دال بر ان است که او را فضیلت و جامعیت بے نهایت بود و پسر دیگر آقا محمد باقر آقا
عبد الحسین او نیز مرد فاضلی بود مجملا آقا محمد باقر بهبهانی در بهسنه و افواه معروف باقاست و آقائی مطلق معروف باو است
و در بهسنه فعلا رئیس و مؤسس بهبهانی مصطلح است و قبل از انجناب در کربلا و نجف جماعت اخبار یین فاضل

ایشان اجماع داشتند بموجبی اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند یا وسمال برسید اشتند و بخس میدادند و یا دست نمیگرفتند بعد از آمدن آقا بکربلا در بدو امر تقیه از ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سرابه درس میگفت چون ان جماعت از اخباریین خواندن اصول را حرام می دانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود و اطفار شقاشق و نایرهٔ خصومت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن آقا سید الشهداء را و صاحب جلایق که شیخ یوسف بحرینی است در کربلا بوده و با آقا محمد باقر معاصر بوده روزی آقا بدر خانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید الشهداء را در خواب دیدم انجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تعبیر بان نمودم که مراد رفع خصومت اخباریین و مجادله و محاجه بان است و اکنون آمده ام که با تو در این باب مباحثه کنم و صاحب جلایق در کربلا وفات نموده و آقا محمد باقر بر او نماز گذارده و در کرامات آقا محمد باقر و از کرامات آقا محمد باقر بهبهانی چیزیست که خبر داد انرا بمن عالم ثقه آقا سید عبد الکریم بن آقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبات عالیات تحصیل علم مینمودیم که در اواخر زمان مرحوم آقای بهبهانی بود و آقا بجهة کمال تشیع دانیکه زیاده معمر شده بود و فتوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از تدریس دست کشیده و تلامذهٔ آقا تدریس میکردند لیکن آقا خود مجلس درسی داشت که شرح لمعه را سطحی میگفت و ما چند نفر از رفقا تبرک بمجلس درس او میرفتیم از قضا روزی مرا احتلام رویداده و نماز هم قضا شده بود و وقت درس آقا هم رسیده پس با خود گفتم که میروم بدرس تا درس فوت نشود و از آن پس بحمام میروم پس وارد مجلس شدیم و هنوز آقا حاضر نشده بود پس ناگاه آقا تشریف آورد در کمال بهجت و بشاشت و نشست و باطراف مجلس نظر فرمود بیکدفعه اثار بیم و غم و اندوه از بشرهٔ مبارکش ظاهر شد و متغیر شد و فرمود که امروز درس نیست بروید بمنازل خود پس تلامذه یک یک برخواستند و میرفتند چون من خواستم که برخیزم آقا بمن فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد آقا بمن فرمود که در انجائیکه نشسته قلیل تنخواهی در زیر بساط است انرا بردار برو غسل کن و ازین پس با جنابت در چنین مجلس حاضر مشو پس من بی نهایت تعجب کردم و ان تنخواه را گرفتم و بحمام رفتم و غسل کردم در درس خواندن آقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتاب روزی در کتابخانهٔ شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم ان جناب برایم حکایت نمود که چون کتاب فواید قارا باصفهان میبردند و بنظر علماء اصفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای آقا نقل کردند آقا فرمود که راست گفتند زیرا که من با سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خواندم و انجناب تلامذه بسیار داشت و همه فضلاء و وحید اعصار شدند از انجمله داماد ش آقا سید علی و پسرش آقا محمد علی و پسر دیگرش آقا عبد الحسین آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ اسد الله کاظمینی و آقا سید محسن کاظمینی و میرزا ابو القاسم قمی و میرزا محمد مهدی شهرستانی و میرزا یوسف تبریزی و اخوند ملا محمد مهدی نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی و شیخ ابو علی صاحب منتهی المقال

وغیرایشان از فضلاء مهره وجهابذه علماء حدقه مولف کتاب گوید که هریک ازملامذکور یک فن بلی ندارد
مهارت داشتند آقا سید اصولی ومجادل بیدیل بوده ومیرزا قمی فقیه نبیه که فقه فاضلانه داشته واخوند ملا مهدی
جامع بوده وبحرالعلوم واقا محمد علی فاضل وجامع وذی فنون بودند ومیرزا محمد مهدی شهرستانی رتقنیه
ید طولی داشته وشیخ بوعلی وپسرش آقا محمد علی درعلم رجال یگانه بودند مجملا این کیفیت کشف ازان مینماید که آقا خود
در همه این فنون مربوط بوده که هریک ازتلامذ مظهر یک فنی همه فنون شدند واقا در تاسیس قواعد کلیه وحید ودر کثرت
اجرا وادله بنحویکه مسئله را بدیعی کند فرید ودر تفریع فروع واحاطه بفقه سمید ع صندید بود وعجب آنکه بعضی از اکابر
معاصرین گفته اند که آقا فقیه وعبادات بود ومهارتش در ابواب فقه عبادات بود واین سخن نهایت بیجا وخبط است
زیراکه آقا بجهة اهتمام درعبادات اوقات را بیشتر در اصناف فرصون وتالیفات او بیشتر درعبادات است نه اینکه
اجل از سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظه تالیفات ان بزرگوار محسوس وبدیهی است وبعینه این مرحله مانند شجاعت
حسینیه است چه همه ائمه این قسم شجاعت را داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد در حکایت زهد
وسخائی آقا در حکایت آقا چنین است با انکه پس ازین در بعداد تالیفات آقا بیاید که انجناب در معاملات نیز بسیار
تالیف فرموده وهمه انها با نهایت تدقیق وتحقیق سیما تعلیقه او بر شرح ارشاد از اول زکاة تا آخر کتاب
نوشته ومعروف است انکه آقا هر زمانیکه بحرم سید الشهداء برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن انجناب را می بوسید
وروی مبارک ومحاسن مبارک بدان استان می مالید پس ازان با خضوع وخشوع ورقت قلب باندرون حرم
مشرف میشد وزیارت می کرد ودر مصیبت حضرت امام حسین ع کمال اهتمام را مراعات میفرمود ودر سالی از سالها از وجه
ان بزرگوار در ایام زمستان جبه برای او درست کردان بزرگوار ان جبه را پوشید وچون وقت مغرب شد بمسجد
رفت دران اثنا یکی از اوباش کلاه از سر خود برداشته با سر برهنه بخدمت آقا شتافت وعرض کرد که سرم برهنه
است وکلاهی ندارم وزمستان وسرد است فکری برایم کرده باشید انجناب فرمود که چاقو همراه داری عرض
کرد بلی پس ان چاقو را گرفت ویک آستین ان جبه را برید وباو داد وفرمود که این آستین را بر سر بگذار واشب را
بگذران تا صباح فکری برای تو شود چون بخانه آمد عیالش دید که جبه آقا آستین ندارد سبب را تغیر کرد که من مدتها زحمت کشیدم وجبه
برای شما مهیا کردم وشما انرا ناقص کرده آستین او را بریده اید در تغیر آقا بقدر تمدخود آقا عبد الحسین در
وقتی از اوقات پسرش آقا عبد الحسین برای عیال خود زیر جامه ملوتی ابتیاع نموده چون انجناب بخانه وارد شد
سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس تو است که آقا عبد الحسین زیر جامه نازه برای او گرفته است آقا محمد باقر برای
آقا عبد الحسین تغیر کرد واورا ازین فعل منع نمود آقا عبد الحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده انجناب متغیر شد که من نیز این آیه را شنیده ودیده ام لیکن فقرا بسیار از همسایگان هستند

که بفقر ما سلی جوید مدفن آن بر کنار رود رواق حضرت سید الشهداء و پایین پای اوست بسیار شنیده که خود عبادت از زیارت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا و تلامذه مانند مرزا مهدی و غیره میداد و تالیفات آقا محمد باقر بهبهانی و تالیفات انجناب قریب بشصت میرسد از انجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب از طهارت و صلوات و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن هست و حاشیه بر مدارک تا آخر کتاب صلوة و در آن کتاب تنبیه کرد بر غفلات صاحب مدارک پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب مدارک اعتراف بآن غفلات نموده و اظهار رضامندی نموده و حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی از اول کتاب متاجر تا آخر کتاب و حاشیه بر وافی و رساله در اصل برائت و تفصیل مذاهب در آن و رساله در حیل شرعیه متعلقه بربا و رساله در اجتهاد و اخبار و آنچه متعلق بآن هست و دفع شبهات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس و رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقد بر نیت صغیره برای محض حلیت نظر بما در ش و دو رساله در استحباب نماز جمعه و رساله در حجیت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استحاله رؤیت برخدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عنبی و تمری و رساله در عدم اعتماد بر رؤیت هلال قبل از زوال و حواشی متفرقه بر مفاتیح و حواشی بر تهذیب و حواشی بر فوائد و رساله در حکم دماء معفو عنها و رساله در احکام عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر هر یک و ناصبی و رساله در احکام حیض غیر تامه و رساله انیکه مرد دو صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه باسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملا میرزا جان بر شرح مختصر و فوائد حائریه در چیزهائیکه معرفت انها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد ملقبه بآن و بسا باشد که اولی را عتیق گویند و ثانیه را جدید و کتاب اسئوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبد الحسین نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب اخر از تالیفات اوست در مروجین مذهب شیعه در راس هر صد بدانکه ابن خلکان بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه ششصد بوده و معاصر با ابن خاجب است تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف تاریخ ابن خلکان در وفیات اعیان است و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر از عامه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذهب امامیه مروجی و موسسی بوده چنانچه در راس مائه اولی مروج مذهب امامیه جعفر بن محمد را شمرده و در راس مائه ثانیه مروج مذهب امامیه حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء را شمرده و در راس مائه ثالثه مروج مذهب فرقه ناجیه محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بهمان قاعده مروج در راس مائه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین ست و همچنین در راس مائه ثامنه علامه حادی عشر مروج اخوند ملا محمد باقر مجلسی و علماء گفته اند که مروج این مذهب در راس مائه ثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده

بوده که فی الحقیقه ترویج مذهب شیعه نموده و قبل از او اخباریین را غلو و کثرت و انتشاری بود ایشان را متاصل ساخته و علماء عراق و عرب و عجم کلا و جلا از انوار مقدسه این بزرگوار مستفیض شده اند و همه در نزد او تلمذ نموده اند و یا در نزد تلامذه او یا تلامذ تلامذه او تلمذ نموده اند و او را حق وافر کامل بر همه علماء است ملا محمد در مجلس لج اخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی عالم عیلم و بحر خضم و تیم قلزم و علامه دوم و فاضل معظم و جامع مفخم مطاع فی عرب و عجم و مقتدای امم اعلم از هداء عباد جواد افضل عند الامم التقی و الاتقی و اصفی و افخم هادی ماثر و معاصر هر متاخر و متقدم است این تقریر در چند اجازه بخط اخوند ملا محمد تقی دیدم که در اواخر آن نوشته بود و وجه تسمیه بمجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاهر اینکه مجلسی منسوب بقریه از قرای اصفهان باشد با نظر بعضی گویند که وجه تسمیه مجلسی ازان باب است که قداقه ملا محمد تقی را مجلس امام عصر روحنا فداه حاضر ساخته اند و این مخفی نشده و بعضی گویند که پدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلص بمجلسی می نموده لهذا مجلسی شهرت یافت و العلم عند الله تعالی و اخوند ملا محمد باقر در السنه علمای محققین معتبر بعلامه مجلسی است و عجب از حاجی ملا احمد نراقی است که در کتب خود تعبیر از جناب مجدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقر بسیار ناپسند آمد چه محدث عرفا اورا گویند که حدیثی بان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روایت ائمه اخبار را محدث می نامند بلکه اخوند مذبور علامه است چه علامه مصطلح است در اینکه جامع علم منقول و معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلاء تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که اخوند ملا علی گفته که هر که بخواهد که بر فضیلت اخوند ملا محمد باقر اطلاع یابد در کتاب سماء عالم بحار رباب حدوث عالم را مطالعه کند تا حاصل آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیرها خاصه فن بوده چنانکه در کتاب بحار در مطالب عقلیه شبهات و ادله و اقوال و ردود حکماء را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و مسئله را بامضامین اخبار ائمه اطهار منطبق میسازد و مگر اینکه مذهب حکماء موافق با اخبار باشد بلکه آن جناب بحر ذاخر و سحاب ماطر و خزانه علوم بوده بنحویکه مسئله را که عنوان میکند کافه خزانه علم در اطراف او چیده و از هر جا بسهولت دستی میان دارد و از آن مسئله مصروف میسازد و محض اینکه شاید اصول و فروع حاجی ملا را پیش از اخوند ملا محمد باقر باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت اخوند ملا محمد باقر بالنسبه بحاجی ملا احمد مانند رود خانه نهروان در یا بقطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس بهبهانی باین نحو مفصل و بالتحقیق و التدقیق نبوده و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند مجلسی از برادران مومن خود خواهش مند شد که بر کفن او با تربت نوشتند از ریب فی ایمانه کتبه شاید آنیه فلان بن فلان و بسا بود که در زیر آن نوشته مهر هائی خود را میزدند و اخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تالیفات آن بزرگوار شده معروف است که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و از کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید در اطراف

و توابع شمالات نیز اشتهار و انتشار یافت و هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند و انجناب بسبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و نحو آنرا باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت صوفیه را کثرت و غلو بود همه را رفع و قمع و اصول آن شجره را قلع فرمود و در امر معروف و نهی از منکر و ترویج علم و تدریس و تالیف او حد اهل زمان بود و امام جمعه و جماعت در اصفهان او در جود و بسط ید فذلکه دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم و لیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود بوجود شریف او مملکت سلطان برقرار و منظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر دار فانی را وداع نمود ولایت قندهار از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت او افتاد و تا اینکه افغان باصفهان آمدند و سلطان را کشتند در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار پس لایق است برخی را در اینجا ذکر مینمائیم اول چنان معروفست که قندانه انجناب را مجلس صاحب الامر مهدی امام زمان روحی فداه و عجل الله تعالی فرجه بردند دوم اینکه مسموع شد که بعضی از علماء حق مجلس درس ان جناب حاضر میشدند سوم اینکه تالیفات انجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشد و این تائیدی است از جانب خلاق عالم چه روزی هزار بیت کتابت بسیار عسیر و دشوار است و از اکثر ناس محکن الصدور نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و مدرس و نحو آن از اعذار هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این شد که علامه حلی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذ عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه از تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و آنرا ترجمه و تفسیر فرمودید اخوند ملا باقر فرمود که راست است از علامه اغلب تصنیف است و از من اغلب تالیف است در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب مفاتیح الاصول و مناهل در رساله اغلاط مشهور نوشته که از اغلاط مشهور چیزی است در السنه و افواه معروفست که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در آن نشاء بچه نحوست و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیک نفر یهودی یک دانه سیب دادم او مرا نجات داد آقا سید محمد فرمود که این خواب غلط است و موضوع است و بجهات عدیده عقلیه و نقلیه از رویای کاذبه است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرده و گفته که شخص بزرگواریکه عالم بود و از اهل خراسان بود و بزیارت عتبات عالیات مشرف شده و ما اخوند ملا محمد تقی مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در اثنای طریق

دخواهید که وارد خانه شد که در انجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمیعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در اخر مجلس بعد
از همه حضرت صاحب الامر نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب امکان نشستن دادند ناگاه دید
که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی اورد و پیغمبر و ائمه علیهم السلام ازان گلاب استعمال کردند و باخوند خراسانی نیز
گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته بخدمت رسول خدا
آورده و عرض کرد که برای این طفل دعا نمایید که خداوند عالم او را مروج دین گرداند حضرت ختمی ان قنداقه
را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد ازان ان قنداقه را بامیر المومنین داد و فرمود که دعا برای او بکن انحضرت
نیز ان قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده ازان پس امام حسن دادند و بگذاشت بدست به ترتیب گرفتند و
دعا کردند و در اخر حضرت صاحب الامر انرا گرفته و دعای نمود پس حضرت صاحب الامر ان قنداقه را باخوند
خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز ان قنداقه را گرفته و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و
باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از صحی تقاضا رفاقت شیشه گلاب
آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلا فاصله اندرون رفت و قنداقه اورد و باخوند خراسانی گفت
که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مروجین دین مبین گرداند
پس ان خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و ان خواب که در انشا و رادیده بود بخواطر اورد و تفصیل
ان متعال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در امدن پیغمبر و امیر المومنین نزد اخوند ملا محمد باقر
کرامت پنجم چیزیکه مرحوم اقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که بان بزرگوار عداوت
داشتند و همیشه از او غیبت مینمودند در همان شبی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر با هم خوابیدند پس
چون پاسی از شب گذشت یکی از ان دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی
دیده ام و ان اینست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر می باشم و اخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت
امیر المومنین نزد مجلسی وارد شدند و پیغمبر بازوی راست و امیر المومنین بازوی چپ اخوند را گرفته و گفتند
که برخیز تا با ما برویم پس او را بهمراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض و بستری بود
رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب را دیدم پس مردد شدند که باید اخوند بجوار رحمت الهی پیوسته و وفات
کرده باشد پس هر دو برخواستند که بخانه اخوند روند و از احوال او استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه اخوند
ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال اخوند نمودند
جواب شنیدند که اخوند تازه وفات کرده اند و نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بحرینی پیغمبر را و اتفاقات
او مجلسی کرامت ششم اینکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کشان اخوند ملا محمد باقر بود و عزم دیدن جناب

خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر پس از اخوند ملا محمد باقر از اهالی انجا سوال نمود در جواب گفتند که آنجناب دنیای فانی را وداع نموده و بدار آخرت شتافت آن شخص بحرینی ملول و محزون گردید و خوابید در عالم رویا دید که در مکانی واقع شده و در انجا منبر بسیار بلندی نصب نموده اند و حضرت ختمی منزلت بر عرشه منبر نشست و حضرت امیرالمومنین قدری پائین تر از انجناب نشسته یا ایستاده و یک صف از انبیاء در پیش روی منبر ایستاده و بعد از آن صفوف بسیاری بر پا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در انصفوف ایستاده ناگاه پیغمبر خدا امر فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیاید آن شخص خواب بیننده گفت دیدم که شخصی از آن صفوف جدا شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیاید اخوند بجهة امتثال پیغمبر از صف انبیا تجاوز نموده پیش آمد حضرت فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس این حقیر در نزد شما آنست که مرا در نزد پیغمبران خجل و شرمسار نسازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای انبیا بنشینید تا ملا محمد باقر بنشیند پس انبیا نشستند و اخوند ملا محمد باقر نزدیک پیغمبر نشست ظهور کرامت اخوند در دعای شب جمعه کرامت ششم خبریست که مرحوم والد ماجد مولف این کتاب نوشته است که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بنده خاطی محمد باقر بن محمد تقی که شبی از شبهای جمعه در اداء وظیفه خود مرور میکردم نظرم بدعای قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد خاطرم بر آن قرار گرفت که در آن شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن ثواب این دعا که در شب جمعه سابق خواندی فارغ نشده اند که تو دوباره میخواهی از انجا بخوانی و باید دانست که خواندن این دعا در شبهای جمعه و غیر آن ثواب عظیم دارد و والد مولف حاشیه موافقت بر خواندن این دعا داشته و این مختصر مولف کتاب شرحی بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالی از لطافت نیست و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها و من الآخرة الی بقائها الحمد لله علی کل نعمة و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلس بعضی از اعیان نشسته بود آن شخص حکایت کرد که فلان شخص از فقهای کربلاست قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد اول بدر خانه آن فقیه رفته که من در این خصوص ترا نصیحت کردم برای آنکه مردم در خوردن شراب و مباشرت آن تجری ننمایند اکنون آمده ام از تو استیفاء و استغفار نمایم آن فقیه او را عفو نموده از آن پس بزیارت حضرت سید الشهداء

شتافت

سنا فت و بعد از آن مراجعت کرد و سید نعمت الله جزایری که از تلامذ آخوند ملا محمد باقر مجلسی و اجازه از او دارد
در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحار من اعانت استاد م مینمود و مراد ش از اعانت در
تالیف نه آن ست که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریک استاد باشد بلکه طریقهٔ علامهٔ مجلسی
آن بود که مثلاً مسئله نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید بیکی از شاگردان میگفت که آیات
متعلق بباران و رعد و برق را جمع کن پس آن تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت
تا آخوند ملا محمد باقر در زیر آن بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخبار یکه درین عنوان
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس آن اخبار را آن تلمیذ جمع میکرد و خبر را میگذاشت
و تحت آن خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر آخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد پس آخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت
زیرا که آن خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بنحو اجمال در تحت آن خبر بیان را می نوشت یا کاغذ سفید زیاد
می آمد همان سفیدی میگذاشت و نسخهٔ اصل بحار الانوار بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف آنگونه
بوده است نه آنکه در تحقیقات و تدقیقات با و اعانت کنند یا آنکه تلامذهٔ تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک میشدند
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بود نه در همه تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات
در هیبت علامهٔ مجلسی و آنا هیبت انجناب انچه از عقل و غیر آن مستفاد است آنکه هر که بندگی خدا کند
از خدا بترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمهٔ هدی
در اخبار وارد شده و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استاد م علامهٔ مجلسی
با آن همه مزاح و خوش خلقی و آنکه روز و شب با او می نشستیم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک
هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت آن بزرگوار
در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را نزد سلطان می برند که سیاست نمایند و دلهای ما طپیدن میگرفت
در محافظت کتب علمیه و ایضاً سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامه مجلسی میخواست
آنکه کتابی بکسی عاریه دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان آن نان خورده باشی یا نه اگر
نداری بگو تا من سفره بتو دهم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری بلی محافظت
کتب و احترام انها از لوازم است نه آنکه کتاب را در میان آفتاب گذارند که جلدش را آفتاب ضایع و فاسد کند
و مبادا که پشت بر روی کتاب ها بکنند یا بر بالای کتاب نان خورده باشند چنانکه آخوند ملا علی نوری
بسیار احترام اسباب علم میکرد بحدیکه ریزهای کاغذ که از دم مقراض ریخته میشد میگفت که انرا در جایی بریزند
که کسی بر انها قدم نگذارد و همچنین ریزهٔ قلم و نحو انرا باید احترام نمود و این فقیر مولف این کتاب رساله در آداب

معلم بربان فارسی نوشته ام نهایت سخن و مرغوب است و در ابواب کتب مستحسنه که برای طلاب ضرورت دارد
مطالعه و تدریس و تدرس و منفعت تعلیف و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده ام در تدریس
مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس در یک روزی از روزها مذهب
دهریه را از برای تلامذه بیان کرد با دلیل انها پس یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از
مجلس برخواست اخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشیند تا جواب استدلال اینها را بشنوی او در جواب گفت
که این مذهب حق است و جوابی ندارد پس علامه مجلسی درس کلام و حکمت را ترک فرمود در شیر ندادن
مادر در حالت جنابت مجلسی را مسموع شد که اخوند ملا محمد تقی مجلسی مقرر داشته بود که والده اخوند
ملا محمد باقر در حالت جنابت او را شیر ندهد باید دانست که اخبار ائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق
بود و جمع نبود و روات هر یکی از هر مسئله که از معصوم می شنیدند مانند سوال و جواب می نوشتند مثلاً
امروز در مجلس معصوم سوال از دو مسئله میشد یکی در حیض و دیگری در وضو پس این شخص راوی کیفیت
سوال و جواب را در کتابش همینوشت و همچنین روات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که
که مسائل وضو در یک جا جمع باشد یا مسائل طهارت علیحده و دیات علیحده باشد بلکه همه اخبار بود
و همه متفرق و مختلط بیکدیگر بود از این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار است
که نوشته اند فلان را اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل هست و یا بیشتر است یعنی برای او
یک کتاب است یا بیشتر پس از زمان عسکریین و ابتداء از زمان سجاد تا شش هزار اصل و یا چهار هزار اصل
از روایات شیعه از ائمه جمع شده و بعضی از این اصول مفقود شده بود و بسیار اخبار متعارضه در انها
وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند ان سبب اختلاف شد بلکه سبب بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام
متعارضه میفرمودند برای انکه شیعه بیک مذهب ثابت خته نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را
اذیت نکنند و لذا سبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن او قفنا الخلاف بیننا و بین شیعتنا
و نحن ابقی لنا و لهم با اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه ان اختلاف باقی نگه دارنده تر است ما
و ایشان را پس در زمان عسکریین و قریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لهذا ما به اتفاق
نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و ان چهار صد اصل از اصول معتمده معتبره
بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم ان را تصحیح و امر بعمل او فرمود مانند کتاب یونس
بن عبد الرحمن و یا صاحبان اصل از معتمدین و معتبرین بودند مانند زراره و محمد بن مسلم و نحوانها
و این چهار صد اصل مبوب نبودند بلکه احکام فقه متفرق و مندرج در یکدیگر بودند و سائر اصول را

مجبور کردند و این چهار صد اصل نیز با همدیگر اختلاف داشتند و بسا متعارضات درمیان اخبار بود و در اخبار متعارضه امامیه عمل باخبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخبار را گویند در مقام علاج و دو خبر متعارض از معصوم صادر شده و ان چهل خبر است که صاحب وسائل محمد بن الحسین العاملی در کتاب قضا از وسایل ذکر کرده است مانند انیکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند انکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و انکه موافق کتاب است رجحان دارد و انکه مخالف عامه رجحان دارد و همچنین پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة الاسلام است مدت بیست سال نشست و کتاب وافی را نوشت که اصول عقائد و فروع را جمع کرد و اخبار را مبوب کرده مانند انیکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و همچنین پس انچه اخبار که بسعی و کوشش خود معتبر دانست برچیده کرد چه از اخبار اصول عقائد و چه از اخبار فروع دین و همه را مبوب ساخت و ان بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و انچه را که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بودند جمع کرده و کتاب من لایحضره الفقیه اسم گذاشت و ان بزرگوار ملقب بصدوق است ازان پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفه میخوانند و مراد از شیخ مطلق همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمع کرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب که شرح مقنعه استادش شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان سه محمد بودند که این چهار کتاب را نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار بر اینها مدار و در غایت اشتهار و اعتبارند و ایشان را کتب اربعه و مولفین انها را محمد بن ثلث اوائل مینامند و درمیان متاخرین سه محمد دیگر آمده اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که همان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بمحسن است و او کتاب وافی را نوشته و ان شرح بر کافی است اصولا و فروعا و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن بن حر عاملی است که در مدت بیجده سال کتاب وسائل را نوشته و ان مشتمل بر اخبار فروع است و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب بحار را نوشته و مانند ان کتاب درمیان خاصه و عامه نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه در دین باب بر من سبقت نگرفتند و راست فرموده چه جمع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در ان مندرج و غیر ان اخبار شیعه از همه کتب جمع کرده بلکه معروف است که اجتماب دویست اصل از اصول روات را پیدا کرده و اخبار متعلقه انها را ذکر کرده بلکه بیانات تفصیلیه نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه را نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه انچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده و تفسیر نموده و مذاهب علماء را نیز در هر باب بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصر و باهم تجازی دارند یعنی هریک از دیگری اجازه دارند و انرا در علم درایه تجازی گویند و صاحب وسائل در اخر ان کتاب در بیان مشایخ اجازه گفته که بمن اجازه داد اخوند ملا محمد باقر و او اخر کسی است که بمن اجازه داده و من نیز باو اجازه داده ام پس میان ما انشان تجازی است که هر دو مجاز از یکدیگرند و در تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از ان جمله است کتاب مرآت العقول در شرح اخبار آل الرسول و ان شرح بر اصول کافی است از اول تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخیار در شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب صوم و کتاب بحر الانوار در شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریقه در شرح صحیفه کامله سجادیه و تمام نیست بلکه تا شرح دعاء رابع است و رساله وجیزه و رساله در اعتقادات که در باب انچه لازم است مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله شک در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسائل متفرقه انرا مسائل هندیه می نامند و رساله در اوقات و مقادیر شرعیه کتاب حیات القلوب مشتمل بر سه مجلد مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال انشان تا پیغمبر ما و احوال ملوک و معاصرین انشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و ان جلد تمام نیست و کتاب تحفه الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار مصیبت و کتاب عین الحیوة در وعظ و پند و مشکوة الانوار که مختصری از کتاب عین الحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مفتاح المصابیح در تعقیبات صلوة یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و نحو ان و این فقیر مولف کتاب را بران حواشی است در خبیطات زاد المعاد و از جمله خبیطات علامه مجلسی انکه در خاتمه ان کتاب در وطی حائض گفته است که مشهور انکه کفاره وطی حائض در اول حیض یکدینار است و در وسط نصف دینار است و در آخر ثلث دینار است تا انکه مشهور انکه در اخر کفاره ربع دینار است و ثلث ان و این سهوی از طغیان قلم است و از جمله خبیطات در ان کتاب انکه در اعمال لیالی احیاء گفته که قرآن را بر سر بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن الخ با انکه صریح اخبار انکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت نه بر بالای سر و نزاکه عبارت حدیث بحق هذا القرآن است و در رساله در قصاص و دیات کتاب سائل که

در صلوة وان سابق که شک در صلوة بود بلغت عرب بود واز حیوة القلوب تا باخر انچه در کتبی است
که بلسان فرس است ورساله در اوقات نوافل یومیه وکتاب رجعت وکتاب ترجمه رساله امیر المومنین
بمالک اشتر وکتاب اختیارات ایام وکتاب جنت ونار وکتاب جنائز وکتاب اعمال حج وعمره
رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب در استخارات کتاب مال الفواصب الغواصب وکتاب الکفارات
وکتاب الستهام وکتاب الزکوة وکتاب الصلوة اللیل وکتاب اداب الصلوة رساله در تحقیق
السابقون السابقون ودر فرق بین صفات الذات وصفات الفعل رساله در تحقیق بداء
رساله در جبر وتفویض وکتاب در نکاح ورساله فرحة الغری وکتاب ترجمه توحید المفضل
ورساله ترجمه توحید الرضا وترجمه زیارت جامعه وترجمه دعا کمیل وترجمه دعا رسائله و
ترجمه دعا رسمات وترجمه دعا رجوشن صغیر وترجمه حدیث عبد الله بن جندب وترجمه حدیث
رجا بن ضحاک وترجمه قصیده دعبل وترجمه حدیث سنة اشیاء لیس للعباد فیها صنع رساله
در انشاء ورساله در مذکره نجف وکربلا بعد از مراجعت از انجا رساله در اجوبه مسائل متفرقه رساله صواعق
الیهود وکتاب حق الیقین در اصول دین وکتاب تحفه کرمانیه لیکن اخوند ملا محمد صالح مازندرانی
در جائی تالیفات ان مرحوم را جمع کرده واسمی از تذکره نیرده وکتاب بحار الانوار که مشتمل است بر بیست
و پنج کتاب اول کتاب عقل وعلم وجهل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل ومعاد چهارم کتاب
احتجاجات ومناظرات وجوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء ششم کتاب تاریخ پیغمبر ما واحوال او هفتم
کتاب امامت ودر او جوامع احوال ائمه هشتم کتاب فتن وانچه بعد از پیغمبر واقع شد وغزوات امیر
المومنین نهم کتاب تاریخ امیر المومنین وفضائل او واحوال او دهم کتاب فاطمه وحسن وحسین وفضائل
ایشان ومعجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن الحسین ومحمد بن علی الباقر وجعفر بن محمد الصادق
وموسی بن جعفر الکاظم علیه السلام وفضائل ایشان ومعجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ
علی بن موسی الرضا ومحمد بن علی الجواد وعلی بن محمد الهادی وحسن بن علی العسکری علیهم السلام
واحوال ایشان ومعجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبة واحوال حجة قائم چهاردهم کتاب سماء و
عالم وان مشتمل است بر احوال عرش وکرسی وافلاک وعناصر وموالید وملائکه وجن وانس وحوش وطیور
وسائر حیوان ودر او است ابواب صید وذباحه ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان وکفر ومکارم اخلاق
شانزدهم کتاب آداب وسنن وابواب امر ونواهی وکبائر ومعاصی ودر او ابواب حدود ودیات هفدهم کتاب
روضه ومواعظ وحکم وخطب هیجدهم کتاب طهارت وصلوة نوزدهم کتاب قرآن ودعا بیستم کتاب زکوة وصوم ودر او است

اعمال سال میشیم کتاب حج نیست و دوم کتاب مزار بیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات بیست و چهارم
کتاب احکام بیست و پنجم کتاب اجازات و آن آخر کتاب بحار است که مشتمل است بر اسانید و طرق او و اجازات
او و صاحب لولو گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بحار شانزده مجلد از مسوده بیرون
آمده و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوده بیرون نیامده و انها کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب
و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعا و کتاب زکوات و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات
و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با اینکه بر سایر کتب
مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لولو ربوده لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم و جدان دال
بر عدم وجود نیست چه شنیدم که بعضی از علماء جمیع مجلدات بحار را داشتند و در کتابخانه مجلسی که در بست
طبقه امام جمعه اصفهان است موجود است و بعضی از فضلاء گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا
سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضاً بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را ما دیده ایم و جناب محمد باقر
مجلسی بسیار ظریف و شوخ بوده چنانکه در تذکرة الائمه فرموده که سنیان گفته اند که شیعه میگوید
ذوالفقار از آسمان آمد دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و اخوند میگوید که سنی میگوید جبه
پشمی ابوبکر از آسمان آمد اخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان اخوند ملا علی قوشچی و برپیش اخوند ملا
سعد الدین قسم که اسمانی که دران دکان پشم گری است دکان آهنگری نیز می باشد و فات اخوند
ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ ان بعد دغم و حزن میباشد و ان جناب در حاشیه
اش بر کتاب بحار الانوار در ذکر تسمیه به بحار گفته است که از جمله غرائب انکه بعضی از علماء اخبار
متفطن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحار الانوار متحد است تا اینجا کلام او
بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد ان بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنا بر این عمرش
تقریبا هفتاد و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش اخوند ملا محمد تقی مجلسی
و همچنین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبد الله بن شیخ جابر عاملیکه پسر عم اخوند
ملا محمد تقی است از جد مادری اخوند ملا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی
شیخ علی بن عبد العالی کرکی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای
بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه اخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش اخوند ملا محمد باقر
مشتمل بر ذکر اسامی بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از انها از پیش فتره و ذکر بعضی باید و بعضی نباید ذکر نه کنیم
لهذا عین عبارت همان اجازه را تیمنا و تبرکا ذکر نمودیم روزها با فادة کثیرة الانتفاع منقول از افاضل اجلای اهل تحقیق

از بعضی از سنیان که در حضرت رضا علیه السلام
که جبه پشمی ابوبکر از آسمان آمد
و ذوالفقار از آسمان آمد
از علمای عامه
خدهم الله تعالی

در بیان اجازه مرحوم مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی سید الانبیاء والمرسلین علی عترته الاصفیاء الطاهرین
وبعد فیقول احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی النطرنی الاصفهانی انه لاریب الاولی الالباب
والعقول ولا خلاف بین علماء المعقول والمنقول وارباب الفروع والاصول ان افضل الاعمال واشرفها واحسن
الاخلاق واکملها بعد معرفة الله تبارک وتعالی ومعرفة رسوله والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هو العلم بالاحکام
الشرعیة والوظایف الدینیة وبه تحصل السعادات الابدیة والکمالات السرمدیة ولاشک فی ان المتکفل لذلک
هو الکتاب الله المبین واحادیث سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد لایمکن معرفة القرآن المجید
سیما متشابهاته الا منهم بل لایحصل العلم الا من ابواب مدینة العلم کما ورد متواترا عن سید المرسلین انه قال لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض فی حدیث الثقلین لم ان الولد الاعز المترشف من حضیض التقلید الی اوج الاستدلال محمد باقر لما قرأ
علی کتب الفقه والاحادیث سیما الکتب الاربعة للابی جعفر محمد بن الثلثة رضی الله عنهم وسمع منی بالفحص والتدبر و
التحقیق والتدقیق وسمع وقرء علی غیرها من کتب الاخبار الموجوده فی هذا الزمان کقرب الاسناد والمجالس للمرتضی
والبصایر للصفار وعیون الاخبار الرضا والامالی والعلل الشرایع والخصال والتوحید والاصول وکمال الدین وتمام النعمة
وغیرها للصدوق وصحها التمس منی ان اجیز له ما یجوز لی روایته من الکتب التفاسیر والاحادیث والفقه والکلام والاصول
والقرأة واللغة والاداب وکتبی وغیرها مما صنف فی الاسلام من الخاصة والعامة فاستخرت الله تبارک وتعالی واجزت
له ان یروی عنی باسانید المتواترة الی ارباب من ذلک ما اخبرنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ الطائفة العظام
ومربی العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البدل مولانا عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی
عن شیخ الطائفة ومروج المذهب قدوة علمائنا المحققین وفضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی وعن الشیخ
نعمة الله عن ابیه عن علمائنا المتاخرین احمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی وعن الشیخ نور الدین عن الشیخ
جمال الدین احمد العینائی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید الاجل الحسن بن ایوب عن شیخ العلماء والفضلاء
السعید الشهید محمد بن المکی العاملی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح عبارة عن الجبلولة بین السیدین منه وما حدثنا به
الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ علماء الزمان ومربی الفضلاء الاعیان العلامة الفهامة شیخ الاسلام والمسلمین
بهاء الملة الحق والحقیقة والدین محمد بن الشیخ الاجل الاعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی عن ابیه عن شیخ
علمائنا المحققین واکمل فضلائنا المدققین زین الملة والحق والحقیقة والدین ابن علی بن احمد العاملی عن الشیخ الجلیل
نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما حدثنا واخبرنا به جماعة من العلماء العظام والفضلاء الفخام منهم شیخ بهاء الدین
العاملی والعلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد والشیخ یونس الجزایری عن الشیخ الاجل الاعظم العلامة الفهامة عبد العالی
عن ابیه الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی الکرکی ح وما اخبرنا به جم غفیر من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی
ابو الشرف ولد ابن عمی امی الشیخ الاجل عبد الله بن شیخ الاعظم جابر العاملی وخالی مولانا محمد قاسم عن جدی شیخ الطائفة

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن شیخ الزاهد العالم البذل ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النظری الاصفهانی
ح وعن الشیخ الاعظم جابر العاملی وهما عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انار الله تعالی برهانهم وما اجازنا
فی الصغر الشیخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشیخ نور الدین وما حدثنا واخبرنا به السید الاجل الاعظم العابد الزاهد
العلامة الامیر شرف الدین علی المشعشعستانی عن السید الاجل الامیر الاعظم محمد بن الشیخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
الطایفه محصره زین الملة والحق والحقیقة والدین جمیعا عن الشیخ الاعظم الحسن العاملی عن شیخ الاسلام والمسلمین
الحسین بن عبد الصمد ح وعن السید الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجاور لبیت الله تبارک وتعالی میرزا محمد
الاسترآبادی عن الشیخ الاجد ابراهیم عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی قدس الله ارواحهم ح
وما اخبرنا به الشیخ الاجل جابر بن عباس النخعی وجماعة عن الشیخ عبد النبی الجزایری عن السید المحقق المدقق محمد بن السید علی
ح وعن جماعة کثیرة منهم السید الاجل عبد الکریم العاملی عن السید محمد بن السید علی عن ابیه الشهید الثانی وعن
السید محمد بن علی مولانا عبد الله عن المولی الاجل الاعظم الازهد البرهانی مولانا احمد الاردبیلی عن مشایخه عن الشهید
الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما اخبرنا به الشیخ الاجل محمد النبیتی عن اربعین من مشایخنا عن الاربعین
الی شیخ الطایفه بل المشایخ الثلثة علی ما هو المسطور فی رساله فی الاجازات ولما کانت الکتب الاربعه بل اکثر کتب
الحدیث متواترة لم اذکرهم بل لا اذکر الا التیمن والتبرک ناسیا ما تسلف وعن الشیخ نور الدین الکرکی عن الشیخ
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن الشیخ الاعظم جمال العارفین والزاهدین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ الاجل زین الدین
علی بن خازن الحایری عن شیخ علمائنا المحققین وافضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکی العاملی قدس ارواحهم
ح وعن الشیخ حسن عن السید نور الدین علی بن السید حسن والشیخ حسین والسید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی والشیخ احمد
بن سلیمان وغیرهم من مشایخه عن الشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی المیسی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین
محمد ابن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد وضیاء الدین علی تجلی الشهید عن محمد بن مکی
رضی الله عنهم ح وعن ابن المؤذن عن السید علی بن دقماق عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان عن الشیخ
ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری عن الشهید وعن ابن المؤذن عن الشیخ العز الدین المعروف بابن العشرة عن
الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی عن الشهید ح وعن ابن المؤذن عن الشیخ ابی القاسم علی بن طی
عن الشیخ شمس الدین العریضی عن السید حسن ابن ایوب عن الاعرج عن الشهید رضی الله تعالی عنهم عن جم کثیر من الفضلاء
الاخیار والعلماء الابرار منهم الشیخ الاعظم فخر المحققین ابی طالب محمد بن العلامة وسید المحققین عمید الملة والدین عبد المطلب
بن الاعرج والسید الاعظم الاجل العلامة تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیة الحسینی الدیباجی والسید
الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبی والسید الکبیر الفاضل نجم الدین مهنا بن سنان المدنی والشیخ
المحقق العلامة طلب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدین محمد بن محمد الشیرازی شارح المطالع والشمسیة الشیخ العالم

لادیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی والشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المصارادی
عن الشیخ الاجل الاعظم ایة الله فی العالمین جمال الملة والحق والحقیقة والدین علامة العلماء المحققین الحسر العلامة بن الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی ح وعن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصبهونی عن شیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر من الحسام عن السید حسن بن ابی
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله وعمید الدین عبد المطلب ابنی الاعرج والشیخ فخار الدین محمد عن العلامة وعن
نجلی الشهید عن السید تاج الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید النیلی
عن السید بن عبد الله وعبد المطلب والشیخ فخار الدین عن العلامة ح وعن الصیهونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید النیلی عن الشیخ فخار الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن علی بن ملی عن الشیخ محمد بن عبد الله
الفرضی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخار المحققین عن العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین
بن معیة عن جم غفیر من علمائنا منهم العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین بن وولده الشیخ فخار الدین
وولد ولده الشیخ ظهیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر وان روی ظهیر الدین عن السید ایضا کما مثاله ومنهم العالم الربانی
عبد الدین عبد المطلب ابن الاعرج الحسینی والسید الجلیل کمال الدین یوسف ابن ناد حماد الحسینی والسید السعید جلال الدین
جعفر بن علی الحسینی والسید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار الموسوی والسید الاعظم رضی الدین ابو القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاوس الحسنی وابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
والسید السعید صفی الدین محمد الموسوی والسید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاوی الحسینی والسید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاه الحسینی الخرزی والسید العظیم فخار الدین احمد بن علی بن عبد قه
الحسینی والسید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی والسید الفقیه عز الدین ابی الفتح بن الدهان
الحسینی والشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید والشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم جعلات والقاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن وشاح والعدل والامین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی والشیخ الاجل
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروة الحلی والشیخ السعید مهذب الدین محمد بن محمود بن یحیی بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلی والشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی والشیخ العالم شمس الدین محمد بن الفراء
الی المنصوری الکوفی والشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی والشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزید
والشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحداد والشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن عنی والفقیه السعید قوام الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر والشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروضی تقی الدین
الحسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال ح وعن العلامة وبعضهم عن ولده فخار المحققین غرابیه سید
الدین یوسف ورئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی والشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وسلطان العلماء

والحکماء خواجه نصیر الملة والحق والحقیقة والدین والسید بن الزاهد بن البدلین رضی الدین ابی القاسم علی وجمال الدین ابی الفضایل احمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحسینی والشیخ سعید الدین محمد بن جهیم الاسدی جمیعا عن السید الاعظم المرتضی امام الادباء واللباب والفقهاء شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی والشیخ الاجل الفقیه نجیب الدین ابی ابراهیم محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما الحلی عن الشایخ العظام والفضلاء الکرام محمد بن ادریس الحلی والشیخ الاعظم ابی الفضل سدید الدین شاذان ابن جبرئیل القمی والشیخ العبد الرشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید السعید الفقیه محیی الدین ابی حامد محمد بن ابی القاسم عبد الله بن علی بن زهره عن الثلثة المتقدمه وعن الشیخ الاعظم ابی الحسین یحیی بن الحسن بن البطریق الاسدی عن الفقیه ورئیسها عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن عن والده شیخ الطایفه ورئیسها محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن نقی الدین بن داود وعن المحقق والسید جمال الدین احمد بن طاوس وولده السید غیاث الدین عبد الکریم ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی عن السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الملة والدین الطوسی وعن الشیخ فخار الدین بن المطهر عن عمه رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر ح وعن السید عمید الدین عن ابیه السید محمد الدین ابی الفوارس وخاله الشیخ رضی الدین بن المطهر عن والده الشیخ سدید الدین یوسف والمحقق وعن الشیخ رضی الدین علی المرندی عن الشیخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشیخ کمال الدین حماد عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید والشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما والشیخ الفقیه کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی والشیخ شمس الدین محفوظ بن شاح والشیخ الفقیه شمس الدین محمد بن صالح القطیفی بکتبهم ورواياتهم ح وعن الشهید وعن الشیخ جلال الدین محمد بن محمد الکوفی عن المحقق وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وکان هذا الشیخ معمرا ح وعن الشهید عن المزیدی عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح عن السید فخار عن شاذان عن الدوریستی غرابیه عن الدوریستی عن شیخنا المفید وهذا اعلی الطرق وذکر محمد بن صالح انه یروی عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما وجماعة آخرین منهم السید الفقیه المعظم الزاهد رضی الدین محمد بن محمد الاوی والشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت ابن عصده السوراوی والسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس وابوه احمد بن صالح روی له عن الفقیهین راشدین ابراهیم بن اسحق البحرانی وقوام الدین محمد بن محمد البحرانی والشیخ الفقیه علی بن فرج السوراوی بطریقهم الی الشیخ ابی جعفر الطوسی قال وروی لی ابو البرکات الصنعانی عن عربی ابن مسافر الفقیه والسید الاعظم جمال الدین احمد بن طاوس ح وعن الشهید عن السید الاجل شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن ابیه الشیخ نجیب الدین محمد بن نما عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن جعفر المشهدی الحایری وعن الشیخین العالمین ابی الفرج علی بن الشیخ قطب الدین ابی الحسین الراوندی وابی الحسن علی بن یحیی بن علی الخیاط عن محمد بن ادریس وابن البطریق و

العالم المقوی ابی عبد الله محمد ابن هرون المعروف والشیخ الفقیه عبد الله بن حمزه الطوسی والشیخ
المقوی جعفر بن محمد ابن محمد بن شقره الحاصمی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله ابن علی الراوندی
الحسینی والشیخ الاجل جمال الدین ابو الفتوح الخزاعی الزاری المفسر والشیخ الاعظم السعید سدید الدین محمد بن علی الحمیصی و
الشیخ الاجل الاعظم العلامه امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی جمیع کتبهم وعن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخ الزاهد
ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر عن ابن البطریق بجمیع کتبه وروایاته ح وعن
محمد بن جعفر عن محمد بن هرون بکتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین ابن احمد بن لاد وعن الشریف
الاجل شرفشاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف
الجلیل البجری عن البصروی کتاب المفید فی التکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محیی الدین بن زهره عن عمه السید
الاجل عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره ح وعن السید محیی الدین عن ابیه عن عمه ایضا بالقراءه والسماع
لتصانیف وتصانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان وزوجه محمد بن ادریس عن السید ابی المکارم حمزه بن زهره الحسینی
بتصانیفه ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عربره السوراوی جمیع مصنفاته وغیره
عن الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده
السوراوی وجمیع روایاته عن مشایخ الدین هم نجیب الدین بن مکی الاسترآبادی والفقیه الیامر بن هشام
الحایری والعماد الطبرسی ومحمد بن طحال المقدوی الحایری وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن
بره وعن العلامه نصیر الدین عبد الله ابن حمزه الطوسی بتصانیفه وروایاته ح وعن الشیخ الاجله علی ابن سلیمان
البحرانی بتصانیفه وروایاته ح وعن والده والسیدین ابن الطاوس والشیخ سدید الدین مطهر عن السید صفی الدین
عن الشیخ السعید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهدانی القزوینی تریدآری عن الشیخ الاعظم الحافظ منتخب الدین ابی
الحسین علی بن عبد الله بن الحسن المدعو حسکا بن الحسین بن الحسن ابن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی جمیع
روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسمآء علمائنا المتاخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاصرین له
ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد بن یوسف العریضی العلوی
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامه
امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله ابن علی الزاهد
جمیع مصنفاتهم وروایاتهم وعن العلامه عن الفضلاء الاربعه السابقه عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
راشدین ابراهیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتبه سیما مجمع البیان وجوامع
الجامع ح وعن العلامه عن ابیه عن السید فخار عن ابن البطریق والشیخ الاعظم الاجل الضابط ابارع جمیع الرواه

در بیان اجازه مرحوم مجلسی

هبة الله بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبها و روایاتها سیما الصحیفة الکاملة و عن السید الاجل ح و عن الشهید عن المزیدی عن محمد بن صالح عن السید فخار عن عمید الرؤساء عن السید الاجل ماسیاده الی السید الساجدین صلوات الله علیه و عن العلامة عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن بروه عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه ابی الحسین قطب الدین الزوایدی جمیع مصنفاته و روایاته و اجازاه و عن مهذب الدین بن راده ایضا عن الحسن الفضل بن الحسن الطبرسی عن والده بروایاته و مصنفاته ح و عن السید جمال الدین احمد بن طاوس عن الشیخ السعید سدید الدین ابن ابی علی الحسن بن خشوم جمیع کتب اصحاب السالفین و روایاتهم و اجازاتهم و مصنفاتهم و عن والده عن السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی الخیاط عن الشیخ محمد بن ادریس الحلی و الشیخ شمس الدین یحیی بن البطریق و الشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم و مصنفاتهم و عن الشیخ الخیاط عن الشیخ المعزمی محمد بن هروز بن الکیال جمیع روایاته ح و عن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی و السید المرتضی ح و عن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراجکی عنهما رضی الله عنهما ح و عن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی و السید المرتضی ح و عن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراجکی عنهما رضی الله عنهما ح و عن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد العزیز ابن نحریر ابن البراج بکتبه و روایاته عن السیدین الاجلین المرتضی و رضی الدین بکتبهما و روایاتهما ح و عن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح علی بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تواب بن الداعی عن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز الدیلمی جمیع مصنفاته و روایاته عن السیدین و المفید ح و عن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الاوی الحسینی عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصالح و القاضی عبد العزیز بن البراج و الشیخ سلار ح و عن الشهید عن السید شمس الدین محمد بن ابو بکر المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سدید الدین شاذان عن عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز ابی الصلاح الحلبی و ابن البراج ح عن القاضی عبد العزیز و عن السید محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ الفقیه قطب الدین الزوایدی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد العزیز بن تحریر البراج جمیع تصانیفه و روایاته ح و عن السید محی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد الواحد و الشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الکراجکی کتبه و روایاته ح و عن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد الله الجلشی عن القاضی عن الکراجکی ح وعن السید محی الدین عن ابراد رلسر عن عربی بن مسافر عن السید الاجل بالصحیفة الکاملة ح وعن ابن المسافر العبادی عن الشیخ الیاس مشام الحایری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفة ح وعن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن حمادی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشیخ ابی العزیز علی بن الشیخ قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج ح وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید الاعظم الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی عن النجاشی شرو الطوسی وسلار ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشیخ جمال الدین الحسن بن هبة الله السوراوی وجمیع مصنفاته ح وعنه عن ابیه علی عن والده شیخ المطایفة جمیع مصنفاته و روایاته ح وعن العلامة عن ابیه السید احمد بن یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشیخ ابی العباس احمد بن علی النجاشی کتابه فی الرجال واسانیده الی الکتب الی الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح وعن الشهید عن الشیخ الفقیه النصایح جلال الدین الحسنه بن احمد بن الشیخ محیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما عن ابیه عن ابیه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن طحال المقدری عن الشیخ ابی علی عن شیخ الطایفة ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی ح وعن الشهید عن المریدی والمطارابادی عن ابن داود عن الشیخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عربی بن مسافر عن الشیخ الیاس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفة ح وعن العلامة عن ابیه عن السید احمد العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشیخ ابی جعفر ح وعنه عن ابن طاوس عن ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن ابیه عن الفقیه علی بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن الشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل والحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفة ح وعنه عن محمد بن ابی البرکات الصنعانی عن عربی بن مسافر عنهما عنه عن ابیه ح وعنه عن السید الفقیه رضی الدین محمد الادی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه ح وعنه عن ابیه ح وعنه عن ابن زهره عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب عن الطوسی ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحکما خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السید ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن العلامه و ابیه عن السید علی بن طاوس
عن الشیخ حسین بن احمد السوراوی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه و ابیه عن
السید علی بن طاوس عن الشیخ علی بن الخیاط عن عربی بن مسافر عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن
کمال الدین بن حمادی عن السید غیاث الدین ومحمد بن صالح عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الحسین ابن
احمد عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه عن ابیه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن ابی الفرج علی
بن قطب الدین الراوندی عن محمد بن الحلی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین بن زهره عن ابن البطریق
عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السعید محی الدین بن زهره عن
ابن البطریق عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین
بن زهره عن الشیخ رشید الدین بن شهر آشوب عن السید ابی فضل الداعی بن علی الحسینی والسید ابی الرضا
فضل الله بن علی الحسینی وعبد الجلیل بن عیسی و ابی الفتوح احمد بن علی الرازی ومحمد وعلی وبنی عبد الصمد النیشابوری
ومحمد بن الحسن السوهانی الفقیه الصالح الثقه و ابی علی الطبرسی وجماعه غیرهم عن الشیخ ابی علی وعبد الجبار المقرء
عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین بن علی
الحسینی عن الفقیه قطب الدین عن محمد بن علی المحسن الحسینی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن شاذان بن
عن الطبری و ابی غالب عبد القاهر بن حمویه القمی والطبری عن ابی علی و ابن حمویه عن الفقیه حکم بن بابویه القمی عن
شیخ الطایفه وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن والده عن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخین الاجلین الحسین بن هبة الله
بن وطبه و ابی البقاء هبة الله بن نما عن ابیه علی عن ابیه ح وعن نجم الدین عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن ابیه
قطب الدین عن محمد بن المحسن عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن السید ضیاء الدین فضل الله عن السید
ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن الطبری عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن العلامه عن ابیه والمحقق والسید بن ابنی طاوس عن السید فخار عن
عن شاذان عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدورستی عن المفید شیخ الفضلا محمد بن محمد بن نعمان وعن الدورستی
عن ابیه عن الصدوق ابن بابویه القمی ح وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن
السید صفی الدین المرتضی بن الداعی الحسینی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدورستی
عن ابیه عن الصدوق ح وعنه عن ابیه عن ابی الفرج عن السید بن الاجلین ناصح الدین ابی جعفر محمد والسعید
مین الدین ابی الفاخر المرزبان بن الحسن بن محمد الدورستی عن ابیه عن الصدوق ح وعن السید محی الدین
بن زهره عن عربی بن مسافر عن الیاس بن هشام عن السید الموفق ابی طالب بن مهدی السلیقی العلوی
عن شیخ الطایفه ح وعن السید ابی یعلی الجعفری والشیخ ابی جعفر الدورستی عن الصدوق ح وعن السید

السید محی الدین بن زهره عن ابی المکارم حمزه بن زهره عن الشیخ المسکین ابی منصور محمد بن الحسن بن المقصوده الفقاعی
عن ابی الوفا الموصلی الحسینی المحمدی عن شیخنا الصدوق محمد بن بابویه هذا الی الاسانید ح وعن السید محی الدین
عن الشیخ ابن ادریس عن الشیخ عربی بن مسافر عن الرئیس عمید الرؤسا بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن الشیخ ابی
عبد الله المفید محمد بن محمد بن نعمان ح وعن السید محی الدین عن السید عز الدین محمد بن الحسن الحسینی عن الفقیه قطب الدین
عن السید ابی الصمصام عن المفید بکتبه و روایا ح وعن الشیخ نجم الدین عن ابیه عن محمد بن جعفر المشهدی عن النعاش
الموصلی عن السید ابی الوفا المحمدی عن المفید ح وعن ابیه عن علی بن یحیا الخیاط عن ابن مسافر عن عمید الرؤسا
یحیی بن علی بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن شیخنا المفید ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوی عن ابن
قدامه عن السیدین الاجلین المرتضی و الرضی جمیع مصنفاتهما و روایاتهم ح وعن السید غیاث الدین عن خواجه
نصیر الدین محمد بن محمد عن ابیه عن السید فضل الله الراوندی عن سلمه بن احمد الحلاط عن ابی عبد الله بن ابی
غانم العصمی عن السید المرتضی رضی الله عنه ح وعن السید قیاس الدین عن القاضی عبد الله ابن محمود عن السید
الاعظم العالم الربانی کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسینی عن محمد ابن علی بن شهر آشوب عن المنتهی بن
بن ابی زید عن ابیه عن السید رضی بکتبه و روایاته سیما کتاب نهج البلاغه ح وبالاسانید عن ابن شهر آشوب عن
السید ابی الصمصام عن المفید و السیدین و الطوسی و النجاش و عنه عن السید و ابی عبد الله محمد بن علی الحلوانی
عن السید المرتضی جمیع تصانیفه و روایاته و عن السید الرضی بکتبه و روایاته ح وعن السید محی الدین عن
السید عز الدین عن الشیخ قطب الدین عن السیدین الاجلین المرتضی و المجتبی بنی الداعی عن ابی جعفر الدوریستی
بستی عن الصدوق و السیدین الرضی و المرتضی رضی الله تعالی عنهما و عن ابن نما عن المشهدی عن المازندرانی
عن المنتهی عن ابیه ابی زید البجرجانی عن السیدین الرضی المرتضی ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدوریستی عن جده عن المرتضی و الرضی و الصدوق ح وعن ابن نما عن الخیاط عن السید
شرفشا الافطسی عن الشیخ ابی الفتوح الرازی عن القاضی الفاضل حسن الاسترآبادی عن ابن قدامه عن
السیدین ح وعن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عبد الرحیم بن احمد بن الاقوه البغدادی عن الشیخ ابی
غانم العصمی الهروی النیشی الامامی عنهما ح وعن الخیاط عن الشیخ علی بن الهرون الکاتب عن الحسن بن علی
ابن عبده عن ابی السعادات احمد بن الماطوری العطاردی عن ابن قدامه عنهما ح وعن الشیخ محمد
بن صالح عن رضی الدین الاوی الحسینی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی
عن الشیخ و السیدین ح وبالاسانید المتواتره عن المحقق و سدید بن مطهر و نجم الدین بن نما و غیرهم
سند الصحیفه الکامله عن السید فخار و الشیخ نجیب الدین بن نما عن الشیخ محمد بن جعفر المشهدی سماعه عن
السید بهاء الشرف بقرائه الشریف الاجل نظام الشرف ابی الحسن العریضی و قرائته علی ابیه و علی الشیخ

الفقیه بهبه الله ابن نما و الشیخ المعزی جعفر بن ابی الفضل بن شعرة و الشریف ابی القاسم زکی العلوی
و الشریف ابی الفتح ابن الجعفریه و الشیخ سالم بن فتاروه جمیعا عن السید بهاء الشرف لبنده المسطور
فی اول الصحیفة الکاملة زید و ال محمد و الجمیل اهل البیت و الدعاء الکامل ح و عن الشیخ الاجل نجیب الدین
بن نما عن الخیاط عن الشیخ غریب بن مسافر عن السید الاجل عن الشهید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن
صالح و غیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخار عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الروساء هبة الله بن حامد عن
السید الاجل ح و عن السید فخار عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هروین المعروف بابن الکال عن ابی
طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل ح و عن السید فخار عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح
و عن ابن ادریس عن العماد الطبری و الیاس بن هشام الحایری و ابن رطبة السوراوی و غیرهم عن السید
ذی الفقار بن معبد و الشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح و عن ابن ادریس و ابن شهرآشوب و شاذان
عن عبد الجبار المقری و ابی علی عن شیخ الطایفین ح و بالاسانید المتواتره عن شیخ الطایفه عن الشیخ
ابی عبد الله الحسین بن عبد الله الغضاری عن ابی المفضل ح و عن الشهید عن السید تاج الدین عن
والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد ابن معیة عن ابیه السید مجد الدین محمد الحسن
معیة عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن جده عن شیخ الطایفه ح و عن السید تاج الدین
عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الاوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی
الرضا فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیخ الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین
علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلام علیهما ح عن السیدین ابنی طاوس عن الشیخ حسین بن احمد
السوادانی و عن العماد الطبری عن ابی علی عن شیخ الطایفه ح و عنهما عن علی بن یحیی الخیاط الحلی عن غریب
بن مسافر العبادی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه و عنهما عن الشیخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی
عن الشیخ ابی الفرج الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن المحسن الحلبی عن شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتبه و روایاته و روایاتهم سیما کتاب هدایت الاحکام و الاستبصار و فیهما
سته عن العلماء الاخبار عن الجماعة کثیرة منهم شیخ الطایفه و رئیسهما فی العلوم العقلیه و النقلیه ابو عبد الله محمد
بن محمد بن النعمان المفید و ابو عبد الله الحسین بن عبد الله الغضاری و ابو الحسین جعفر بن الحسن بن حسکه و ابو
ذکریا محمد بن سلیمان الحمدانی و غیرهم عن الصدوق و رئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی بکتبه و روایاته سیما کتاب من لایحضره الفقیه و عن شیخ الطایفه عن جماعة کثیره منهم المفید و ابن
الغضاری و احمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی و عن ابیه غالب احمد
بن محمد الراذی و ابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصیم ابی المعروف بابن ابی رافع و ابی محمد هرون بن موسی

الشیخ الاکبر سے و ابی الفضل محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب الشیبانی جمیعا عن شیخ علمائنا الربانیین ثقۃ الاسلام
ورئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب والکلینی الرازی بکتبہ سیما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا
لم یصنف فی الاسلام مثلہ باسانیدہ المثبتۃ فیہ الایمۃ المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین
والآخرین عن اللہ تبارک وتعالی رب العالمین ومنہم عنہ الصلوات اللہ علیہم اجمعین عن جبرئیل عن اللہ تعالی
وعن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات والارض وعن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن اللہ
تعالی رب العالمین فکل کتاب صنفہ علمائنا اوردوہ فہو داخل فی ہذہ اسانید الا ما شذ واما کتب
العامۃ فعن العلامۃ عن ابیہ عن السید صفی الدین بن معد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراہیم ابن اسحق
البحرانی عن السید فضل اللہ الراوندی عن الشیخ ابی المظفر عبد الواحد بن احمد بن محمد بن رشید السکری باصبہان
فی داره بمحلۃ شمیکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شوبہ عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن اسمعیل البخاری
بصحیحہ ح وعن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الذری عن رشید الدین بن
شہر آشوب المازندرانی عن ابی عبد اللہ محمد القرادی عن عبد الغفار النیشابوری عن ابی احمد الجلودی
عن ابی اسحق ابراہیم بن محمد بن سفیان الفقیہ عن ابی الحسین مسلم بن الحجاج بصحیحہ ح وعن العلامۃ عن ابیہ
عن الشیخ علی بن محمد المنادی الواسطی عن ابیہ عن امین الحضرت ہبۃ اللہ عن ابی علی ابن المذہب عن احمد بن
جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیہ احمد بن حنبل بمسندہ ح وعن ابیہ عن علی بن محمد
المنادی لفرا القاضی الحسن بن ابراہیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الہاشمی عن
ابی علی اللؤلؤی عن ابی داود السجستانی بمسندہ ح وعن العلامۃ عن ابیہ عن المنادی عن القاضی
ابی طالب الکتابی عن ابی طاہر الباقلانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصحاف عن ابی علی الاسدی عن
احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبحی لموطائہ ح وعن الشیخ ابی زکریا
یحیی بن البطریق عن مسر الاحل عن الشریف الخطیب ابی حیدرۃ الہاشمی الہاشمی عن الحمیدی بالجمع بین الصحیحین
للبخاری ومسلم ح وعن ابن البطریق عن عبد اللہ بن منصور الباقلانی عن الحسن بن زریق بالجمع بین
الصحاح الستۃ للبخاری ومسلم والترمذی والسجستانی ومالک بن انس وزرین العبدری وعن السید فخار
بن معد الموسوی عن المنادی عن ابی القاسم ابن الحسین عن القاضی ابی عبد اللہ القضاعی بکتاب الشہاب
فی الحکم والاداب من کلام سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ والطرق الی ہذہ الکتب اکثر من ان تحصی
ح واما کتب القرائۃ فعن الشہید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
رضی فتاوہ عن عمر بن معن عن محمد بن عمر الرطبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد اللہ بن سہیل عن الشیخ
ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القرائۃ السبع ح وعن الشہید عن الشیخ جمال الدین احمد الکوفی

عن الشیخ محمد المصری عن الشیخ زین الدین علی المربعی عن الشیخ غرالدین حسین بن قتاده المدنی عن الشیخ مکین الدین یوسف بن عبد الرزاق الانصاری عن ناظم الشاطبیه المعروفه بجرز الامانی ح وعن السید فضل الله الراوندی الحسینی عن ابی الفتح ابن ابی الفضائل الاخشیدی عن ابی الحسن علی بن القاسم الخیاط عن عمر بن ابراهیم الکسائی عن الشیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد فی القراءة السبع ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف بن حماد عن السید رضی الدین بن قتاده عن ابی حفص التبریزی عن قاضی بهاء الدین عن ضیاء الدین یحیی بن سعدون القرطبی عن الشیخ عبد الرحمن عساب بن مکی بن ابی طالب المقری بکتاب الموجز فی القراءات ورعایت فی التجرید وسایر کتبه فی القرارت ح وعن السعید محی الدین بن زهره عن عمه حمزه زهره عن ابیه عبد الله بن زهره عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبد الاحد القصیری بکتاب التهذیب له فی القراءات السبع ح وعن السید محی الدین عن الشیخ المقری علم الدین ابی الفتح العلیمی عن الشیخ علی بن البرکات بن خلیفة الحدداء عن الخطیب عبد الواحد بن علی الشیخ ابی الحسن علی ابن احمد المعری المعروف بابن الباقلا بکتاب التذکار فی القراءات السبع ویعقوب الی غیر ذلک من کتب القراءات وغیرها ذکرنا من الطرق الی الکتب التی ذکرناها واما کتب اللغة فمن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین الحسین بن برده عن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الصمد التمیمی النیشابوری عن ابیه عن الادیب ابی منصور بن القاسم البلتکی عن ابی النضر اسمعیل بن حماد الجوهری بکتاب الصحاح فی اللغة ح وعن السید فخار عن ابی الفتح محمد بن المندا بی عن ابی منصور موهوب بن احمد بن الخضر الجوالیقی عن الخطیب ابی ذکریا التبریزی عن محمد بن الجواهری عن ابی بکر بن الجراح عن ابن درید بکتاب الجمهره وسایر مصنفات وروایات واخبارات ح وعن السید فخار عن ابی الفتح عن الرئیس ابی عبد الله الحسین بن محمد بن عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابی القاسم اسمعیل بن اسعد سلیمان بن سوید عن ابی بکر محمد بن القاسم بن بشار الانباری عن ابیه القاسم عن عبد الله بن محمد الرسعی عن ابی یوسف یعقوب بن اسحق السکیت الشهید المتشیع بکتاب اصلاح المنطق وکان من خصیص اصحاب ابی جعفر الجواد وابی الحسن الهادی صلوات الله علیهما روای عنه تغلب ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا ابی منصور هبة الله بن ایوب عن ابن الغطار عن سعید الخیر عن محمد بن محمد المطری عن جدی ابی نعیم احمد بن عبد الله الحافظ الاصبهانی المقبول عند الخاصة والعامة وله کتب منها کتاب حلیة الاولیاء عن محمد بن احمد بن کیسان النحوی عن ابیه القیاس تغلب احمد بن یحیی بکتبه وروایاته منها کتاب الفصیح ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجواليقی عن الخطیب التبریزی عن سلمان بن ایوب الرازی عن احمد بن فارس بکتبه سیما کتاب مجمل اللغة له ح وعن ابیه عن السید فخار

عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الحوالبقی عن الخطیب التبریزی عن الوزیر ابی القاسم المغربی عن ابی عبد الله بن محمد الهروی بکتبه سیما الغریبین له ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا عن ابن القصار عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی عن محمد بن السری عن الحسن السکری عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتبه ح وعن العلامه عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن الموفق ابی عبد الله احمد بن شهریار الخازن عن ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاش النجوری اللغوی المغربی بکتبه وروایاته ومقرواته من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرها ح وعن ابیه عن السید فخار عن ابن المنذانی عن ابن الحق البقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلا بن سلیمان المعرّی بکتبه وروایاته ح وعن والده عن الشیخ بن کرم بن الجوزی عن ابن الحوالبقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلا المعری وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانین وابی الحسن بن عبد الوارث بجمیع کتبهم وروایاتهم ح وعن الثمانین عن ابی الفتح بن جنی بجمیع کتبه وروایاته سیما عن الخاصه ح وعن الزجاج بجمیع کتبه ح وعنه عن ابی العباس المبرد بجمیع کتبه ح وعنه عن المازنی ابی عثمان بجمیع کتبه ح وعنه عن الجرمی بمصنفاته ح وکذا عن ابی الحسن الاخفش عنه بتصانیفه ح وعنه عن سیبویه بکتبه سیما الکتاب اللقط الکتاب اسم الکتاب سیبویه منه ح وعنه عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتبه وروایاته ح وبالاسانید المتواتره عن الصدوق محمد بن بابویه عن الخلیل الامامی الثقه بکتبه وروایاته عن الخاصه عن الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح وعن العلامه عن نجم الدین الکاتبی عن اثیر الدین المفضل عن الابهری بجمیع روایاته ومصنفاته وکذا عن افضل الخونجی ح وعنهما عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصنفاته وروایاته فلیرو الداعی ادام الله تبارک وتعالی تائیداته وتوفیقاته هذا الکتب وغیرها تمام اذکره ما اختصارا من الکتب التی صنف فی الاسلام سیما کتب التفاسیر والاحادیث غنی واخذ علیه ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایه والفتوی من العمل ولا یفتی الا بالاجود فانه لا یضل سالکه سیما الیوم فان السبیل منحصر فیه الا ما یکون واضحا کصلوة الجمعه فی زمان الغیبه مع انی احتیاط فیها ایضا مع ان وجوبه کالمتیقن عندی واما مثل وجوب السوره او استحبابه وکذا التسلیم والقنوت فان الظاهر ان امثالها من المتشابهات والاحتیاط فیها ان لا یترکها ولا یفتی بالوجوب ولا الاستحباب کما یری من علی ثم انی اوصیه ونفسی الخاطئه بتوی الله تبارک وتعالی فانها وصیته الله تعالی فی الاولین والآخرین وایاه بمراقبته والاخلاص له فی العلم والعمل فان الناس کلهم هلکی الا العالمین والعالمون کلهم هلکی الا العاملین والعاملون کلهم هلکی الا المخلصین والمخلصون علی خطر عظیم وان یقرء کل یوم من القرآن العظیم جزوا بالتدبر والتفکر ون بلاحظ فی کل یوم وصیته مولانا

امیر المومنین لابنه ابی محمد الحسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التی مذکورة فی نهج البلاغه و ان یعمل بها و بوصایا الاخر و بوصایا باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ان لا یترک الریاضیات و المجاهدات کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و علیه ان یتدبر فی الاخبار الواردة فی الاخلاق المرضیة فی الاطوار الزوجیة و الاجتناب عنها و علیه بالمداومة بالدعوات و ان یسئل منه تعالی ان یجعله من اولیائه الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ثم المامول منه ان لا ینانی حیا و میتا سیما فی مظان اجابة الدعوات و عقیب الصلوات نمقه بمیناه الدائرة احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین محمد و عترت الطیبین الطاهرین ﷺ

اخوند ملا محمد صالح مازندرانی ابن احمد از مشاهیر جامعین افاضل اکابر بوده و از تلامذهٔ اخوند ملا محمد تقی مجلسی و دختر مجلسی عیال او بوده و در ابتدای امر بغایت فقر و فاقه داشته بنحوی که اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بروی استخوان وجوب می نوشت گویند که فقر ملا محمد صالح بنحوی بود که از شدت کهنگی لباس بمجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی شد بلکه در بیرون مدرس در گوشه می نشست و صدا را می شنید - و انچه تحقیق میکرد بر برگ چنار می نوشت و مرور مجلس درس را گمان اینکه او فقیر است که برای تکدی و اعانت خلق بدانجا حاضر میشود تا انکه در یکی از ایام سلف بر استاد که ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد اخلال آن اعصال را بروز دیگر انداختند روز دوم نیز ان اعضال بر حاضران مخیل نگردید بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اهل مجلس درس گذارش بمدرسه افتاد دید که ملا صالح عبا را بر خود پیچیده بر برگ چنار بسیار مستوده کرده در پیش روی او ریخته این شخص بر او وارد شد ملا صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد پس این شخص دو سه برگ چنار برداشته دید که در آنها حل این اعصال شده روز سوم بمجلس درس رفتند کسی حل این معضل ننموده آنشخص تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرده اصرار داشت که این تحقیق از تو نیست آخر الامر ان شخص ابراز انمعنی کرد و کشف حال ملا محمد صالح نمود اخوند مجلسی نگاه کردید که ملا محمد صالح در بیرون نشسته معجلا فرستاد و لباسی از برای او حاضر ساخت و او را بمجلسی خواست و تحقیق آن اشکال را از و شفاها شنید پس برای او رسوم و ارزاق معینی قرار داد تا اینکه ملا محمد صالح را میل بانقطاع کشید منقطعه خواست روزی آن منقطعه از اخوند گفتی مطالبه کرد اخوند ملا صالح کفش کرفت و بهمراه بمجلس درس برد ملا محمد تقی در اثنار درس نظرش بر گوشه کفش افتاد دانست که ملا محمد صالح را میل بزواج است بعد از انقضاء درس ملا محمد صالح را نگه داشت تا انیکه خلوت شد او را بهمراه خود باندرون خانه برد و دختران خود را بر او عرض کرد که هر یکرا که خواهی قبول کن ملا محمد صالح یکی را قبول کرده و ملا محمد تقی در بهانشاعت

آنرا بزوجه او در آورد و او را کتاب خانه خود منزل داد رضوان الله علیهما پس طلاب علوم حقه حقیقیه مباد اگه از فاقه و فقر ملول گردند و از اعالی تحصیل وانند بلکه خدا یتعالی را قدرت تامه است و فقر را بغنا مبدل می سازد با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظه بود بنحویکه هر روز که بخوانه استادش برای درس میرفت در خانه اوستاد را نمیدانسته بر بالای در خانه نوشته بود که این خانه استاد ست زمانی بمنبر بالا میرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس پس ساکت شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرض کرد که والقرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر پائین آمد نرا فراموش ننمودی پس از منبر بزیر آئید تا من بروم بر منبر و من موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بزیر آمد و آقا محمد هادی بر بالای منبر رفت و موعظه کرد **مجلداً** ملا محمد صالح با آن قلت حافظه از اکامل و افاضل دوران شد از قلت حافظه طالب علم مباد اگه مایوس گردد بلکه همت را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه کرا در نظر آوردی گفت مرتبه تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق را در نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد - **ایضاً** معروف که سکاکی کارد گر بود پس در مدت یکساله با نهایت استادی یکقبضه کارد خوب ساخت برای سلطان برد سلطان با او صحبت میداشت پس ملائی وارد شد سلطان بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت و از صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حالرا بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه صنایع بهتر است از کارد گری برداشت و طلب علم نمود و نزد استادی رفت استاد گفت که عبارتی بتو بگویم امروز و امشب بسیار مداومت کن و صباح آنرا در نزد من بگذران و آن عبارت این بود قال الشیخ ابو حنیفه جلد الکلب تیطهر بالدباغ سکاکی ان عبارت را دو ان شبانه روز تقریبا بقدر هزار دفعه تکرار نمود صباح نزد استاد رفت و بر استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشیخ ابو حنیفه تیطهر بالدباغ استاد نخندید و گفت تو قابل تعلیم نیستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت یکسال سیاحت کرد پس رسید بجائی که چشمه از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و میچکد و در زیر آن سنگی بود که از آن قطرات بمرور دهور سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی سنگ بان صلابت را بمرور ده و سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست پار دیگر سکاکی بطلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این در سن کهولت واقع شد الحاصل آخوند ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی از اعیان علماء است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهتر از سایر کتب اوست و حواشی بر کافی

کلینی نوشته وخوب هم نوشت **له** آقا محمد هادی پسر ملا صالح مازندرانی سابق الذکر است واو نیز از مشاهیر فضلاست وتالیفات عدیده دارد مانند شرح فارسی عین معالم وشرح فارسی بر شرح شمسیه و شرح فارسی بر شافیه صرف ابن حاجب وترجمه قران باشان ونزول وبدو نیک استخاره بآیات قرآنیه واو قاضی بیضاری را قاضی سوادی نام نهاده وشان ونزول او نهایت مشهور بین الناس است و فی الحقیقه خوب نوشته است وسبب نوشتن ازچنین بود که آقا هادی ازارصرع داشت ویا ازار سکته داشت وقتی غش نمود وطولی کشید پس مردم راگمان آن شد که او فوت شد او را بقبرستان برده دفن کردند واحتیاطاً قمش بربالای دهن او گذاشتند ویکسر قمش را ازقبر برآوردند که اگر بهوش آید نفس کشی برای او باشد ویا فریاد کند پس او بعد ازدفن بهوش آمد ودید در میان قبر است پس نذر کرد که اگر بسلامت از قبر برآید قران را ترجمه کند وشان نزول بنویسد پس فریادی کرد وشتربانی در آن قبرستان منزل کرده بود شتر در حول قبر میچرید یکدفعه شتر ازان صدای قبر که ازقمش برمی آمد م کرد وشتربان نیز دیک رفت آواز از قبر شنید پس باهل شهر خبر کرد وایشان آمدند واورا از قبر بیرون آوردند بخانه آوردند پس صحت یافت وقرآن را ترجمه نوشت وفی الحقیقه مختصر مفید نوشته واین فقیر نیز در بعضی از مقامات برشان نزول او ودقایق او حاشیه نوشته ام ودر مقام ایراد برآمدم واز جمله کرامات این بزرگوار چیزیست که از در آیه انما ولیکم الله ورسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید که هرکه مرا شناسد شناسد وهرکه مرا نشناسد بگویم تا بشناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هردو چشمم کور وهردو گوشم کر باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی درخواب دیدم که بعبارت بعضی که درآن قبر وضد وقتی بود ومرد پیری نشسته بود وبرادر اعز اجمندم مولانا عبد الباقی کتابی بزرگ در دست داشت ومیخواند بافصاحت وبلاغت قرانی اما قران نبود پس گفتم این چه کتابیست آنمرد پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را گشودم اتفاقا در صفحه دست راست آیه کریمه انما ولیکم الله بود وسطرهای طولانی داشت دو سطر ازان در وصف خانواده رسالت بود بیدار شدم ازان کلمات هیچ بخاطرم نماند باز همان لحظه خوابم ربوده تا گاه همان مکان شریف وهمان مصحف را دیدم باخود گفتم مکر بخوابم این آیه را شاید بخاطر نماند پس تکرار باز بیدار شدم همه از خاطرم محو شده بود بجز کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المومنین ع وغریب تر انکه بعد از چندی بان برادرم اظهار نمودم که مصحف امیر المومنین را درخواب دیدم پیش از ذکر تفصیلی ازخواب گفت که پیش ازین من این مصحف را درخواب دیدم ودران اسم مبارک حسنین را مشاهده کردم ومخفی نماند که آقا هادی شارح مفاتیح آقا محمد هادی بن ملا محمد صالح نیست بلکه شارح مفاتیح آقا هادی برادرزاده

ملا محسن فیض است و آن شرح مختصریست از مالک و مدارک چنانکه متن که کتاب مفاتیح باشد نیز مختصری از آنهاست و کذا اقیل لوسمّاه بمختصر المسالک لکان اولی **لو** اخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله تعالی مجالس الرضوان از جهابذه فضلاء روزگار و صنادید علماء اخیار و زهد و ورع و تقوی او را شعار از تلامذهٔ شیخ بهائی زید بهاءه میباشد و از مشایخ اجازهٔ پسرش اخوند ملا محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیروانی و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیر آنهاست و معاصر با اخوند ملا صدری است و از تالیفات او شرح من لایحضره الفقیه فارسی و شرح دیگر بر همان کتاب عربی و اسم ثانی روضة المتقین است و حواشی اصول کافی که در حل اخبار معلقه فی الحقیقة بدیع فیضا نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاع و رساله اوزان و مقادیر و شیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار صاحب کرامات ماهره است و اخوند مزبور خود در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا توفیق زیارت حیدر کرار کرامت فرمود به برکتان بزرگوار امکاشفات بسیار بر من روی داده که عقول ضعیفه از ادراک متحمل نمیتوانند شد در آن عالم دیدم بلکه اگر بخواهم میگویم که در میان نوم و یقظه بودم ناگاه دیدم که در سر من رای هستم و مشهد انجا را در نهایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم بر قبر عسکریین لباس های بهشت افگنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقای ما حضرت صاحب الامر را که نشسته و بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار بجانب راست پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن جامعه بصورت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است عرض کردم ای آقای من روحم بفدای تو باد این زیارت جد تو است و اشاره بجانب قبر نمودم آنجناب فرمود بلی داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم نمیترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون با ذن ما باشد باکی نیست پس اندکی پیش رفتم و حال انکه ترسناک بودم و میلرزیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پس پیش رفتم تا نزدیک آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس بنشین پس چون نشستم مانند غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن و مرتع بنشین پس بدرستیکه تو زحمت کشیدی و پیاده و پا برهنه آمدی بالجمله از آنجناب بالنسبه باین بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر از افراد ما نمودم پس از خواب بیدار شدم و همان روز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود پس موانع رفع شده و پای برهنه و پیاده زیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر انیز زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خواب را شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند **اما** مشایخ اجازهٔ اخوند

در بیان اجازهٔ مرحوم مجلسی

ملا محمد تقی مجلسی پسر شیخ بهائی و ملا عبد الله شوستری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزائری و قاضی ابو الوفا و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عمه ما در اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و شیخ ابو البرکات واعظ و امیر شرف الدین علی شوستانی و شیخ جابر بن عباس بنفی و شیخ محمد تیلنی که آن شیخ محمد اجازه دارد از چهل نفر و آن چهل نفر از چهل نفر و هکذا تا بمشایخ ثلثه که محمدین ثلثه اوایل باشند گویند که در اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتهاری برای او نبود شخصی که با خود ارادت داشت به انجناب عرض نمود که مرا همسایه ایست که از دست او و سوء سلوک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشرار را جمع میکند و مهمانی مینماید و بلهو و لعب و شرب خمر و نحو آن مشغول اند تا صبح ایامی شود که در این باب علاج نمائید انجناب فرمود که امشب ایشانرا ضیافت کن و مرا نیز وعده نما شاید خداوند عالم ایشانرا باین وسیله براه هدایت آورد پس آمد و ایشانرا بضیافت خواست رئیس اشرار گفت که بچه قسم شد که تو نیز داخله در جرگهٔ ما کشتی گفت چنین اتفاق افتاد اشرار بسیار مسرور گشتند آمد و اخوند ملا محمد تقی را نیز باجناب آورد و اخوند پیش از همه بخانه آمد رفت و در گوشه نشست ناگاه رئیس اشرار با متابعان او در رسیدند و نشستند چون اخوند را در مجلس دیدن بر ایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند از غیر جنس و بسبب وجود او عیش ایشان منقص و منقص گردیده می شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشد و با خود او رو گفت که شیوهٔ که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هر یک خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک از این دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرار گفت که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که چون نمک کسی را خوردیم با او خیانت نمی نمائیم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این امر از مسلمات این طایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید متامل شد و بی اختیار از جای خود برخواست و رفت و تابعان او همه برخواستند و رفتند صاحب خانه با خود گفت که کارید ترسند و ایشان بقهر رفتند اخوند گفت که اکنون کار بدینجا انجامید تا بعدها چه روی دهد چون صباح شد رئیس فساق بدر خانه اخوند آمد و عرض کرد که کلام دلنشین که فرمایش داشته آید در من تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را من تعلیم نمائی پس بسبب تاثیر نفس اخوند و ارشاد او آن شخص از جمله هدایت یافتگان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم که بر بالای منبر میفرمود و مخفی نماند که مردم وثوقی با اخوند ملا محمد تقی ندا شته اند و او را داخل در سلک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و بپیشش وثوقی پیدا کرد پس در آن وقت مردم نیز وثوق پیدا کردند و هکذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی بسالک بداعتقادات و رعیت بکشیب تالیف فرمود و

در اخران نوشته است که مبادا گمان بدسی ببدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاصر
با پدرم بودم در سفر و جهاد از احوال و عقاید او مطلع می شدم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در
بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان متسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع
و قلع و قمع اصول این شجرهٔ خبیثهٔ رقومیه نماید و چون نایرهٔ شقاوت ایشان از منطقهٔ ساحت آنوقت باطن
خود را ابراز نمود و الا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و رهادت و ثقاوت و نقاوت
است و از خال مفضال اقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی برضایت و نخوان قسمی کرد و که قاضی
از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده و شب زفاف بعروس گفته که از فلان
فلان اوطاق فلان بیاور پس جن عجل و سن دین رفت و اما در سبیل شوخی اسم غریب راند اکرد که بیا عروس را بگیر پس عروس را گرفت
هر چند تفحص کردند نیافتند تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را
حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از فحص قاضی عروس را اورده گفت شخصی از جن فلان بلده بصیاه حاضر
و اسمش همان بود که بزبان راند و جاری شد پس او را برده بود از محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی
العاملی الهمدانی الجبعی همدان بفتح ها و سکون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی انکه جناب شیخ منسوب
بحارث همدانی است که معروف بحارث اعور است و از اصحاب امیر المومنین است و اشعار یا حارث همدان
من یمت یرنی خطاب باو است یعنی از اخفاد حارث است و جبعی نسبتش بسوی جبع بجیم و باء منقطه موحده
و تحت و آن قریه است از قرای جبل عامل آن بزرگوار فقیه نبیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان بلا
بدلیل و در تفسیر بی عدیل و در علم معقول حکیم نبیل علامهٔ زمان نادرهٔ اوان شید ارکان دین و متقن
قوانین و موسس اساس حبل المتین و زبدهٔ متقدمین و متاخرین و مشرف الشمسین فلک فقاهت اولین
و اسمان علوم آخرین ملقب به هائی الدین و خاتم المجتهدین قدوهٔ محققین و مقتدای متاخرین مفتاح
فلاح مفلحین شیخ الاسلام و المسلمین افاض الله علی روحه المراحم و الابدیه و اسکنه فی جنانه السرمدیه آنجناب
در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدریس او حد انام و
در نظمش با حسن نظام است و آنجناب از تلامذهٔ پدر بزرگوارش عالم بلا مین و شین بشیخ حسین است و شیخ در
حاشیه و بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است
تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال دوانی درس
خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم
آنرا نقطهٔ فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شرحی نیز
بر تهذیب منطق نوشته و از جملهٔ کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی اینکه وقتی وارد اصفهان شد چون

قدری از شب گذشت اخوند بتوجه باطن نظری بشهر اصفهان نمود و بملازمانش فرمود که احمال و اثقال
ما را بار کنید تا از این شهر بتعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینم که در این شهر چیده شده
مبادا خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اثقال را حمل نموده و ملا عبد الله سوار
شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه بطرف شهر اصفهان کرد پس
ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینم که پهن شده و نماز شب میخوانند و این جبهه
او را می نماید پس بنا بر لیکه در شهر داشت مراجعت کرد و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در اواخر
عمر روزی با اصحاب اطیاب بقبرستان اصفهان که از تخته فولاد گویند بزیارت اهل قبور رفته پس از
اصحاب کناره گرفت و بر سر قبری رفته با صاحب آنقبر مکالمه در آمد و اصحاب صدای می شنیدند اما
کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهایه از سر قبر برخاست و عبای خود را بر سر مبارک
انداخت و با احدی تکلم ننمود و بخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را ببستند و هیچکس را اذن دخول
ندادند تا تقریبا هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشه مسجدی مدفون ساختند و این فقیر مولف
کتاب در سالیکه بزیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در انجا اغلب ایام را بزیارت
قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستیاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
و اتمام ان در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آنمسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت
شده یکی کیدانه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند دوم
سنگ سماق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم ممبر بلند
از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده و یا هجده پله تقریبا می شود و آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت
کرده چهارم باب مسجد است که آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم زنجیریست که
بر در مسجد آویزان کرده اند آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آنمسجد در زمان سلطان
جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا احمد
افشار ساکن نجف باصفهان بیاید و در آنمسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمه علما میل بی اندازه
بود و سیما بمقدس اردبیلی بنحویکه در زمانی مقدس مراسله بسلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آنمراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگذارند
تا باخذ ایتقا لی محاجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب میدانستم چرا بایست
او مرا برادر خوانده باشد مجملا اعیان دولت بسلطان عرض کردند که مقدس نمی آید لیکن باید که

شیخ بهایی فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را رضا ساز دپس ابراز انیعنی را نزد شیخ نمودند شیخ راضی
گشت پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی بعتبات عالیات
مشرف شدند و در نجف شرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند
بهر نحو یکه بود او را راضی ساختند و تهیه سفر دادند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب سوار شود نشد و گفت
که مرا حماریست که بر آن سوار میشوم پس مقدس بر حمار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشرافیکه از
عجم در رکاب او رفته بودند همه بر مراکب خود سوار شدند چون قدری راه طی کردند حمار مقدس آهسته
راه میرفت شیخ فرمود که چیوانرا تندتر بیاور مقدس از ان معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید بارا ده
و اختیار خود راه برود پس قدری راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت
که چیوانرا مراعات نمود و در بعضی از مقامات سواره و در بعضی اگنه پیاده خواهم بود تا طریق عدالت
مسلوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد شیخ فرمود باین قسم طی طریق
نمی شود مقدس گفت من همین قسم باید بیایم پس در جای حمار مقدس شروع بچریدن نمود پس شیخ
تازیانه بر حمار زد که تند برود و مقدس را خوش آیند نشد و گفت که چرا حمار مرا اذیت کردی و تو که
از علمای مملکت عجم میباشی در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و
و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من چنین ولایتی نمی ایم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در
ندا د پس مقدس اردبیلی از همان منزل اول مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است و
ان انیست که روزی شیخ بهائی و میر فندرسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند و میر فندرسک
از اهالی استراباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیاست و اهن و برنج و مسرا
اگر بیدن او میمالیدند طلا می شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را نبش کنند و
بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از طرف باسار و ج چیدند و محکم کردند که مجلا شیخ بهائی با میر فندرسک
زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیری از شیرخانه شاهی زنجیر خود را گسیخت و رها شد و وارد همان مجلس شد
که شیخ بهائی و میر فندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عبای خود را با دست نصف
صورت خود را گرفت و میر فندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در انمجلس طوف نمود و بیرون رفت
و کسی را اذیت نکرد و صورت انمجلس و شیر را در عمارت هشت و بهشت در اصفهان بهمان کیفیتی
که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تالیفات
خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم
شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم نمی بقاعده باید بر صدوق برتری داشته باشد زیرا که

صدوق را علماء رجال توثیق نموده ولیکن ذکریا بن آدم را در کتب رجالیه توثیق کرده اند و جلالت او را و قرب او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که زکریا بن آدم با حضرت رضا هم کجاوه شده اند و بمکه رفتند و این نیز نهایت جلالت است پس مدتی گذشت شبی از شبها صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و بر او سلام کردم و دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست او در جواب گفت که از کسی که بر زکریا بن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف کتاب گوید که صدوق را قدماء و علماء رجال توثیق نموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالیین در توثیق او زیرا که غالبا بنای قدماء اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه بوده سیما کسانیکه اشتهاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم از مشایخ اجازه کلینی است و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم در باب رجال توثیق نموده اند- فلهذا طبقه سابقه از علماء چیزی را که در روانش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدانسته اند ولیکن اقوی و فاقا للمحقق متاخری المتاخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در توثیق کافی است علاوه علی که پسر او در توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة الاسلام و از مشایخ ثلثه است اعتماد بر او داشته و تکثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم معتمد قمیین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت و لوث می نمودند بنحویکه کسی که راوی از ضعفا بود و روایات مراسیل نقل مینمود او را از قم بیرون می نمودند و کسیکه فی الجمله از روایتش استشمام غلو در ائمه می شد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافی است همچنین صدوق از مشایخ اجازه و معتمد قمیین بلکه معتمد مسلمین بلکه از مشایخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبره مسلمه و شیخ مفید از شاگرد او بود و آگهی صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بوجود آمد علاوه تکثیر روایات و کثرت تالیف امارت و ثوق و تعدیلست بلکه کار بجائی رسیده که ترضی صدوق بالنسبه بکسی یعنی اسم کسیرا ذکر کند و رضی الله عنه بگوید ما انکس را ثقه میدانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق انکس میدانیم پس توثیق صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه درایه و شرح وجیزه شیخ بهائی و در درایه و حواشی شرح درایه شهید و غیران از تالیفات ما نحو البسیط بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب سر رشته و مسلط و در ریاضی ماهر و یگانه زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی یا شکلی حک کرده و آنرا در محال شیراز و در سر حد ایران دفن نمود برای اینکه ناخوشی و بادنیاید و ناخوشی و با از ایران رفع گردید و از زمان شیخ تا زمان فتحعلی شاه و با یا ایران نیامده و در زمان فتحعلی شاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرمان فرمای شیراز بوده و شاهزادگان هریک تمنای سلطنت داشتند در فکر جمع درهم و دینار شدند پس انگلیس آن سنگ مدفون را بدوازده هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده برای طمع تنخواه از ایران و ایرانیان چشم پوشیده

غافل از انکه نظر بمضمون ایه قل اللهم مالک الملک پادشاهی در دست خداست بالجمله بعد از فرو نشستن آن بنک
و بابایان آمده و بعد ازان طاعون و الی الحال مد اکثر سالها ایران خالی ازو بانیست و ایضاً شیخ مرتبی
پدر کرد و در محال اصفهان دفن کرد و برای اینکه طاعون باصفهان نیاید و از آن زمان تا حال طاعون نیامده
و در سال طاعون بزرگ بهمه بلاد ایران طاعون سرایت کرد مگر اینکه باصفهان نرفت گویند که شیخ
در ایام سیاحت بکوه سراندیب گذارش افتاده در انجا در پشت سنگی یا بوته نشست ناگاه دید که شخصی
پیدا شده و در جائی نشست و شیخ آنشخص را میدید و او شیخ را میدید پس ناگاه آنشخص گفت که غذا حاضر کنید
شیخ هرچه نگاه کرد در سر انکوه مخاطبی را ندید پس ناگاه دید که از هوا سفرهٔ فرود آمد و در نزد آنشخص پهن
شد و غذاهای متعدد از هوا نازل و بر روی آن سفره چیده شد پس آنمرد بصدای بلند گفت که ای آنکسی که
از من غایبی بیاد در نزد من بامن غذا بخور شیخ هرچه ملاحظه کرد بغیر از خود کسی را ندید پس دانست که آنشخص
او را اراده نموده از جای برخواست و نزد آنمرد حاضر شد و نشست با او غذا خوردند پس چون هر دو
سیر شدند آنمرد بقیه انچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدا را چرا کفران نمودی
و بر زمین ریختی آنمرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیوانات هستند که باید روزی خدا را بخورند
پس ازان گفت بردارید بیکدفعه سفره و انچه در او بود پیچیده و برچیده شد و بهوا رفت مولف گوید که
معروف در السنهٔ عوام بلکه خواص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن باعتقاد مقرون
بصواب نیست بلی شیخ بسفر مکه رفت و آن سفر مدت چهار سال بطول انجامید و دو سال در شهر مصر اقامت
نمود و بهمراه پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفته و همچنین اطراف خراسان چه انجناب منظور و موصوف
بلدهٔ هرات ساخته و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده و ولادتش در عربستان بود ازان پس مدتی
او را بهمراه آورده و بخراسان رفته چنانکه در ترجمهٔ شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت
زیاده ازین سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارتی میفرماید که اگر پدرم مرا بدیار عجم
نمی آورد هر آینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم و از اغذیهٔ سلاطین و ملوک و اعاظم اکل
نمودم و از البسهٔ ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد و تقوی برایم حاصل نگشت
و در حدیث وارد است که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ابرار پیغمبر تا جدار محتاج باب شدند
و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت سبابه مبارک را بلند کرد و ازان آب خوشگوار بسیار
مانند نهر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواشی و حیوانات ایشان ازان آب سیراب گشتند چون
شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از عنصر و مانیصر رسول خدا بیرون می آمد هر آینه
من احتمال سحر در ان میدادم لیکن چون از سبابه مبارک جریان یافت لهذا من قطع نمودم که

او پیغمبر خداست و این کلام شیخ را از آخوند ملا علی نوری سوال کردند که پیغمبر است میان اینکه آب از انبابه پیغمبر بیرون آید و اینکه از خنصر او منفجر آید تا حکم شود که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر را دارد و آخوند ملا علی نوری بسیار فکر و تامل کرد و از آن پس گفت که من در این باب هرچه فکر کردم چیزی بخیالم نیامد و شیخ از این قبیل کلمات مشکله بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میرو اماد او می نمود روزی سلطان نماز جمعه آمد و میر محمد باقر داماد او کرد ترسیدند که نماز جمعه فوت شود سلطان به شیخ بهائی امر کرد که نماز جمعه کنید شیخ مشغول شد چون شروع کرد میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را ادا کرد پس تعریضی که شیخ در رساله نان حلوا دارد با نسبه میرو اماد است یعنی بعضی از کنایاتیکه بعلماء اهل دین دارد مراد او میر است و بنظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هر دو عالم زاهد بودند مخفی نماناد که رساله نان و حلوا اسما بسوانح سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا او را سوانح سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علماء شیخ بهائی را طعن زده و بعضی نسبت تصوف باو داده نهایت آنچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اول اینکه تجدد رای در رسایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تجدد رای حسن اجتهاد و مهارت است دوم اینکه آنجناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و بسیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود سوم اینکه کلماتیگفته که اشاره بر تصوف دارد مانند شعری که در نان حلوا گفته کاکل مشکین بدوش انداخته و زنگاهی کار عالم ساخته چه مراد از کاکل مشکین تعیناً تست که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح تفسیر سوره حمد کرده و در آنجا گفته که حضرت صادق ع یا امام دیگر ایاک نعبد را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت از سبب آن سوال کردند فرمود که من آنقدر از آنرا گفتم تا آنکه آن کلام را از قائلش که خدا باشد شنیدم و این بر طبق شعر لیست که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی با اینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ در کتب خود صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از آنجمله در رساله سوانح سفر حجاز گفته که ابتدا در مبنا نظم المثنوی للحکیم المولوی المعنوی بشنو از نی چون حکایت میکند از جدائیها شکایت میکند و همچنین در کشکول و بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین عربی و غیر ذالک من العبارات پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت کاکل مشکین بدوش انداخته الخ این شعر بنظر شیخ حسین والد شیخ بهائی رسید به پسرش عتاب کرده و او را چوب زد و شنیدم آنکه آنجناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بذل جهد کند و تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگرچه مخطی در اعتقاد خود باشد و مخلد در نار نخواهد بود اگرچه بخلاف

اهل حق باشد وحال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علما وضلال وروسای کفار وغیر مخلد در نار باشند در وقتیکه شبهه داشته باشند وآن شبهه مایهٔ ضلالت باشد مانند ابوحنیفه وامثال او تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین بر شیخست وحق اینکه این وجوه از درجهٔ اعتبار ساقطست ودامن شیخ منزه از لوث این مطاعن ست و او ازهد وافضل واعلم وادرع واتقی اهل زمان بود وجواب از دلیل اول اینکه تجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد وقوهٔ تصرف او می نماید نه اینکه عدم تجدد رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر تصوف او العیاذ بالله نماید علاوه بر این همانا اجتهاد دیگر کرده سزاوار اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع فتوای آنجناب را دیده وجمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجدد ورای او نماید چه آنجناب اثنی عشریه ومشرق الشمسین وحبل المتین وجامع عباسی را نوشته وچه کس همه را مطالعه نموده ودیده که در یک مسئله در همه جا یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از دو بسیار می نمودند وچه کس از فتاویٰ او جمع کرده ودیده که هیچ یک از فتاوای او باهم اختلاف ندارد از اینها گذشته که گفته است که مجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد می کند بلکه عدم تجدد رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد وجهد نموده که دوباره از آن اجتهاد برنگیرد وبلکه مسئله در نزد او بدیهی شده واما تجدد رای برای او روی داده الحاصل شان او اجل از اینگونه سخنان ست وکذا او را خاتم المجتهدین خطا نکردند واما جواب از دلیل دوم آنست که این ایراد بالکلیه از درجهٔ اعتبار ساقط ست زیرا که شیخ ساحت نکرده واین امر غلط مشهور ست بلکه سابقاً گذشت که شیخ نه تنها بیشتر نرفته وهمراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر بر ما معلوم نگشته علاوه سیاحت موجب فساد عقیده وکفر وفسق نخواهد بود ولازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز وشب در خانه خود باشد وتالیف وتصنیف وتدریس کند مجملاً این ایراد نیز از درجه اعتبار ساقط ست واما جواب از ایراد سوم اینکه از شیخ کسی مشافهة از نجا که این کلمات را شنیده باشد وکتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا که کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علما عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه کاکل مشکین وخط بوحدت وجود ندارد چه طریقه شعرا بر ان جریان یافته ست که در اول قصاید ذکر محبوب میکنند ازان پس مطلب میروند چنانکه قصیده لام وبالله وی مربع قصیده حسنه ست دالة بر مدح امیر المومنین ست وکذا حضرت رضاء پیغمبر را در خواب دید وپیغمبر باو فرمود که این قصیده را حفظ کن و هرکه از را حفظ کند در قیامت حاجب میان او وجهنم خواهد بود پس بالیقین که گفت که سید اسمعیل حمیری در این قصیده تشبیب کرده وبیان عشقبازی خود را بان مراة بیان کرده پس او را نه بود وکاکل مشکین شیخ نیز از این قبیل ست از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ بهائی معاشرت با هر فرقه میکرد وبا هر ملت ودینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نمود سید گفت

که در مصر یکی از علماء عامه گفته که شیخ بهائی از علماء عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را باو اظهار کردم
پس او تعجب میکرد که شیخ در نزد ما خود را کمتر از علماء ما قرار داده و شیخ چند بیتی در این باب گفته در قصیده
که در مدح حضرت قائم ع گفته دانی امرء لا یدرک الدهر غایتی ولا فضل الا یدی الی سر اغواره احالط
ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کی لا یقبحون بانکاری واظهر انی مثلهم تستقزنی صروف اللیالی باختلافها مرارا
واز اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه باهر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی
او را انکار نکند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن و آداب علماء بر آن جریان یافته است فلذا علماء
عامه را خاصة تعظیم اسم میبرند و بالعکس و اما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جائی
کسی ننوشته و از ثقات نشنیده نشد علاوه بر این شیخ با نحوار آن وقت والدش شیخ حسین نبوده تا او را
بزند و یا تادیب نماید تا دیب نیز دلالت بر فساد عقیده نمیکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در
سلک عوفا بحسب ظاهر واداشتن خلاف قاعده بوده است و از مسلک و طریق فقاهت دور بود و اما جواب
از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و بالفرض
کلامی در این باب بنظرم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد امامیه و مقتضای لطف
است زیرا که بعد از جد جهد بقدر مقدور رسیدن بآنچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بما لا یطاق
لازم می آید و اما آنچه نقض کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلامش در کبری است نه صغری یعنی اگر چنین کسی
یافت شود معذب نخواهد بود اما در صغری یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرموده که چنین کسی
یافت می شود یعنی ایا قاصر یافت می شود یا نه و اگر شیخ در انتقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض
بمخالفین تمام می بود ولیکن شیخ این را نگفته و مقتضای آیه شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا-
دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التی فطر الناس علیها و همچنین حدیث-
کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه و همچنین قاعدهٔ لطف نیز اقتضاء
او همین ست و مخالفین و کفار مجاهده بحقیقت نکرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس
ایشان مقصرند قاصر و ثالثاً سلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسایل
و محل خلاف است و قاعدهٔ لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس در این
مسئله چنین فتوائی داده باشد طعنی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی با میر داماد معاصر بود و همیشه
میر داماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلوه خواهد نمود گویند
که وقتی پادشاه بشکار رفته بود و میر داماد و شیخ را بهمراه برده بود چون مسافتی طی نمودند یکی
از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگری پیش افتاده و متحیر شد

در سفر حجاز نوشت

وگاهی اسب تازی مینمود پس سلطان اسب تاخته وبنزدان که در پیش بود رفته وگفت آنشخص که در عقب مانده نهایت پستفطرت است وقابل آن نیست که اسب خود را براند وبهمراه ما باشد آنجناب فرمود که عقب ماندن او برای آنست که چون منبع ومعدن علم است لذا امر مرکب او کرانست که بار علم را بکشد واز این جهت سست می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب آنکه در عقب مانده منعطف ساخت وگفت که نه میبینی آنکه در پیش است واسب میدواند هیچ وقار وتمکین ندارد واز هرزه گی وبیمغزی اوست که در پیش است آنجناب گفت که چون در سینهٔ او علم بسیار است لذا مرکب او منبج وخوشحال است ونمیتواند خودداری کند ولهذا در جولان آمد وپیش افتاده پس سلطان بعد ها همیشه در توقیر وتکریم ایشان کوتاهی نمود وبطلبه علما اکرام توصیف ومدح وتعظیم یکدیگر کنند هتک همدیگر نکنند همیشه ودیس لازم است که علما هتک حرمت یکدیگر نکنند وبرای جیفه دنیا خود را خوار ونزد ابناء روزگار ننمایند همین که باهم در آویختند هردو ضایع وفاسد ومتاع ایشان کاسد می شود چنانکه معروف است که دو عالم میهمان شخصی بودند چون یکی برای حاجت بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فهم واداکش چگونه است آن عالم در جواب گفت که رفیق من بفهم وبی ادراک خراست پس زمانی گذشت آن که بیرون رفته بود داخل شد وآن که نشسته بقضاء حاجت بیرون رفت صاحب خانه از اینکه داخل شده پرسید که این رفیق شما فهم وعلم او چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم وخراست پس چون شب شد صاحب خانه حکم کرد که دو ظرف جو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از آنها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا بعوض شام برای ما جو آوردند پس آنصاحب خانه استفسار انمعنی نمودند صاحب خانه گفت که من از هریک از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خر است واز بدیهیات است که خر جو میخورد نه طعام لهذا برای شما جو آوردیم - مجملا مذمت ابناء جنس خوب نیست خصوصا اینکه در این ازمنه اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بجهت پیش رفت بیدینی خود شان مقابل عالمی می اندازند ودر پیش ایشان مذمت دیگری مینمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالی من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا گویند که سلطان آن زمان روزی بعزم شکار وتفرج از شهر بیرون رفته وشیخ غالبا در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را صید کردند وبنزد سلطان آوردند وچون سلطان نظر کرد دید که بر دندان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است سلطان تعجب کرد زیرا که معلوم است که این کار انسان نیست ولفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است بنحیکه بدون وضو انسانی آنرا نمیتواند مس نمود وآب دهان خوک نجس است وخوک نجس العین است پس این چگونه خواهد بود پس سلطان فرستاد که از عقب شیخ را معجلا حاضر ساختند واز استفسار علت

یعنی نمود شیخ فرمود که بسا باشد که این حکایت موید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء ما لا تحلله الحیواة را از جنس العین نمیداند و ما لا تحلله الحیواة مانند استخوان و مو و ناخن و سم و امثال آنهاست طبیبی دران محضر حاضر نبود آن طبیب گفت شیخ رئیس ابو علی بن سینا و مذان را داخل در ما تحلله الحیواة میداند و میگوید که روح دران حلول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ائمه علیهم سلام الله الملک الجبار وارد شده باشد که و مذان داخل در ما لا تحلله الحیواة است پس اعتباری بکلام پسر سینا نخواهد بود آن طبیب چون این سخن بشنید سر خود را حرکت داد و بخندید یعنی در مقام تشنیع و سرزنش بود که ایشان فهمی ندارند و جمود بر اخبار می نمایند شیخ از فعل آن طبیب در غضب شد فرمود مراد درین مقام ایرادی بر ابن سیناست که هرگز ازان خلاصی ندارد طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که پسر سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان او انسان حیواة دران حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جای دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة دران حلول کرده و آن و مذان و این قضیه موجبه جزئیه است و موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون با هم مناقضه دارند آن طبیب گفت که لابد است که من بکتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع کن که رجوع کردن تو نفعی ندارد گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بصفای نفس امورے از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی که از شیخ از روی صفائی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ از همین زیاده متعجب شد پس قاسم عرض کرد که شما و این مالعجب بدانید زیرا که شما کمی از حقیقت از صفائی نفس او آنچه من میکنم بهره آنها از سحر و شعبده است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال بر همین منوال است پس آنها را شایع مگردان و اگر بخواهی که آنها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار بنویس یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل انتو اند ادراک کرد چه شیوع این امور باعث افشای است پس قاسم کتابی نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در السنه اصحاب معروف باسرار قاسمی است۔

ایضاً گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که باو سرمه خفا تعلیم کند و چون آن سرمه را بچشم میکشید کسی او را نمیدید شیخ امتناع از انمینمود پس از اصرار از باب شیخ سرمه خفا را باو داد ولیکن سفارش بسیار باو نمود که در اخفاء آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مفاسد شود پس چند روزے گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوا رفت و همچنین خورش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند انکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد سلطان حیران بماند چند روز همین حکایت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشیخ معروض داشت شیخ فهمید که این کار صاحب سرمه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدی بعد از

از اعذار شما از مجلس برخواسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را به بندند و از روزن قدری کاه
دران خانه ریزند و آتشی بران افگنند که دود بلند شود و پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در انجا خواهد بود
بدون آنکه دسیسی باو برسانید او را نزد من فرستید چون چنین کردند که اخوندی در انجا نشسته زیرا که دود
بچشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند نزد شیخ بردند پس شیخ باو تغیر
فرمود او را ازین عمل توبه داد که بعد ها نکند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است
و بنحویکه قرار داد که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بر دیوار برسد اول ظهر است و این غرایب است
و ولادت شیخ بهائی در شهر بعلبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه
هفصد و پنجاه و سه و وفات ان فاضل نادر روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک
پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریبا می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیقه دقیقه است که همه
انها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از انجمله کتاب
جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بی اندازه و انرا برای شاه عباس تالیف کرده و چون
عبادات را انجام داد بجوار رحمت ایزدی پیوست پس پادشاه یکی از تلامذه شیخ انرا انجام داد و
کتاب را تمام نمود الحق که آن کتاب فایق بر کتب اتراب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی از
اطلاب است و کتاب زبده در علم اصول که بعبادات مختصره با نهایت محسنات نوشته و حواشی منه بر آن
زبده که علحده در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب
مفتاح الفلاح که در ادعیه و اورده و در نماز است با بیان لغات و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و
اقا جمال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح
حواشی غیر مدونه است و رسائل خمس اثنی عشریه در طهارت و صلواة و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء
را بران شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بران شرحی است
مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز در آورده و احکام نجوم را
اجمالا در آن مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بران نوشته ام و رساله تشریح الافلاک
در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی منه بر تشریح الافلاک که مدون است و
و رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصة الحساب در علم حساب و این فقیر
مولف کتاب بران شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضا حواشی غیر مدونه بر هامش آن کتاب
و کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و تفسیر و
اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخه صحیح از کتاب کشکول نایاب است و کتاب

مختلات که آن نیز نظیر کشکول است وحدیقهٔ هلالیه در شرح دعاء رویت هلال که در صحیفهٔ کامله مذکور است و
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشند ذکر شده وبیانات از احادیث نموده وابن خاتون رضی الله عنه
بر آن شرح فارسی نوشته وبسیار شرح خوبیست وسبب تالیف اربعین آنست که در حدیث وارد است که
چیزے قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث فرا گیرد که بکار امت پیغمبر آید پس آنچهل حدیث پرده
می شود میان آنشخص وآتش جهنم در روز قیامت پس قدماء از علماء اربعین می نوشتند مانند شهید اول
وشیخ بهائے واخوند ملا محمد باقر مجلسے ومانند ایشان وکتاب حبل المتین در علم فقه وبیرون نیامد ازآن
کتاب مگر طهارت وصلواة وکتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن وبیرون نیامد ازان کتاب مگر تفسیر سوره
فاتحه وکتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول ورساله مواریث در رساله ذبایح اهل کتاب ورساله صمدیه
که آنرا برائے خود برادرزاده شیخ عبد الصمد نوشته واین خطاست بلکه شیخ عبد الصمد برادرزاده آنجناب
آنجناب است وگویا خط شیخ یوسف ازان باب باشد که شیخ در دیباچه صمدیه میگوید که این رساله را برائے
برادر اعنی شیخ عبد الصمد نوشته ام وشاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادرزاده را قصد کرده باشد
وبر صمدیه شروح بسیار نوشته اند از انجمله اینفقیر مولف کتاب شرحے فارسی بر آن نوشته ام مشتمل بر
ذکر آثار واقوال وسید علیخان که حاکم شوشتر ودزفول وهویزه بود در زمان شاه سلطان حسین
وشرح بر ان نوشت صغیر وکبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال وذکر مستدلات وتحقیق حالات وشرح
صغیرش نیز خالی از دقایق نیست ومشتمل بر انعار نحویه بسیار است وسید علیخان حاکم بود باشجاعت و
سخاوت وفضیلت وجامعیت واجازه از علماء نیز دارد واجدادش همه فضلا بودند وآنجناب صاحب
کرامت بود وسید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمت او رسیدم دیدم محاسن مبارکش سفید است
پرسیدم که شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیرے بر قرآن نوشته باشم
بکلام خدا استخاره نمودم این آیه آمد وان له عندنا لزلفی وحسن مآب دانستم که اجلم نزدیک
است وشروع بتفسیرے مختصر نمودم وترک خضاب کردم تا بارے سفید خدا را ملاقات نمایم لیکن بعد از
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود واین از غرایب کرامات است وسید علیخان را شرحیست
بر صحیفه کامله در نهایت دقت ومتانت واز جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لا یحضره الفقیه
که تمام نیست وکتاب تهذیب در نحو وکتاب بحر الحساب وتوشیح المقاصد در ایام سنه وجواب مسائل
شیخ صالح جزایرے وآن بیست ودو مسئله است وجواب سه مسئله دیگر که نهایت مستحسن ومرغوب
است ودر نزد مولف کتاب است وجواب مسئله مدنیات وشرح فرائض نصیریه که از محقق طوسی است
وتمام نیست ورساله نسبت اعظم جبال بسوی قطر ارض وتفسیر موسوم بعین الحیوة وکتاب مشرقین

التمیمی در فقه طهارت از کتاب ذخیره و نزهت و رساله کر و رساله اسطرلاب که عربیست و شرح صحیفه
علویه که مساوی است بحقایق الصالحین و حاشیه مفصله بر تفسیر قاضی بیضاوی که ناتمام است و شرح بر تفسیر
قاضی و حاشیه مطول که ناتمام است و رساله در معرفت قبله و رساله سوانح سفر حجاز که معروف است به
نان حلوا و نظمست و حواشی کشاف و حاشیه خلاصه در علم رجال و شرح رساله اثنی عشریه شیخ حسن صاحب
معالم و حاشیه قواعد شهید به و رساله قصر و تخییر در سفر و رساله در بیان اینکه انوار سایر کواکب مستفاد
از شمس باشند و رساله در حل اشکال عطارد و قمر و رساله در احکام سجود تلاوت و رساله در استحباب سور
و وجوبش و شرح شرح رومی بر ملخص که آنرا در حدیقه بلاغیت ذکر کرده لمح شیخ غزالدین حسین بن
عبد الصمد بن محمد حارثی همدانی جبعی عالم محقق موثق معتمد مستند عماد ارباب سداد محل اعتماد مشایخ
امجاد و انجاد و نسبت آنجناب بحارث همدان انفاد و ترجمه خلف با شرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور
کرده و او از تلامذه جمعیست و بیشتر در شهید ثانی تلمذ کرده و شهید ثانی در اجازه شیخ حسین
که اجازه طویله مفصلست و در اول اجازه فرموده که اخ در راه خدا که مختارست در اخوتست
و مختار در دین و ترقی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم اوحد صاحب نفس طاهره زکیه
و همت باهره علیه و اخلاق زاهره انسیه بازوی اسلام و مسلمین و عز دنیا و دین حسین بن شیخ صالح
عالم عامل تقی خلاصه اخوان شیخ عبد الصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد شهیر بجبعی حارثی همدانی سعید کند
خدا سعی او را و نگونسار کند دشمن و ضد او را تا اخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حر املی در کتاب
امل الامل در ترجمه این بزرگوار فرموده که عالم ماهر محقق مدقق متبحر جامع ادیب منشی عظیم الشان جلیل
القدر ثقه ثقه از فضلاء تلامذه شیخ ما شهید ثانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل
حدیث و رساله در رد بر اهل وسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیه ارشاد و رساله تحفه
اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان و در آن رساله رد بر شیخ بن عبد العالی کرکی کرده چه
شیخ علی الیشا زا امر کرده که جدی را در میان دو کتف قرار دهند و تعبیر او محراب بسیار بجا
اینکه طول این بلاد زیاده بر طول مکه است بزیادتی بسیار و همچنین است عرض این بلاد پس لازم
آید انحراف ایشان از جنوب بسوی مغرب بانحراف بسیار و سفر بسوی خراسان کرده و مدتی
در حرات ماند و در انجا شیخ الاسلام بود و پس بسوی بحرین آمد و در انجا رحلت کرد و عمر او شصت و
شش سال بود تا اینجا کلام امل الامل بود و از تالیف او کتاب عقد طهماسبیه است که برای شاه
طهماسب نوشته بود و شرح بر الفیه شهید اول و رساله در صلوة جمعه و آنرا در شرح الفیه ذکر کرده و چون
بمنصب ریاست و جلالت و عظمت و عجم آمد پسرش شیخ بهائی هفت ساله بود و شیخ مرو بر بکه رفته و قصدش آن بود که

ایام وفات در مکه اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده امر خداوند عالم تعلق یافت بانکه زمین بحرین و مافیها بلند شود و بسوی عرصه جنت پس چون انچناب را دید اختیار مجاورت بحرین نمود که در انجا تا زمان وفات اقامت کند پس از مکه مراجعت کرد بحرین آمد و علماء بحرین از آمدنش مسرور و برای علماء بحرین مجمع درسی بود که در انجمع میشدند از جمله فضلاء بحرین شیخ داود بن سلمان بود و برای او در علم جدل ید طولی بود و میان او و علماء بحرین مناقشه می بود که موجب آشفته بودگی وقتی بود که در آن مجمع حضور نمی یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علماء بحرین نیز فرستادند که در انمجمع حاضر گردد چنانکه در سابق ایام حاضر می شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین حاضر شد پس او را دیدگر دند و تعظیم نمودند چنانکه سزاوار انجناب بود و چون شیخ حسین شنیدند که علماء ان سامان چنین مهیی دارند پس شیخ نیز روزی در ان مجمع حاضر شد و در آنوقت در انمجمع کسی نبود که در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در منازعه چنان که دیدن علماء دیده اصغار چنین است و شیخ داود در منازعه شیخ حسین مبادرت کرد با انکه او را ان رتبه نبود که با شیخ مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس منقضی گشت و شیخ رفت پس این دو بیت را نوشت -

انا س فی زمان قد تقدموا لمحو العلم فاشتغلوا بلم لم فان باحثتهم لم تلق منهم سوی جهل علی جهل لم لم

لانسلم و شیخ حسین در بحرین آنقدر اقامت داشت تا در انجا وفات یافت و قبرش در قریه مصلی از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی از این بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهور سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار از هجرت بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهور سنه ۹۱۲ نهصد و دوازده از هجرت است و در کتاب لؤلؤ بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنا بر این عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا انجا کلام لؤلؤ بوده لیکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش هفتاد و سال خواهد بود نه آن چیزیکه صاحب لؤلؤ فرموده **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العاملی و شیخ نواده انجناب در حاشیه در المنثور و المنظوم نوشته است که کرر و اقعشد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف و واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد تقی الدین ما سید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته که این جد ماست و نقل کرده از جماعتی از فضلاء این زمان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی معروف بابن الخجه و مشهور بشهید ثانی محور دائره علوم و تحقیق و مرکز کره آداب و رسوم تدقیق و رئیس افاضل اکمل و قدوه ارباب فضیلت و تالیف و تصنیف بحر تیار و بحار ناور فلک دوار اعجوبه

روزگار طور فطانت و فقاهت و رزانت و مستعد بسعادت شهادت تمهد قواعد دین
و سالک مسالک رضیهٔ متقین و ارائی مقاصد علیه سابقین است و اورا اجان از جمع بسیار است
چنانکه بیاید **در تلمذ شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل القامت
و سرش معتدل و در آخر امر بسمن و چاقی و فربهی مائل تر و روی مبارکش با صباحت و مدور و موبش
نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دو ابرو بود و بر او بود و خال یکی بریکی از دو رو و دیگری بر یکی
از دو جبین و نگش سفید و جسمش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش
مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر روی او مینگریست و غدوبت لفظ او را می شنید را ضی
بمفارقت او نمی شد و از مخاطبه مرا بمکتب بردند و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذهٔ او بود
گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من زمان فرستادن مرا بمکتبان بود که بسیار
صغیر بودم و پدرش بسیار عطوف بود با و تفرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و بمعلم می گفت
که او را مزن و بجان او واگذار چه من میدانم که او محتاج بضرب نیست و آنجناب همان نحو بود
چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون انچه با و نفع داشت میگردید و هرگز میل ببازی
نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزد یکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال
میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر درهم تو خواهم داد و آن وجه
موعود را میداد **در کرامت شهید ثانی** و شیخ زین الدین نقعانی در قریهٔ بصته
که بساحل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب هیئت نیکو بر ایشان داخل شد و با و کوزهٔ آب
بود پس دهان کوزه را بدهان شهید ثانی گذاشت و کوزه را نگهداشت و شهید از ان آب جرعه جرعه
می نوشید پس بیننده خواب سوال نمود از ان شخص دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی
بن عبد العالی کرکیست و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بان خبر داد اینکه گفت
که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلدهٔ رمله بمسجد معروف آنجا رفتم که معروف
بجامهٔ ابیض است برای زیارت انبیائی که در غار مدفون بودند پس دیدم که در مقفل است و هیچکس
در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گشوده گشت پس بغار رفتم
و نماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا انیکه بشهر در آمدم و از قافله سوال کردم گفتند
که آن قافله همه رفتند پس متحیر ماندم پس تنهائی رفتم تا انیکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس درین
هنگام مردی بر اشتر سوار آمد چون بنزدیک رسید بمن گفت که بر ردیف من سوار شو پس سوار شدم

او نسبی است و ظاهرا از جهات او بود و شهید ثانی او را مدح نموده

و آن سوار مانند برق میرفت پس اندرزمان گفت بقافله رسیدیم آنوقت مرا بزیر آورد و گفت برفقار
خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هرچه درمیان قافله گردیدم که او را باردیگر دیده باشم پس هیچ
او را ندیدم و پیش ازان هم او را ندیدم **کرامت سیم شهید ثانی** چون آن جناب بعزت رسید و با شیخ
محی الدین عبدالقادر بن ابی الخیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید
و اجازه داد شهید ثانی را اجازهٔ عامه و میان ایشان مواده زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را
بکتابخانهٔ خود داخل کرد که تفرج کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابے
را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را
بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعه که از مصنفات مرحوم علامه بود واقع شد
و آنرا گرفت **ایضاً کرامات شهید در دفع شر شامی** آنکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همشیره
اعانت بشهید در اموال مینمود و در ایام تحصیل تهیهٔ مخارج او و عیال او مینمود و شهید سفر مینمود که بآن قافله
مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را ازان مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر
درمیان قافله باشد و من خواسته باشم که بسفر روم هرآینه برآن قافله نمیروم و آن سفر را ترک میکنم
پس شهید مرتکب مسافرت شد چون ببلدهٔ قطبیه رسید و با شهید سرمائه بود پس حاکم بلده مطالبهٔ خراج
از قافله مینمود پس اهل قافله را با شهید نزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد
سابق شهید را از شتر او تحذیر مینمود آن مرد در نزد در خانهٔ والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بحاضران
گفت که این مرد لیست که من شما را آنرا خبر دادم پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آن مرد
گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاج محمد تو را فرستاده و تو را امداد نمود
پس در خاطر شهید ازین سخنها هراس و ریبه ظاهر گردید چون بر والی داخل شدند پس بحساب
تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با و نگریست تفرس خیر از وجه شهید نمود و رقعه بخط
خود بشهید داد که حمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رها می باشند پس چون از نزد والی
بیرون آمدند و شهید نزد آن شامی رسید آن ملعون گفت که تنکی نیست که با تو لجامیست که بآن مردان
را لجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغیر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود
و سرمائه شهید در انجا نصف یک حمل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محسوب داشته
و از خراج گذرانید **کرامت رابعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را** محمد بن علی بن حسن
عوری که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا
را در خواب دید که شهید را وعده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظرم

باقی نماند **کرامت خاصه** محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین اذبک از حج آمده بود و با او جماعتی بودند که از انجمله مردی بود شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجماعت میگذارد و آن مرد پیر از شهید و رفقای او نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت بنحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان نیز در شهید می آمد و خدا تعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سکان خویش نمود که آن سکها را بهمراه داشت پس آن مرد پیر و بعضی شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر با آن ملا عزم کردند که بعد از ورود بغداد بالنسبه بشهید سعایت کنند و شهید از عزم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بمقامی بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر سنی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدا تعالی شر او را کفایت نمود و شهید بزیارت ائمه فائز شد **کرامت سادسه در استخاره شهید از قرآن و ظهور کرامت**

شهید ثانی چون بحلب رسید عزم او آن بود که در حلب تخفیف داده اقامه نماید پس قافله بجانب روم میرفتند بر طریق معهود پس شهید استخاره نمود که همراه قافله رود استخاره خوب نیامد و بعضی از طلاب علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که نبدرت مردم از آن راه میرفتند پس شهید استخاره کرد که از آن راه رفت باشد استخاره خوب آمد اما سفر آن طلبه و قافله تاخیر افتاد پس شهید بکتاب خدا تفال نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناك عنهم پس اطمینان نفس حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخاره نمود بر اینکه بهمراه ایشان رفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا تفال نمود بر انتظار رفقائی که از راه غیر مشهور میخواستند که رفته باشند این آیه آمد ومن یولهم یومئذ دبره الی قوله تعالی فقد باء بغضب من الله پس قافله دیگر بر طریق مشهور مسرور می نمودند پس شهید استخاره نمود که همراه ایشان رود خوب نیامد پس بکتاب خدا تفال نمود این آیه آمد واتبع ما یوحی الیك من ربك واصبر حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین پس قافله چهارم بر اه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد و در این باب استخاره نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که بهمراه ایشان رفته باشند از راه غیر مشهور مسافرت می نمودند و تاخیر می انداختند و بامروز فردا مسامحه و مسامله داشتند

شهید میفرماید که صبح روز شنبه بکتاب خدا تفال نمودم این آیه آمد وتتلقهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون پس نهایت تعجب کردیم و گفتیم که این قافله اگر امروز رفتند پس این اعجب امور است پس معلوم شد که در همان روز اراده حرکت داشتند پس نهایت حمد و شکر کردیم خدا را بر این نعمت پس از آن ظاهر شد که در اقامت ما بحلب درین مدت حکمتها و سرهای بسیار در میان آمد و اقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانی و قحطی بود بنحویکه چهار منزل هیچ آذوقه نبود و در این راه که ما رفتیم در هر منزل و فور نعمت و نهایت ارزانی بود بنحویکه یکدسته علف در راه مشهور بده درهم عثمانی بود و در راه ما بیکدرهم بود **در کرامت شهید در باب تولد مولود** کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود در احوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت خدا بر ایم اتفاق افتاد در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابو ایوب انصاری رفتیم که در خارج بلد بود و سلطان محمد بر آن قبه بنا کرده بود و این روز جمادی الاولی بود پس چون بدان مشهد رفتم خلوت کردم و قدری از قرآن تلاوت کردم و مصحف را گرفتم و بآن تفال نمودم برای آنکه زوجه ام در حال مفارقت درین سفر حامله بود و عده ولادتش اوائل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را گشودم در ابتداء صفحه این آیه بود وبشرناه بغلام حلیم پس سجده شکر کردم و از خدا خواستم که مرا ولد ذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم شهر رجب که یوم شنبه بود مرا سلجات از وطن آمد و مرا مژده داد ندانیکه ولد ذکری عطا فرموده در همان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم ✤ وقاسمنی بکلا ناالکریم بفضله علیکم بمولود غلام من البشر ✤ فیا رب متعنا بطول بقائه واحی به قلبا له الوصل قد هجر **خواب دیدن شهید کلینی** را تا اینجا کلام شهید ثانی بود و محمد بن علی بن حسن گفت که این مولود از زوجه بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی و دختر خاله شهید بود و اسم آن ولد محمد بود و در حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت **کرامت ثامنه** شهید میفرماید که در یکی از اسفار برف آمد در شب دوشنبه بر بالائی برف خوابیدم و بسیار سرد بود و از غرائب آنکه در آن شب اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته ام و او شیخی بود نیکو صورت با زینت و بزرگواری علم از صورتش ظاهر بود و با من جماعتی از اصحاب من بودند که از انجمله رفیق من و صدیق من شیخ حسین بن عبد الصمد بود پس از کلینی مطالبه کردیم نسخه اصل کتاب کافی را که آن را نسخه کنیم پس داخل خانه شد و جزء اول از کتاب کافی را آورد که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا گشود و آن بخط نیکو و معرب بود و صحیح بود و در موزآن

باب طلا مکتوب بود پس ما تعجب نمودیم از نسخهٔ اصل ما بدین صورت پس نهایت مسرور شدیم و سابقاً
از نسخهٔ بد نهایت دلگیر بودیم پس طلب کردم از او بقیهٔ اجزاء را پس کلینی متالم بود از تقصیر مردم
در انتساخ آن کتاب و فرمود که من نمیدانم که بقیه اجزا در کجاست و گفت که شما مشغول باین باشید
تا من بقیهٔ اجزاء را پیدا کنم پس داخل خانه خود شد که باقی اجزا را تحصیل کند پس از خانهٔ خود بیرون آمد و در
دستش جزوی بود بخط غیر او و بر قالب ورق شامی کامل بود و ضخیم بود و خط خوبی نداشت پس آن را بمن
داد و بسوئی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته اند و متالم از آن بود و بود در مجلس مرا در
صالح شیخ زین الدین قفعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخهٔ اصل است با وصف متقدم و آن
را بمن داد پس من بسیار مسرور شدم پس از آن تفتیش کرد خوانه را و اجزاء بیرون آورد تا تمام چهار جزو
و یا اکثر بهمان وصف متقدم پس خوشحال شدیم ما و بیرون رفتیم با اجزا بسوئی شیخ جلیل مصنف او و در
همان مکان اول بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوئی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخ
کتاب و تقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینهٔ دمشق مردی از اصحاب ماست که اسم
او زین العابدین غرابیلی است که نسخه کرفت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب و آن کتاب را
در دو مجلد کرد هر یک جلد بقدر کتاب شرائع و نسخهٔ فخر است بر مخالف و موالف پس روی شیخ از سرور شگفت
شد و اظهار فرح نمود و هر دو دستش را بشود و برای او دعائی کرد بدعائی خفی که لفظ آن را حفظ
نکردم پس از خواب بیدار شدم در رویا شخصی پیغمبر را کرامت تاسعه محمد بن علی بن حسن عودی نوشته
که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنه نهصد و پنجاه و
شش که چون محرر کردم اجتهاد در قبله عراق را و اعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیرالمومنین
در آن نماز گذارد و یافتم انیکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامع را و بر آن برهان
اقامه نمودم و در آن جا منحرف بسوئی مغرب نماز گذاردم و طلبهٔ علم تصدیق بآن اجتهاد نمودند پس
شیخ موسی نام اعجمی تسلیم نمود و سه روز با من ملاقات نکرد و نهایت در این امر انکار داشت
زیرا که فضلا بسیار در آن محراب نماز گذارند خصوصاً مرحوم شیخ علی محقق ثانی و غیر آن پس شیخ موسی
در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرفه شد و نماز جماعت گذارد و نجوانحراف مانند انحراف
من پس جماعتی منحرفاً نماز کردند و بعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد و بسوئی آن جماعت
که دور او بودند که نماز کنند و انحراف ننمایند پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد نزد من آمد
و دست مرا ببوسید و از انکار اعتذار میجست پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قضیهٔ خواب
را برایم مذکور داشت کرامت عاشره در تفال شهید بقرآن شهید ثانی در بالای سر

ضریح مقدس در شب جمعه شست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کرد و خواند خدا را که بیرون
آید آنچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را کشودم و در اول صفحه
دست راست این آیه آمد فخرجت منها خائفا یترقب فوجه ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس برای
این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم **یازدهم در روایت محمد ابن علی**
شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته انیکه آنجناب اول تالیف او کتاب شرح ارشاد بود و
مینوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که
شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبه میخواند که مثل آن شنیده نشد در بلاغت و فصاحت پس آن خواب
را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که
آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبه معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت
است خصوصا در ابراعت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرمود اسامی
کتب فقه را با وجز عبارت و ارشق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا
امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم **کرامت دوازدهم** شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین
در حواشی در المنثور نوشته که شنیدم از کسانیکه با ایشان وثوق داشتم در بلاد ما انیکه شهید ثانی
در خواب دیدکه در بهشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی می دید از
علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن
کسی نشسته بود پس من سؤال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو
مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد ادراک نمود پس بنای
تتبع گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامهما **کرامت سیزدهم** پس از این مذکور میسازیم
که آنجناب اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المنثور نوشته که از شیخ حسین
بن عبد الصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در انچه روایت شده از
شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولائی ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود
پس آنجناب فرمود که نزدیک است انیکه در این مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا چیز یکه
قریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و شکی نیست که این از کرامات
اوست رحمه الله تعالی و اسکنه جنان الخلد پس شیخ حسین در جواب نوشت که بلی چنین چیزی از آنجناب
صدور یافت و خطاب بمن نمود و بمارسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برای
نفس زکیه اش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبد الصمد حارثی

در دوازدهم ذی الحجة الحرام ۹۰۳ در مکه مشرفه زادها الله شرفا و تعظیما کرامت چهاردهم در رویای
محمد بن حسن عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوینده بمن گفت که چرا ملولی پس گفتم چگونه چنان نباشم
و حال اینکه من برای حالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدرستیکه تو در میان دوازده خانه
مسکنداری که در هر یک از انها آب بهشت پس گشودم و چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نخواست
که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدایرا حمد نمودم و تخفیفی در مرض خود دیدم ازان پس در شب سه شنبه خواب
عجیبی دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امرم
چون خواهد بود از اهل بهشت خواهم بود یا از اهل آتش پس نفس خود ملتفت شدم و او را عیب میزدم و گفتم که
بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفرها مصروف شد با طهارتی که نیکو نبود و عملی نداری که بآن
مستحق جنت شوی مگر ایمان و حب اهل بیت پس بخود گفتم که ایمان علی الیقین در دخول بهشت است و من بحمد الله مومن
میباشم و بر ایم گناهان بسیار است پس بر آنها عقاب می شوم پس ازان داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب
در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر مستقیما از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس در این هنگام
مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف بانهایت وحشت ایستاده ام و انسی ندارم
و بر من ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است
مانند دملها بر آن بر آمد پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست
گفت که این روز قیامت است و تو را برای حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین
بیگیاه برگذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفتا که سیر کن گفتم بکجا گفت که مامور شدی که با تش در آئی
پس من حزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال راهی شدم پس با ایشان گفتم که ایا مرا به نزد پیغمبر خدا
نمی برید که شاید شفاعت نماید پس گفتند که ما مور بآن نشدیم پس گفتم که مرا قریب مکان ایشان
مرور بدهید بنحویکه صدمه نکند که شما قاصد آن مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر
و امیر المومنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متاخر تر از ایشان
نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمودند پس چون به نزدیک ایشان رسیدیم پس من سلام
کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بزیر انداخته از حیا و بدی منظر از انیکه ما مور با تش جهنم شده ایم پس
پیغمبر من نظر کرد در حالتیکه سر بزیر انداخته بودم و پیغمبر زمانی در ما تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت
برید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است
پس پیغمبر من با ایشان کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را با و دادم و در آن صحیفه در ورق اول
مکتوب بود بیک سطر بخط واضح الایمان وحب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته بود پس انشان نمود صحیفهٔ دیگر پس آن را باو دادم و آن پیر بود و جای یک کلمه خالی نبود پس آنجناب هر دو را بزیر زانوئی مبارک گذاشت پس ازان فرمود که او را به بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله صحیفهٔ او را دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشر کرد بناگاه مملو از حسنات بود از اول تا بآخر پس از آن صحیفه سیئات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیئات پس پیغمبر بایشان گفت که نظر کنید پس ایشان عرض کردند که امر بسوی تو هست پس پیغمبر انشان کرد بجانب راست و فرمود که او را به بهشت برید پس ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما ازان ها نیستیم که کسی را به بهشت بریم انجناب بمن فرمود که تو خود به بهشت برو عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست انشان کرد و فرمود که خواهی دید دری بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند که باز هست انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بد قبیح آن جناب فرمود که چون داخل شدی می یابی نهر کوثر را در نزد در بهشت پس ازان نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز که بتو هست از سوئی منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت ازان بپوش پس بنشین و استراحت کن و بخور از انچه در انجا هست پس عرض کردم که در آن جا چیست آن جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح هست در آنجا رطب و انگور و لبن هست پس عرض کردم که قسم بحق تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خوراک بلد شما هست پس عرض کردم که پس ازان چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی خبر دهد تو می آید و تو را بمکان تو میرساند آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده هست پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی نورانی ظاهر شد و آن گشوده هست و هیچکس در انجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس در آن غسل نمودم و آن سوئی منظر که در بدنم بود رفع شد و عبور کردم بجانب دیگر و در انجا جامه چندی دیدم که بعضی در رصندوق بزرگ و بعضی در سفطهای کوچک بودند پس بعضی از انها را پوشیدم و نگاه کردم پس بناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم ازانچه در آن بودم از محنتهای فراوان و آن رعبی و ترسی که در دلم بود پس بناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند بر خیز تا به بینی انچه را که خدا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مرا داخل در ی کردند که نیکو بود پس گفتند که این ابتدا مقام و محل تو هست و اندکی سیر کردیم پس بقبه رسیدیم که بر بالای ستونها بود بدون دیوار و در حوالی آن نهرهای جریان داشت پس گفتند که بنشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی نمیخوری گفتم باکی نیست پس مائده حاضر ساختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش ازان می آمد و آن مائده بر حوانان نیکو بود و با ایشان

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مائده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس گفتند که ما ملائکه میباشیم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من نمیخوری گفت بلی زود دست که بیاید بسوی تو کسی که با تو بخورد او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیله آمد که بیننده گان مثل آن ندیده بودند چون به نزدیک ما رسید سلام کرد و زانوئی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس با او گفتم که بسم الله بخور پس از زمان سؤال کردم که این زن کیست گفت که از حور العین هست که خدا برائے تو محبیا کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من با آن زن نظر مینمودم و متحیر در حسن منظر آن بودم پس از زمان آن دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکو رویان آمدند و با ایشان دابه بود که در میان فرس و بغل بود نیکو منظر و برآن زین بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روئی من بودند و در آن بستان ها و نهرها ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریبا بوده و باقی مانده هست برائے تو چندین برابر آن در آنجهتی که ما در آن هستیم پس مرا بدست راست بردند و ساعت دراز سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این حد ملک شیخ زین الدین است پس گفتم اکنون در کجا هست گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدا تعالے باو پس گفتم که آن جراحاتے که در بدن او بود از اهل بغی و عدوان آیا مندمل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نماند مگر یکے از بالائے دوش او که مانند ستاره درخشان هست و آن علامتی هست که باقی مانده هست پس گفتم که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصا اسامی کسانی را چون شیخ محمد حر و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمائ ایشان در نظرم نیست پس گفتم که اراده دارم که ببینم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون او می آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم دو مرد را که نشستند و بر ایشان هیبت و وقارست پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم و دیگری حضرت امام رضا هست پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند گویا مبارکباد میگفتند مرا بانچه خدا انعام فرموده و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس ازان از من مفارقت کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد و را استقبال کردم و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سؤال کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنها بخیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند آمد تعیین نمائیم پس ذکر سید علی بن صایغ که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسمائ ایشان در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و صحت یافتم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور هست چنانکه در تفسیر تلامذهٔ او مذکور هست و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازه دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا بی ریب باشد و در شرح لمعه در کتاب نکاح یا لعان یا ایلاء یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارتش
دلالت دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب اربعین گوید که شهید ثانی
از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی و ملا صدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجازات
خود را نوشته و او اجازه از دو نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میر و اما دو در آن اجازه گفته که شهید ثانی
اجازه دارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن دو اجازه اجازه شهید
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شده و سوخت از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات و تائیدات
ربانیه است با اینکه آنجناب را ملال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
و این حکایت را شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور داشته و لله الحمد که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی
در مداد و قلم شهید ثانی در باب مداد چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور
داشته که کرامت مشهوره آنجناب آنست که قلم را یکدفعه بدوات فرو میبرد بست سطر و سی سطر مینوشت
و بساهست که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
و شاید آن باختلاف سطور و ازمنه و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در در المنثور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ حسن و پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتابهای شیخ محی الدین
جد مادری صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزدیک بآنقدر هزار جلد
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب
و معلمین و متعلمین است و مسالک مرجع فقهاء اطیاب در هر بابست و هر مصنف که بعد از مسالک آمده
بمسلک مسالک رفتار کرده اگرچه بر فروع آن زیاد کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که شهید صهر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمیذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عاملی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاخر و محاسن بوده و شیخ امت و مبدء و منتهای فضائل بوده و بخطه
از عمر بارها مصروف داشت بگردآوردن کتاب فضیلتی از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود در یوم و لیله

باینچه نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد در عبادت و نظر
در احوال معیشت و قضاء حوایج محتاجین و مهمانان را تلقی مینمود به بشاشت و کرم و روی خندان دیگر انکه در شب
هیزم جمع کرد برای عیالش می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز را باشتغال بتدریس داشت
و نماز عشا را با جماعت میکرد و ازان پس باغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز صبح را
در مسجد ادا نمود و ازان پس تدریس میکرد پس ازان ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیرانها بسر حد کمال رسیده و مولد او سیزدهم شوال سنه ۹۱۱
نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال انکه نه سال از عمر شریفش گذشته و در خدمت پدر
بزرگوارش مشغول بدرس شد و بفنون عربیه و فقه تا انکه والدش برحمت ایزدی پیوست و آن در سال
نهصد و بست و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
بن عبد العالی میسی در اواخر سنه نهصد و سی و سه و ازان پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی وطنش جبع آمد
ازان پس به مشق رفت و در آنجا نزد جمعی تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
بن جابر پس باز بسوی جبع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن التحصیل است
در نزد جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نزد شانزده نفر از علمای مصر تلمذ نمود پس در
سنه نهصد و چهل و چار بمکه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب جبع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
چهل و شش بعراق رفت برای زیارت آئمه و در همان سال مراجعت نمود پس ازان در سنه نهصد و پنجاه
و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در بعل بک بود با تفویض
شد پس به بعلبک مراجعت کرد و در انجا اقامت نمود و در مذاهب خمسه در مدت طویله درس گفته تا انجا
حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
اعراض ازان نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه صحیح بود لیکن مفاسدی بر آن مترتب
میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد تا بتواند
که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و تالیفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
کاظمینی شصت تالیف دانسته از انجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
قبل ازان از علماء اطهار بظهور نرسید معروف است که چون مسالک را باصفهان بردند علماء اصفهان
گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است چون شرح لمعه با صفهان رسید فضلاء اصفهان هم بفضیلت
جناب معترف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسمی بروضة الجنان است و ازان کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمد و آن اول تالیفات آن جناب است که بعد از ظهور تهادش بزور ملکه تصنیف فرموده و آن جناب از عمرش سی و سه سال گذشته بود و شرح الفیه مسمی بمقاصد علیه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر و فوائد ملیه و شرح نفلیه و شرح لمعه در دو جلد و بر او حواشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل هندی صاحب کشف اللثام بر طهارت و صلوة ان مفصلا تعلیقه نوشته و میرزا محمد دیلماج و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسین این شهید ثانی و تعلیقه او مجلد است و مسمات است بزهرات روضه و با فضیلت نوشته و سلطان العلماء آنرا باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و شیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و اقا جمال خونساری از اول تا آخر دو سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع بالتفصیل و استدلال و در بعض باختصار و اکثر مواضع را مستعرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت و صلوة این را تعلیقه نوشته و خالی از دقت نیست و محمد صادق بن عبد الفتاح تنکابنی و میرزا ابراهیم پسر ملا صدری از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و اقا محمد علی ابن آقا باقر هزار جریبی دو سه مجلد بلکه علاوه تعلیقه بر آن نوشته و نهایت بافقاهت است و اقا رضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد و شیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نوری را بر آن حواشی غیر مدونه است و این فقیر مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات دو چند مجلد و ملا میرزای شیروانی را نیز بر آن حواشی غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادره عن اقلام الاعلام و شرح لمعه آخر تالیفات آنجناب است و انرا در شش ماه و شش روز نوشته زیرا که در ظهر نسخه اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز اتمام آنرا نوشته و این فقیر را حواشی غیر مدونه بر کتاب مسالک است و اقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر مسالک حواشی مدونه است و از جمله تالیفات او حاشیه فتوائی خلافیات شرائع و حاشیه قواعد و کتاب تمهید القواعد که دویست باب است صد باب در نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کرده و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را هم غالبا نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیة المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب المتعلمین است و قریب بسه هزار بیت میشود که هر بیتی پنجاه حرف است و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا علماء در سابق آیام محترم بودند و در این ازمنه حرمت از ایشان رفته است و در حل این مطلب فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلماء می چسپاندند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء استنکاف و استنکار داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا گمان میکردند که اکسیر اعظم در نزد علماء است و در این ازمنه علماء خود را باهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیائی ایشان درخواست نمودند پس اهل دنیا استنکاف و استنکار نمودند و چنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

و علمائی

و علما رتبی دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود و فی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت حال بر وجه صواب است و از جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رساله اسرار صلوة و رساله در نجاست چاه بملاقات و عدم آن و رساله در یقین بطهارت و حدث و شک در متاخر و سابق و رساله حدث واقع در اثنا غسل جنابت و رساله در تحریم طلاق حایض حامله که حمل بیدا و زوجش حاضر باشد و رساله در طلاق غائب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بنماز و رساله در آداب جمعه و رساله در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله صغیر در مناسک حج و رساله در نیات حج و عمره و رساله در احکام حبوة و رساله در میراث زوجه و رساله در جواب سه مسئله و رساله در بیان ده مبحث مشکل در فن علم و کتاب مسکن الفؤاد در نزد فقدان احبه و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از اخبار و آیات بیان نمود و خصوصا صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوندا در مصیبت اولاد این مثوبات را مستحق لیکن مرا بدرد مصیبت اولاد گرفتار مکن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوض آن صوابهای دیگر مرا مستفیض فرما و کتاب کشف الریبه در احکام غیبت و رساله در عدم جواز تقلید میت و رساله در اجتهاد و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن تدوین نمینمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجازه دو فرزندم محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین و کتاب منار القاصدین در اسرار معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخره و کتاب رجال و نسب و رساله تحقیق ایمان و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیرالمومنین ع و رساله در تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و شرح آن منظومه و رساله در شرح بسمله و سوالات شیخ زین الدین واجوبه آنها و فتوای شرائع و فتوای ارشاد و مختصر منیة المرید و مختصر مسکن الفؤاد و مختصر خلاصه و رساله در تفسیر قول خدا تعالی والسابقون السابقون و رساله در تحقیق عدالت و جواب مسائل خراسانیه و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله سطنبولیه در واجبات عینیه و بدائه در سبیل هدایه و فوائد خلاصة الرجال و رساله در ذکر احوال خود و محمد بن حسن که تلمیذ او بود آنرا زیاد کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاده کرده و غیر آنها از رسائل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از اخوند ملا صفر علی لاهیجی شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتهار بر افراشت عامه عمیا از این معنی دلتنگ گردیده بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بیای تخت بادشاه ببرند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل آید این هفت نفر در بین راه دست بی ادبی

باو دراز نمودند و در بین راه کرامات بسیار از آنجناب بمنصهٔ ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند که اگر او نزد سلطان برود خواهد نجات یافت و ما را گوست بی ادبی باو دراز کردیم خواهد بهلاکت انداخت پس او را بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیدند سر او را برای پادشاه بردند پس سید عبد الرحیم عباسی که سید بوده و از نسل عباس بن عبد المطلب بود و در باطن شیعه و از اخلاص کیشان شهید بود این واقعه را شنید و او منصب مستوفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و نزد پادشاه رفت و قلمدان را نزد پادشاه گذاشت و عرض کرد که مرا رخصت گذاری معاف دارید سلطان از سبب استعفا او از او پرسید سید عبد الرحیم گفت که ملازمان آستان سلطان از قاعده و قانون اعیان جهان بیرون رفته اند شما میفرستید که شیخ زین الدین را بیاورند تا به علماء مجادله کنند و مذهبش معلوم گردد ایشان سر او را برای شما می آورند و شما هم ایشان را مواخذه نمیکنید پس سبا باشد که شما مرا بخواهید برای همین پس ایشان سر مرا خواهند آورد و در چنین دولت خدمت کردن خطاست پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن هفت نفر را بسید عبد الرحیم بخشید سید امر کرد که آن هفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این هفت نفر را بآتش سوختند و در کتاب اهل الاهل گفته که سبب قتل آن جناب چنانچه بعضی از مشایخ شنیدم و بخط بعضی دیدم اینکه دو نفر در خدمت شهید ثانی بمرافعه آمدند پس برای یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیه غضبناک گردید و بسوی قاضی صیدا که اسم او معروف بود رفت و شهید درین ایام از مسکن دور شده در باغ انگوری منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعه بوده و هر روزی یک کراس مینوشت یک جزء باشد پس قاضی صیدا بسوی حج کس فرستاد که او را بیاورند و شهید در آن ایام بمکه برای حج بیت الله رفته بود با نیکه سابقا بدفعات متعدده حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود که مخفی باشد که کسی از احوال او آگاهی نداشته باشد و در اثنای راه در میان محلی نشست و روی محمل را پوشانید پس آن شخصی که بطلب او رفته بود در حج او را نیافت و اهل آنجا گفتند که آنجناب مدتیست که سفر کرده است پس قاضی صیدا بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخص مبدع پیدا شده که از چهار مذهب خارجست پس سلطان بطلب او کسی را فرستاد که او را زنده بیاورید تا با علماء مجادله کند و مطلع بر مذهب او شویم تا انچه مذهب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بمکه رفته است پس بطلب او روان شدند پس در اثناء راه مکه باو رسید آنجناب فرمود که با من باش تا حج آوریم ازان پس هر چه میخواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را برد و مدتی چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص که همراه شهید بود سوال کرد که این چه کس است که با تو است در جواب گفت که او مردی است از علماء شیعه امامیه که من میخواهم او را نزد سلطان برده باشیم

انتهی

آن شخص گفت که تو در اثنای راه یقین بالبسنه با و تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و نمیترسی که او بپادشاه شکایت از تو کند یارانی هم در انجا دارد آنها هم با و اعانت مینمایند پس عیش تو بهلاک تو خواهد شد پس صواب آنیکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرود طالح جهت پی کنندهٔ ناقهٔ صالح در کنار دریا سر اطهرش را جدا ساخت و طائفه از ترکان در آنشب دیدند که نورها از آسمان نزول مینمایند بان مکان و بالا میروند پس ترکمان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس آن ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عباسی سعی در قتل او کرد پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام امل الامل بود و بعضی از او با در تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذلک الاواه الجنة مستقره و المدد و در لولو لندکورست که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش باشد البته باید بها وقف خواند نه تبائی مثناة فوقانیه والا زیاده از هزار میشود و انچه من بر آن اطلاع یافته ام در مواضع متعدده آنست که در سال نهصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد بود و مؤید این مطلب انیکه در کتاب دُرّ المنظوم و المنثور که از تالیفات شیخ علی نواده شهید ثانی است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجهٔ شهادت رسید در سال نهصد و شست و پنج بود تا اینجا کلام لولو بود و سقطات و خبطیات او ظاهرست چه عبارت بعض ادبا رغلط بین ست زیرا که آن عبارت متجاوز از هزار ست علاوه کلام دُرّ المنظوم منافات بسیار با انچه لولو در صدر کلامش فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و انچه مولف کتاب برخورده و در تذکرة العلماء نوشته ام ولادتش در سنه نهصد و یازده و فاتش در سنه نهصد و شصت و شش اتفاق افتاده ست و صاحب لولو گفته ست که یافتم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود که گرفته شد و ماخوذ گردید شهید ثانی در مکه مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول سنه نهصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوی بعضی از خانهای مکه و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود پس او را از راه دریا بقسطنطنیه بردند و در آن بلد او را کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از ان جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل شده ست از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لولو بود و علامه مجلسی در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائی از والدش شیخ حسین که شاگرد شهید ثانی بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم که اثر تغیر در بشرهٔ مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود کرامت دیگر از آنجناب
آنکه بعد از شهادتش باران عظیم خارج از حد اعتدال در اسلام بول آمد و دریا بهیجان آمد بحدیکه نزدیک
بود که اسلام بول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبرش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبرش میباشد
که منسوب باو هست و آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد لیکن اخباری
مسلک هست و صاحب فضل هست و شرحی فارسی بر کافی نوشته هست و شرح کتاب زکوة در نزد من هست
و از جمله تلامذه او آقا رضی قزوینی هست که بسیار فاضل بود و جامع و صاحب تالیفات بوده ستیما
آنیکه مجموعه نوشته در مسائل عدیده از منقول و معقول و ریاضی و نجوان و این کشف ازان میکند
که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالبا مظهر کمالات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در رد
مسئله برخطا رفته بود یکی آنیکه ترجیح بلا مرجح جایز هست مانند رغیفی جایع که مدون ترجیح یکی را بر میدارد
و مانند قدحی عطشان و مانند آنیکه در مکانی که مسطح باشد و آبی بر آن ریزند پس باید آن آب بهیچ
سمت رو آن نشود و حال آنیکه میشود و متکلمین این موارد نقض را متعرض شدند و جواب دادند اول
اول و مانند آن باین نحوست که ارادی در امثال این مقامات مرجح هست و اگر ترجیح بلا مرجح جایز
باشد انسداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفین هست یعنی وجود و عدمش بنسبته
بذاتش مساوی هست پس اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بی صانع
متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئله دوم که ملا خلیل بر آن رفته آنیکه شکل اول
منتج نمیدهد زیرا که مستلزم دور هست زیرا که نتیجه موقوف بر کبری هست و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور
باطل هست پس شکل اول باطلست پس استدلال بشکل اول در هر مقامی باطلست و این شبهه را
شیخ ابو سعید ابو الخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی را
بیکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول هست چه آن سه شکل باید بشکل
اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور هست چه نتیجه موقوفست بر اندراج اصغر تحت اکبر بتقریری که متقدم
شد و هر دلیلی تا بشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اول بدیهی
الانتاج هست چنانکه شما میگوئید با آنیکه این مستلزم دور و دور باطلست چون این شبهه بشیخ رئیس
رسید در جواب نوشت که دور باجمال و بتفصیل مندفع هست چه جهته دور مختلف هست زیرا که کبری موقوف
بر نتیجه اجمالا و نتیجه موقوف هست بر کبری اجمالا الحاصل چون ملا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود
اشتهار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند قاصمین و اضراب و اتراب او نهایت
در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملا خلیل رسید روانه اصفهان شد که با ایشان

درین باب مجادله نماید پس وارد مدرسه شد که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود

در مباحثهٔ ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل بحجرهٔ ملا میرزا وارد شد ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروف بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه دور لازم می آید و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مشتمل است بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه نمیدانی پس دلیل تو بنا بر مذهب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نکرد تا آقا حسین بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است **ما آقا حسین بن محمد الخونساری** از جها بذ جماهیر اکابر و اکارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به اُستاد الکل فی الکل و در ابتدا کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی بافقیهی بجائی مهمان شد پس در وقت خواب برای فقیه رختِ خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند پس فقیه با آقا حسین گفت که تو هیولی را بزیر بینداز و صورت را بالایش بگیفن و بخواب جناب آقا حسین صباح زود بخدمت محقق سبزواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از شاگردان شیخ بهائی و اجازه از او دارد حاضر شد و مدت دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بجالهٔ نکاح خود در آورد و آقا جمال از دختر او تولد یافت و چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند و پسرش آقا جمال و ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواهش آن کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید اول و از ابتدای آن کتاب بقدر دو ورق آنرا هیجده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمودند جناب در جواب فرمود که سلطان آنرا تالیف نمود نه من و آن کتاب موسوم بمشارق الشموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل اجازه از او دارد **منهم محمد بن حسین خونساری** ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خونساری و در تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تالیفات او تعلیقه بر شرح مختصر

اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق است و تعلیقه بر خفری بر الهیات شرح تجرید قوشچی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تامل بود و او بتذکیر ادا کرده بود و یا لعکس پس درین باب باو ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر و التانیث سهله پس لفظ سهله را نیز مؤنث او در رساله ملا محسن فیض خواست که بزیارت بیت الله رود و از کاشان حرکت نموده وارد اصفهان شد و بر آقا حسین مهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رساند ملا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا جمال از عهده جواب برنیامد و تا آنوقت غالب اوقات را بیطالت میگذرانید پس ملا محسن دست برد زد و گفت حیف در خانه آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانه آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت شده پس گفت که این آقا جمال خیران آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام حاضر کردند در حالیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خان را در انجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا انیکه یکدفعه اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما انرا در اول شب آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان با قاصد میداد که آقا قضاوت کند پس در زمانی یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سوال کردند و جواب لا ادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمائید که نمیدانم آقا جمال در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برای آن چیزهائیکه میدانم میگیرم و اگر برای آنچه نمیدانم نخواهم تنخواه بگیرم خزینه پادشاه وفا بان نمی کند

حجج ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعله ذکاوت وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بمدقق شیروانی و معروف بملا میرزا شیروانی افکار را بکارش نتیجه افکار اسلاف اشراف اولین و اقوال و رشحاتش در سطور طروس متاخرین چون خورشید رخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش قریب بجزر و مد قائق نهایت خوش مفاد و از تلامذه استاد الکل فی الکل آقا حسین و اجازه اش از عالم بلاشین و مین آقا حسین است و در زمانی انعالم زهاتی و فاضل بلاثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزای شیروانی با لباس شیروان و کلاه وارد خدمت آقا حسین خونساری گردید در حالیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بو علی را تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

براو وارد ساخت پس آقا حسین نام و نشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که من مطالعه برای تو نه نموده ام امشب مطالعه تو را مینمایم پس در نزد آقا حسین رحل اقامت انداخت و تلمذ نمود و از جمله فتوای غریبه ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز ترتیبی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت توهین و تضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا روزی در مدرسه بر سر حوض آب با یکدیگر نشسته باشند پس طلاب از جواب آن جناب عاجز و در جناب شبهه باقی ماندند پس آنجناب کفی از آب برداشت و به هوا داد و فرمود که همین در ابطال این برهمین کافی است یعنی وجود آب دال است که این براهین شبهات و مغالطاتی باشند مصادم ضرورت می باشند و هر شبهه که مصادم ضرورت است باطل و عاطل و فاسد و کاسد است و معروف است که ملا میرزا با آقا جمال همیشه مزاح و مباحثه و مجادله و آزار میکردند بحیثیکه غالبا اوقات را بر او تلخ میکرد۔

۲ نشست طلاب بر در اوضع شنیدن ایشان آنکه بفضا و بر آن آقا میکرد که چرا حوض با بر آب نداشته

در حل ملا میرزا معمای شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و آقا جمال را برای تعشی و شام ضیافت خواست آقا جمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا را بخواسته باشند پس او وعده ندهد و الا وعده دهد پس آقا جمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته گفت نه آقا جمال گفت که برو و من امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که آقا جمال میل دارد که ملا میرزا را هم وعده بخواهد پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز بضیافت خواست چون زمان شام در رسید آقا جمال بخانه آنشخص رفت دید که ملا میرزا هم در انجاست پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه مسائل علمیه با آقا جمال بنحویکه آقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بفطانت دریافت که منظور آقا جمال آن بود که ملا میرزا را بنا شد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از دسائل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد که بعضے گفته اند که شعر اول دیوان خواجه حافظ ✽ الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها ✽ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها معمی است باسم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معمی است و از فکر کردن و معطل شدنش باعث خلاصی آقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و بفکر توجیه نمود برای اینکه این شعر معمی است باسم احمد و بار دیگر با آقا جمال در آویخت و مباحثه نمود۔

در مطایبه ملا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فواق فلک اطلس نه فلاسفه است و نه ملا۔ ملا میرزا گفت که چون بفوق فلک اطلس رسیدیم آسیاب را بالا میزنیم و دست را در آنجا فرو میبریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن را از انجناب بر سبیل مزاح بود و آقا با قر بهبهانی نوشته است که ملا میرزا گفت که من پست و نه شرح جامی را

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیزیرا که دفعهٔ پیش نفهمیده بودم و از خارج مسموع شد که ملا میرزا میگفت که هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفتم —

در مطایبه ملا میرزا با آقا جمال

گویند که در زمانی آقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی میرفتند و یکی از ایشان بر دراز گوش سوار بود و آقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید و ملا میرزا بر سر می بست و چون دراز گوش بصد و قه ات انکر الاصوات اصوت الحمیر شروع بفریاد انکر خود نمود ملا میرزا ترک بود و آقا جمال اصفهانی ملا میرزا با آقا جمال گفت که این دراز گوش اصفهانی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود آقا جمال بملا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی نیز گویند —

در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که بانهایت دقت است و کشف از آن میکند که آنجناب در فن حکمت ید طولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفهٔ سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بوده ملا میرزا این حاشیه را در رد ایرادات او نوشته و در ان حاشیه هر کجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیهٔ سلطان نوشته ام و از اسمی ساختم بر رد و ایرادات سیفیان را که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفهٔ سلطان نهایت فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر حفری بر الهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی و حاشیه بر شرح لمعه اسم سامی او محمود است و سید حسینی نسب است و در اواخر شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوائل شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده در قول معالم در تقسیم ان کان بوضع واحد —

در احوال خلیفهٔ سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در اواخر شیخ محمد بوده و شیخ علی بود و سلطان را بر شرح لمعه نموده و این دلیلست که در اوائل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر مکه نموده و در اثنا عمل هر وله که مستحب بود بعمل نیاورد و چون باصفهان باز گشت و کیفیت هر وله نکردن او بشاه عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و باو گفت که تو در کار خانهٔ خدائی تانف و استنکاف و استکبار

می ورزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بر دوش او گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مذاهب غریبه سلطان اینکه اجنه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس پیغمبر بر طایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این ازمنه جن وجود ندارند و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقه من برای من نقل کرد که فاضل قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلماء قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمة الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلماء که واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در ان عهد بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است وحق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه بتظافر و تسامع دیدن اجنه بسیار رسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر بر خلاف این خبری وارد شده محمول بطایفه خاصه و یا مطروح است و اخبار دالة بر وجود جن در زمان ائمه تواتر معنوی دارد و سید جزائری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در شبها در امکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید جن را ببیند پس برایش اتفاق نیافتاد پس ولد او با و گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسانیکه برای ایشان قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمة الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید مراد ش از او حد مقدس عدل تقریبیه صدر کلام آخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد و الله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والدم که در روزی در جنگل تنکابن که قریب به سقط الراس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان و پنجه بعقب و پاشنه پا به پیش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظرم غائب شد و هیچ خوف هم نداشتم ـ

مد ملا عبد الله تونی

و تون در بلاد خراسان نزدیک قائن و ملا عبد الله از معاریف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن حسین تستری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلماء که از تلامذه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و ریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم آخوند ملا عبد الله یزدی صاحب شرح تهذیب منطق و حاشیه معروف بران و حاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب و کرامات او سابقا بیان شد و او

و اُو حکیم بوده و شیخ بهائی او را توصیف بعلامه نموده و شیخ بهائی در نزد اُو تلمذ نموده و صاحب مدارک نیز در نزد او تلمذ کرده و ملا عبد الله در نزد ملا جلال دوانی درس خواند و ملا جلال در نزد سید شریف درس خواند چهارم اخوند ملا عبد الله تونی است که اخباری مسلک بود و اُو در اواخر زمان شیخ بهائی و میرداماد بوده و از تالیفات او کتاب وافیه لااصول است کبیر او شرح نوشته اند مانند سید صدر الدین همدانی و سید محسن کاظمینی که شرح او چهل پنجاه هزار بیت میشود تقریبا و سید بحر العلوم نیز قدری از اوائل آن کتاب را شرح نوشته و در وقتی از اوقات ملا عبد الله بدیدن میرداماد رفته و میان ایشان مباحثه و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبد الله خواست که از مجلس رفته باشد میرداماد فرمود که ای اخوند ملا عبد الله چون از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی که با میرداماد مناظره نمودم بلکه بر علما فخر کن که امروز که امروز کلام میرداماد را فهمیدم انصاف اینکه موافق حق و مطابق واقع فرمود چه ملا عبد الله را بالنسبه به میرداماد مقام شاگردی است بلکه بسیاری از تالیفات میرداماد را نفهمید

در مکالمه شاه عباس با ملا عبد الله

گویند که شاه عباس روزی بدیدن اخوند ملا عبد الله تونی آمد و اخوند مدرسه ساخته بود و خالی از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسه را سیر کرد و از ملا عبد الله سوال کرد که مدرسه شما چرا خالی است و مجمع طلاب نیست ملا عبد الله در جواب گفت که جواب این سوال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت پس روزی اخوند ملا عبد الله بباز دید پادشاه رفت پس از طی تعارفات و گفتگوها پادشاه بملا عبد الله گفت که چیزی از من خواهش کن اخوند گفت که من مطلبی ندارم سلطان در این باب اصرار کرد اخوند گفت اکنون که شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و آن است که من سوار شوم و شما در پیش روی من پیاده در میدان شاه قدری راه رفته باشید سلطان گفت که حکمت و سبب این چه باشد اخوند گفت که جواب انرا بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس انجائیکه سلطان صفویه رحمهم الله تعالی از مروجین دین حضرت سید المرسلین سلام الله علیه و آله اجمعین بودند و در احترام علما و اعلام غایت کوشش داشتند لذا اخوند سوار شد و شاه عباس در پیش روی او روان شد و قدری رفتند و همه اهل شهر و غیره دیدند پس اخوند سلطان را وداع کرده بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن اخوند ملا عبد الله آمد دید که مدرسه اخوند مملو از جماعت طلاب است پس اخوند استفسار نمود که سابقا مدرسه شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده وجه آن چه باشد اخوند گفت که وجه این باوجه اینکه از شما خواهش کردم که شما پیاده و من سوار براه رفته باشم آنست که چه مردم در ابتدای

امر فضیلت علم را و فضیلت عالم را ندانسته اند و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا دو بدو امر در مدرسه
من کسی جمع نه شد و در ان زمانکه من سوار شدم و شما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که
بحسب دنیا علم را ان قدر مقدار است که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود فلذا بجهة عزت دنیا
و طلب جاه و جلال و حطام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند و چون
بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهد نیت ایشان خالص شد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع
عبادات است خواهد حاصل شد کما ورد فی الخبر اطلبوا العلم و لو لغیر الله فانه یئول الی الله —

یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی عاملی صاحب حدائق از طبقه اخباریین است ولیکن متعصب نبود و بسیار
فاضل بوده و ترجمه خود را در اخر لولو بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار و صد و هفت بود و مولد
برادرم شیخ محمد در سنه هزار و صد و دوازده بوده در قریه ماحوز زیرا که پدرم برای تحصیل علم در آن
قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی رفته بود و من پنج ساله بودم و در ان سال فسادی در
بحرین روی داده و دو قبیله با یکدیگر در آویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم با مرغوص
و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم و بادیانت و خیر بوده و هر چه بدستش می آمد بر مهمان و خویشان و دیگران
انفاق میکرد و چیزی بذخیره نمیگذاشت و حریص نبود و مرا تربیت نمود زیرا که برای پدرم بزرگتر از
من اولادی نبود و برای من معلمی گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرد و خط
پدرم در نهایت جودت بود و ازان پس نزد پدرم درس میخواندم و مرا در آن زمان رغبت بتحصیل
علم نبود بجهة غلبه جهالت کودکی و نزد پدرم کتاب قطر الندا خواندم و اکثر ابن ناظم در صرف و اول
فطبی را میخواندم تا انکه خوارج برای گرفتن بحرین هجوم آور شدند و سه سال جنگ میکردند تا انکه ناصبیان
نیز حمایت کردند و بحرین را گرفتند و نهب و صلب و هتک و فتک نمودند و اکابر به قطیف و بلاد دیگر
گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مرا در بحرین در خانه که در قریه شاخور داشتیم گذاشت
که بعضی از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرده بود و بمن امر کرد که از کتبی که بغارت برده بودند اگر پیدا
کردم گرفته باشم پس بعضی ازان را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیه مخزونه و مدفونه را بمردم
نزد والد فرستادم و این چند سال کار بتعطیل انجامید پس برای زیارت پدرم بقطیف رفتم و در
انجا دو سه ماه ماندم پس پدرم بجهة کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال عزم بمراجعت بسوی بحرین نمود
لیکن عجم را هوای اخذ بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روی میدهد پس عجم مغلوب شدند

شدند و بلاد آتش سوزشد و خانهٔ ما که در انجا بود سوخته شد پس حزن پدرم زیاد شد زیرا که در بنای انخانه مبلغ خطیری مخارج بود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در وقت وفات گفت که من ذمّهٔ تو را بری نمیکنم اگر بر سر سفره بنشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند و برادرانم هر یک از مادرے بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و مادران ایشان هم وفات یافته بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس مبتلا شدم بعیال کثیر و دو سال در قطیف بعد از موت والد اقام نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم و گاهی ببحرین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در انجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم و بقطیف می آمدم و بدرس اشتغال میداشتم تا انیکه عجم بسبیل صلح و دادن مال و مخارج بحرین را گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوی تدبیر کارش پست و بیجر منجر شده بود پس ببحرین برگشتم و مدت پنج سال در انجا ماندم و در نزد شیخ او حدّ شیخ احمد بن عبد الله بلادی درس خواندم و از ان پس در نزد شیخ عبد الله بن علی درس میخواندم و در ضمن اینمدت بمکّه رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهذیب قرأت میکردم پس بسوئی بحرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلا افاغنه بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدّتے در کرمان ماندم پس از ان بسوئی شیراز مراجعت کردم پس در انجا خدا تعالے اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود و ترقی کرد و میرزا محمد تقی خان شد پس او را اکرام و احسان بسیار نمود و خدا تعالی محبت من بر دل او انداخت و مدتے در سایهٔ دولت او در مدرسهٔ او اشتغال تدریس داشتم و نماز جمعه و جماعت در ان بلاد می نمودم و در انجا بسیاری از رسائل و اجوبهٔ مسائل نوشتم و مطالعه اشتغال داشتم تا انیکه خرابی در ان بلاد روی داد از انجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبهٔ فسا منزل نمودم و عیال را ببحرین فرستادم و عیال تا من از ان بلاد گرفتم و در انجا مشغول بمطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت اشتغال داشتم برائی اینکه بر دمان محتاج نباشم و متولی ان قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبّت با من داشت و احسان بمن مینمود و در ان مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد با لا گرفت و میرزا محمد علی کشته شد و کتاب حدائق را غنا کب نسیان تنید و قائمی روی داده که اکثر کتب من از دست من رفت پس از انجا باصطهبانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بعتبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم گردیدم بر اقامه انمکان تا وقت وفات و صابر بر فقر و مشغول بمطالعه و تصنیف و تدریس و شروع در تمام

کتاب حدائق

کتاب حدائق نمودم چند مجلد ازان بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج در یک مجلد و این کتاب ما بحمد الله تعالے مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقی مرا بران سبقت نگرفت در این باب زیرا که این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصے که متعلق بهر مسئله است و ذکر آرائی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این از برکت این مکان شریف است و از انچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیرا که همه نصوص و همه اقوال دران ذکر نشده و مقصود ما آنست که کسی که دارندهٔ این کتاب است محتاج بکتاب اخبار و کتب استدلال نیست و در اثنائے کتابت آن کتاب رسائل بسیار در اجوبهٔ مسائل نوشته شده چنانکه بیاید —

در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب متاجر و اعراض از کتاب جهاد نمودم و انچه متعلق بجهاد است زیرا که آن قلیل النفع بود در این زمان بحیث متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے که انفع است و ازان جمله کتاب سلاسل الحدید در تقیید ابن ابی الحدید است و رد بر او در شرح نهج البلاغة که آن را بقول خود بر مذهب معتزله نوشته است و در اول ان کتاب مقدمه نوشته ام که شافی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب مستقلی باشد ازان پس نقل کردم کلام او را در شرح ازجا هائیکه متعلق بامامت و احوال خلفاء است ازان یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آنشده و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و انچه از مطالب که برآن ترتیب دارد و کتاب درر نجفیه از ملتقطات یوسفیه و ان کتابیست که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رائقه و ابحاث فائقه و کتاب عقد جواهر نوریه در اجوبهٔ مسائل بحرانیه و صلوة متنا و شرحا و رسالهٔ دیگر در صلوة که منتخب ازان ست بعبارتیکه برائے مردمان وضوح دارد و رسالهٔ محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر که جاری مجرائے کشکول است و رسالهٔ میزان التراجیح و رسالهٔ در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رسالهٔ لوامع الزواهر در تتمهٔ عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبهٔ مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه و کتاب تدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعے که قلم او در ان مواضع لغزیده کرده و در تحقیق آن مساهله فرموده و یک جلد ازان بیرون آمده که مشتمل است بر کتاب طهارت و صلوة و ازان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیرا که در حدائق بحث با صاحب مدارک

* * درآن موضع نموده ایم وکتاب مسائل شیرازیه وکتاب اعلام القاصدین بسوی مناهج اصول
* * دین وازان بیرون آمد باب اوّل در توحید لیکن این کتاب وکتاب مقدمه در واقعه واهیه
قریه فیامفقود شده ورساله تامه قال وقیل درنجاست ماء قلیل ودران تعریض است بمحدث کاشانی
ملامحسن که قائل بطهارت شده ورساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد بر کسیکه در رضاع قائل
بتنزیل شئ یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن ست ان رساله بحثهائے را بر مولائی عماد میرداماد
که قائل بعموم منزله ست ورساله درآن نوشته که همه انرا در رساله ما نقل کردیم وبطلان مطالب
انرا ظاهر ساختیم ورساله کنوز مودعه در اتمام صلوة در امکنهٔ اربعه ورساله صوارم القاصمه برائے
جامع بین ولد فاطمه که مشتملست بر تحریم جمع میان دو فاطمیّه در نکاح وکتاب معراج النبیّه در
شرح من لایحضره الفقیه وکمی ازان کتاب از اوّلش بیرون آمد وتمام نیست وکتاب مسائل بهبهانیه
درمسائلے که وارد شد از مرحوم مقدس سید عبدالله بن سید علوی بحرانی که قاطن در بهبهان بود جنابا و
واجوبهٔ مسائل کازرونیه که ورود یافت از شیخ ابراهیم بن شیخ عبدالنبی بحرانی واجوبهٔ مسائل
خشتیه که وارد شد از ملا ابراهیم خشتے واجوبهٔ مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی
واجوبهٔ مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی واجوبهٔ مسائل سید عبدالله
بن سید حسین شاخوری وکتاب که مشتملست بر خطبهٔ نماز جمعه از اوّل سال تا آخرش وکتاب انواره
حیریه واقمار بدریه در اجوبهٔ مسائل احمدیه وآن را بدین اسم نامیدیم برای انکه ان اجوبه در جوار
حضرت سید الشهداء وقوع یافت پس منسوب بجائر شد وجائر در اخبار به حیر نیز معبر شده وآن
قریب از صد مسئله ست واجوبهٔ مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعمے وغیر این کتب تا اینجا کلام صاحب
حدائق بود در لور، وغرض ازین تطویل انیکه طالب علم نباید که بسبب فقر وفاقه وظلم ظلمه وورود
بلیّه ترک تحصیل کند ویا از تصنیف وتالیف دست بکشد وصاحب حدائق دران کتاب غالبًا بطریق
اصحاب اجتهاد مشی کرده واقوال ایشان را ذکر کرده وایشان را بتعظیم نام برده ودر اجازات خود
ایشان را مدح کرده وثنا نمون وطعنے ورد بر ملا محمد امین استرابادی داشته وهمچنین بر ملا محسن فیض
قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته اگرچه شیخ یوسف در اصول
وفقه بعضے از فتاوای غریبه دارد لیکن درآن عیبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
کلمات واقوال او را هیچ ذکر ننموده ونه را تعظیم نکرد واز ذکر اسم وکتاب او شعر از داشته
وشاید که برائے آن بودی که او از تلامذهٔ آقا باقر بهبهانی ومع الواسطه وآقا باقر منع کرده بوتلامذهٔ

خود را از معاشرت با اخیار متین و کتاب حدائق را تا بکتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکهزار و صد و هشتاد و شش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریبًا هفتاد و نه سال خواهد بود و آقا محمد باقر بهبهانی بر او نماز کرده و در کربلا مدفون گشته و برادرش شیخ عبد العلی از جمله مشایخ اجازه است و صاحب حدائق او را وصف بمقدس نموده و او اول کسی است که واجب دانسته است جهریه تسبیح را در دو رکعت اخیره تین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازه است و شیخ خلف پسر شیخ عبد العلی مذکور نیز از مشایخ اجازه است و شیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است ـ

در احوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی ماخوزی جامع معقول و منقول و عمل و علم بوده و از مشایخ اجازه صاحب حدائق و ماخوزی نسبت بماخوز است و ان سه قریه است دو نیم بجیم بعد از نون و آن مسکن این شیخ من بورست و هلتا بتا رمثناة فوقانیه بعد از لام و در آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بحرانی است که صاحب شرح ثلثه بر نهج البلاغه است صغیر و کبیر و متوسط و غریقه بغین معجمه و راء مهمله و یا مثناة تحتانیه و تا رمثناة فوقانیه مصغره و این شیخ اجازه دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوزی و این شیخ قریب به نود سال عمر کرده و با این حال ذهن او متغیر نشد و هیچیک از حواس او را اختلال راه نیافت مگر انیکه از کبر سن ضعفی با و دست داده و عجب انیکه این شیخ با این فضل ملکه تصنیف نداشته و چیزی در قالب تالیف نریخته ـ

مرشیخ سلیمان بن شیخ عبد الله

شیخ عبد الله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادرهٔ زمان و علامهٔ دوران بوده و ریاست بلاد بحرین در آن وقت با و منتهی شده و شاگرد او شیخ عبد الله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این شیخ اعجوبه در حفظ بوده و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب و مناظرات و طلاقت لسان و من مثل او هرگز ندیدم و ثقه بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وحید در دهر بود اذعان کردند برای او جمیع علماء و اقرار بفضل او جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامه در جمیع فنون بود و حسن التقریر عجیب التحریر و خطیب و شاعر و در غایه انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ بود و مرا تربیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان امائل و افران داد خدا تعالی بحق پیغمبر و آل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء دهاد و عمر آنجناب قریب پنجاه بود و وفاتش در هفدهم شهر رجب از سال هزار و صد و بست و یک بوده و دفن شد در مقبرهٔ شیخ میثم بن معلا جد شیخ میثم علامه مشهور

در قریه دونج از قرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبد الله بن صالح بود —

در ولادت و وفات سلیمان

و در لو، لو گفته که من یافتم بخط او که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمه ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطالع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال انیکه تقریبًا هفت ساله بودم باچند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال انیکه ده ساله بودم و همیشه مشغول بتحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لو، لو گفته که نظر بتاریخ مزبور بان تاریخ وفات که عبد الله بن حاج صالح گفته بود باید عمر شیخ سلیمان تقریبًا چهل و چار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبد الله بن حاج صالح که عمرش قریب بپنجاه سال بود سهو است و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد او است و شیخ سلیمان شاعر خوب بود در شعر بسیار گفته و مراثی خوب برای امام حسین علیه السلام — گفته است

در تلامذهٔ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتی از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذ شیخ سلیمان ابن عبد الله حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبد الله بن حسن بلادیست که او نهایت فضل و غایت انصاف و حسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و مسکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جملهٔ تلامذهٔ شیخ سلیمان شیخ عبد الله بن شیخ علی بن احمد بلادیست و اینها هریک کسانی بودند که نوبت ریاست علمیه بایشان منتهی شد هریک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صبحه کاملهٔ سجادیه را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلاء بود و در سایر اوقات در خانهٔ خود درس میگفت —

در تالیفات شیخ حسین

و از برای شیخ سلیمان تالیفات چند است که اکثر انها رسائل میباشند و بعضی از انها تمام و بعضی تا تمام است از انجمله کتاب چهل حدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از احسن مصنفات اوست و آن کتاب را هدیه برای شاه سلطان حسین فرستاد و باسم او تصنیف نمود پس او را دو هزار درهم داد که بقیمت آن زمان بست تومان میشد و با او با انصاف عمل نکرد زیرا که شان او زیاده از ان بوده و کتاب ازهار الریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد نجفیه و کتاب

وکتاب عشرة کاملة که متضمن ده مسئله است از مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه
انجناب متصلب در اجتهاد بوده اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب مفهوم میشود که رجوع کرده است
بنحوی که قریب بطریقه اخباریین است و کتاب شفاء در حکمت نظریه و رساله صلوة و رساله در مناسک
حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبد الرؤف جد حضی حجرانی
و رساله نفحة العبیر در طهارت بئر و رساله ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رساله اقامه دلیل
بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در لوء لوء گفته که بخط شیخ سلیمان یافتم اینکه
چیزی که خلاصه مضمونش ان بود که در خواب می بینم کتابیرا که گویا ذکری است و در او نوشته بود که
چون حسن ابن عقیل ظاهر ساخت قول بعدم نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیه او را هجر کردند و در
مکه استخفاف با و نمودند و رساله در مسئله وجوب نماز جمعه بر ما و ان رساله نقض است بر رساله که بعضی
از فضلاء در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح فهرست شیخ طوسی لیکن ان کتاب
ناتمام است و بیرون آمد از ان کتاب باب حمزه و باب باء موحده و باب تاء مثناة فوقانیه و رساله
بلغه که بر وزن رساله و جیزه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است در انچه مختار اهوال رجال و رساله محمدیه و رساله
در علم منطق و شرح آن و رساله تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلثه و رساله
در وجوب طهارت بوجوب غیری خصوصا جنابت و رساله افضلیت تسبیح برحمد در ثلثه ثلثیه و دو رکعت
اخر رباعیه و رساله در شرح خطبه استسقاء و رساله در تعریب رساله فارسیه در چهار مسئله در رد
بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جزء از سجود است در معارضه شیخ محمد بن ماجد و رساله
در طلاق غائب و رساله در شرح حدیث نیة المومن خیر من عمله و رساله در سبب تساهل اصحاب در ادله
سنن و رساله صواب الندا، در مسئله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ رشیده
در تزویج و رساله در مسئله بداء مسماة باعلام الهدای در مسئله بداء و رساله در جواز تقلید
و رساله ذخیره در محشر در فساد نسبت عمل و رساله نکت بدیعه در فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله احسن
الخالقین و رساله در اسرار صلوة و رساله در استخاره و رساله در قرعه و رساله صومیه و کتاب شرح
باب حادی عشر که تمام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسئله بئر و بالوعه و رساله در نحو و رساله
در مقدمه واجب و رساله موسومه بخلیل الاعجاز در معمیات و الغاز و رساله دیگر در نحو و رساله ناظمه
الشتات در انچه مستحب است تاخیرش از اوقات نهایت خوب و با دقت است و رساله در آداب
بحث و رساله دیگر در علم مناظره و رساله ایقاظ الغافلین در وعظ و رساله شمسیه در رد شمس

برای مولای ما امیرالمؤمنین و رساله در حکم حدث در اثنای غسل و رساله در تحریم تسمیه حضرت صاحب الامر و رساله موسومه بسر مکتوم در بیان حکم تعلم علم نحو و رساله موسومه بفصل الخطاب در کفر اهل کتاب و نصاب و تمام نیست و کتاب هدایة القاصدین بسوی عقاید دین و رساله موسومه بضوء النهار و کتاب شرح مفتاح الفلاح و کتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست و رساله موسومه بسلافة البهیه در ترجمه مثیمیه که دران ذکر کرده است احوال شیخ مثیم بحرانی را و بسیاری ازان رسائل تمام نیست و بعضی ازان از مسوده خارج نشده است و این بزرگوار اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی و غیر او دارد —

مدح شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضاد مثلثه الحرکات پس با موحده پس با مثناة از تحت و بحرانی و اصبعی الاصل و شاخوزی المسکن و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن عبدالله است و این شیخ مجتهد صرف است و اجازه دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی و این شیخ سلیمان در سنه هزار و صد و یک وفات یافت و سید اجل سید عبدالرؤف جد حفصی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست و از تالیفات اوست رساله در تحریم نماز جمعه در زمان غیبت نوشته و شیخ احمد بن محمد بحرانی ازا نقض کرده و رساله در حلال بودن تتن و قهوه و دران رد بعضی از علماء را اخباریین کرده که قائل تحریم ان شده اند و رساله در علم کلام در اصول دین و رساله حلیت جمیع اقسام سمک —

شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی ملقب بزین الدین و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن علی متقدم است و او اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را در بلاد بحرین و تهذیب و ترویج کرد حدیث را و بیش از او اثری ازان نبود و حواشی و قیود بر کتاب تهذیب و استبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود و در دیار عجم مشهور بام الحدیث بود و در بلاد بحرین رئیس بود و متولی امور حسبیه بود و قلع و قمع ظلم و فساد نمود و بدعتها را رفع کرد و بساط عدل را منبسط نمود و وفاتش در سنه هزار و شصت چهار بود و از جمله مصنفات او رساله صلوة الاستیت و رساله در جواز تقلید و حاشیه بر کتاب مختصر نافع که نهایت صغیره و مختصره است و قبر او مزار معروف است در قریه قدم و او تلمذ کرد در نزد محمد بن حسن پس بعجم مسافرة کرد و خدمت شیخ بهائی

رسید و علم حدیث را از او فرا گرفت پس به بحرین مراجعت نمود و نشر حدیث در انجا کرد و محمد بن حسن سابق بمجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او دیروز در نزد تو تلمذ مینمود امروز تو در نزد او تلمذ مینمائی او در جواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث بر من و غیر من فائق است و این شیخ علی را سه اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود سیما در علم حدیث و علم ادب و او را بعضی از حواشی هست بر تهذیب حدیث و بعد از پدرش متولی امور حسینیه شد و بجای پدر در مجلس قضا نشست و در مجلس درس نشست و نماز جمعه و جماعت مینمود لیکن بعد از پدر بر باقی نماند بلکه طولی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی و او هم فقیه فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی و او در امر معروف و نهی از منکر نهایت شدت داشت و بعد از برادرش امام جمعه و جماعت بود و شیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود مسمی بشیخ علی بن جعفر و او زاهد و صاحب ورع بود و در امر معروف و نهی از منکر متصلب بود و بعضی از امرا بلاد او را در نزد شاه سلیمان متهم ساختند و حال آنکه انجناب بری بود از انچه باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد و او را مقید کردند تا بکازوان رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد و تعجیل فرستاد که زنجیر از او بردارند پس انجناب در کازران نشست و مدتی در انجا ماند و بسا بود که بحرین می آمد و باز هم برگشت و وفات او در کازران بود در سال هزار و صد و سی یک ـ

شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقابی و این شیخ علامه فهامه و زاهد و عابد و ورع و کریم و پرهیزگار بود و مسلط در معقول و منقول و فروع و اصول و دقت نظر و حدت خاطر باز یادت بلاغت و فصاحت در تعبیر و تحبیر و تحریر و صاحب حدائق گفته که اعتقاد ما آنکه او افضل علمای بحرین بود از کسانیکه معاصر آن بودند و متاخر از او بودند بلکه از غیر ایشان نیز افضل بوده و شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی متقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور اجازه دارد و بعضی از تلامذه شیخ احمد مذکور در رساله خود چنین نوشته که انجناب باصفهان رفت و آقا محمد باقر صاحب کفایه و ذخیره با و خلوت میکرد در هر هفته دو روز با و مذاکره میکرد و از او استفاده میکرد و علما مجلسی اخوند ملا محمد باقر بشیخ احمد مزبور اجازه داد و در ان اجازه نوشت که از غرائب زمان و غلط دهر خوان بلکه از فضل خدا تعالی بر من و نعم بالغه اش در نزد من اتفاق افتادن صحبت مولای اولی فاضل کامل ورع بارع تقی زکی جامع فنون فضائل و کمالات حایز قصب سبق در میدانهای

سعادات صاحب خلقهائی پسندیده و اصل طیب بهی علم تحقیق وطور تدقیق عالم تحریر و فائق در تحریر و تقریر کشاف دقایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالے ایام او را بدوام موصول دارد و شهور و اعوامش را مقرون بسعادت دارد پس یافتم او را دریائے پر از علم که برائی او کنار نیست و یافتم او را دانشمند ماهر در فضل تا آخر اجازه و شعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت و نیکوئی و جزالت است و از جمله مصنفات او کتاب ریاض الدلائل و حیاض المسائل است و صاحب لؤلؤ گفته که نیافتم از ان کتاب مگر قطعه از طهارت و رساله در وجوب عینی نماز جمعه و رد نمود در ان رساله شیخ سلیمان بن علی شاخوری را چنانکه گذشت و رساله در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید و رساله در منطق که نامیدانرا بمشکوة مضیئه و رساله رموز الحقیقت و رساله منطقیه و رساله صغیره در مسئله بداو ان جناب بطاعون وفات یافت با برادرش شیخ یوسف و در جوار کاظمین مدفون شدند در سال هزار وصد و پدر ایشان زنده بود و در سال هزار صد و سه پدر ایشان وفات یافت در قریه مقابادولین جناب اجازه از پدر خود نیز دارد که شیخ محمد بن یوسف است و شیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیه و فلکیه و ریاضیه و هئیت و هندسه و حساب و عربیت و صاحب لؤلؤ گفته که پدرم بر او قرأت کرد اکثر علوم عربیه و ریاضیه را و قرأت کرد بر او خلاصة الحساب را و اکثر شرح مطالع را و باقی از مطالع را تمام کرد بعد ازاین شیخ بر استادش شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم و از شیخ محمد مذکور چیزے از مصنفات نقل نه شده

در احوال آقا سید علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب بسید نور الدین مشعله زکاوت و فطانت و فضیلت و ثقاوت و نقاوت و زهادت و عبادت و رزانت است و میر محمد مؤمن استرابادی صاحب کتاب رجعت ازاین بزرگوار اجازه دارد و این بزرگوار اجازه دارد از برادر و پدر خود سید و حد شمس الدین سید محمد صاحب مدارک و از برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شهید ثانی و سید نور الدین فاضل و محقق و مدقق بوده و در زمانش از مسلمین بود و متوطن بمکه شد و تالیفات او در نهایت جودت و در بدو امر در بلاد شام بود و صاحب شام را بالبنه با و احترام تمام بود پس بمکه معظمه رفت و عمرش از نود تجاوز کرد و حال انکه استعانت باحدی نمیکرد بلکه مردمان باو استعانت میجستند و وفات او در سال هزار شصت و دو وقوع یافت و در شعر ید طولے داشت - و مشهور هر دیار بود

در نسب صاحب معالم و مدارک سید نور الدین

ومخفی نماناد که سید علی والد سید نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و از و صاحب مدارک سید محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والدهٔ صاحب معالم را که زوجهٔ شهید ثانی بود بزواج خود درآورد و از او سید نورالدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر پدری سید نورالدین است و شیخ حسن صاحب معالم برادر مادری سید نورالدین است و صاحب معالم خال سید محمد است و سید محمد صاحب مدارک همشیرزادهٔ صاحب معالم است ولیکن بعقول ناقصهٔ ضعیفهٔ تلمیذ زوجهٔ استاد را گرفتن خلاف قانون ادب است و در فقرهٔ پدر سید نورالدین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد افا سید ابراهیم زوجهٔ شریف العلماء را بزواج خود درآورد ما اینکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود درآورده بود پس بحسب عقل ظنی چنین امر استحسانی ندارد لیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است سیما اینکه زواج سید علی بزوجهٔ شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سید نورالدین فاضلی که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت و این سید نورالدین در خدمت پدرش و برادر پدری او صاحب مدارک و برادر مادری او صاحب معالم درس خواند -

در تالیفات سید نورالدین

و از تالیفات سید نورالدین است کتاب شرح مختصر نافع که بسیار خوب نوشته و تطویل در بحث و استدلال نموده لیکن تمام نیست و کتاب فوائد مکیه در ردّ فوائد مدنیه ملا محمد امین غیر مامون استرابادی و صاحب حدائق در لولؤ گفته که کتاب فوائد مکیه ثانی وافی نیست **مولف** کتاب گوید که چون ملا امین که امین اخباریین است با صاحب حدائق هم مشرب است لهذا بان واسطه کلمات او را دوست داشته و مسلم و معروف است که حب الشی یعمی و یصم دوستی چیزی آدمی را کور و کر می کند و عیوب محبوب را نمی بیند و نمی شنود و الا کتاب فوائد مکیه چنانکه بعضی از فضلاء گفته اند در نهایت دقت و متانت است و این فقیر مفاسد مذهب اخباریین را که چند فرقه اند و بطلان مذهب ایشان را در حواشی قوانین و منظومهٔ الفیهٔ اصولیه و شرح ان بتفصیل فصیل که رافع قال و قیل باشد بیان کردیم و از جملهٔ کتب مولفه سید نورالدین است کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی در صلوة و غیر آنها از رسائل و سید نورالدین را اجازهٔ شیخ فاضل شیخ صالح بن عبد الکریم گفته که اجازه دادم او را که روایت کند از من هرچه روایت ان برایم صحیح است و هرچه را که تالیف کردم از او افاده نمودم از پس از انجمله است شرح مسمی بغرر الجامع مختصر نافع که تالیف کردم از ان جزئی بر اوائل فقه و سوال میکنم خدا را که مرا توفیق اتمام و انجام ان کرامت فرماید و همچنین شرح موسوم بانوار بهیه بر اثنا عشریه صلوتیه که ان از تالیف مرحوم مبرور شیخ بهاء الدین محمد

و در هامش نسخه مرقوم است که مخفی نماناد که سید علی والد سید نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و از و صاحب مدارک سید محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والدهٔ صاحب معالم را که زوجهٔ شهید ثانی بود بزواج خود درآورد و از او سید نورالدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر پدری سید نورالدین است و شیخ حسن صاحب معالم برادر مادری سید نورالدین است و صاحب معالم خال سید محمد است و سید محمد صاحب مدارک همشیرزادهٔ صاحب معالم است ولیکن بعقول ناقصهٔ ضعیفهٔ تلمیذ زوجهٔ استاد را گرفتن خلاف قانون ادب است و در فقرهٔ پدر سید نورالدین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد افا سید ابراهیم زوجهٔ شریف العلماء را بزواج خود درآورد ما اینکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود درآورده بود پس بحسب عقل ظنی چنین امر استحسانی ندارد لیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است سیما اینکه زواج سید علی بزوجهٔ شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سید نورالدین فاضلی که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت و این سید نورالدین در خدمت پدرش و برادر پدری او صاحب مدارک و برادر مادری او صاحب معالم درس خواند -

عالمیست و رساله انیقه در تفسیر خدا تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و کتاب مجموعه معروف بغنیه مسافر از نادم و سامرکه مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار همچنین است فوائد و شواهد مکیه در مداحض حج خیالات مدنیه که برائے ملا محمد امین است و بعضے از حواشی بر کتب فقه و اصول و حدیث و اجوبه سوالات تا اینجا اجازه سید نورالدین بود و تاریخ اجازه نهار شنبه دوازدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و پنجاه و پنج و مولد این بزرگوار سال نهصد و هفتاد بود و وفات ان در سال هزار و شصت و هشت بود بنابراین عمر شش نود و هشت سال بود مگر چند روز و برائے سید نورالدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماهر و ادیب و شاعر و در کتاب امل الامل گفته که او شریک ما در درس بود در نزد جماعتے از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین بود و بمکه رفت و در انجا مجاور شد پس ازان بمشهد رضا رفت پس ازان به حیدرآباد و الآن ساکن حیدرآباد و مرجع اکابر و فضلاء انجاست تا اینجا کلام امل الامل بود و برائے سید نورالدین پسر دیگر بود که او سید حیدر بن سید نورالدین بن علی بن ابی الحسن موسوے عالم جمعی است و ساکن اصفهان بود —

در احوال سید محمد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نورالدین سابق است از جانب پدر و او صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشهر ازان ست که محل انکار باشد و اما صاحب معالم پس همیشه انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و همیشه بذل و جهد نمود در تحقیق انچه را که تالیف کرده بود و صاحب مدارک نیز قلیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب بیکدیگر بودند و هر دو در نزد اردبیلی درس خواندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی در ان زمان شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را بصاحب مدارک و معالم میداد و میگفت که شما نظر کنید در عبارات ان و اصلاح کنید زیرا که من میدانم که بعضے از عبارات ان غیر فصیح ست و چون خواستند که از خدمت اردبیلی به جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی چیزی خواست که در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضے از احادیث برائے صاحب معالم نوشت و در آخر انها نوشت که این را عهد برائے مولای خود نوشته ست بجهة امتثال امر مولا و برائے اینکه متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوة خود و خدائے تعالے توفیق دهد او را برائے انچه محبوب اوست و از او راضی باد من او و کرم او محمد و آل او صلوة خدا بر ایشان باد

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمة الله جزایری در انوار نعمانیه نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند میخواستند که بزیارت خراسان روند از خوف اینکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید نرفتند برای اینکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصحیح اعلائی قائل شدند و آن عبارت است از اینکه رواة حدیث اثنی عشری مذهب و عادل و هر یک راوی را دو معدل تعدیل کرده باشد و شکی نیست که بنا بر این اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک اضطراب زیاد است زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل بانها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب دارد مانند ابراهیم بن هاشم و مسمع ابن عبد الملک پس سبب باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را رد کرده و شاید که تجدید رائی برائش حاصل شده بوده و تجدید رائے حسن فطانت مجتهد است و اما گاهی عمل بموثق نمودند پس گاه است که در مقامات چندی است که قرائن خارجه بران معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نحوان -

در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

نجل شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بتوصیف بتحقیق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب است و از ورع ان بزرگوار اینکه هرگز پیش از قوت یکهفته و یا یکماه جمع نمیکرد برای اینکه مواسات با فقراء نماید و فقرا از فعل او تسلی جویند و بجهته عدم تشبه باغنیاء هم هست انکه امر در ندب مجاز مشهور است و علم باجماع در این ازمنه در غایت ندرت است و بصحیح اعلائی عمل میکرد و سائر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نواده شهید ثانیست در کتاب در المنظوم و المنثور ذکر فرموده که جدم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبد سمیزدی تهذیب و مطول و حاشیهٔ خطائی و حاشیهٔ ملا عبد الله بر خطائی و این در زمانی بود که ملا عبد الله بر تهذیب حاشیهٔ مشهور را مینوشت و بخط جدم ان حاشیه موجود است و ملا عبد الله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحه یافت شد بخط شیخ بهائی که بعد از ذکر کلمات حکمیه نوشته بود که کتب هذا الکلمات امتثالا لامر سیده صاحب الکتاب عرس مجده و کبت ضده افقل العباد بهاء الدین العجابی اصلح الله شانه سائلا منه اجزائه علی خواطره الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره المنیر سبحانی محال الا امانات و منطان الاجابات و ذلک سنه ۹۸۳ انتهی و این صفحه در پهلوی صفحه بود که ملا احمد اردبیلی برای او

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و جدم شیخ حسن و خواهرزاداش سید محمد صاحب مدارک مانند دو فرس رهان بودند و در منبع یک لبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد بمدت تفاوتی که میان ایشان در سن بود تقریبا این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابو علی نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکرة العلماء نوشته بودم لیکن الحال بنظرم می آید که آن خبط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انها داناتر است و اهل البیت ادری بما فیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و صاحب معالم برای صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لهفی لرهن ضریح صار کالعلم للجود و المجد و المعروف و الکرم قد کان للدین شمسا یستضاء بها محمد ذو المزایا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب طاهر الشیم دارد سقی ثراه و هنأه الکرامة و الریحان و الروح طرا بارمی النسم و خلیفه سلطان گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنای تصنیف منتقی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنا چنین تصنیف واقع شود —

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر را

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با صحاب خود گفت که از خدا امید دارم که صاحب الامر را ببینم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون بعرفه اقامه نمود با صحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برای دعای عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من مبهوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم که او حضرت است و شتاب نمودم و او را ندیدم و از اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از آن پس شیخ علی گفته که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در دقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت او در علوم بیشتر بود و مادامیکه این دو برگوار زنده بودند هر یک که زودتر بمسجد میرفتند آن دیگر با او اقتداء میکرد و اگر کسی از احد هما مسئله سوال میکرد و اگر آن مسئله را استخراج کرده بود فتوا میگفت و اگر استخراج نکرده بود حواله بآن دیگر میکرد و مردم را ترغیب بآن دیگر میکرد و در مجلس درس آن دیگر حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیست —

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد

که مولد عبد فقیر بسوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن زین الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن
تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان
سنه نهصد و پنجاه و بخط او ایضاً موجود است چیزی که لفظا و آنست که بخط والدم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ
خوان من خیر لیست که لفظا و انیست که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه بست
هفتم شهر رمضان المعظم سنه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثالثه میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی
بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلافه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش کشته شده بود
دوازده ساله بود و همچنین است بدون شک زیرا که اولاد اعرف بتاریخ اباء می باشند و مادر صاحب معالم
دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل الامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل
پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که مناقات
باو دارد و اینکه عمرش دران وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند
در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی الحسن است
که والد صاحب مدارک است و سید علی صایغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیست و ایشان
همه روایت میکنند از شهید ثانی و از جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی
است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و نزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند
و گاهی شرح شمسیه را نزد او میخواندند و بحثی را تمام نکرده بمبحث دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا
احمد ایشان را استهزا مینمودند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون
ایشان بیاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از این
کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در دُرّ المنثور نوشته که صاحب
معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را
که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون اینکه معنی آن را بیان کنیده و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم
درس گفته باشید پس باین نحو خواندند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با حاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ
حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر اینکه آن اجازه را در صغر سن او نوشته است
و شیخ حسن را اشعار رائقه و قصاید فائقه است و صاحب لؤلؤ گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و
جلیس الحاضر بسیاری از آنها را و در کتاب امل الامل گفته که برای شیخ حسن دیوان شعری است که جمع کرده
آنها را شاگرد شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی و از تصانیف اوست کتاب منتقی الجمان

در احادیث صحاح و حسان و آن چند مجلد است و از ان کتب عبادات بیرون آمد و کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین و ازان مقدمه در اصول ظاهر شد و یک مجلد در فروع در طهارت و معالم اصول مختصریست از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح و حواشی بسیار نوشته اند مانند حاشیه ملا صالح مازندرانی و حاشیه پسرش شیخ محمد و حاشیه سلطان العلماء و این فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه آقا باقر بهبهانی که برای پسرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصبهانی و حاشیه حاجی شیخ رفیع لاهیجانی و شرح آخوند ملا صفر لاهیجانی و شرح فارسی ملا میرزای شیروانی و این کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار و محل تدریس و تدرس فضلا روزگار و طلاب است و این فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول است و از جمله تالیفات شیخ حسن حاشیه بر مختلف است و کتاب مشکوة القول السدید در تحقیق معنی اجتهاد و تقلید و کتاب اجازات و تحریر طاوس در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاوس را ملخص و مهذب نموده و رساله اثنی عشریه در طهارت و صلوات و کتاب مسائل حج و جواب مسائل مدنیات اولی و جواب مسائل مدنیات ثانیه و جواب مسائل ثالثه.

در وفات صاحب معالم

و وفات ان بزرگوار چنانچه سبطا و در در المنثور گفته در سال هزار و یازده واقع شد و خصوص شهر و یوم در نظر نیست و عمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه و دو سال و سه ماه میشود و اما سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نهصد و چهل و شش است و وفاتش در شب شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول از سال هزار و نه بود و عمرش بنابراین شصت و دو سال چند ماه خواهد بود و اما تالیفات سید محمد از انجمله کتاب مدارک است و انچه ازان ظاهر شد همان قدریست که متعلق بعبادات است و حاشیه تهذیب و حاشیه بر الفیه شهید و شرح مختصر نافع لیکن ازان شرح انچه ظهور و بروز یافت از اول نکاح تا مذرات است و کتاب شواهد ابن فاطم است و شرح قصیده ابن ابی الحدید در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب ع

در وفات و مولد صاحب مدارک

و این صاحب مدارک را فرزندیست که او را سید حسین گویند عالم و فاضل و فقیه و ماهر و جلیل القدر و عظیم الشان بوده و در نزد پدرش صاحب مدارک و شیخ بهائی درس خوانده و بخراسان رفته و در انجا ساکن شد و اقضی القضاة و مشهد بوده است و در حضرت شریفه مدرس بوده و در ایل الامل گفته

المنظوم و

کما شاهد

که شواهد ابن حاجب بشید حسین نسبت داده شد ولیکن چنانچه من دیده ام ان شواهد از تصنیف پدرش صاحب مدارک است وسید حسین را حاشیه بر الفیه شهید ست و وفات او در سال هزار وشست و نه بوده واما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عاملی جبعی ست واو از اعیان فضلاء ان عصر ست واز شاگردان شهید ثانی ست واما سید علی صایغ حسینی عاملی خزینی پس فاضل و عابد محدث ومحقق بود واو از شاگردان شهید ثانی ست وشرح لمعه را در خدمت شهید درس خوانده واز تالیفات او شرح شرایع وکتاب شرح ارشاد وغیر آنست وشیخ علی نواده شهید ثانی در کتاب در المنظوم والمنثور نوشته ست که شهید ثانی را اعتقاد تمام در مرحوم عالم سید علی صایغ بوده واز خدا امیدان داشت که او را فرزندی کرامت کند که معلم ومربی او سید علی صایغ باشد پس خدا ارزوی او را روا نمود وشیخ حسن را باو کرامت نمود واو نزد سید علی صایغ و سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرأت کرد ند اکثر علومی را که ایشان از شهید ثانی استفاده کرده بودند از معقول ومنقول وفروع واصول وعربیه وریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود واز جمله اشعار صاحب معالم انیست ؛ سقونی فی الهوی کاسا ؛ معانی جسمهم راحة فلی فی محبتی اصل لوجد این شراهه ایضا از اشعار او ؛ صد ولا وانثنی معرضا ؛ فارسل الصنع علی خاله لئن ابی عن ابن زاده فقد ؛ ابنا نا المرسل عن حاله ـ

شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه ومجتهد ومحقق ودقیق النظر واز اعیان علماء ان بلاد بود واما مجمعه وجماعت بوده واز تالیف او ست رساله شیرازیه از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته ان را مسمی نمود بروضه صفویه در صلوة یومیه وایضا کتابی در منطق تالیف نموده وشیخ صالح بن عبد الله گفته که من در آخر عمر او را دیدم ودو دفعه با و در نماز اقتداء نمودم واستاد علامه شیخ سلیمان بن عبد الله نیز همراه من بود وشیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در حباله نکاح شیخ سلیمان بوده ودر آن روز مسئله محل بحث شد میان شیخ سلیمان وشیخ محمد بن ماجد وان مسئله این بود که وضع جبهه بر سجود واجب است یا نه پس اگر کسی در سجده باشد وآیه سجده را بشنود آیا همان استماع او بر سجده کافیست و برائت ذمه از سجود برای استماع آیه سجده حاصل ست و یا انکه لازم ست که سر از سجده بردارد ودوباره وضع جبین بر سجده گاه نماید ـ

در مباحثه شیخ سنا با محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجد دعاء آن میکرد که وضع راس جزء نیست و استمرار کافیست و جزان ادعاء اجماع میبود
شیخ سلیمان بن عبد الله با و مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جزاست و واجب است که چنین
شخص رفع راس کند و دوباره سر شش را بر محل سجده گذارد پس درمیان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد
تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت لکم دینکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و اعتقادی
داری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو جائز
نیست شیخ محمد ناظر با صل نزول آیه شد و تغیر کرد و کلامی گفت که دران نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان
گفت که اتمام مسئله بحجت و دلیل است نه بسبر زنش و زیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم
بود و مطاع بود و شیخ سلیمان را هنوز اشتهاری نبود پس از مجلس متفرق شدند و هر دو در نهایت
غیظ بودند پس شیخ محمد ازان پس قریب بچهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد
بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعیه و متشرعیه
ندارد بلکه مناظره و ملال دران لغت است و در لغت و عرف نا وضع راس نکند نمیگویند که سجده کرد علاوه
کلمات علماء اطلاق دارد در انیکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ
را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و در همان مرض شیخ محمد وفات نموده
و عمرش قریب هفتاد سال بود و ان در سال هزار و صد و پنج بود و ان سال جلوس سلطان
ناصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد
شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و دران مرثیه بسیار مدح او نموده و شیخ مذکور را جان از خود ملا محمد باقر
مجلسی دانسته است —

سید هاشم ابن سید سلیمان

سید هاشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبد الجواد کتکانی نسبتش بسوی
کتکانست بفتح دو کاف و تا و ثناة فوقانی میان دو کاف و ان قریه است از قرار توبلی بتا و ثناة
فوقانیه پس ازان واو ساکنه پس ازان با و موحده پس ازان لام و با و ثناة تحتانیه مدرس اخیر یکی اعمال بحرین است
و این سید هاشم فاضل محدث جامع متتبع در اخبار بوده بنحوی که سوای مجلسی در اخبار گویا کسی برا و
سبقت نگرفته و کتب عدیده تالیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام
از او شنیده نگردیده و این یا بحیث قصور او بود از در اجتهاد و یا برائی نهایت ورع و تقوی
بوده چنانچه سید عابد و زاهد رضی الدین بن طاؤس نیز چنین بود و ریاست بلد بعد از شیخ محمد بن ماجد

بدو انتقال یافته و جمعه بدی ظلمه و حکام میمود و در امر معروف و نهی از منکر نهایت تصلب داشته
وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبدالله ماخوری از این سید اجازه داشته

در تالیفات سید هاشم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرده در ان اخبار یرا که وارد در تفسیر قرآن و از کتب قدیمه و کتاب المهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن و دو چند مجلد و کتاب معالم الزلفی در شانه اخری مجلد بزرگیست و کتاب مدینة المعجزات در نص بر ائمه هداه در چند مجلد و کتاب در النقید در فضائل حسین شهید در یک جلد و کتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوائے پیغمبر ما و کتاب وفات زهرا و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید در فضائل امیر المومنین و ائمه علیهم السلام و کتاب ایضاح و کتاب نهایة الاعمال در انچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التهذیب در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضے از معاصرین او از علماء بحرین ان کتاب را تخریب التهذیب مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیهات الادیب در رجال تهذیب و در انجا تنبیه کرده بر اغلاط بسیار که برای شیخ واقع شده در رجال و اسانید اخبار یکه در کتاب تهذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمائی که بحق رجوع کردند و کتاب حلیة الابرار و کتاب حلیة النظر در فضل ائمه اثنی عشر و کتاب بهجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب الشیعه و کتاب میثمیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من لایحضره الفقیه و کتاب مولد قائم و کتاب نزهة الابرار و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب الحجة در انچه نازل شد بحجة و کتاب بصرة الولی در کسانیکه حضرت مهدی را دیده اند و کتاب عمدة النظر در ائمه اثنا عشر و کتاب معجزات النبی و کتاب غایة المرام در تعیین امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرده در ان اخبار عامه و خاصه را باسانید انها در تعیین امیر المومنین و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سید اجازه داشت از سید عبد العظیم بن سید عباس استرابادی و سید عبد العظیم اخباری بوده و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده -

در احوال شیخ فخر الدین

شیخ فخر الدین بن طریح نجفی و این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مصنفات او کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین در تفسیر غریب قرآن و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شرح مختصر نافع و کتاب تمیز متشابه از اسماء رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مراثی و خطب و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازه دارد از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

بن حسام الدین جزایری از شیخ بهائی وغیر نماند که اخبار مصیبت که در شعب ذکر کرده اکثر آن از اخبار مراسل است و شیخ فخر الدین را پسری بود که ان را شیخ صفی الدین میگویند او هم فاضل و از مشایخ اجاز است و صاحب تالیفات است -

شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کزرکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و در انجا وفات یافته و مدفون شد در جوار سید علاء الدین حسین و او از مشایخ اجاز شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری است و فاضل و متورع بود با مر شاه سلیمان متولی امر قضا، و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا برائیش از جانب پادشاه آوردند انجناب امتناع نمود از پوشیدن ان و بعد از التماس و تخویف از سطوت سلطان ان خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسنی و رساله خمریه و رساله در جبائر و این شیخ اجاز از سید نور الدین سابق دارد -

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

نخ شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از مشایخ اجاز شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است و او با شیخ صالح بن عبد الکریم بجهت ضیق امر معیشت از بحرین بیلاد شیراز آمدند و در انجا نیز مملو فضلاء بود پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدرابا د متوطن گشت و شیخ صالح تشکنی نمود و هریک که در ان بلد اقامه نمودند مرجع گردیدند نظ احمد بن صالح درازی بحرانی عالم و زاهد و ورع بود و از تالیفات اوست کتاب طلب احمدی و رساله در استخاره در هزار و صد و بست و چهار وفات یافت س علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجاز صاحب حدائق است و فاضل بود در حکمت و معقولات و قلیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رساله در علم کلام و رساله دیگر در علم کلام و رساله در نفی جزء لا یتجزی و رساله در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حرف و شرح رساله سلیمان در منطق و رساله در وجوب جهاد در زمن غیبت و رساله در عدم ثبوت دعوی بر بینه بشاهد واحد و یمین و او اجاز دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم -

علی بن حسن علی بن احمد

سا علی بن حسن بن یوسف اجاز دارد از شیخ محمد بن ماجد متقدم و او و پدرش و جدش از مشاهیر فضلاء و معاصر بودند شیخ سلیمان بن عبد الله بود و سبب شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجاز او پدر صاحب حدائق و قریب بصد سال عمر کرده -

شیخ محمد ابن حسن ابن علی ابن الحسین الحر عاملی مشغری نسبتش بسوی مشغر است بمیم مفتوحه پس ازان شین معجمه مفتوحه پس غین معجمه ساکنه پس ازان رائی مهمله وهائی در آخر قریه ایست از قرائی جبل عامل واو عالم فاضل محدث بود واخباری بود واو از محمدین ثلثه او اخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و مولدش چنانکه خود در کتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن رجب از سال هزار وسی وسه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود وهمچنین در نزد عمش شیخ محمد حر و در نزد جد مادرش شیخ عبد السلام بن محمد حر و در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود وغیر ایشان و در قریه جبع درس خواند در نزد عم خود ایضا و شیخ حسن ظهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی وچهل سال در بلاد خود ماند و دران مدت دو دفعه حج بعمل آورد پس ازان سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود ازان پس بمشهد طوس رفت و در انجا مجاور شد و دو دفعه از طوس بزیارت مکه رفت و برائے کتب متعدده است

اجازهٔ صاحب وسائل

از تالیفات ازانجمله کتاب وسائل ایست که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت هیجده سال ان را تالیف کرده وان شش مجلد است واخبار اصول کافی را جمع نکرده بلکه بهمان اقتصار بر فروع نموده و در اخر کتاب مذهب خود را در اخبار بطریقه اخباریین ذکر نموده واد له بسیار بران اقامه کرده که اوهن من بیت العنکبوت می باشند ومناسب انیکه اجازات صاحب وسائل که در اواخر کتابش گفته در اینجا ذکر شود از بابت تیمن وتبرک وکثرت مهارت در علماء مشایخ بس اجازه مع جاز چنین گفته است در اواخر کتاب وسائل الفائدة الخامسة فی بیان بعض الطرق التی نروی بها الکتب المذکور عن مولفیها وانما ذکرنا ذالک تیمنا وتبرکا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لالتوقف العمل علیه لتواتر تلک الکتب وقیام القراین علی صحتها وثبوتها کما یاتی انشاء الله تعالے فنقول انا نروی الکتب المذکوره وغیرها عن جماعة منهم الشیخ الجلیل الثقة الورع ابو عبد الله الحسین ابن الحسن بن یونس ابن ظهیر الدین العاملی اجازة وهو اول من اجازنی سنة احدی وخمسین والف عن الشیخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمد بن مکی العاملی عن الشیخ الکامل الاوحد بهاء الدین محمد ابن الحسین بن عبد الصمد العاملی عن والده عن الشهید الثانی الشیخ الافضل الاکمل زین الدین علی بن احمد العاملی ونرویها ایضا عن الشیخ الاجل الاکمل الشیخ زین الدین بن الشیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی عن الشیخ الاکمل الشیخ بهاء الدین عن ابیه عن الشهید الثانی وعن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین الاسترابادی عن السید محمد بن علی بن الحسن الحسینی العاملی باسنده الآتی عن الشهید الثانی وعن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین

عن مولانا میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن الشیخ الجلیل ابراہیم بن علی بن عبد العالی العاملی عن والدہ
عن الشیخ شمس الدین محمد بن داؤد العاملی بالسند الآتی ونرویہا ایضا عن ابی عبد اللہ الحسین
بن الحسن عن الشیخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی بن علی ابن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعا
عن الاستاد المحقق المدقق الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی والسید الجلیل السید محمد بن السید علی بن ابی
الحسن الموسوی العاملی جمیعا عن السید علی بن ابی الحسن العاملی والشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی
والسید علی بن السید فخر الدین الہاشمی العاملی والشیخ احمد بن سلیمان العاملی کلہم عن الشہید الثانی
ونرویہا ایضا عن الشیخ نجیب الدین عن ابیہ عن جدہ عن الشہید الثانی ونرویہا ایضا عن خال والد
الشیخ علی بن محمود العاملی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والدہ عن المذکورین
عن جدہ عن الشہید الثانی وعن خال والدی عن السید نور الدین العاملی بالسند سابق عن الشہید الثانی
ونرویہا ایضا عن المولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی
ایدہ اللہ تعالی وہو اخر من اجازنی عن ابیہ وشیخہ مولانا حسین العلی التستری والمولی الجلیل میرزا
رفیع الدین محمد النائینی والفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلہم عن الشیخ الاجل الاکمل
بہاء الدین محمد العاملی عن ابیہ الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشہید الثانی وعن المولی الاجل
مولینا محمد باقر سلمہ اللہ عن العدۃ المتقدم ذکرہم عن المولی الاورع الاتقی عبد اللہ بن الحسین التستری
عن الشیخ الاجل نعمۃ اللہ بن احمد بن محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ علی بن عبد العالی
العاملی الکرکی والفقیہ ابی العباس احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی
عن الشیخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العاملی العینائی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام العاملی
عن السید الجلیل الحسن بن ایوب الشہیر بابن نجم الدین العاملی عن العلامۃ السعید الشہید محمد بن مکی العاملی
وعن مولینا محمد باقر المجلسی دام ظلہ عن ابیہ عن الشیخ اجل بہاء الدین محمد العاملی والمدقق الشیرازی
معز الدین محمد والشیخ یونس الجزائری عن شیخہم المحقق عبد العالی العاملی عن والدہ العلامۃ نور الدین علی
بن عبد العالی العاملی الکرکی عن شیخہ الاجل علی بن ہلال الجزائری عن الشیخ الجلیل ابی العباس
احمد بن فہد عن شیخ زین الدین علی بن خازن الحائری عن الشہید محمد بن مکی العاملی وعن
مولینا محمد باقر المجلسی عن ابیہ عن القاضی ابی الشرف الاصفہانی والشیخ عبد اللہ بن الشیخ جابر العاملی
عن مولینا درویش محمد بن الحسن العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی
بالاسناد السابق وعنہ عن ابیہ عن الشیخ جابر بن عباس الدجیلی عن الشیخ عبد اللہ الجزائری عن علی بن

عبد العالی

عبد العالی العاملی وعنه عن السید الفاضل امیر شرف الدین علی الحسینی الشوشتانی عن الامیر فیض الله بن عبد القاهر الحسینی التفریشی عن الشیخ الجلیل محمد ابن الحسن بن زین الدین العاملی عن ابیه عن الشیخ الجلیل الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن الامیر فیض الله عن السید الجلیل السید علی بن ابی الحسن العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن مولینا الاجل میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن شیخه الشیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی المیسی عن ابیه وبالاسانید السابقه کلها عن الشهید الثانی العاملی عن الشیخ احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ علی بن عبد العالی العاملی الکرکی وبالاسانید عن الشهید الثانی عن شیخه الفاضل علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشهید محمد بن مکی العاملی عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد ولد الشیخ العلامه جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی عن والده عن شیخه المحقق نجم الدین ابی القاسم جعفر بن الحسن بن سعید الحلی عن السید الجلیل شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الفقیه ابی الفضل شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن ابن الشیخ الجلیل ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده وبالاسناد السابق عن الشهید محمد بن مکی العاملی عن السید شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی عن الشیخ السعید رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی عن ابیه والداعی بن علی الحسینی وفضل الله ابن علی الحسینی الراوندی وعبد الجلیل بن عیسی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری واحمد بن علی الرازی ومحمد بن الحسن الشوهانی وابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی ومحمد بن علی بن الحسن الحلبی ومسعود بن علی القطوانی والحسین بن احمد بن طحال المقدادی کلهم عن الشیخین ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی وابی الوفا عبد الجبار بن علی المقری عن الشیخ ابی جعفر بن الحسن الطوسی قدس الله ارواحهم باسانیده المذکوره سابقا الی کل من روی عنه وقد عرف من ذلک الطریق الی الکلینی والصدوق والحسن بن محمد الطوسی واحمد بن ابی عبد الله البرقی ومحمد بن الحسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحمیری وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد بن مسعود العیاشی وعلی بن جعفر والحسن بن سعید ومحمد بن ابی القاسم الطبری وجعفر بن محمد قولویه وعلی بن ابراهیم والشیخ المفید والمحقق جعفر الحسن بن سعید وغیرهم ممن تقدم علی الشیخ لتعاصرعنه وقد ذکرنا فی هذا السند فانا نروی کتبهم ورواياتهم بالسند المذکور الیهم او الی الشیخ باسانیده السابقه فی طرق التهذیب والاستبصار وفی الفهرست وفی طرق الصدوق السابقه وغیر ذلک الی المشایخ المذکورین

کلهم بطرقهم الی الائمه علیهم السلام ازان پس بعض از کتب مخصوصه را باسانید خاصه مذکور داشته برای اعلام اطاله بهمین قدر کفایت شد

در مناظره با شیخ سلطان

گویند که در زمانیکه صاحب وسایل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد باقر بجهت احترام شخصی و نوعی شیخ حر را نهایت احترام نمود و بسلطان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن از او نمود صاحب وسائل نظر بمقتضای سادگی خویش صباح ان روز را خواست که باز دید سلطان نماید و بسلطان اعلام دا و سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جواب داد که شیخ بعد از دو یوم دیگر باز دید نماید پس بعد از دو روز دیگر شیخ با مصاحبت مجلسی و علمای دیگر بحضور سلطان رفتند و قاعده ان بود که علماء برای احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم در حضور علماء احتراما لهم بران فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران در مقام خود نشستند و شیخ بر بالای ان فرش نشست سلطان ازان دلگیر شد و از شیخ پرسید که خر را با سان چه قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان انشان یک مسند است سلطان سکوت کرد پس از انقضای مجلس مجلسی بشیخ در مقام اعتراض برامد که این گونه افعال و اقوال شائسته سلطان نیست شیخ در جواب گفت که شما چرا از خدا یتعالی چشم پوشیده اید با انیکه زمام مهام امور مملکت و سلطنت در دست خداست و از جمله تالیفات او کتاب جواهر السنیه در احادیث قدسیه و ان اول کتابیست که او را تالیف کرده و پیش از او کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از ادعیه علی بن الحسین که خارج از صحیفه کامله سجادیه است و کتاب هدایه الامه الی احکام الائمه که سه مجلد است و منتخب از هدایه الامه با حذف اسناد و مکررات از اول فقه تا اخران و کتاب فهرست وسائل الشیعه که مشتمل است بر عنوان ابواب و شماره احادیث هر باب و مضمون احادیث و ان یک مجلد است و کتاب فوائد طوسیه که یک مجلد از ان بیرون آمد و مشتمل است بر صد فائده در مطالب متفرقه و کتاب اثبات الهداة بالنصوص و معجزات خمسه مجلد است که مشتمل است بر بست هزار حدیث از کتب خاصه و عامه و کتاب امل الامل در علماء جبل عامل و دران اسماء علماء متاخرین نیز می باشد و رساله در رجعت که ان را نامیده است باتیقاظ از هجعت به برهان بر رجعت و رساله رد بر صوفیه و رساله در خلق کافر و انچه مناسب ان است و رساله در تسمیه مهدی صلوات الله و سلامه علیه و نامیدان را بکشف الغمه در حکم تسمیه و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامیدان را بنزهته الاسماع در حکم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و نسیان و رساله در واجبات و محرمات منصوصه از اول فقه تا اخران و در اخران گفته که واجبات عددا نهایکهزار و پانصد و پنج شد و محرمات یکهزار و چهار صد و چهل و هشت شد و کتاب فصول المهمه در اصول ائمه مشتمل بر قواعد کلیات منصوصه در اصول دین و اصول فقه و فروع

فقه

فقه در طب و از جمله تالیفات او دیوان شعری است که قریب به بست هزار بیت است و اکثر آن در مدح پیغمبر و ائمه است و تالیف آن جناب اگرچه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع گردانست و از جمله تالیفات او کتاب بدایة الهدایه است ـ

شیخ زین الدین نوه شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در لولوه که حالی از اهل اسلام است دو دفعه او را توصیف در فقه نموده و آن کمال توثیق است و صالح و ورع و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و جلیل القدر و عظیم المنزلة بوده و در زمان او برای او نظیری نبوده و تلمذ کرد در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرابادی و جماعتی از علمای عرب و عجم و مجاور مکه بود و در انجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شد و صاحب وسائل در نزد او کتب عربیت و ریاض و حدیث و فقه و غیرانها را قرات کرد و شعر را خوب میگفت و فوائد و حواشی بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب امل الامل گفته که متاخرین کثیر التالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه از انکه بر مخالفین بسیار ردات میکردند و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان را بسیار متتبع میکردند و در نزد ایشان درس میخواندند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انکار میکرد که بر این مرتب شد انچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لولوه بعد از ذکر این کلام گفته که برای خدا باد خیر کثیر او و در انچه ذکر کرد از کثرت تعجب و انکار بر این فضلاء و امثال ایشان و انچه او گفته حق و تحقیق بمتابعت نمودن است اگرچه تابعان ان کم می باشند اما الوا بجهت اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرو رفتن در علوم و احادیث ایشان و اما ثانیا پس بجهت انچه در صدر کتاب متاجر عنوان کردند از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ ان و درس ان و انکه واجب است اتلاف ان کتب و ایشان اصل هر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار ال پیغمبر بدان مستفیض شده است و اما ثالثا پس مترتب شد بر این معاشرت کردن که داخل نمودند این اصولیرا که با صول فقه می نامند در شریعت پیغمبر برای متابعت کردن با انکه این اصول را اصلی نیست در اخبار اهلبیت با انکه اهلبیت حریص بودند بر بیان هر حقیر و یسیر از احکام شرعیه پس چگونه اصول انرا ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحتی بود تا اینجا کلام صاحب حدائق بود

در رد شیخ زین الدین بر صاحب حدائق است

مولف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد و اعتقاد بر فقاهت و فطانت و فهم و ذکاء او بوده لیکن از این کلمات واهیه ظاهر شد که او و صاحب حدائق را چندان فهمی نبوده پس میگوئیم اما جواب از دلیل اول پس باین نحوست که مراد از اخبار مانعه دران صورت است که از مجالست ایشان خللی در اعتقاد ظاهر شود و اما اگر از باب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع فتنه و فساد ایشان باشد پس دران صورت مجالست لازم است چنانکه ائمه ما با مخالفین می نشستند و نماز جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیرالمومنین دائما با مخالفین می نشست و صحبت میداشت و در مقام استشهاد انچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق فرمود که با مخالفین بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را اینگونه ادب داده و و باین مضمون است آیه شریفه و لاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آخره یعنی شما کفار را دشنام ندهید که این موجب آن میشود که انها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که درس خواندن و بکتب ایشان رجوع کردن برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود ادله ایشان را ببیند و انها را رد کند و جواب از انها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد واجب کفائی خواهد بود چه بجای اینکه حرام باشد سیما اینکه از کتب ایشان اخبار را ببینند که دلالت بر مدعا داشته باشد و بان الزام کنند انها را و این مجادله بر نحو احسن است و پسندیده و مطابق عقل است و طریقه اصحاب ائمه همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متتبع ظاهر است و همین وجوه جواب داده میشود از دلیل دوم چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثناء کرده اند حفظ کتب ضلال را برای الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه بر متتبع مخفی نیست و بجهت تضعیف ادله ایشان است و این مطلب در موضوع بمثابه است که منکران مباهت و مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول مذکوره مورث مبتدع ... دادن نهایت ناشی عناد و عدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است و غیر الفاظ انچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه بحث از ان ننماید مثلا امر برای وجوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم شما اخباریین چه میکنید یا حمل بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر ایا دلیلی باید اقامه نمائید که در عرف ائمه امر برای وجوب بوده یا بدون دلیل باید بکی قول را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل سخنی گوئید پس شما هم مسئله امر را باید عنوان کنید و سخن گوئید علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شده و لسان پیغمبر و آل او را باید بفهمیم تا تکلیف را فهمیده باشیم و ایا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعیه وحقیقت ومجاز وصحیح واعم وامر ونهی وعام وخاص وحمل عام بر خاص ومطلق ومقید ومجمل ومبین
نمائیم تا علم بتکلیف وباطن ان نمائیم درنزد اصحاب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که نداره خدمت
حضرت صادق ع عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم وحال انکه خدا تعالی اقصر ونگفته بلکه لاجناح گفته
انجناب تمسک به بیان پیغمبر جسته ایضاً ازان ایراد کرده که چرا باید بعضی از سر را مسح کرد ند تمام را حضرت فرمود
لمکان الباء یعنی باء برای تبعیض است پس ایه بیان انرا بر وجه اجمال فرموده اند وقوله اذا امرتکم بشیء
فاتوا منه ما استطعتم بران دال است وقوله علینا القاء الاصول وعلیکم بالفروع اقوی شاهد بر اجتهاد است واما حجت
کتاب واجماع وجزو نخوان پس در کلام امام نیز بسیار مانند که ایمائی بدان شده ودر مبحث روایت حدیثی روایت است
که معصوم متمسک باجماع شده علاوه اجماع دلیل قطعی است وبعد از حصول قطع نمی توان دلیل بر حجت قطع آورد
چه ان دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است واگر ظنی است پس ان مثبت قطعی ببداهت عقلیه نخواهد بود علاوه
ان المجمع علیه لاریب فیه دال بر حجیت اجماع است واصل برائت واستصحاب همه از اخبار برداشته شده است
وما حجب الله علمه عن العباد واضراب ان دلیل اصل برائت است ولا تنقض الیقین الا بیقین مدرک استصحاب
غایته امر انیکه در نامیدن ان باصل برائت واستصحاب اصطلاحی است که کرده اند ولا مشاحة فی الاصطلاح
پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند وکدام مسئله است که شما اخبار تبین وما بان
احتیاج نیست واما حجیت عقل پس اخبار بسیار بران دال است وعبارت حدیث یک اینست ویک اعاقب
شما بصدق است واما قطعیت اخبار چنانکه اخباریین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است باوجود تعارض
میان اخبار وعروض وجوه اختلال وخفاء قرائن حال ومقال برای تمامی اعصار وما جواب این
سخن را در منظومه الفیه در اصول ودر شرح ان ودر حواشی قوانین بنحو تطویل وفصل فصیل وبسط جزیل بیان
نمودیم بنحو یکه قابل انکار نیست وتکلم درین مقام زیاده ازین خارج از محل کلام ومقصد ومرام است
ولیکن ذکر اجمالی لازم است پس میگوئیم که قول صاحب مسائل که گفت که محدثین ثلث شهادت داده اند بر انیکه
این اخبار یکه مذکور شده است در کتب اربعه بینا وبین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محدثین
برای عمل خود شهادت داده اند واین دخلی بدیگران ندارد بنده نیز میگویم که فتوائی که من گفته ام درمیان
من وخدا برائم وبرای مقلدم حجت است علاوه روایات محدثین بایکدیگر اختلاف دارند چه بسیاری از اخبار
تهذیب واخبار کافی باهم تناقض دارند وهردو با من لایحضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در
یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست واز شما اخباریین سوال میکنیم که ایا ما چه عمل کنیم کدام
یک از متعارضین را اخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صاحب مسائل

تناقض در کتب اربعه

در باب قضا ذکر کرده تمسک میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز باهم تعارض دارند و در بعضی موافق قرآن مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه انها هم خالی از تعارض نمیتوانند علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجت ان قائم نشده است اگر بگوئی که عمل میکنم بهمین اخبار برائی اجماع گوئیم او لا این اجماع تقیدی است مثل اینکه مائع موجود را همه حلال می دانند و حلال و یکی شراب می داند یعنی عصیر عنبی و حلال و یکی اب قلیل ملاقی نجاست میداند و پاک و حلال چنین اجماع چه ثمر دارد همچنین این اخبار را مانند مرتضی می دانند و حجت دیگری واحدی می داند و حجت و همکذا علاوه ایا اجماع عمل بر صحیح اعلائیست یا صحیح قدمائی یا مشهوری و یا موثق را هم عمل میکردند و یا حسن هم داخل در اجماع است یا نه و یا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی سخنی است بی پا و اما انچه امین اخباریین ملا محمد امین استرابادی گفته که شریعت پیغمبر دو دفعه خراب شد یکی روز سقیفه بنی ساعده و یکی روز یکه علامه حدیث را بر حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در غایت عناوت و عدم فطانت و ناشی از لج و عناد است چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبریرا می گفتند که محفل اعتماد باشد و قرائن بران موجود باشد و مطابق واقع باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان رفته و نمی دانی کدام خبر قرینه داشته و یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو نمائیم و ببینیم کدام یک بهتر است و مظنون اجتهاد به بان متقدم سازیم او نوبت عمل کنیم و غیر این چاره نداریم و شما اخباریین اگر قرائن در دست دارید پس بیائید و ما را خواطر جمع کنید والا با این هفوات و این سخنهای بی پا و این اغلاط هیچ التفات نمیتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را ببین که چه قدر از اقوال علما بیخبر است و نفهمید که این تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاؤس که از اجلاء است و صدای صاحب الامر را شنید او این تقسیم نموده همچنین محقق اول صاحب شرایع و ایشان در طبقه سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب کرامات بوده متابعت ایشان نموده پس ببین که این مرجوح با وجود انیکه خبر از جائی ندارد چه اغلاط از علم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخباریین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلاط و بعضی کذاب و این مقدمه قطعیه است پس بدون علم رجال و انضمام ظنون رجالیه چگونه عمل بحدیث کنیم با اینکه معصوم هم گاهی تضعیف می کرده اند و از غیبت نهی نموده اند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظوم و المنثور نوشته بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از اینکه برا و ثنا فرستاده است اینکه شیخ زین الدین مسافرت نمود بدیار عجم و وارد منزل شیخ بهائی شد و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرد و او در خدمت شیخ

مدتی دراز ماند و دران مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن و قرأت مصنفات شیخ و غیرانها و در نزد غیر شیخ هم درس میخواند چون منتقل شد شیخ بهائی الدین در همان سال که والد من وفات یافت و ان سال هزار و سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بمکه مشرفه و در انجا بمطالعه اشتغال داشته پس من بمکه مشرف شدم و با او ببلاد ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و هیئت پس باز دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا و رضوانش در روز بست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شصت و چهار و من در مکه مشرفه بودم و با او در روز عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد با پدرش در معلی در مقابر مکه مشرفه تا اینجا کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازه دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهاء الدین -

شیخ محمد بن شیخ حسن

سه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر در جالے بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند و از ایشان حدیث و اصول و غیرانها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرأت میکرد از منتقی و معالم و مدارک و انچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول بمطالعه بود پس ازان بمکه مشرف شد و در انجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی صاحب رجال مشرف شد و در خدمت او حدیث قرأت کرد پس ازان ببلاد خود مراجعت کرد و مدت قلیله در انجا اقامه نمود پس ازان بعراق مسافرت کرد بجهت خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند و بتدریس اشتغال داشت تا انیکه روزی در کربلا نماز مے کرد پس مردی بجانب انجناب تیری انداخت ان تیر از پهلوئی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس ازان بمکه مشرف شد و باز از انجا بعراق رجوع نمود و مدتی در انجا اقامه داشت پس ازان سیر دوئی داده که از عراق بیرون رفت و بسوئی مکه مسافرت کرد و در مکه بقدری ماند که وفات کرد و کنیت او ابو جعفر و لقبش فخر المحدثین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود -

در کرامات شیخ محمد

و در مکه مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر انجناب انیکه در ان شهر که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صدائے قرآن در نزد نعش او شنیده میشد و کسیکه اطلاع یافت گفته که ان قرأت کننده اظهار ان کرد که من قائم مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فداه و حکایت قرآن خواندن زن او و چه شیخ محمد که دختر صاحب مدارک بود نقل نمود
و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاظمینی رفع الله قدره در کتاب مقابیس ذکر کرده و فرمود که حضرت صاحب الامر
در شب وفات شیخ محمد او را پند میخواند که دران زمان و دران بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی
شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة نمی دهد پس شیخ محمد هر چیز پرکوی که برای
قوت عیالش میگرفت اول زکوة انرا می داد ازان پس انرا تصرف مینمود و امیر یونس بن حرقوس جزایری
برای شیخ محمد پانصد قروش فرستاد دران زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و املاک
بسیار و املاک بیشمار بود و همیشه احتراز مینمود از اینکه مال حرامی داخل مال او شود و مراسله بشیخ نوشت
که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد بشیخ بود و دران مراسله التماس نموده بود که ان هدیه
را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة خمس انرا داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول
ان نمود ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیمرد ست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که اورا
خلوص عقیدت در شما است و بر اهل و عیال شما در نهایت مشقت است شیخ محمد فرمود الحال که چنین است
ان وجه را ضبط کرده و هر سالی ازان صد قروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود —

در خواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از روی
تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدون
دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نمی داریم پس چون براو الحاح کردند بعد از تامل فرمود که حدیث
وارد شده بر اینکه از برای امثل او دعا، هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا را بلفظ هدانا الله نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در در المنثور اورده و دران مشهور است اینکه انجناب طواف می کرد پس مردی باو دسته
گلی داد از گلهای متفرقه که در مکه و حوالی ان وجود ندارد سیما ان فصل و زمان فصل گل
نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجاست فرمود که از خرابات است
شیخ خواست که بعد از آن جواب سوال او را داده باشد هر چند فحص کرد او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود
البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذبور باو گفتند که سلطان
خواهد تو را خواست بنحویکه تو را ممکن نیست که جواب کنی باید بلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا
کرد که خداوندا اگر در علم تو چنین چیزی گذشته است پس اجل مرا برسان و پس ازان می گفت

که عقریب

که عنقریب من خواهم وفات و تعداد مصنفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر فرمود و ان بدین نحو است شرح استبصار که سه مجلد ازان بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که ان شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیه شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول بدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لایحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه والد او حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوای حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر مطول و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر و ان کتاب مشتمل است بر فواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم و غیر ان که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرد و ران رساله انچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوای رکعتین اولیتین و ترجیح دا د و ران انچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر مواعظ و نصایح و حکم و مراثی و الغاز و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان بر ای او در مدیح و الغاز و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منهج المقال استادش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لولوة گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تامل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر مسلسله و تصنیف او غیر مهذب و غیر محرر است و می بینی او را که بحث می کند در مسئله تا انیکه بوضع مطلوب ان مسئله میرسد حواله میکند بیانش را بحواشی او بر کتابهای دیگر یا تصنیف دیگر او این یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت ملکه تصنیف تا اینجا کلام لولوة بود مولف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر بفهم و علم او ندارد بسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بموضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده ام و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف انیکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر اینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه مینمود چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دید و ذکر کرده که برای او رتبه اجتهاد نبود زیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جربزه میگویند و هر که مطلع شود بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که او جربزه داشت و ذکر کرد پسرش شیخ علی

در کتاب درالمنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولده این

زین الدین علی انیکه متولد شد برادرش فخر الدین محمد ابو جعفر وفهم الله لطاعته وهدایهما الی الخیر وایدهما بالتسعد

والاقبال فی جمیع الامور وجعلنی الله فداهما من کل محذور ویرد چاشتگاه روز دوشنبه دهم شهر شعبان سال

نهصد وهشتاد ومن نظم کردم در شب پنجشنبه نهم شهر رجب سال نهصد وهشتاد یک در مشهد حسین این دو بیت را

احمد ربی الله از جائنی ✣ محمد من فیض نعماه ✣ تاد یخرلا زال مشلما سمه ✣ بجوده یسعد الله

پس ظاهر شد از تاریخ مولد وفاتش انیکه عمرش پنج سال وسه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده وتاریخ وفات او هزار وسی بود

سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل وجلیل القدر ومتجر بود تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جدش شهید ثانی

در چند مجلد وفاضلانه نوشته واسم ان زهراة الذویه است وشرح کتاب اصول کافی وازان بیرون آمد شرح

کتاب عقل وعلم در یک مجلد وکتاب درالمنثور ورساله در رد بر صوفیه ونامیدانرا بسهام المارقه از اغراض

زنادقه ورساله در رد کسیکه غنا را مباح میداند ودرین دو رساله تعریض بر ملامحسن فیض کاشانی کرده وحواشی

فوائد مدنیه ودر رد بر ملامحمد امین وحواشی بر معالم وحواشی بر من لایحضره وکتابیکه قریب بچهل هزار بیت است

از فنون متفرقه وفوائد واشعار وکتاب دیگر که مثل آنست ودوازده هزار بیت است وکتاب دیگر نظیران که پنجهزار

بیت است وغیر اینها از رسائل وذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب درالمنثور وذکر کرد که ولادتش

در هزار وسیزده یا چهارده شده ولیکن عمر طولانی کرده وبر ملامحسن زیاد طعنه داشته برای انیکه ملامحسن

طعن بر علماء داشته ودر دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین

ای المجتهدین وطعن بر علماء در کتاب سفینة النجاة نوشته ومیل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد احسائی

در کتاب خود ملامحسن را ملامیسی نام نهاده وهمچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده ورساله

در مذمت او نوشته ومنسوب باو داده وگفته که در بازار زنجان او نان دزدیده نعوذ بالله مولف کتاب را

عقیده انست که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده ودر نهایت زهد وورع وتقوی واز جمله

مشایخ اجازه است وامر بر شیخ علی مشتبه شده که او را باین گونه امور نسبت داده است وجده مادر شیخ علی

مذبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانیست ودر حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جدام دختر

محقق ثانی را ادراک کردم وحال انیکه او از نود تجاوز کرده ومن صغیر بودم وشیخ علی در کتاب درالمنثور

ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت من شش ساله بودم ودر بلدما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب

از کتب ما سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتیم ودر انجا مدتی اقامت نمودیم پس من با برادرم مسافرت کردیم

بسوی عراق

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم قرآن را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال رسیده بود و والدهٔ من بسیار رأفت بمن داشت و همیشه بطلب علم وصیت داشت که مرا نرنجاند و اهانت ننماید و در هر روز چند دفعه تفقد احوالم مینمود پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدّم و پدرم و غیر ایشان و انها شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدّین بود و برادرم شیخ زین الدّین و سید نور الدّین و شیخ حسین بن ظهیر و شیخ محمد حرقوشی رحمهم الله تعالی و چون برادرم از نزد من رفت مشغول باطفال و عیال بودم و باین حال مشغول بطلب علم بودم و کتب متعدده نوشتم و حریص بودم بر محافظت کتبی که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدم و ان در سال هزار و سی و دو یا سه بود و من شانزده ساله بودم و با صغر سن و وحدت خودم عنایت و لطف خدا را بالبسته بخود می دیدم و در این سفر امور اتفاق افتاد که از غرایب

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمّد

از انجمله **کرامت اولی** اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اوّل من با ستری سوار بودم و با جماعتی از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در دنبال بودند و با ما رفیقی بود که غلام صغیر هندی داشت و همراه من کاردی بود که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام ان مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد پس ان کارد را در ان مکان دید پس ان را بمنزل آورد و انکار دارا می شناخت و قصه را نقل کرد **کرامت ثانیه** اینکه چون بمکانی رسیدیم که برک ناقه میگویند و در میان دو کوه واقع شده و در انجا مکان تنگی رسیدیم که ممکن نبود مرور از انجا مگر یک قطار یا دو قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم اینکه حاج از ان راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقای ما عزم نمودند که از پیش بمنزلی رفته باشند که انزا علاء میگفتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب را در ان مکان گذاشتم و قاعدهٔ قوافل ان بود که هر وقت که از ان معبری گذشتند شتر ازا بنخوابانیدند تا همه جمع شوند پس از ان میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناخ وخوابانیدن شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان بما رسیدند و بمنزل ما آمدند اسبابیکه در انجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند **کرامت ثالثه** اینکه شیخ محمد حرسلمه الله تعالی در ان سال حج بجای اورد و حاج بر دو قسم بودند مقاطره و شعاره و قاعدهٔ ان بود که شعاره از طرف ست و چپ و پشت سر حاجیان میرفتند پس در شب چیزی از اثاث سفر از من گم شد و شیخ محمد پیاده شده و با شعاره میرفت پس ملاقات کرد انچه را که از من ضایع شده بود و گم شده بود و انرا برای ما آورد **کرامت رابعه** اینکه چون نزدیک بمکه مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسفان پیش افتادیم پس چون بمکه مشرفه رسیدیم من بحرم رفتم برای طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا انیکه اماکن معهوده را که شناختن انها را سزاوار بود در وقت طواف انها را شناختم
پس اراده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف
دهم پس گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پیش افتادم و با من دراهمی نیست که بتوداده
باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی مے شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده
والا مرا واگذار پس امرد با من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و ان مرد
را بعتب کشید و با و گفت که این شخص را واگذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش او صد نفر مثل
تو را طواف تعلیم مینمودند و اگذار او را که طواف کند پس او مرا واگذاشت و من بنحویکه خودمی دانستم و میخواستم
طواف نمودم **کرامت خامسه** انیکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدربود و ان میان مکه و مدینه
پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیقے که بر دراز گوش سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات
حاج وضو گرفتیم و نماز گذاردیم و با من شمشیری بود که در حال نماز در انجا گذاردم و فراموش نمودم که بردارم
و حاج از یمین و یسار انموضع براه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
نمودیم دران زمان بخاطرم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که راکب حمار بود گفتم که رفاقت کن که بان
موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیرامد فهوالمطلوب والا تفرجی خواهد بود ان رفیق گفت که این
عبث است من گفتم که برخیز برویم امرد با من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
که شمشیر دران موضع است و حاج از راست و چپ مرور مینمایند پس رفیق خود گفتم که تند برویم که شمشیر را دیگری
برندارد پس شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب مینمودند **کرامت سادسه** انیکه برایم اتفاق
افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس بعبارتی رسیدم که در انجا لفظ صد دفعات را داشته پس
ملتفت از من سوال کرد که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون دران شب خوابیدم
وجدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند
کرامت سابعه انیکه همیشه سعی زیادی داشتم که انچه از کتب باقی مانده بمن برسد پس سبب انقطاع
حاج طولی کشید پس بمردی انچه خواست بذل نمودم و در انتظار ان بودم که ان کتب را من برساند
چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
طبقے است که در ان سینه آدمیت با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست در جواب
گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
و بسیاری از ان کتب بے جلد شده بود و بعضے تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل **کرامت ثامنه**

گفتند

در وقت دیگر در خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جماعتی گرفته گفتم که چرا او را گرفته اند برای آنکه
ورا بکشند من گفتم که ایا کافی نبود نشان را گشتن اول که بار دیگر میخواهند او را بکشند پس بعد از چند
وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی ماند در بلاد تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهید ثانی
بود و چون سفر کردم ببلاد معلوم برای مصالحه که اقتضا ران نمود و از ماکل مشتبه انها خوردم و بغیر
مسلک آبا و خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در اوائل سن داشتم از من دور شد و چون در دفعه
دوم ازان بلاد توجه نمودم و بسوی مکه مشرفه آمدم اتفاق افتاد برای من اشیائی غیر مکت
حج و زیارت و مؤلف این کتاب انها را در ضمن کرامات سابقه و عدادا نها مندرج ساخته پس میگویم
کرامت تاسعه اینکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفته
که من بمکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذبور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و
چنان کرد و چون خبر من رسید دلتنگ شدم پس چون وارد بلد ذورق شدیم من در خیمه نشسته بودم
که انمرد بر من گذشت پس او را ندا کردم که تو چنین و چنان گفتی گفت بلی و زود است که به بینی که من
چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیالیرا در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی
و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان
خود رفت به آزار یت مبتلا شد و بعد از چند روز ببصره رسید و در انجا وفات کرد و خداوند عالم شر او را
از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل ان از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
از من دفع نمی نمود هر آئینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذشت و خدا شر ایشان را از من دفع نمود و
نقل محتاج بطویل است و ان از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت
یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم
پس بنهری رسیدیم که ان را یعقوبیه می نامند و در انجا مردیم معاندا از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
واز هر جاریه و عبد دو اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت سوای امانت و ضرب
که بجا می اورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می امد بدست ان زن نگاه می کرد که بفهمد
که او کنیز است یا نه پس ما در کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد اشخص معاند آمد
و با او چیزی تکلم نمود پس او با غضب برخاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی
بیرون آمدیم و خیمه را برپا کردیم و کنیزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه تفحص
نماید و من بیرون بودم چون امد خبر داد ان که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کنیز را دید پس بعد از

ساعتی ان ملعون آمد و گفت که چند کنیز دارید گفتم که یک داریم پس بخیمه دیگر رفت و در انجا
زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من تورا دلالت کنم بر سه جاریه ایا از غلام من
میگذری گفت بلی ازین گفت که درین خیمه سه کنیز باشند و اشان بخیمهٔ مانمود و شوهر خود را بهمراه ان معاند
روانه نمود که او را بخیمهٔ ما رهنمائی نماید و چون سابقا ما با و گفته بودیم که ما یک کنیز بیشتر نداریم نرسیدیم
که اگر خلاف ظاهر شود از اواهانت بزرگی بما برسد پس من بجمال گفتم که دو کجاوه را بر شتر به بندد
و با هر یک از ما جاریه بنشان والا بما و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو زن
نشاندیم پس ان معاند با شوهران زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شدید
زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد و گفت که در دروغ گفتن ان زن گفت که ایشان دو کنیز را
با دو زن سوار کردند و ان شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی ماندهٔ
پس ان معاند غضب شد بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالی او را
از دیدن آن شتر کور کرد پس بنزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار رده فروش
ان زن با و داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و ان مکانهائی که اخذ نموده در هر منزلی در حد و دنعد
چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیانی نرسید **کرامت دوازدهم** اینکه بمنزل شیروان
رسیدیم باز امدند که از کنیزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی بتفحص آمد و ان زن داخل
خیام می شد پس چون بخیمه ما رسید نگفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه هیچکس
داخل ان خیمه نشد و اگر تا وقات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا مطالعه درس بحث اشتغال
داشتم و کتبی که مرا بانها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از هفتاد کتاب را بخط خود از کتابهائیکه
بان احتیاج داشتم **کرامت سیزدهم** بطریقه شمار لفظ جلاله برائے شخصے استخاره نمودم پس
این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است **کرامت**
چهاردهم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد و ما انت علینا بعزیز پس از من
سؤال کرد که چه آیه آمد من آیه را برای او تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کردم من از سبب تعجب و
تبسم او سوال کردم گفت که این استخاره برای مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او
وکیل در امر خود نماید **کرامت پانزدهم** شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد کاغذ را و رقعه فرستاد
و نوشت که استخاره کن و آیه را بنویس و بیا رسول انفرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد و ما کان
لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله **کرامت شانزدهم** شخصے میخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت

حکومت شود پس از من استخاره خواست پس من گفتم که من استخاره برای امر غیر مشروع می نمایم ان امر در جواب گفت که من برخود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخاره کردم این آیه آمد وان تعرض عنهم فلن یضیروک شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط **کرامت هفتم** شخصی برای تزویج استخاره نمود در نزد من پس این آیه آمد وهوالذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا **کرامت هیجدهم** چند دفعه در امر تزویج استخاره نمودند این آیه آمد کلنا الجنتین آتت اکلها ولم تظلم منه شیئا وفجرنا خلالها نهرا وکان له ثمر **کرامت نوزدهم** دو برادر اراده داشتند که بسفر هند روند وحال ایشان در هند بود واو مشهور بنفسق بود وشراب میخورد واین دو برادر زاده داشتند که نزد او بروند پس استخاره کردم این آیه آمد آتا احدکما فیسقی ربه خمرا واما الاخر فیصلب الایه **کرامت بستم** مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند وان مرد مکرر نزد من استخاره نمود همیشه آیات موسی وهرون وبنی اسرائیل می آمد **کرامت بست ویکم** شخصی اراده داشت که نزد سلطان رود برای مطلب مهم عظیم پس استخاره نمودم این آیه آمد فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا **کرامت بست دوم** برای شخص درهمین مطلب سابق استخاره کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی **کرامت بست وسوم** انیکه شخصی را بازوجه اش مخاصمه بود در باب جاریه پس نزد من آمدند استخاره نمود بر شراء جاریه پس این آیه آمد اسکن انت وزوجک الجنة الی قوله تعالی ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین **کرامت بست وچهارم** انیکه در هند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره نمود که بسفر هند رفته باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر مردود وبعد از مدت قلیله خبر خرابی هند رسید **کرامت بست وپنجم** کسیکه اراده خروج را داشت در ظاهر پس استخاره نمود نزد من پس این آیه آمد ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین **کرامت بست وششم** انیکه برای خود استخاره کرده که دران بلد یکه اقامت داشتم از انجا بیرون رفته باشم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واز جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی ست که بنهایت کمالات آراسته بود وذکر این قضیه را در اینجا برائے انیکه خالی از موعظه نیست مذکور داشتم برای تنبیه غافلین وموعظه جهابرین وتشویق طلاب علم دین وشیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نسوزد ومشتعل نشود از آتش فراقش جگر من ودل من وحال انیکه ندیدیم ان فرزندم را اصلا اول عمرش تا باخر انیکه میل کند بلهو ویا بلعب یا نظر کند بغیر ادب وهرگز چشم خود ما بمن نمی انداخت در زمان تکلم کردن من

و هر وقت که با من تکلم مینمود مضطرب میشد بانش بنحویکه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهم و هرگز بدون واسطه از من چیزی طلب ننمود و چون سن او بده سال رسید عادت بنماز شب نمود و در اندک مدت قصیره که مجموع ان بست و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفقیه را و مختصر نافع و شرایع و مختصر نافع و شرایع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی مرا بر شرح لمعه در حواشی کتاب و ان حواشی را نیز علیحده نوشت و در همه شب های ماه مبارک رمضان احیا می کرد بعبادت و تلاوت و دعا و شکایت میکرد بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میگرفتم در مخارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بسخن گفتن از روی حیا و حجاب با و مدت بست و دو سال عمر نمود و در نحو شرح اجرومیه و شرح قطر و شرح الفیه ابن مالک را و شرح قطر را بخط خود نوشت و کتاب مغنی اللبیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند از حدیث من لایحضر الفقیه و تمام ان کتاب و بر او نوشت حواشی را که من بر ان کتاب نوشتم و چندی تشنید قدری از تهذیب را و بر من قرات کرد از رجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو را بخط خود نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز در من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و انرا در نزد غیر من خواند بخط خود نوشت و خواند شرح شمسیه و مختصر تلخیص و اکثر مطول و شرح تجرید و خلاصة الحساب و رسائل دیگر در حساب و تشریح الافلاک و قدری از شرح چغمینی در علم هیئت و قرات نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و انرا بخط نیکو نوشت و در اول اشکال انرا ثبت میکرد و شروع کرد و تفسیر قاضی با کتابت ان و قرات کرد حاشیه خطائی را و در حسن خط بمرتبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را مینمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جدول کشیدم و چون میدیدم که من علی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یکساعت و دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت و هشت ساعت ان عمل را میکرد و چون چیز را میدید باسباب عمل انرا مهیا میکرد و انرا عمل میکرد و چون هشت ساله بود از من سوال کرد که ایا کودک قبل از بلوغ به بهشت میرود من گفتم بلی گفت که دعا کن که خدا تعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کیر نیز اگر عمل صالح کند داخل بهشت میشود و او اخر سن جرات نکرد که در اثنا درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی ان منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکرد مسئله را پس میدیدم ان مسئله را بر غیر وجه ان و او نفهمید پس تقریر را اعاده میکرد بغیر وجه سابق یا بر عکس پس چون مسئله را می فهمید صورت او کشوده میشد و من در او دلائل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن

پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله میبود زبانش کند کننده ترا ز شمشیر قاطع وهرگز نشنیدم
ازاو که غیبت کند احدیرا و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که اورا بهنیم وصدای مراهی شنید
کتاب و قرائت وسجاده اش را برمیداشت من باو میگفتم که ای فرزند این شبها شبهای تلاوت و قرائت
ست چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بزیر می انداخت وجواب نمی گفت ازان پس زوجه اش
مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدا یتعالی باو پسری روزی کرد وان کودک بعد
از چند روز وفات یافت ومن برائے کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میگرد واثر رضا بحکم خدا بر او
ظاهر بود ازان پس خدا یتعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی ازانها تولد می یافت اظهار
بشاشت وسرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر ست واگر یکی ازان دخترها چیزی از و
می خواست باشتاب ببازار میرفت وانمطلوب را بالعجل می آورد وهرگز از من خواهش ننمود دست سواری
را با انیکه اسپها داشتم وخود هم احتیاجے بان نداشتم وهرگز مخارج خود را خود از من میخواست
بلکه کنیزی ویا کودکی را میفرستاد واگر او را وصیت میکردم که اصراف نکند ساکت میشد واگر هم جواب
میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید ومن هم عیال پس این دو امر را بهمدیگر قیاس کنید وچون
زمان ان رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من
طاقت مفارقت تو ندارم واگر خدا بخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنم بعد ازان گفته که من تفال بکتاب
خدا نمودم این آیه آمد فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله وهو خیر الحاکمین من گفتم که تو را
اذن نمیدهم وبعد از چند روز مریض شد وبعالم اخرت انتقال نمود وهشت روز ایام مرض او بود پس
او را بمشهد مقدس فرستادیم وبعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانه ایشان آمد پسر
عمش میگوید که دیدم انیکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار ست براسب نیکوئی
پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نمیاید ومن مسکنی دارم در خانه
از مروارید وجواهر ولیکن آمدم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او
ملا افضل ست ومن بان وصیت نکرده ام وشانزده عدد هزار ست در صندوق من شیخ علی میگوید
که من فرستادم وان صندوق را کشودند وان اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در انجا یافتیم واین دلالت
برصحت ان خواب داشت ومولد ان پسر در اخر ساعت از روز شنبه بیست وهم ذی الحجه سنه هزار وپنجاه
ونهش بود وفات او در بیست ویکم ویا بست ودوم شهر ذی الحجه از سال هزار وهفتاد وهشت بود و
پنهیز از او بدو سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت واو هشت ساله بود -

در احوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بحرانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عم جد صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاجی احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده و کشتیها برای غوص داشت پس حاج احمد امر کشتی را بیرادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شده بود حاج احمد او را از امر کشتی معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان متقدی بحرانی را بخانهٔ آورد که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چندی هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند و هر دو بمرتبهٔ بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با انکه فقیه بود بامر تجارت کشتی و غوص اشتغال داشت و مرجع ان بلاد بود و اهل غوص اول جواهر را با و میفروختند و او بمرابحه تقسیم مینمود و از حکایات عجیبه انکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود لولو بسیاری که معلوم نبود بشیخ سلیمان مذبور فروخت بقیمت کمی و شیخ انها را بکسی داد که اصلاح کرد انها را پس همه خوب شدند و قریب به پنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ بایع را گفت که این لولو بفلان قیمت فروخته شده و زیادتی آن از توست و من همان راس المال خود را میگیرم باقی مال تو باشد بایع از ان امتناع مینمود و گفت که مال مالیست که من او را فروخته ام و اگر فاسد برمیامد از کیسه تو رفته بود پس الحال که زاید برآمدان هم از توست پس بایع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و در میان ایشان اصلاح نمود باین نحو یکه بعضی از ان مال بایع باشد و بعضی از ان مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلا وفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج —

در احوال شیخ محمد بن سلیمان

و اما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم و ریاست عامه رسید و او را سه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبد النبی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مزبور را پسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود —

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن حاج صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبد الحسین بن عطیه بن شبته و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمی گشت و در غضب نمی آمد و انتظار رقت و انقباض نمی نمود و قاعدهٔ کسانیکه ملکهٔ مباحثه دارند تغیر و انقباض است

و شیخ مزبور در وقتی از اوقات خطبه کتاب کافی را در مسجد میگفت و در حلقه درس از جماعتی نشسته بودند که از انجمله علی بن عبد الصمد اصبعی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب کافی اعجب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر و شیخ احمد و شیخ علی بحث را میفرمودند از علمی بعلمی دیگر و از مسئله مسئله دیگر تا انیکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد و متفرق شدند و بعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذبور غور نمود در بحث تا زمان غروب

در تالیفات شیخ احمد

شیخ احمد را مصنفاتیست از انجمله رساله در قول بحیوة اموات بعد از موت و رساله در جر دلائی و در انجا مذهب حکماء را اختیار نموده و رساله در اوزان و رساله استثنا یه در اقرار و شرح حدیه شیخ شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم در صدر اندراج نموده است او را و در ان بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود و چون انشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را گوید من او را غنی گردانم شیخ احمد گفت اگر شما غور کنید ما هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه ان اعتراضات گوید من بار دیگر خواهم ان اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان ثبوت ولایت بر بالغه رشیده و رساله در هدم حلقه یا طلقتین بتحلیل محلل و عدم ان و در ان رساله عدم هدم اختیار کرده و این خلاف قول مشهور است و منظور شان از این دو رساله رد بر شیخ عبد الله بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت خوب است و رساله در تقیه که عجیب و غریب است و رساله در شرح عبارت لمعه در مبحث زوال و رساله در مسئله موت زوج و زوجه قبل از دخول که ایا موجب تمام مهر است یا نه و رساله در دعوائی بر میت که ایا بشاهد و یمین ثابت میشود یا نه در انجا اختیار نمود ثبوت را و رد کرد بعضی از معاصرین را که شیخ عبد الله بن علی بلادی باشد و رساله در صلح و رساله در تحقیق غساله نجاست و رساله در عدول انمورده بسورهٔ دیگر و رساله در اجوبه مسائل شیخ ناصری حظی چاردوی که حسنه و جیده است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و انیکه طلاق عدیه افاده میکند فائدهٔ خلع را یا نه و رساله عطاریه و ان اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله جد شیخ است که متعلق بعطاره می باشد و در سلک کتاب تجارت منتظم است و رساله در اجوبه مسائل سید یحیی بن سید حسین احسائی و رساله در مسئله متنجس که بعد از زوال عین نجاست نجس میشود یا نه و ان مسئله مشکلیست که بان متفرد است و در ان رساله رد بر ملا محسن نموده است و رساله در اجوبهٔ مسائل شیخ عبد الامام نسائیست و رساله در دخول رقبه در اسل و غسل و شیخ عبد الله بن صالح رساله در عدم دخول ان نوشته است

در وفات شیخ احمد

وفات شیخ احمد مزبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه بست و دوم شهر صفر از سال هزار و صد و سی و یک و در مقبره معروفه بخاک مدفون شد و عمرش قریب بچهل و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب تعداد رسائل و مولفات در این کتاب بجهة چند چیز است یکی اینکه مرتبه مولفین انها ظاهر شود دوم اینکه ان کتب و رسائل اگر نظر کسی برسد معرفت بمولفین انها پیدا کند و بداند که چه پایه و مایه داشته اند سوم اینکه مذکره این کتب و رسائل باعث شوق تحصیل شود و طالب علم را بتالیف اشتیاق پدید آید چهارم اینکه طالب این کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علما شود و هم اسباب کار شود خصوصا رسائل که مولفین در رساله منفرده بیشتر سعی و کوشش مینمایند و زیادتر تدقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارجه بیشتر ذکر می نمایند پس از رسائل انفع است برای اسباب کار و اعمال فکر ایضا مولف کتاب گوید که چون ذکری از فقره احتجب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالا انرا توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوئیم که مراد انست که ایزد تعالی پرده گرفت بدون پرده یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذهان و اوهام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتواند نمود و ان ذات از ایشان حجاب گرفته بدون انکه حجابی در میان باشد و مراد انست که ان ذات از بسکه در مقام صفاء و ضیاء و نور و ظهور است ممکنات را قوه ادراک ان نیست و ان ذات محجوب از ممکنات شد مانند کسی که حجابی بروی خود انداخته باشد همچنانکه که اگر بر روی خود کسی حجاب انداخته باشد مدرک نخواهد بود همانا انکه اگر ان حجاب انداختن از خدا باشد همچنین خدا تعالی حجاب کرمت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه قلوب جهل را بر عقل غلبه داده اند مانند ان شد که خدا بدلهای انها مهر زده باشد و همچنانکه مهر زده خدا ابهیچ نوع نتوان شکست همچنین دلهای ایشان بنوعی شد که حق را در ان هیچ تاثیری نیست و بعبارت اخری امثال این جمله را از باب تمثیل است که تشبیه هیئت بهیئت باشد مانند ادراک تقدم رجلا و تاخر اخری که تقدیم و تاخیر در رجل حاصل نه شد بلکه مراد تردد داشتن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در مانحن فیه که محجوب بودن خدا مانند انست که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال انکه حجابی در میان نیست و ضعف از مواد امکانیه است و الله اعلم

در احوال شیخ عبد الله بن حاج صالح

شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعة بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله ستما هیجی الاصل که نسبت او بنبوی سما هیج است بیاء مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیره صغیره و این شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از انجمله کتاب جواهر البحرین

سبط شیخ عبدالله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله سماهیجی الاصل که نسبتا او بسوی سماهیج است بیارمشناه تحتانیه پس ازان جیم است وان قریه است از قرای جزیره صغیره واین شیخ اخباری صرف بود وکثیر الطعن بر مجتهدین بود وتالیفات ان بسیار است —

تالیفات شیخ عبدالله بن حاجی صالح

ازانجمله کتاب جواهر البحرین در احکام متقلین که ترتیب داد دران اخبار را وتبویب کرد بر غیر نهج وافی ووسائل و اقتصار بر کتب اربعه نمود وازان یک جلد بیرون آمد با بعضے از جلد ثانی در کتاب محمدیه در انچه لابد است از مسائل دینیه کتاب صحیفه علویه وتحفه مرتضویه رساله تحریر مسائل دیباج وحریر ورساله عیوب المسائل الخلافیه در انچه لابد است ازان مسائل طهارت وصلوة ابدیه واینها برای سید عبدالله بن سید علوی تالیف کرده واین سید عبدالله از مشایخ اجازه صاحب حدائق است ورساله علویه در مسئله کلامیه که در جواب شیخ علی بن سلیمان بن علی شاخوری نوشته ورساله موسومه بمسائل الجد اول وجد اول المسائل ورساله که برای پدرش نوشت بندرگنگ ورساله در احقیت زوج بمراه در تغسیل ان وصلوة بران از پدر وبرادر وغیرانها ودران رد بر صاحب مدارک نموده ورساله در اثبات توحید ورساله در مسائل مضمرات در علم نحو که نود مسئله است ورساله در تغسیل بغیر ورساله بهبهانیه در احکام اموات که بست ودو مسئله است ورساله دیگر که منتخب از سابق وفاریته است ورساله درجواب دو مسئله که یکی جواز تنفل درمیان نماز صبح وطلوع شمس است ومسئله دیگر در افضلیت صلوة رابته است اگر فضا باشد برتعقیب ورساله در اثبات لذت فعلیه عقلا وان منع شرعا ورساله در مسئله از مسائل حیض ورساله موسومه بتحقیقه تعبد در وجوب تشهد ورساله در ضمان ما اکلته لیلا لانهارا ورساله موسومه بکفایته در علم نجوم که تمام نیست ورساله در انفاق زوج بر زوجه وکشوان منظومه موسومه بحجته الرجال وزبدة المقال در علم رجال ورساله بلغه صافیه وتحفه وافیه وکتاب شرح اسناد من لایحضره الفقیه وکتاب من لایحضره النبیه در شرح من لایحضره الفقیه واین دو کتاب ناتمام است ورساله مسئله سلمانیه در مسئله لاضرر ولاضرار ورساله در انتصار صاحب مدارک در این کار از کفن است ومخالفت با اصحاب در انیکه از واجب نیست ورساله در شرح حدیث مشکل از اصول کافی از اسماء الله ومنظومه رساله اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة ورساله در انیکه متصرف بملک شرعی از او گرفته نمی شود مگر به بینه قاطعه بانیکه از غاصب است یا شهادت دهد بانیکه ملک الان ملک مدعی است ورساله در خراسان نوشته در رد بر ملا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدم راس که مسح ان واجب است ونا تمام است ورساله در انچه از اوقاف بیع جائز است وانچه جائز نیست در انکه

وکتاب مصباح الشهداء ومناقب السعداء دران پنج مجلد است ورساله در جواز اکل مختلط بحرام در زمانیکه غیر محصور شد

در رساله توحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشحون است
بلور و مرجان و ان بمنزله کشکول است و کتاب خطب که انرا انشا کرده برای جمعه و اعیاد و کتاب بغیه المعاصرین
و راجوبه شیخ یسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نورالدین متقدم و از او اجازه دارد -

عا میر محمد صالح بن عبدالواسع الحسینی در لولو گفته که او افضل اهل زمان و اورع صاحبان ایمان
عالم علامه و محقق فهامه سید اجل افضل اکمل است و اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق تحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع فضل و ماثر و بدایع
مکارم و مفاخر لمعی لوذعی برذعی اوحدی مؤید و مسدد بلطف خدای صمدی ملقب بیهاء الدین و
مشتهر بفاضل هندی است و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو میباشد و او از تلامذ علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر
و مولف کتاب در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات
عارجیه بود انچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد -

رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاهی در اید و نسوان
را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد و او بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی
ناگاه چشم خود را گرفته که زنان را نه بهندو بیرون آمد و او بسیار فقر داشت و بکتابت امر معیشت را میگذراند
و اگر در نزد او مرافعه می آمدند میگفت که من عیال و فقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرا فعه
میخواهید طرفین اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم و انجناب فارغ شد از معقول و
منقول و حال اینکه بیست و سالرا تمام نکرده بود و شیخ اسدالله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر
ان متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی دو بدو امرد در حال صغر نشو و نما او در هند شده تو
در این بابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته و ایشانرا مفحم نموده

تالیفات فضل هندی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسائل و تعلیقات در علوم ادبیه و اصولیه دینیه و فقهیه
تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التخلیص و شرح ان و مناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرده

از سبب ان سوال کردند گفت در ان معامله کسب طرفین رسیدم لهذا فسخ نمودم

و ان کتاب

وان کتاب مبسوطیست و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ خاتم ان کتاب در سلل هزار و هشتاد و هشت شده
پس عمرش دران زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف الشام که شرح قواعد
علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا اخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضے از صلوة را نوشته بنمط اوسط
که اقرب باختصار است باستیفا رهم از اقوال و ادله و زیاده ازین از کشف الشام بروز نیافت و کتاب مخلص استفار
که شفارت از شیخ بو علی بن سینا است و گویا اتمام نکرده پس ازان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی
حال همین احوال اتفاق افتاد قریب انچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لے صوارف ایام مرا از بلوغ مرام
عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان
و خدا مستعاز و مستعان است و بسوی اوست شکایت و براوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل
هندی در اول کشف الثام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را
در نزد والد خود علامه خوانده و خواشمند تالیف کتاب قواعد شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ
التحصیل شدم از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال انیکه به ده
سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیة الحریص را و در فهم شرح تلخیص و حال انیکه پانزده سال نرسیده بودم
و تصنیف کردم پیش ازان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع ان و
زبدة در اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله
بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب ازین
امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علماء
آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد
برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدائق است که در باب سید بن طاؤس و فخر المحققین مراتب مذکوره را
انکار نمود با انیکه محل انکار نیست -

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرائب احوال او مذکور شود اگرچه داخل
در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکماء است بلکه در تشیع او خلاف است پس میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا
در زمانیکه در دار السلطنة اصفهان تحصیل مینمود روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس کران
کاشان در اوقات سحر مس میکوبند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان
تا کاشان مسافت چهار منزل است چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که مس را

در شبها نگوبند پس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس گران بکار اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس گران کاشان ما را از مطالعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت ازان پس حکم نمود که مسگران شب کار نکنند۔

در قوت باصرهٔ او

و قوت باصره اش بحدی بود که در مسافت چهار فرسخ مگس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزے وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دوربین انداخته شیخ گفت که برای چه دوربین انداخته اید سلطان گفت که چهار فرسخے سوارے می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که دراین مسافت قلیل حاجت بدوربین نیست پس شیخ ابو علی بدانجانب نگاه کرد و گفت سواری می آید که بفلان شکل و فلان لباس هست و اسپ او بفلان رنگست و شبرنی میخورد سلطان گفت شبرنی داخل دشمن هست نه مرنی پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که ازانجا دانستم که مگسهای چندی در دور دهانش پرواز میکنند و این علامت آنست که شبرنی میخورد

دیدن ابو علی عطارد را بروی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که بر روی آفتاب بود مانند خالیکه که بر روی کسی باشد اگرچه عطارد در فلک دوم هست و شمس در فلک چهارم هست لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک برج و در یکدرجه و در یکدقیقه جمع گشته بودند چنان بنظر می آمد که خالے بر روی آفتاب هست ۔ ایضاً شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که اسمان مشبک و سوراخ سوراخ هست پس از مادرش سوال کردند گفت که چون ابو علی متولد شد غربال یعنی پرجن را بر روی او بجهت محمی گذاشتند و او در زیران پرجن اسمانرا دید که سوراخ سوراخ دارد و ان سوراخهای پرجن بود که شعاع بصرش درمیان متفرق و اسمان را بدان گونه دید۔

در معالجهٔ دختر پادشاه

و قوت دراکه اش نجوی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه از زمان را مرض صعب روی داده تا انیکه که پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه ان پس شیخ علی نیز دران مجلس داخل شد و اطبا با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضے خاص و پس ازان در علاج اختلاف کردند تا انیکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص انان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بجادله نمود و هفتاد و سوال بعد دیگر طبیبی برهانے اقامه کرد که این مرض که شما تشخیص دادید باطل هست پس ازان هفتاد برهان اقامه کرد که این مرض خلافیست و علاج ان بفلان نحوست پس ان هفتاد نفر طبیب بعجز اقرار کردند و سلطان امر معالجه را بدو مفوض داشت و او در اندک زمانی ان مرض را معالجه نمود و در مدت بست و چهار سال تمی جمیع علوم نمود

در قوهٔ حافظهٔ ابو علی سینا

و در قوهٔ حافظه او حد اهل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الائمه نوشته است که شیخ ابو علی از ری وی فرار باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علما را از او درخواست آن نسخه را نمودند شیخ رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من میخوانم شما بنویسید و قانون شست هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از ان پس از خراسان آوردند و مقابله بان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در ان نیافتند بلکه همان مطابق با اصل نسخه بوده **و ایضاً** در وقتی در کشتی نشسته بود ملای لغوی نیز در ان کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ از او سوال نمود که برای چه امر آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام میخواهم که نظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت که می شود انیکه در ایامیکه در کشتی میباشیم از اداده تا من مطالعه کنم گفت باکی نیست پس ان کتاب را نزد شیخ رئیس گذاشت شیخ در ان چند روز ان کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بمنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در صباح انروز ان خوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است با خود گفت که اگر میدانستم که او را قرب سلطانی نیست هر آئینه او را واسطه میگرفتم پس ان کتاب را نزد سلطان گذاشت سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که به بین اگر سزاوار جایزه هست با دجایزه داده باشیم شیخ رئیس ان کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب را پیش ازین تالیف کرده اند اخوند لغوی مؤلف منکر انمعنی شده که این کتاب را من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصداق قول من انست که من این کتاب را از حفظ دارم و توانرا بگیر - تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس اخوند لغوی مولف کتاب درمیان مجلس نهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بسیار کرده که این کتاب از تالیف من هست و چگونه شد که این شخص اورا از حفظ دارد و نسبت بسا بقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق جایزه هست و من چند روزی درمیان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم و از حفظ نمودم پس سلطان جایزه با و داد و حاضران از قوهٔ حافظهٔ او در تعجب شدند و از بعضی مسموع شد که ان شخص صاحب قاموس وان کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهار صد هجری بود و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصله میان ایشان بسیار است - **ایضاً** گویند که درویشی بر پدر شیخ ابو علی مهمان شد و پس از صرف غذا درویش بپدر شیخ گفت که من میخوابم و تو بیدار باش که اخر ستاره طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا اشتغالیست پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که ستارہ بدان محل موعود آمد است قوت او بیجان آمد در اول بازو جه خود موافقه نمود ازان پس غسل کرده پس درویش را بیدار کرد درویش دید که ستارہ از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ایراد کرده که مرا دیر بیدار کردے و وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش درمیان نهاد درویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که او به زمان وحید دوران باشد پس شیخ بوجود آمد —

در مباحثه شیخ با علمای هر فن

وچون شیخ رئیس سر آمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت وادّعا تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افلاطون یا ارسطو و یا ذی مقراطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابونصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان بزبان عرب نقل نمود و معلم بایه چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم باب علم مباحثه کند بر او غلبه کند چون شیخ ادعا تعلیم نمود صاحبان هر علمی را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

معارضه شیخ با بهمنیار در علم کیمیا

جز اینکه درد و علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا برهان اقامه مینمود بر استحاله کیمیا پس چند کس از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد شیخ برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا برای اینکه انقلاب ماهیت لازم میاید و انقلاب ماهیت بنظر بقوانین حکمت باطل و محال است چند کس گفت که من از ردّ جواب برهان عجز دارم لیکن من در برابر تو صنعت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که بر حس من مشتبه کنی و شعبده نمائی چندگی گفت که من اجزائی چند بتو میدهم و خود دچار فرسخی می نشینم و تو خود از انقسمی که بتو تعلیم میکنم بعمل اور خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد چند کس ان اجزاء را بدو تعلیم کرد و دستور العمل داده و خود دچار فرسخی رفت و شیخ ان را بعمل اورد نجو یکه گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بعجز خود آورد و ازان پس برهان بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این دو علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را اتش گرفت و یا دشمنان اتش زدند چنانچه بعضے گفته اند پس شیخ دماغ سوخته گردید و از ادعای تعلیم گذشت فلذا او را بشیخ رئیس لقب دادند —

در احوال زلازل شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل اتسابع را پس گفت که نقارخانه شاهی را کوبیدند ازان جائیکه یرقان قبل اتسابع عسر العلاج است و دران زمان اطبا را از معالجه ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافله همراه بود اهل ان قافله او را نمی شناختند و با پس احترام از اونی داشتند و در بین راه بلهو و لعب اشتغال داشتند اتفاق بر شیخ تلخ و از افعال ایشان متنفر گردیده بشبی که قافله در خواب بودند شیخ زلال شتر را بخوی بست و ترتیب

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شترها بلند شد همه ازان صدا درخواب شدند تا بمنزل رسیدند و شیخ در ان منزل از شنایع و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله درخواب شدند شیخ انها را بوجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و او ازان زلازل بلند شد همه درخنده شدند و متصل درخنده بودند تا انیکه بمنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله درخواب شدند شیخ ان زلازل را بنحو دیگر مرتب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند و صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و انقدر گریستند تا بمنزل رسیدند و چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که انها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس اهل قافله درکمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را شناختند و پاس احترام ازاو نگه داشتند -

در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب او انیکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب سلیمان بن عباد تصیر است و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور اخوند ملا عبدالکریم ایروانی متقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و این فقیر مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب را بنحو استیفا بیان کردم

در معارضه شیخ ابو سعید با شیخ ابو علی

بعضی از فضلا مسموع شد که شیخ ابو سعید ابو الخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر با شیخ رئیس بود و میان ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابو سعید از شیخ ابو علی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بمرکز خود نمیکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسائلی است شیخ ابو سعید طاس حمام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و بشیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل بمرکز نکرد شیخ تامل کرد و گفت که این طاس قاسر دارد که او را از میل بمرکز نزول مانع است شیخ ابو سعید گفت که قاسر در اینجا چیست شیخ ابو علی در جواب گفت که قاسر نفس تست شیخ ابو سعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرحله برایت حاصل آید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مزدی تو دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابو سعید بو الخیر است که من در عالم کشف و شهود بهر دیاری که قدم زدم دیدم که جای مصافی شیخ رئیس کورکورانه در انجا بود -

در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابو علی در انجا بود و بر او فاتحه نمیخواند و او را بد مذهب میدانست تا انیکه شبی در عالم رویا دید که جناب ختمی مآب نشسته و شیخ رئیس در پهلوئی او نشسته این شخص همدانی از جناب رسول خدا سوال نمود که ابو علی با انیکه تسنی مذهب بود چرا انقدر تقرب

که در پهلوی شما بنشیند پس رسول خدا ﷺ در جواب گفت که تو با این عقل منکسره فهمیدی
که دیدی مذهب بد است و شیخ ابو علی با این فهم و فطانت نفهمید پس ان شخص همدانی به شیخ معتقد گشت
و همیشه بمزارش حاضر میشد و بفاتحه او را یاد اوری مینمود و شیخ بهائی طیب رمسه در کتاب کشکول میفرماید که شیخ
مجد الدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم پس از ان جناب سوال نمودم از حالت ابن سینا
با اینکه او ناجی است و یا هالک انجناب در جواب فرمود که او مرد است که خواست بخدا برسد بدون واسطه
من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینه اش زدم پس او در آتش جهنم افتاد -

در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اول

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین
اشکال اربعه شکل اول است و سایر اشکال تا شکل اول نروند تمام نخواهند بود و همه استدلالات بشکل اول
راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیهی الانتاج دانند شکل اول مستلزم دور است زیرا که شناختن نتیجه
موقوف است بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوف است بر معرفت نتیجه و این دور است و دور باطل
باطل است زیرا که دور لازم دارد و تقدم شئی را بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد
بود شیخ در جواب نوشت که جهت دور باجمال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوف است بر معرفت کبری
تفصیلا و لیکن معرفت کبری موقوف است بر معرفت نتیجه اجمالا پس دور مندفع است و این سخن در ترجمه ملا خلیل
قزوینی با ملا میرزای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده اند و جواب
ان نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است -

در مناظره بهمنیار با شیخ رئیس

چون رئیس سر آمد علماء ان عهد و عصر بود و فضلاء ان زمان طوق ارادت او را بگردن انداخته و اذعان
بفضیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهمنیار که یکی از فضلاء حکماء ان عصر بود او نیز در مجلس
شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهمنیار بشیخ گفت که چرا ادعا نبوت
میکنی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء از منه و امکنه را بای مجادله و قوت مناظره
ندارند شیخ رئیس در جواب گفت که سوال تو را زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس از ان مکالمه زمانی
گذشت تا انکه شبی بهمنیار و شیخ رئیس در همدان در میان یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و یخ
بسته بود از سردی زمستان ان معرفت است پس موذن در وقت سحر بر بالای گلدسته مسجد رفت و مشغول
ثنای خدا تعالی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی به بهمنیار گفت که برخیز و از بیرون خانه آب خوردن بیاور

بیا و بهمنیار گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چه تازه از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این وقت مضر باعصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب وحید عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن آب منع مینمائی با انکه ضرورت اقتضائی ان مینماید بهمنیار در جواب گفت که اکنون من در میان عرق می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردم شیخ گفت که اکنون جواب مسئله تو را بگویم در باب دعوای نبوت پس بدانکه پیغمبر کسی ست که چهار صد سال از بعثت او میگذرد و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر با شدت سرما در بالای گلدسته ثنا و مدح او می نمایند و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و بتوام مرسیکنم که شربت آبی بمن دهی نفس من انقدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائے پیغمبری کنم -

در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد ست و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب فلان چیز ست شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بان دیار رفته و بمجلس مطب ان طبیب حاضر آمد و در ان جا نشست و ان طبیب شیخ را نشناخت پس مریضی آمد و ان طبیب نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی ان مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند همه را بدان سیاق گفته شیخ از ین معنی متعجب گشته بعد از انیکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ از ان طبیب سوال کرد که این اخبار شما باکول و مشروب موافق بهیچ قائده از قواعد طبیعیه نیست و من در اول شنیده بودم لیکن اذعان نمی نمودم تا انیکه برای العین مشاهده نمودم پس ان طبیب از حال او تفتیش و تجسس نمود تا انیکه شیخ رئیس را شناخت و با عزاز و اکرام او پرداخت و ازان پس گفت که شما زحمت کشیده و از راه دور آمدید و ان اخبار من باکول و مشروب نه از روی قوانین طبابت ست بلکه از روی فراست ست چون اهالی این بلد اکثر بهود و جهود بسیار بی سلیقه اند چیز یرا که میخورند بر لباس و بدن ایشان غالبًا قدری از ان الوده ست و من انرا می بینم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خربزه بر دامن او چسپیده بود لذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده -

در تالیفات شیخ رئیس

همانا تالیفات شیخ رئیس بسیار ست ازان جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاراست و امام فخر رازی بر ان شرح نوشته و محقق طوس خواجه نصیر الدین نیز بر ان شرح نوشته ست و علامه حلی محاکمات میان شراح اشارات نوشته و همچنین قطب المحققین نیز محاکمات نوشته ست و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل ان کتابی در طب نوشته

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفرمی باشند اول اعز الدین رازی دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبد العزیز ابن عبد الجبار جلی پنجم علاء الدین قرشی که معروف بابن نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب بن اسحق مسیحی که معروف بابن التلمیذ باشد هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه شیرازی و از جمله معارضات محاضرات شیخ رئیس با بهمنیار رانیکه بهمنیار زمان را از جمله مشخصات میدانست و درین باب با شیخ بسیار مجادله نموده اخر الامر شیخ گفت که تو استحقاق جواب بر من نداری زیرا که ان زمان که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمنیار ملزم شد و معروفست که شیخ هر مطلبی را بصغری و کبری و نتیجه درمی آورد اگر شرائط انتاج اشکال را دران تمام دیدی بان حکم میکرد والا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافست مشهور حسین ابن عبد الله بن سیناست و از جمله تالیفات او نجات است و رساله سلامات و ابسال و رساله طیر و زمان ولادت شیخ رئیس طالع سرطان بود و درجه شرف مشتری و قمر بر درجه شرف خود بود و زهره نیز بر درجه شرف خود و سهم السعاده در بیت و نه از سرطان بود و سهم الغیب در اول سرطان بود باسهیل و شعری یمانیه و شیخ ظهیر الدین بیهقی گفته که شیخ چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس ازان بقرائت کتاب ایساغوجی نزد باتلی شروع نمود -

معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

و روزی شیخ ابو علی سینا مجلس درس ابو علی بن مسکویه درامد و تلامذ او در حوالی او نشسته دید چون شیوه او امتحان فضلاء و اظهار مرتبت با اکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی با بو علی بن مسکویه داد و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جوزی را که در عالم اخلاق بود بدو داد و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبد الله جرجانی که تلمیذ او بود احوال او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب او در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعه اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی از انجا به بخارا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی دران دیار بوجود امد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد ازان ظواهر منطق را بر ابو عبد الله ناتلی که یکی از فضلاء زمان بود خواند و باندک زمانی از او مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطورست که او در دوازده سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختی و در کتاب تاریخ الوزراء و غیره مسطورست

که در انولا که شیخ در بخارا بمطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
آن عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی امیر نوح صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید
و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مرخص گشته بکتاب خانه بخارا که دران زمان از کتب اولین و آخرین
در انجا جمع بود رفت و مجموع آن کتب نفیسه غریبه را بنظر درآورده دقایق حقایق انرا بر صفحه خواطر نگاشت
اتفاقاً دران اوان آتشی دران کتب خانه افتاد و جمعی از خصماء ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش در ان دار الکتب
زد تا ان علوم را بخود نسبت نماید ازان پس بتصنیف مشغول گشت مجملاً شیخ بایران آمد و بهمدان رفت و در نزد سلطان
همدان مقصد برآمد و شیخ در انجا مخفی شد و باتمام کتاب شفا اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق برجوع باصلی
و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات والهیات ان کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت اورا
در قلعه از قلاع همدان محبوس ساخت و شیخ در انجا قصیده انشا کرده که یک بیت ان اینست ✤ دخول فی الیقین کما تراه
وکل الشک فی امر الخروج ✤ و مدت چهار ماه شیخ در انجا محبوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقظانرا
و کتاب قولنج را در انجا تالیف کرد ازان پس از حبس خلاص و بتصنیف منطق شفا مشغول شد پس باصفهان امد
و از جانب امیر علاء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء اصفهان مجلس خاص حاضر و مباحثات علمیه نمایند
و در انجا باتمام کتاب شفا مشغول شد و در ان اثناء کتاب حکمت علائی را بنام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ
را بمباشرت رغبتی تمام بود با عتقاد قوت مزاج خود در ان باب اکتفا نمینمود لذا در مزاج او فتوری بهمرسید
پس شیخ را قولنجی عارض شد و جهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود بسبب ان بعضی از امعاء
او مجروح گشت و سحج بهمرسید و ازان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در
اثنا معالجات بعضی از غلامان او که در خزانه نقود او خیانت بسیار کرده بودند مسرور دیطوس که شیخ بجهت صرع
تناول مینمود دران قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن ان حال متغیر شد و با انیکه حال او از
ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد و مجلس امیر
علاء الدوله در آمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقاً دران ایام بتکلیف علاء الدوله بمصاحبت
او بجانب همدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه
نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بران حال چند گاه بود تا وفات کرد اکثر فقهاء سنت و جماعت
دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته ✤ کفرم نی کزاف اسان نبود محکم نزازایمان من ایمان نبود
در دو جهان من یکی و ان هم کافر ✤ پس در همه دهر یک مسلمان نبود و در مذهب شیخ رئیس اختلاف است
بعضی او را زیدی مذهب می دانند و ظاهر کتب او انست که بر مذهب سنت و جماعت باشد زیرا که اثبات خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در تشیع او نوشته و تمسک بان جسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرکز دائرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هو فی الصحابه بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته که و الخلافة بالنص اصوب فان ذلک لا یودی الی الشغب و التشغب و الاختلاف چون سنیان خلافت را باجماع و بیعت می دانند و شیعه بنص میدانند و این رباعی از اوست که دال فی الجمله بر تشیع او است + بر صفحهٔ چهرها خط لم یزلی معکوس نوشته ست نام دو علی یک لام و دو عین بادو بار معکوس از حاجب و عین و الف با خط جلی و رباعی دیگر گفته تا بازده عشق در گلو رنجته اند و اندرپی عشق عاشق انگیخته اند در جان روان بو علی مهر علی چون شیر شکر بهم برامیخته اند و بعضی گویند در بدایت شراب میخورد و امانه انقدر که مست کند و در اخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و رد مظالم بجائی آورد و در هر سه روز یک ختم قرآن میبود

در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهار صد و بست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل الخطاب ست در سال سیصد و هفتاد بود پس تمام عمرش پنجاه و هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته احجة الحق ابو علی سینا در شیخ آمد از عدم بوجود در شصا کسب کرد کل علوم در نگر کر دانچنان بدود -

عد در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرابادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانیست و اخباری صرف و اول کسی ست که باب طعن ارباب اجتهاد را باز و به تشنیع مجتهدین دمسازست و این ناشی از غباوت او است تا لیفات او فوائد مدنیه و شرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و رد انچه احداث کرده اند فاضلان ملا جلاء الدین و میر صدر الدین در حواشی شرح جدید تجرید و کتاب فوائد و قایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار که تمام نیست و رساله در بداء و جواب مسائل شیخ حسین طبری و رساله در طهارت خمر و نجاست ان و حاشیه بر طهارت مدارک که تمام نیست مجاور مکه و مدینه بود و فاتش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

عه میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف و بحدیث و رجال بوده تا لیفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر ایات احکام و حاشیه بر تهذیب و رسائل متعدده و وفات او در مکه معظمه سیزدهم ذیقعده الحرام از سال هزار و بست و هشت و او از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق ست و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی اجازه دارد و اسم پدرش کمی ست چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم ست چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسانی

که در غیبت کبری حضرت صاحب الامر را دیده اند که خبر دادند مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی نور الله مرقده که من شب طواف بیت الله الحرام مینمودم دیدم جوانی خوشرو نیز طواف میکرد چون نزد من رسید دسته از گلسرخ بمن داد و حال انکه زمان گل سرخ نبود پس من از او پرسیدم و گفتم که ای سید من این گل از کجاست گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و از جناب اعبد عباد و از هد زهاد و در کلام تفسیر و رجال گوی سبق از میدان رجال ربوده —

مناظره با فرنگی

عو محمد بن مرتضی مدعو و ملقب بمحسن فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و بسلطان صفوی نوشته که علمای مذهب شما را بگوئید که با فرستاده من در امر دین و مذهب مناظره کنند اگر او را بجا ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان را جواب ندهد پس شما بدین ما در آئید و آن رسول کارش آن بود که هر که چیزی در دست بگرفت میگفت و او صاف آن شئی را بیان میکرد پس سلطان علما را جمع کرده و سرامد اهل آن مجلس آخوند ملا محسن بود پس ملا محسن بآن سفیر فرنگی گفت که سلطان شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوامی را فرستاد که با علماء ملت مناظره کند آن فرنگی گفت که شما از عهده من نمیتوانید که بر آئید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم ملا محسن تسبیحی از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز ماندی فرنگی گفت عاجز نماندم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی و در دست من قطعه از خاک بهشت است و آن تسبیحی است که از قبر مطهر دختر زاده پیغمبر ماست که امام است پس حقیت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنا را جائز می دانست و این از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از آنها بحسب اقتضاء مقامات مذکور شد و بیشتر آن بود که او را ذوق فقاهت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت —

در تعفن کنیز برای ملا محسن

گویند که ملا محسن در ماغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول بنماز شب بود که کنیزی برای او غنا میخواند و او در رکوع بود میگریست و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از او در میان بازار افتاده بود و بعد از بسیار بخاطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد یاد گفتند که در این مدت طویله چاقو در انجا نمی ماند البته برداشته اند ملا محسن گفت که مردم مسلمانی نباشند چگونه می شود

که چاقوی مرا بی اذن من برداشتند —

در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او انیکه ملا محمد نامی از مشاهیر ملاهای ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور نزد ملا محسن کس فرستاد وصیته ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس درهمان روز ملا محسن نزد ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببرپس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه باخبر شد پس نزد ملا محسن کس فرستاد که من بخواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن درجواب گفت که مرا بخیال اینکه ملا محمد خادم است ومن صبیته خود را باو دادم واز سخن خود برنمیگردم و ملا محسن اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را بمذاق مجتهدین نوشته وبسیار طعن برمجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینة النجاة سیما اینکه در انجا مفیده می شود که نسبت داده است جمیع از علما را بکفر بجائی فسق مثل اینکه این آیه را ایراد کرده یا نبئ ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین با اینکه او را مقالاتیست بسیار برمذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفرست وبعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود ونحو ان واز تلامذه ملا صدری است ودختر او را نیز بحباله نکاح خود درآورده و ملا صدری او را فیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته وچون ملا محسن مسلم زبان بود لهذا قواعد صوفیه دران اعصار در نهایت اشتهار گردیده تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اطفار نائره ان جماعت نمود و شیخ احمد احسائی او را مسیئ نام نهاده وبسیار میگوید که قال المسیی الفانی تبعا للامام میت الدین العربی مجملا که کسی محی الدین را خوب بداند وبعقاید او معتقد شود البته فقها را خواهد کافر دانست و ملا محسن فی الحقیقة فاضل وجامع ومحقق و مدقق و ماهرست وکتاب مفاتیح او اگر مختصر از مسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالبا مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است وتالیفات او بسیارست بلکه ازان عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تالیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف وتصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضة المتقین تالیف افاضات محمد تقی بروجردی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خود حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش —

احوال رویای ملا مهدی نراقی

اخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من پس من ازان بری می باشم از عقاید فاسده باطله واعتقاد من ان چیزیست که انرا در اواخر عمر نوشته ام وان رساله را ملا محسن برای من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و دران رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقادات او

مطابق

مطابق و موافق با عتقادات حقه حقیقه عدلیه ست الحاصل چون ملا محسن را ندیده ایم و سخن از او نه شنیده ایم
و از قرائن هم علم بدیهش حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویائی صادقه ست -

در تالیفات ملا محسن

و ملا محسن را قریب بدو بست تالیفات ست و رساله ملا محسن در فهرست تالیفات خود نوشته و ملخص آن اینست
اول کتاب صافی در تفسیر قرآن دو مجلد ست قریب بهفتاد هزار بیت ست و فارغ شد از تالیف آن در سال
هزار و هفتاد و پنج و کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست و آن بست یکهزار بیت ست تقریبًا
۳ کتاب وافی که شرح بر کافیست و در پانزده مجلد ست و مجموع آن صد و پنجاه هزار بیت ست و از آن
فارغ شد در سال هزار شست و هشت ۴ کتاب شافی و آن منتخب از وافیست و آن دو مجلد ست
یک مجلد در عقاید و اخلاق ست و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام ست در هر یکی دوازده کتاب ست
و قریب بهبست و شش هزار بیت ست و واقع شد فراغ از آن در سال هزار هشتاد و دو ۵ کتاب نوادر
در جمیع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعه مشهوره و آن هفت هزار بیت ست ۶ کتاب معتصم الشیعه در احکام
شریعه و از آن کتاب صلوة و مقدمات آن بیرون آمد در یک مجلد که قریب بچهارده هزار بیت ست
و واقع گردید فراغ از آن در سال هزار و چهل و دو کتاب نخبه که مشتمل ست بر خلاصه ابواب فقه در
سه هزار و سیصد بست تقریبًا و فراغ از آن در سال هزار و پنجاه شده ۸ کتاب تطهیر و آن نخبه از نخبه است
برائے بیان علم اخلاق و قریب به پانصد بیت ست ۹ کتاب علم الیقین در اصول دین که چهارده هزار و پانصد
بیت تقریبًا میشود و ختم آن در سال هزار و چهل و دو شد ۱۰ کتاب معارف و آن ملخص از کتاب علم الیقین
و لباب آن ست در شش هزار بیت تقریبًا و فراغ از آن در سال هزار و سی و شش شد عجب اینکه این کتاب با آنکه
متاخر و ملخص آن متقدم ست اگرچه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف و آن ملخص مهمات عین الیقین ست
و آن قریب بچهار هزار بیت ست و در سال هزار و هشتاد و نه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء در احیاء احیاء
و مجموع آن تقریبًا هفتاد و سه هزار بیت ست و فراغ از آن در سال هزار و چهل و شش ۱۳ کتاب حقائق
در اسرار دین که ملخص کتاب محجه و لباب آن ست در هفت هزار بیت و فراغ از آن در سال هزار و نود و شد ۱۴ کتاب
قرة العیون که سه هزار و پانصد بیت ست و فراغ از آن در سال هزار و سی و هشت شد ۱۵ کتاب کلمات مکنونه
در توحید در هشت صد بیت و فراغ از تصنیف آن در سال هزار و نود و شد ۱۶ کتاب جلاء العیون در بیان احوال
قلب در دو بست و بست ۱۷ کتاب تشریح عالم در بیان هیئت عالم و اجسام آن و ارواح آن و کیفیت آن
و حرکات افلاک و عناصر و انواع بسایط و مرکبات در سه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمه و آن مختصر از کتاب

در احوال ملا محسن

علم الیقین است با فوائد حکمیه که انوار الحکمة مختص بانست و قریب شش هزار بیت است تالیف ان در سال هزار و چهل و سه شد ۱۹ کتاب لباب وان لباب قولست در اشاره بسوی کیفیت علم خدا تعالی باشیاء و ان در ویست بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قول است در معنی حدوث عالم در سیصد و هفتاد بیت ۲۱ کتاب میزان القیمة که ذکر شد در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب نهصد بیت و فراغ ازان در سال و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود در ان حقیقت جنت و نار و وجود ایشان الان و محل ایشان از دنیا در نهصد و بست وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۳ کتاب ضیاء القلب در تحقیق حقیقت احکام خمسه که حکم میشود بر انسان در باطن او قریب به پانصد بیت ست و فراغ ازان در سال هزار و پنجاه و هفت شد ۲۴ کتاب تنویر المذاهب وان تالیفات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاشفی است که موسوم بمواهب است قریب بست هزار بیت است ۲۵ کتاب شرح صحیفه سجادیه و شرح انچه شاید محتاج بشرح باشد با ایجاز و اختصار قریب بیست هزار بیت است ۲۶ کتاب سفینة النجاة در انیکه ماخذ احکام شرعیه منست مگر محکمات و سنت قریب بنهزار و پانصد بست و در سال هزار و پنجاه و هشت تصنیف شد ۲۷ کتاب رساله موسومه بحق المبین در تحقیق کیفیت تقیه از دین قریب بد و بست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شصت و هشت ۲۸ کتاب اصول اصلیه که مشتمل است بر ده اصل که استفاده شد ند از کتاب و سنت و قریب بنهزار و شصت بیت است و تالیف ان در سال هزار و چهل و چار شده ۲۹ کتاب تسهیل السبیل در حجت در انتخاب کشف المحجه که از سید بن طاوس علویست و قریب به نهصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۰ کتاب نقد الاصول الفقهیه که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد و ان اول تصنیف است و قریب بد و هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار و شش تصنیف شده است ۳۲ کتاب منهاج النجاة در بیان علمی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بد و هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و دو شد ۳۳ کتاب خلاصة الاذکار که قریب بد و هزار و سیصد بیت ست و تصنیف ان در سال هزار و سی سه شد ۳۴ کتاب ذریعة القراءة که متضمن است مناجات منقول از ائمه را و آن قریب به پانصد هزار بیت ست و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۵ کتاب مختصر الاوراد که مشتمل است بر اذکار و دعوات مکرره در روم و لیله و اسوع و سته وان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شصت و هفت شد ۳۶ کتاب اهم انچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات انچه در شریعت مطهره وارد شده است از عمل وان قریب به پانصد بیت است ۳۷ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز جمعه و عیدین وان قریب به چهار هزار بیت است و تمام شد جمیع ان در سال هزار شصت و هفت ۳۸ کتاب شهاب ثاقب است در تحقیق

عینیت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت وتصنیف ان واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت ۳۹ کتاب
ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة جمعه وشرائط ان وآداب آن واحکام آن وبلغت فارسیه است
ومفید برای عامه ناس است در پانصد بیت وتصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج ۴۰ کتاب ترجمه الصلوة
که دران ترجمه شد اذکار نماز بفارسیه وتقریبا چهار صد و پنجاه بیت است وان تصنیف شد در سال هزار وچهل
و سه ۴۱ کتاب معاتیح الخیر ازانچه متعلق بفقه صلوة ولواحق ان است وبلغت فارسیه است وقریب بدو بیت و
پنجاه بیت است ۴۲ کتاب ترجمه طهارت در فقه متعلق بطهارت ست بلغت فارسیه در دو بیست وهشتاد بیت
۴۳ کتاب ازکار الطهارت ازاذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۴۴ کتاب ترجمه الزکوة که بلغت فارسیه است
وقریب دو بیست وشصت بیت است ۴۵ کتاب ترجمه العقاید که بلغت فارسیه است ، ۴۶ کتاب الصیام وان مانند ترجمه
زکوة است قریب بسی صد بیت است ۴۷ کتاب ترجمه رساله موسومه بسبائک غیبی در تحقیق معنی ایمان وکفر ومراتب
ایمان وکفر ۴۸ رساله موسومه براه صواب که ذکر میشود ودران سبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب وباعث
ضلالشان برتدوین اصولین وتحقیق معنی اجماع وان بلغت فارسیه است وبا پنصد بیت است وتصنیف شد
در سال هزار وچهل وچند سال بالا ۴۹ رساله موسومه بشرائط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۵۰
کتاب ترجمه الشریعه بفارسیه ودر اوست معنی شریعت وفائده ان وکیفیت سلوک ان وبیان اقسام هریک
از حسنات وسیئات ۵۱ کتاب اذکار منهجه که مختصر از خلاصة الاذکار است وفارسی است وسیصد وچهل بیت است
۵۲ کتاب دفع و دفع در دفع افات و دفع بلیات بقران و دعا وعوذه ورقی ودواوان
فارسیه است وچهار صد وبست بیت است ۵۳ رساله موسومه بآئینه شاهی وان منتخب از ضیاء القلب است وفارسی است
وقریب بسیصد بیت است وتصنیف ان شد در سال هزار وشصت وشش ۵۴ رساله موسومه بوصف خیل
وذکر انچه وارد شد از اتخاذ خیل ومعرفت ان وعلامت ان از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
وقریب بدو بست است وتصنیف ان واقع شد در هزار وشصت وهفت ۵۵ رساله موسومه بزاد السالک که
ذکر شد دران کیفیت سلوک طریق حق وشروط ان وآداب ان ۵۶ رساله موسومه بنخبه صغری که مشتمل
بر ابواب فقه طهارت وصلوة وصیام بالفاظ مختصر ، ۵۷ متعلقات نخبه صغری ودران تفصیل انچه در نخبه صغری
باجمام واجمال ذکر شد ۵۸ رساله موسوم بضوابط خمس در احکام شک وسهو ونسیان در صلواة و ۵۹ رساله
موسومه بهون الموات که مشتمل است براجمات مسائل شرعیه که متعلق آن است ۶۰ رساله در بیان اخذ اجرت
بر عبادات قریب به صد وپنجاه بیت است ۶۱ رساله در تحقیق ثبوت ولایت بر بکر در تزویج وانچه متعلق
بدانست وصد وهشتاد بیت است ۶۲ رساله موسومه بغنیة الانام در معرفت ایام وساعات از انچه

مستفاد است از اخبار اهل بیت ۶۳ رساله موسومه بمعیار الساعات که عربیت دارد و قریب بعشیه است لیکن فارسیه است ۶۴ رساله موسومه بحاکمه که مشتمل است بر محاکمه میان دو فاضل از مجتهدین اصحاب یا بمعنی تقیه در دین ۶۶ رساله موسومه برفع فتنه در بیان تتمه از حقیقت علم و علماء و اصناف ایشان و چیزی از معنی زهد و عبادت و اصحاب زهد و عبادت ۶۷ کتاب فهرست العلوم که شرح کرد در ان انواع علوم و اصناف انحاء را ۶۸ رساله کتاب فهرست در اجوبه مکتوبات و سوال ایشان که منتزع از کتب علماء و اهل معرفت است و اشعار ایشان ۶۹ رساله موسومه بشرح صورکه مشتمل است بر مجمل انچه گذشت و از حالات و مصیبات در ایام عمرش از اقامه و سفر و افاده و استفاده و مکارم و مقامات و خمول و شهرت و مفارقت اخوان محبوبین و محافظت اصحاب مکروهین و انرا تصنیف نمود —

در مسافرت ملا محسن فیض

در سال هزار شست و پنج از کاشان بشیراز رفت برای تحصیل در نزد سید ماجد بن هاشم سادتی بحرانی و ملا صدری شیرازی و سید نعمة الله ابن سید عبد الله جزائری شستری گفته که استاد محقق مولی محمد محسن کاشانی صاحب وافی قریب به دویست کتاب و رساله دارد و مولد در بلده قم شد پس شنید بقدوم شیخ اجل محقق و مدقق امام همام سید ماجد بحرانی سادتی بشیراز پس اراده کرد از محال مسکونی سید ماجد برای اخذ علوم از او پس پدرش مرد و بود که اورا رخصت دهد بسوی سفر یا نه پس استخاره گذاشتند چون قران را کشودند این آیه آمد — فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون — و هیچ آیه صریح تر و اول بر مطلوب مذکور این آیه نبود پس ازان بدیوان بلاغت بنیان سر منسوب بسر حلقه ارباب عرفان امیر مؤمنان تفال کردند این ابیات آمد

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم واکتساب معیشة وعلم وادب وصحبة ماجد

فان قیل فی الاسفار ذل ومحنة و قطع انیاف وارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر له من قیامه ببدار هوان بین واشر حاسد و این ابیات نیز مطلوب اول بود خصوصا صحبت ماجد که صریح در مطلوب بود پس بشیراز رفت و علوم شرعیه را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیه را از ملا صدری اخذ نمود و دختر ملا صدری را نیز تزویج نمود و از سید ماجد اجازه دارد و سید ماجد از شیخ بهائی اجازه دارد و ملا محسن از شیخ بهائی بلا واسطه نیز اجازه دارد —

در مشایخ اجازه ملا صدری

همچنین اجازه دارد از ملا صدری و ملا صدری اجازه دارد از شیخ بهائی و میرداماد و ملا محسن از مشایخ

اجازه

اجازهٔ علامهٔ مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و سید نعمة الله جزایری موسوی گفته که من چون وارد شیراز شدم بخدمت ملا صدری و میرزا ابراهیم رسیده و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیه او را بر حاشیه شمس الدین خفری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و آمش میرزا ابراهیم بود تا اینجا کلام نعمة الله بود و اخوند ملا علی نوری حکیم اله همیشه میگفت که خداوندا مرا بر اعتقاد عوام میران و مرزا ابراهیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب زکوة و ملا محسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب متقل ابو بکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح در فقه از طهارت تا دیات و بر او شرح نوشته اند مانند شرح آقا باقر بهبهانی و شرح بحر العلوم آقا سید مهدی طباطبائی و شرح برادرزاده ملا محسن ملا محمد هادی و این فقیر مولف کتاب را نیز بر ان حواشی غیر مدونه است و از جمله تالیفات او است کتاب عوامل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دائر است که بان تدریس و تدرس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاهر قزوینی که مولف کتاب ریبة السالک است و شرح الفیه ابن مالک در چهار مجلد و شرحی بر عوامل سماعیهٔ عوامل ملا محسن نوشته است و این شواهد اشعار عوامل ملا محسن را بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر فقرات ثمانیا بعد ما جاوزت الاثنین با ترکیب انها بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوامل ملا محسن در مدت نه روز نوشته ام و ملا محسن از شیخ محمد بسیر صاحب معالم اجازه دارد و سید نعمت الله در کتاب زهر الربیع نوشته که واقعه در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعه از سلاطین که ما معاصر انها بودیم زلزلهٔ عظیمی در نواحی شیراز و اطراف ان آمد بحدیکه بسیار هلاک شدند و حکایت کردند بر امین جماعتی از ثقات که بعضی از قری از اماکن انها نقل شد چون خبر بپادشاه رسید و استاد علامه با محقق کاشانی که صاحب کتاب وافی و نحو از مصنفات که عدد ان دویست کتاب بلکه زیادتر است در مجلس حضور داشت سلطان از ملا محسن از سبب ان سؤال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم باطل میکنند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در هر بلدی مجتهدی تعین کنیم که با او رجوع کنند و در ان وقت سلطان در محال خراسان بود و عزم کرد که اگر برگشت آقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند زیرا که او فقیه عادل بود پس سلطان بملا محسن گفت که اگر آقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد ان جناب در جواب گفت که بر او واجب است که او را جبر کنی بر قبول کردن پس سلطان باصفهان رسیده وفات کرد و این کار برای او اتفاق نافتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد ما صاحب حجاز الانوار را که قبر

بسی مجلد است در این وقت تعین نمود او را شیخ الاسلام نمود و انجناب بامر معروف و نهی از منکر قیام نمود
پس شکست تجهایز که انحارامی پرستیدند و زینت شعرا بجهارا و سوزانیدگیاه ها را از محرمات و نحوان را پس حمد
خدائیرا که برگشت امر بسوی ما پش بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت الله بود و ملا ابراهیم بن ملا
صدری تفسیری نوشته است و ان را بعروة الوثقی نامیده و بعضے گفته اند که مصداق یخرج الحی من المیت
می باشد و از میرزا ابراهیم نقل کنند که پدرم در زمان وفات گفت که افسوس انچه در خیالم بود متحقق نشد گفتند
چه در خیال تو بود گفت در خیالم بود که من داخل در مقربین باشم اکنون ظاهر بر من شد که داخل بر مقربین نیستم
بلکه داخل در اصحاب یمین میباشم و ملا صدری بلقبش صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی است و صدر الناطقین نیز
از القاب اوست گویند که پدرش از وزرای بود و اولاد ذکور برائے او هیچ نمیشد پس نذر و نحوان بر
خود لازم نمود که مال خطیری بفقرا بذل کند خدا تعالے ولد ذکر صالح موحد باو کرامت کند پس نذرش
منعقد شد پس خدا تعالے ملا صدری را باو عطا کرد و چون پدرش ما خرت نتاقت ملا صدری از شیراز
باصفهان آمد و در نزد شیخ بهائی در علم منقول تلمذ نمود از ان پس مجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم منقول را
در نزد او درس خواند و از هر دو اجازه گرفت و از انجا به بعضے از قرای قم رفت و بریاضت مشغول شد
و هفت دفعه پیاده بزیارت بیت الله رفت و در دفعه هفتم در زمان مراجعت در بصره وفات یافت و تالیفات
او شرح بر کافی در سه مجلد که اخر ان الهدی از کتاب حجه است و کتاب تفسیر سوره ال عمران و تفسیر فاتحه
و بقر و تفسیر آیة الکرسی و تفسیر سوره اخلاص و تفسیر سوره حدید و تفسیر سوره جاثیه و کتاب اسفار اربعه در چهار
مجلد اول در سفر امور عامه دوم جواهر و اعراض سوم سفر نفس چهارم الهیات و کتاب شواهد ربوبیه و مشاعر
و مبدء و معاد و مفاتیح الغیب و کسر الاصنام و اسرار الایات و شرح هدایه و او در شرح حدیث اول باب
عقل و جهل اجازه خود را بدین نحو نوشته حدثنی شیخی و استادی و من علیه فی العلوم النقلیه استادی عالم عصره
و شیخ دهره بهاء الحق و الدین محمد العاملی الحارثی الهمدانی نور الله قلبه بالانوار القدسیه عن والده الماجد
المکرم و شیخه المجد المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد الصمد افاض الله علی ضریحه الرحمه و الرضوان و اسکنه
دار الجنان عن شیخ الجلیل و استاده البیسل عماد الاسلام و فخر المسلمین الشیخ زین الملة و الدین العاملی
طاب ثراه و جعل الجنة مثواه عن الشیخ المعظم المفخم المطاع المؤید المکرم عالی النسب سامی القلب المجد و
المذهب علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله سره عن الشیخ الورع الجلیل علی بن هلال الجزائری
عن الشیخ القائم القائد احمد بن فهد الحلی عن الشیخ علی بن خازن الجزائری عن الشیخ الفاضل و النحریر الکامل
السعید الشهید محمد بن مکی اعلی الله درجته —

ح وعن الشیخ زین الملۃ والدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبد العالی المیسی روح اللہ روحہ بالفیض القدسی عن الشیخ السعید محمد بن داؤد المؤذن الخزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی عن والدہ الافضل الاکمل المحقق المدقق الجامع بین الفضیلتین الحاوی للمنقبتین رتبۃ العلماء ودرجۃ الشہداء الشیخ شمس الدین محمد بن مکی رفع اللہ قدرہ واکمل فی اسماء الرضوان بدرہ —

ح سیدی وسندی واستادی واستنادی فی المعالم الدینیہ والعلوم الالہیہ والمعارف الحقیقیۃ والاصول الیقینیۃ السید الاجل الانور العالم المقدس الاطہر الحکیم الالمعی والفقیہ الربانی سید عصرہ وصفوۃ دہرہ الامیر الکبیر والبدر المنیر علامۃ الزمان اعجوبۃ الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس اللہ عقلہ بالنور الربانی عن استادہ وخالہ المکرم المعظم الشیخ عبد العالی رحمہ اللہ عن والدہ السامی المطاع المشہور اسمہ فی الافاق والاصقاع الشیخ علی بن عبد العالی المذکور مسندا بالسند المذکور وغیرہ الی الشیخ الشہید محمد بن مکی قدس سرہ عن جماعۃ من مشائخہ منہم الشیخ عمید الدین عبد المطلب الحسینی والشیخ الاجل الافضل فخر المحققین ابو طالب محمد الحلی والمولی العلامہ مولینا قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل العلامہ آیۃ اللہ فی ارضہ جمال الدین ابی المنصور الحسن مطہر الحلی قدس اللہ روحہ عن شیخ المحقق رئیس الفقہاء والاصولیین نجم الملۃ والدین ابو القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابۃ فخار بن معد الموسوی عن شاذان بن جبرئیل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیہ ابی علی الحسین عن والدہ الاجل الاکمل شیخ الطائفہ محمد بن حسن الطوسی نور اللہ مرقدہ —

ح وعن العلامہ جمال الملۃ والدین عن استادہ افضل المحققین سلطان الحکماء والمتکلمین خواجہ نصیر الملۃ والحکمۃ والحقیقۃ والدین محمد الطوسی روح روحہ بالنور القدسی عن والدہ محمد بن الحسن الطوسی عن السید الجلیل فضل اللہ الراوندی عن سید المجتبی بن الداعی الحسینی وبدل الحسنی عن الشیخ الطوسی عن الشیخ الاعظم الاکمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سقی اللہ ثراہ عن الشیخ الاجل ثقۃ الاسلام وقدوۃ الانام محمد بن علی بن بابویہ القمی اعلی اللہ مقامہ عن ابی القاسم جعفر بن قولویہ عن الشیخ الجلیل ثقۃ الاسلام سند المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی تا اینجا کلام ملا صدری بود و ملا صدری شاگردان بسیار داشتہ از انجملہ ملا محسن فیض واز انجملہ شیخ حسین تنکابنی کہ حاشیہ بر خفری بر الہیات شرح تجرید نوشتہ

احوال ملا عبد الرزاق

از انجملہ ملا عبد الرزاق لاہیجیست کہ ملقب بفیاض ست وصاحب کتاب شوارق شرح تجرید ست وکتاب گوہر مراد نیز از اوست وسرمایہ ایمان در اصول دین از اوست وحواشی بر شرح جدید تجرید نوشتہ

و مذهبش نزدیک ترا بطوار شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش برآید و ایا بجهت تقیه بود یا غیران خدای داند گویند که از ملا عبد الرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند ملا عبد الرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این است که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تاملی کرد و گفت من این مسئله را نمی دانم و ملا عبد الرزاق را پسری بود مسمی بمیرزا حسن او از فقها و متقدمین بوده و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدری خلافت پس جمعی از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله بر خلاف ظواهر حقه شرعیه سخن رانده یکی وحدت وجود و ان را بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العربی فرعون مات مؤمنا موحدا و بعد از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشتم منه رائحة التحقیق و همین مفاد شعر ملای رومی است که گفته چون کوبی زنکی اسیر نکشد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیر المومنین و ابن ملجم گفته غم مخور فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیر المومنین و ابن ملجم هر دو خوب اند بلکه حسب عقلی باید یا ابن ملجم خوب باشد یا امیر المومنین خوب باشد همچنین موسی و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بعکس و سید داماد که پسر داماد ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته ✤ صدری گرفته جاهت باج از گردون در فضل تو داده دست خراج افلاطون ✤ در مسند تحقیق نیامد مثلث ✤ یکسر ز گریبان طبیعت بیرون

مجمله مسئله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است انست که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقر و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکرست و ضرورت اسلام بر خلاف آنست که لیکن مولف کتاب از یکی از فضلا تلامذ اخوند ملا علی نوری شنیده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا صدری در اخر عمر از این مذهب برگشته و بخلود عذاب جهنم قائل شد و رساله در باب خلود و عدم انقطاع عذاب نوشته است و دیگر انیکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که تعشق و محبت اما عشق مجازی است که فی الحقیقه تعشق بخدا است نظر بقاعده المجاز قنطرة الحقیقة -

در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و او انست که شخصی از علمای مالکیه بسفر میرفت و چون مالک وطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جایز می داند لذا او غلامی خریده و حملوا وطی بالغلام للمرد للترجل المسافر المجرد و ایضا گفته ولیس فی لواطة من حد ولا طی والاخت بعد اسقاط

برگشتیم بحکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در انجا ماند صاحب خانه اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحبخانه را فرزند امرد خوش صورتی بوده افندی بسیار بصورت ان پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او برنمیداشت صاحب خانه که پدر ان پسر بود از افندی سوال کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید وجه ان از چه رهگذر است افندی گفت که من نظر بعجیب خلقت خدائی میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود آورده صاحبخانه گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجب ازان نشان دارم دران ملاحظه فرمائید و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی درمیان دو ران من خلق فرموده که شکل ان مخروطی است و سران ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر ان دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و ان دو دانه درمیان کیسه از پوست گذاشت گاهی جمع میشوند و ان کیسه بهم میاید و گاهی ان کیسه او نخته و ان دانه ها در ته و پیچ آن کیسه میباشند فتبارک الله احسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدای منظور است در ان نگاه کنید که اعجب از صنع صورت فرزند من است ـ

فی مذمت العشق

مجملا از عالم این کونه سخنان یعنی اظهار تعشق با مردان و ان را قنطره برای عشق خلاق عالمیان قرار دادن از اعجب اعاجیب است بلی وحدت وجود را این کونه لوازم باطله بسیار است بلکه نفس عشق در اخبار ائمه هیچ وقوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ع سوال کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحو است سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ع قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله محبته غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار والد ماجد حضرت صادق ع از عشق سوال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند پس خدا تعالی بانها محبت غیر خود را چشانید و شیخ احمد لحسائی در شرح زیارت جامعه کبیره بعد از ذکر این حدیث گفته که ببین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال نخواست که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر در معاد است اگرچه ملا صدری در شواهد ربوبیه گفته که حق انست که معاد در معاد جسم عنصریست لیکن بعد از انکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذارنه کرده ایضا جنت را بر چند قسم کرده اول ان را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انها جنت

عوام ست که جز خیال حور و قصور و اشجار و انهار چیزی دیگر نداشتند لهذا تحمیل ایشان بوقوع چیزیست و باقی اقسام را نجوی دانسته که از شعر ملائی رومی در مثنوی بار میدهد که گفته هشت جنت چیست اعمال تو دوزخ چیست اخلاق خودت الحاصل ظواهر کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او مدتیست گذشته با جمال کلام مشکل ست پس تامل کن و مرا در این مقام توقف ست و وفات میرزا ابراهیم پسر ملا صدری در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد واقع شد -

در احوال محمد بن محمد

که مدعوست بباقر داماد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرابادی الاصل و اصفهانی المسکن ست و در خارج معروف بمیرداماد و میر محمد باقر داماد و داد از القاب پدر او ست چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبد العالی کرکیست و دختر محقق ثانی مادر میر محمد باقر ست لهذا پدر میر محمد باقر را داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده ست و این سید امام انام و فاضل همام و عالم قمقام عین اماثل کامل افاضل و معدوم المماثل و منار فضائل و فواضل و دریای بی ساحل علامه فهام ست و در علم لغت گوئی سبق از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده و در علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر سرامد اهل زمان در منطق و حکمت و کلام مسلم علما اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگنان و در علم رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام ان متفرد و وحید در مقال و در اصول جلال عدیم المثال و اعضال و در علم تفسیر قران انجو به زمان و او از شاگردان خال مفضال مرکز کره افضال شیخ عبد العالی بن عبد العالی کرکیست و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابس گفته که او اجازه از شیخ حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازه ملا صدریست و در مفاخرت او همین بس که مانند ملا صدری فاضل فرید و وحید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت ان بزرگوار ست و در علم حروف و نحو ان در غایت اشتهار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار ست و انجناب خود را معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شیخنا فی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از قو... بعضی یار میرانکسی ست که بملا عبد الله تونی گفته که امروز بر علماء فخر کن و بگو کلام میرا فهمیدم و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد بدانی و اکر دمسموع شد که شاه عباس از میرداماد خواهشمند شد که فکری کرده که طریق موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود و میر گفت که برای مگس بینی آدم شیشه بیاکردند و مگس را بران شیشه ریختند و در میان مجلس گذاشتند

تا به بنید که چه می کند ناگاه مگس آن شیشه را تار کرد پس مشغول به بیوت وغسل کرد و این مجهولیت با قضا

گویند که روزی ملا صدری برای درس بمدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میرا زخانه بیرون نیامده بود پس تاجری بجهته مهمی بمدرس حاضر شده وان تاجرا زملا صدری سؤال کرد که میرا فضل ست یا فلان ملا پس ملا صدری درجواب گفت که میرا فضل ست و درین وقت میرآمد دید که این حکایت درمیان ست میر در پشت درهٔ دیوار توقف نموده واستماع مینمود ان شخص تاجر یک از علما را اسم برد و ملا صدری میگفت که میرا فضل ست پس ان تاجرا زملا صدری سؤال کرد که میرا فضل ست یا شیخ رئیس ابو علی سینا ملا صدری گفت که میرا فضل ست ان شخص پرسید که میرا فضل ست و یا معلم ثانی پس ملا صدری توقف وسکوت کرد میر بناگاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری مترس بگو میرا فضل ست وانجناب در صناعه بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان ست و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میرا زدو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمیر گفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمائید که معنی فسک و بسک چیست میر بمدت سه روز فکر کرد ازان پس گفت گویا یکی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس درحق ایشان دعائی بد کرد که مرا باین لفظ که درنهایت کثافت بودند آزردید ومعطل گردید پس ان دو نفر در همان ایام وفات کردند۔

گویند که میرداماد در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال فعل مباح ازاو صادر نگردید و بعضی این را نسبت بمقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید هر دو صواب باشد و بسیاری از علما سلف را نسبت بعدم صدور مباح مادام العمر داده اند مانند شهید اوّل ونحوان باین نحو میشود که هر عملی که ازاو سر میزد غرض ومقصد او نیت قربت ومحض رضائی خدا بوده مثلاً میخوابید باین نیت که بدن را خفتی عارض شود تا محیا شود که عبادات را بجوا تم واقع سازد و همچنین حرکت وسکون واکل ونحو انها و تالیفات ان بزرگوار بسیار ست۔

در تالیفات میرداماد

از انجمله صراط المستقیم و شاعری در وصف ان گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر بمیناد و قبسات و جذوات و جبل المتین در حکمت و فقه و شرح نجات و حواشی بر کافی و حواشی بر فقیه و حواشی بر صحیفه کامله

سجادیه و رساله در نفی از تسمیه مهدی و کتاب عیون المسایل و کتاب خلة الملوک و کتاب تقویم الاعیان و کتاب افق المبین و کتاب رواشح سماویه و کتاب سبع شداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب ایماضات و تشریفات و کتاب شرح استبصار و رساله در انیکه منتسب بام نسوی هاشم از سادات محسوب است و میزان باوجمنس داد

در بیان وفات میر داماد

ایضاً در سنه بدا وفات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدری میر را در خواب دید و از او سوال کرد که مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نمودند با انیکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میر داماد در جواب گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت کسے انها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا مکتبے کتابهائی تو را ببیند مطالب ان را می فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند -

در احوال شیخ عبد العالی پسر محقق ثانی

عج شیخ عبد العالی بن علی بن عبد العالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میر داماد و خال قاضی میر حسین بن سید حیدر کرکے است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است و اجاز از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبلهٔ عموماً و در قبلهٔ خراسان خصوصاً و کتاب تعلیق الارشاد و سید مصطفے تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبد العالی جلیل القدر عظیم المنزلة رفیع الشان نقی الکلام کثیر الحفظ بود و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفے بود -

در احوال سید ماجد

عط سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن الحسین البحرانی الاسد حفصی بتشدید دال قریه از قرای بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لولو گفته محقق و مدقق و شاعر و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تحبیر و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده شعرش غایتی در بلاغت است و خطبه اش در جمعه بجهته بلاغتش و حسن تعبیرش دلها را میگداخت او اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای او مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الحدید و رساله یوسفیه که وجیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار او قصیدهٔ مشهوره در مدح ثقلین است و او دلش انیست بکی و لیس علی صبت معذور و وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم مدفون شد و از جملهٔ تلامذهٔ اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل رویسی منزل بوده است و رویس بتصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین اقامهٔ نماز جمعه نمود پس از افتتاح ان در دولت صفویه و از جملهٔ تلامذهٔ سید ماجد ملا محسن فیض است و از جملهٔ تلامذهٔ اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی مسکن است و این شیخ فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادی عشر نوشته و تمام نیست و ان حسن شروح باب حادی عشر و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود -

در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور او را متولی قضا بحرین نمود پس ازان بجهة قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود و ان قضیه مسئله بود که دران بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنیکه طلاق داده شد و تزویج شد بعد از انقضای عدّ و شوهر ان زن غایب بود پس زوج حاضر شد و ادعا نمود که من در عده رجوع کردم و شاهد بر این مدعا گذرانید لیکن زوجه را اعلام برجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا انکه از عده بیرون رفت و زوجهٔ غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج اول است و این مسئله را از علماء شیراز و اصفهان سؤال کردند و استفتا نمودند ایشان همه در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود مسمی به شیخ عبد الصمد و شیخ عبد الصمد را نوادهٔ فاضلی بود که علی بن عبد الله ابن عبد الصمد باشد و او از شاگردان شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی است و در پیش شیخ علی بن عبد الله جد حاجی نیز درس خواند و او نیز فاضل و واعجوبه در حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذهٔ شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجری بحرانیست و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده -

در احوال ملا عبد الله شستری

ف عبد الله بن حسین شستری اصفهانی و در وصف او شیخ اسد الله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات و مجاهدات و کرامات و مقامات است و تلامذهٔ اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبد الله حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از ان حسن علی اجازه دارد و ایضاً از تلامذهٔ اوست خداوردی ابن بیسم افشار و خداوردی کتابی در موثقین رجال نوشته که نیکوست و ان کتاب در نزد من است و صاحب ان با مل الامل او را وصف بشهید نموده و شهادت نیز بر السنه شهرتی دارد و بتفصیل شهادت بر ما معلوم نشده

واز یجا است که بعضے از او بشهید ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبد الله گفته که او هست شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهرهٔ زکیه و نفس زاهرهٔ ملکیه و سید مصطفے تفریشی در کتاب رجال گفته که عبد الله بن حسین بن تستری مدظله العالے شیخ و استاد ماست و علامه و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزله و وحید عصر و اورع اهل زمان بوده هست و موثق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضائل او محصور نیست صائم النهار و قائم اللیل هست و اگر فوائد و تحقیقات این کتاب از او هست تا اینجا کلام میر مصطفے هست و تالیفات این بزرگوار کتاب شرح قواعد و شرح الفیه و شرح قواعد کرکی که مسمی بجامع الفوائد هست در هفت جلد و غیر اینها و ان بزرگوار در سال هزار و بست و یک بود —

در احوال شیخ نعمت الله

فا شیخ نعمة الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجازه ملا عبد الله شوشتری متقدم هست و شرح فارسی بر اربعین شیخ بهائی نوشته و خوب هم نوشته و شیخ نعمة الله از شاگردان شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی است و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجازه دارد از جمال الدین احمد بن حاج علی عینائی و او اجازه دارد از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ایوب شهر یابن یوسف نجم الدین و او اجازه دارد از شهید اول —

در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

فب شیخ شهید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملے معروف بشهید اول قطب کرهٔ فضل و جلالت مهر سپهر فقاهت بدر فلک رفعت و سعادت و جلالت و نباهت و فطانت و زکاوت و ثقاوت و عبادت و زهادت و نبالت و شهادت هست و مانندان بزرگوار در جمیع اعصار در میان فقهائی نامدار بائی در نامهٔ وجود و شهود ننگذاشت و در احاطهٔ ابواب فقه کسی چون ان عالیمقدار در روزگار کجدار نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسے و شیخ علی و مشهور هست که شیخ جعفر میگفت که به بکارت خود فقه باقیست و کسی او را مس ننمود مگر من و شهید اول و فرزندم موسی و باز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتابهائی فقه را از طهارت تا دیات بشوئید هر آئینه من اول تا باخر همه را از حفظ مینویسم چنانکه شریف العلما میگفت که اگر فقه را بشوئید من همه مسائل را از روی قواعد خواهم استخراج نمود و همچنین از طهارت تا دیات در نزد شهید مانند حلقهٔ انگشتری بود در دست او و شیخ جعفر در فقاهت برتر از شهید هست و فقاهت شهید از کتاب قواعد او ظاهر میشود و قاضی میر حسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زادهٔ محقق علی بن عبد العالے کرکی و پسر خاله میر داماد است رساله در نماز جمعه نوشته هست و دران رساله گفته هست که شهید اول از هزار نفر از فقها اجازه داشته

* شریک با شیخ علی کرکیست در اجازه دادن از شیخ احمد کرکی شمس الدین محمد بن خاتون عینائی اجازه دارد از شیخ احمد

واین مرتبه در احدی از فقها تحقق نیافته وچون شهید اوصاف علامهٔ حلی را شنیده بود خواست در خدمت
این بزرگوار نیز تلمذ نماید پس بحلّه آمد و یکروز در مجلس درس علامه نشست پس عازم بکربلا و نجف و کاظمین
و سامره زیارت دورهٔ ائمه علیهم السلام نماید و از این پس باز بحلّه آید و در خدمت علامه تلمذ نماید پس بزیارت
ائمه عراق مشرف شد و خاتمه ان بنجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حلّه می آمد که در خدمت علامه تلمذ
نماید در اثنای راه دید که جنازهٔ علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورند پس شهید برای متابعت جنازه
مراجعت بنجف نموده و علامه را در جوار امیرالمومنین مدفون ساختند پس شهید بحلّه مراجعت کرد و در خدمت
فخرالمحققین پسر علامه و سایر تلامذهٔ علامه هفت سال تحصیل کردند مانند سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین و از
همه ایشان اجازه گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور می گردد -

در حالات کرامات شهید اوّل

اوّل انکه ان جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین چیزی
برای احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده دوم انکه چون انجناب را برای شهادت می بردند در بین راه
رقعه نوشت باین عبارت ربّ انّی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعه برگشت و بر پشت ان نوشته بود
ان کنت عبدی فاصطبر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد
سوم انکه لمعه را در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جملهٔ اجلّ کرامات است چه تنها مسائل مهمه عبادات
را بحسب متوان در هفت روز نوشت بلکه مسئله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب
لمعه را در هفت روز مشکل است چه رسد بتصنیف ان چهارم انکه صاحب امل الامل گفته که کتاب لمعه را در حبس نوشت
چنانکه بیاید و این نیز از اجلّ کرامات است که کسی را برای قتل حبس نماید و او در مجلس از طهارت تا دیات به تنقیح
و تهذیب تصنیف نماید با کمال اغتشاش حواس پنجم انکه علماء نوشته اند که در حین تالیف لمعه جز کتاب مختصر نافع
کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجلّ کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و
کرامت بودن ان در نزد فقیه از واضحات است ششم انکه علماء نوشته اند که علماء عامّه
هر روز در دمشق در خدمت شهید تردد مینمودند پس چون شروع بلمعه نمود ترسید که مبادا علماء عامّه
نزد او ایند و از اعتقاد او مطلع گردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن روزها که به تصنیف
لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نزد ان بزرگوار تردد ننمود و این از الطاف خفیهٔ حضرت
رب الارباب و از کرامات ان جناب شهادت مابست و گویند که شهید اول در ایام تحصیل عادتی
از پیش شهاب نزد خود نهاده و مطالعه میکرد و ان جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شهید را خواب

میگرفت ان جام را بربالای سر خود میگذاشت بنحویکه سرش احساس الم میکرد پس خواب از سرش بر میرفت اخر بنحوی شد بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو برنیاورد و این فقیر در سابق ایام در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام در باب شهادت انجناب که او با ابن الجماعه که از مشاهیر علماء عامّه بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و ان جناب در میان عامّه اشتهار یافت و برای ایشان امامت میکرد و مرافعه مینمود و هر چهار مذهب را فتوا می داد چون ابن الجماعه دید که ان بزرگوار شهره هر دیار شده عرق حسدش بحرکت در آمد و قضاء دمشق را متولی شد دید که ازان فائده حاصل نشد پس نزد والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس ان ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود که یک پای او را بشتری ببندند و پای دیگرش را بشتری دیگر و هریک را بجانب غیر جانب دیگر راندند و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را باین نحو از جمعی شنیدم که ازان جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نور الله شوستری در کتاب مجالس گفته که ریاست طائفه امامیه در ان زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا که انیکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه بود میر شمس الدّین محمد آوی را که از صالحان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدوم شیخ نمود شیخ از رفتن بخراسان عذر گفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی دمشق ابن جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سرامد علماء زمان و هر پنج مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حسد برده سعی کرده تا منصب قضاء دمشق بر او برگذارند و با وجود ان اعتبار شهید بمثابه از او بود پس نسبت رفض بجناب شیخ نمود و فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند ابن جماعه حاضر شد و در ان اثنا که جلاد مهیّای قتل شیخ شد ان ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود بخاطر گذرانید و به گریه در آمد جناب شیخ چون گریه ریائی ان ولد الزنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذبت اُمک اذ سمتک بابن جماعت یعنی دروغ نگفت مادر تو که تو را بابن جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه دمشق که در پهلوی بازارست بود در وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول از سال هفتصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار آویختند و در وقت عصر ان بزیر آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نور الله بود و صاحب نور لوامع گفته که ان جناب کشته شد بشمشیر در سال هفتصد و هشتاد پس ازان بدار آویخته شد پس ازان سنگسار شد پس ازان سوخته شد بدمشق در دولت بیدر و سلطنت برقوق بفتوای قاضی برهان الدین مالکی

وعباد دین جماعت شافعی بعد از آنکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد لمعه را در مدت هفت روز در نزد او بغیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الامل مذکور است و شیخ ما شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابه لبعض الدیانین ان بعض شمس الدین محمد اوی بود که که از اصحاب سلطان علی بن مؤید ملک خراسان و ماوراء النهر در آن وقت بود تا آنکه تیمور لنگ بلاد او مستولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه سال از شهادت مصنف گذشته و بان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه اخر از شهید درخواست ان نمود که متوجه خراسان شود در مراسله شریفه که در ان تلطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را بسوی خراسان پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه بیشتر چنانکه نقل کرد از شهید پسرش ابو طالب محمد پس شمس الدین اوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت که ان نسخه کند زیرا که رسول بان بخل میورزید و ان نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال انکه ان نسخه در دست رسول بود از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از انکه مقابله شود پس بسبب ان خلل در ان نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس او بدمشق در ان ایام غالبا خالی از علماء جمهور نبوده زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه بر من داخل شده و انرا ببیند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس بر من داخل نشد تا از ان فراغت یافتم و این از الطاف خفیه و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لوء لوء گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر انکه انچه در کتاب امل الامل گفته که تصنیف لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد از ین صاحب لوء لوء گفته که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوری متقدم که او نوشته بود که یافتم در بعضی از مجموعات بخط کسی که باو وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او نوشته بود که یافتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبد الله مقداد سیوری که او نوشته بود که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو گشته شد بشمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

سنگسار شد پس ازان سوزانیده شد بآتش در بلد دمشق خدا تعالی لعنت کند فاعلین و راضین بان
را در دولت بید مرو سلطنت برقوق به فتوای مالکی لعنة الله که مسمی برهان الدین بود و عیان بن
جماعتی شافعی باتعصب جمعی بسیار بعد از انیکه حبس شد در قلعهٔ دمشقیه در لاکامل وسبب حبس ان بود
که تقی الدین جبلی بعد از ارتداد ش از مذهب امامیه محضری نوشت که دران سرزنش میکردان بزرگوار
باقاویل شنیعه ومعتقدات فظیعه وانیکه انجناب بانها فتوائی داد پس ان را بفتا دنفر از کسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند وخطوط خود شانرا بیوسف ابن یحیی از بابت تعصب
بران ثبت نمودند باقاضی صیدوان محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار ازا
بجانب قاضی مالکی فرستاد وگفت که تو این را بمذهب خود حکم کن والا تورا عزل میکنم پس بید مرجع
کرد امرار وقضاة را وشیوخ را پس همه جمع شدند وشهید را بدان محضر حاضر ساختند وان محضر را
براو قرائت کردند پس شهید ازان ها منکر شد ومراعات تقیه نمود وگفت که من معتقد باین امور نیستم پس
ازاو انکار را قبول نکردند وگفتند که برما بحسب شرع ثابت شد وحکم قضا نقض برنمی دارد وشهید فرمود
که غایب برحجت خود باقیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض میشود
والا فلا ومن باطل میکنم شهادت هرکه بجرح شهادت داد وبرهر یک اقامه حجت بینه مینمایم پس این سخن
راازاو قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم وتوالان امام
مذهب میباشی وقاضی این مذهب هستی پس حکم کن درمن بمذهب خود وشهید این سخن را برای ان گفت
که شافعی توبه مرتد را جایز می داند پس ابن جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که یکسال تورا حبس
نمایم پس ازان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بعمل آمد لیکن بسوئی خدا توبه واستغفار کن تا حکم نمایم
باسلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم واین سخن
رابرای این گفت واز استغفار برای این انکار داشت که اگر استغفار کند انها گویند که الان گناه
براو ثابت شد پس ابن جماعت باشهید درشتی نمود که تاکید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
از استغفار انکار ورزید پس ابن جماعت گفت که اکنون حق برتو ثابت شد پس ابن جماعت بمالکی
گفت که الان استغفار کرد وحکم الان بمن رجوع ندارد واین سخن را بجهة عناد اهل پیغمبر گفت پس
حکم بمالک رجوع شد وان منافق مطرود وضو ساخت ودو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ بالله
برریختن خون شهید پس قتل وشهادت دراو پوشانیدند واورا بشمشیر کشتند پس بدن منوران فقیه
اهل بیت را بدار آویختند ازان پس بدن انور واطهر را از دار بزیر آوردند وزیر اسوختند واز جمله

کسانی

کسانیکه ساعی در سوزانیدن آن برگوار شدمردی بود که او را محمد ترمذی میگفتند با آنکه او از اهل علم بود بلکه تاجر فاجر بود و کسانی که در نزد شهید تلمذ کردند و از او جاز گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد الحمید نیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخعلی بن خازن معروف با بن العشره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله ذکر میشود و شهید در اغلب اجازات اجاز میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بحدیکه برای طفل شیرخواره میان گهواره اش اجاز میگرفت و همچنین اجاز میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجازه دادند یکی از انها فاطمه نام داشت و او را ست الشایخ میگفتند یعنی سیّده مشایخ و بنا بر بعضی از نسخ بنت المشایخ میگفتند و کنیت او ام الحسن بود و او عالمه و فاضله و فقیه و صالحه و عابده بود و پدرش بر او ثنا میفرستاد و زنان را امر میکرد که با و اقتدا نمایند و در احکام با و رجوع کنند و همچنین شهید ثنا می فرستاد و بر زوجه خود مکناة بام علی بود و او فاضله و پرهیزگار و فقیه و عابده بود و حکایت زن و دو دختر ش با شیخ اسد الله کاظمینی رحمه الله در مقابیس نوشته و غیر او نیز حکایت دو دختر ش را مذکور داشتند و پدرش یکی نیز فقیه و از مشایخ اجاز ست و اجاز دارد از شیخ طومان ابن احمد اندوا ما تالیفات شهید اوّل پس از ان جمله ست کتاب غایة المراد و در شرح نکت ارشاد و ان اول تالیف او است و کتاب ذکری و از ان طهارت و صلوة بیرون آمده و کتاب دروس شرعیّه در فقه امامیه و اگر فقه از ان بیرون آمد اما تمام میست و کتاب جامع العین در فوائد شرحین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب ست و یکی از سید ضیاء الدین عبد الله ست و هر دو شرح تهذیب الاصول علامه میباشند و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیثا و رساله الفیه و مرا بران تعلیقه فارسیه ست و رساله نفلیه و رساله در قصر کسی که سفر کرد برای افطار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرا بران تعلیقه ست و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه اخر تالیفات او است و از فتاوای غریبه در الفیه وجوب مسح رجلست از سر اگشتان تا ساق پا و شیخ اسد الله کاظمینی شهید را بمطلبی وصف کرده و مراد ش انیکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف ست که برادر زاده هاشم ست چنانکه شافعی نیز مطلبی ست چنانکه صاحب قاموس و غیر او بتصریح باین نموده اند و اگر گویند که شاید مراد ش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب ترکیب اضافی را یا رنسبت داخل کنند جزا ول را حرف میکنند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبد المطلب را چون یا رنسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب جواب گوئیم که اولاد عبد المطلب منسوب بهاشم استعمال میکنند و به عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بفهم

ملا احمد مقدس اردبیلی

فخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی ومعروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از فضلاء روزگار واز صنادید مدققین فضلاء اعصار واز معاریف مقدسین ومتورعین اخیار خیارست وصاحب معالم ومدارک نزد او درس خوانده اند وملا عبدالله تستری متقدم از او اجازه دارد واو اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی ووفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المظفر از سال نهصد ونود وسه وزهد وورع وتقوایش اشهر از انست که خامه کاسر قاصر این قاصر عشری از معاشر ازاظهر سازد وحماری داشت که سوار میشد وبکربلا وسامره میرفت وهرگز اورا آزار نمیداد ونصف مسافت براو سوار میشد ونصف دیگر را پیاده میرفت وهر وقت که اندرازگوش میل بچریدن مینمود اورا منع نمینمود ودر انوار نعمانیه گفته وچون از بغداد مراسلجات برنجف میدادند که ملا احمد برساند ان مراسلجات را میگرفت اگر مرکوب را کرایه نموده بودند دیگر براو سوار نمی شد ومیگفت که این مرکوب را اجاره کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلجات زیاده شد وبا این قید اجاره نکرده بودم وگاهست که صاحبش راضی نباشد وسید نعمت الله جزایری در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امراء سلطان عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد واورا شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بائی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول ضایع بود اکنون مظلوم نمیاید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدائی فرموده بودند بجان منت دانست بتقدیم رسانید که این محب را از دعائی خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضاً حکایت نمود بعضی از کسانی که باو وثوق داشتم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهماسب انار الله برهانه مراسله نوشت چون ان مراسله باو رسید برای تعظیم آن کتاب از جائی برخواست وانرا بوسید وبر چشم وسر گذاشت وبر وجه اکمل ان حاجت برآورد پس نظر کردید که بعضی از فقرات ان مراسله ایها الالخ بود سلطان ان مراسله را میان کفن خود گذاشت وبخواص خود گفت که ان را در کفن نگه دارید ومرا بان بقبر گذارید تا احتجاج نمایم بان برمنکر ونکیر که معذب نشوم خواص او بهمان نحو نمودند تا اینجا کلام سید نعمت الله جزایری بود وقضیه مقدس اردبیلی با شیخ بهائی مذکور گشت واز انجا ورع انجناب ظاهر میشود واز جمله ورع او انست که زمانیکه در کربلا می بود دول وغائط را در زمین کربلا نمیریخت بجهته انیکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی خندقی ترتیب داده بود وفضلات خود را در ان میریخت وسرانداری بست تا یک هفته انان

پس ان خیک را بر دوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میریخت و از بعضی مسموع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقا گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت ـ

در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی بس بسیار و در السنه و افواه علماء اعلام در غایت اشتهار و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لولوة البحرین شیخ ابو علی در منتهی المقال برخی از ان کرامات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اول انکه ان بزرگوار در صحن نجف اشرف دلو بچاه انداخت که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که ان دلو پر از اشرفیست و دینار پس ان دنانیر را دوباره در چاه انداخت و عرض کرد خداوندا احدا از تو آب نمیخواهد نه طلا و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند ملا عبد الله تستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و در ان تکلم نمیفرمودند پس مقدس اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد تا من این مسئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبد الله تستری را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که ان مسئله را بیاور پس اردبیلی در ان مسئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبد الله میگفت ای برادر چرا در همانجا این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که مائه نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب ظفر میشدیم والان جز خدا با ما کسی نیست ـ

کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم انیکه سید نعمة الله در کتاب انوار نعمانیه گفته و منتهی المقال هم مذکورست که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقراء قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهم یکی از فقراء میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا انفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس ان بزرگوار متعرض او نگشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدر خانه اش امد با چهار پایانی که بر پشت انسان بار بود از گندم خوب صاف شده و از طحین یعنی ارد نازک بسیار خوب پس ان مرد بزوجه مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعتکاف اشتغال دارد و این غله و بارها را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود زوجه اش باو خبر داد که این طعامی را که با عرابی فرستاد بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدا را

حمد نمود سوم اینکه صاحب بحار و منتهی المقال و سید جزایری در انوار نعمانیه گفته که خبر داد بمن او ثق مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود و اهل تفریش که اسم میر غلام بود و سید نعمة الله در انوار نعمانیه اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بحار میر غلام نوشته صاحب علم و ورع و فضل بود و این میر غلام میگوید که برای من حجره در میان صحن مرقد مطهر امیر المومنین ع بود پس اتفاق افتاد که شبی از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و ان شب بسیار تاریک بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین ع میرود پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد و آمده باشد که قنادیل جناب ولایت مآب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که ان مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس قفل افتاد و در گشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو گشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب سلام او گفته شد پس من صدای او را شناختم و دانستم که ان استاد من بود پس با امام متکلم درآمد و مسئله علمیه از امام سوال نمود پس از انجا بیرون آمد و از بلد نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منهم با او روانه شدم و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بمحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدای او را که با مردی دیگر در ان مسئله متکلم درآمد پس از انجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف رسیدیم صبح شد و من در پشت سر او بودم و مرا نمیدید پس من خود را برابر او آشکارا ساختم و با و عرض کردم که من از اول تا با خر بهمراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبه مطهره با شما تکلم کرد او چه کس بود انکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس ان جناب از من مواثیق و عهود گرفت که تا وفات نکند من این راز بکسی ننمایم پس از ان بمن فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس سبا باشد که در شبها بسوی قبر مطهر امیر المومنین میروم و از ان جناب سوال میکنم و جواب میشنوم و امشب نیز از ان جناب سوال کردم پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا فداه امشب در مسجد کوفه است پس نزد او برو و از این مسئله از او سوال کن و آنشخص آخر حضرت مهدی صلوة الله علیه بود

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت ان بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذبور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم مرا از این همه تفصیل مده جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این صیت

که در بیت

که در دست تو هست پس تو چرا انقدر تفصیل در جواب گفتی موسی به پیغمبر ما عرض کرد که راست فرمودی که علماء امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل می باشند -

در احوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی طریقه اش این بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی دو زرع یا بیشتر و یا کمتر از آن عمامه پاکیزه و بفقراء و برهنه گان دادی بنحویکه تا بمنزل مراجعت کردن عمامه او کمتر یا بیشتر تمام میشد و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشهورتر است از این که ذکر شود او متکلم و فقیه عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و او ورع اهل زمان بوده و اعبد و اتقی بود سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی برای سیدی از اهل استحقاق مراسله بشاه عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الاخ چون ان را دید ان مراسله را ضبط کرد و گفت که ان را در کفن او گذارند تا بخدا احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشته است و مرا باخوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است بزبدة البیانات و کتاب مجمع الفائده و برهان که شرح ارشاد علامه است و صاحب لولو نوشته است که شرح ارشاد از اول تا همه عبادات نوشته و از متاجر تا اول نکاح نوشته و از کتاب صید و ذباحه تا اخر کتاب نوشته و اما چه مطلق به نکاح و توابع انست از اظهار و لعان و ایلاء طلاق و خلع و مبادی او نجوانها پس ندیدیم انرا و نه شنیدیم و ظاهر اینکه همین قدر در قالب تصنیف در امد و از جمله تالیفات او کتاب حدیقة الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نکردیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بران داده اند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب حدائق و شیخ عبد الله ابن صالح و شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی و غیر ایشان و از جمله تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی است فی الحقیقة محقق و مدقق بود و در هر مسئله بدیهیه تشکیک کرده -

در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

فدشیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد شیعیان و مؤسس مطالب پیشینیان و مجدد مذهب حق پیغمبر اخر الزمان کشاینده ابواب فکر و تدقیق در فقه منتب و صادر از امامان شیخ اجازه علماء اعیان مکنی ابو الحسن و ملقب به نور الدین و او اجازه دارد از شیخ علی بن هلال جزائری و از شیخ محمد بن محمد بن داود خزینی مشهور با بن المؤذن که این ابن المؤذن از بنی

نام شهید اول ست و از محقق ثانی اجازه دارد شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی و پسرش ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی و غیر ایشان و انجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و جودت تحریر و تشقیق مسائل مشهور تر از انست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذهٔ اوست و در السنه معروف بمحقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او و اسنی و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت ان برگوار در میان ابناء روزگار کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموع شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن دو مبحث از فقه را نفهمیدم یکی مباحثه حیض و دیگری مباحث حج تا انیکه بمکه رفتم و اعمال و مناسک حج را بجا آوردم و مباحث حج را فهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهم مؤلف کتاب گوید که در حدیث وارد شده که زنی بخدمت حضرت صادق رسید و چند مسئله از مسائل حیض از ان حضرت پرسید و جواب کافی وافی شنید چون از نزد انحضرت بیرون رفت گفت که بنداری که حضرت صادق هفتاد سال حیض دیده ست و شهید ثانی که در اجازه کبیره برای شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

در احوال علی بن عبد العالی میسی

الامام المحقق نادرة الزمان و یتیمة الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله روحه و انجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی ست و شیخ مذبور از محقق ثانی اجازه خواست برای خود و برای پسرش شیخ ابراهیم ملقب بظهیر الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی ست و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین او را باین عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاء الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع التقی نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی رفع الله مکانه فی جنته و جمع بینه و بین احبته انتهی —

در تالیفات شیخ علی میسی

و در لولوة البحرین گفته که شیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام لولوة ست و این سخن محل تامل است زیرا که از قصور تتبع او ست چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه ست و فقهاء اقوال او را در کتب ذکر میکنند و تعبیر از ان حواشی میسیه میکنند و همچنین شرح جعفریه و شرح رساله صنع العقود محقق ثانی و ایضاً نسبت باو داده اند تعلیق شرایع را تاماً یا ناقصاً و لیکن شیخ اسد الله در مقابیس بعد از ذکر این سه کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع با نجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استرابادی

صاحب اقبال

صاحب رجال اجازه از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال نهصد و شصت و شش بوده

در احوال محمد بن محمد جرینی

واما محمد بن محمد بن داود جرینی پس در بعضی از اجازات اورا با بن عم شهید اول توصیف نموده و حال آنکه در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد مزبور از جاوه وارد از علی بن شهید اول -

در اخلاص شاه طهماسب محقق ثانی

و مخفی نماند که شیخ علی بن عبد العالی کرکی از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ علی کرکی را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و بهمه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت ازان بزرگوار است زیرا که نائب امام است پس شیخ بهمه بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور رعیت بفلان نحوست و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای اینکه مخالفت با واقع داشت و سید نعمة الله جزایری در صدر کتابش موسوم بغواط اللیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی باصفهان و قزوین آمد سلطان باو گفت که تو بسلطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نائب امام میباشی و من از جمله عمال تو میشوم که با و امر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی مملکت پادشاه فرستاد و نزد عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ خراج و مقداران و مقدار مدت ان بود و امر کرد که مخالفین را ان را بیرون کنند تا انکه موافقین راگمراه کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریه پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را بایشان تعلیم کند و سلطان نیز بعمال نوشت که اطاعت و امتثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است و اصل در او امر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سوار نمی شد و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر انیکه جوانان در رکاب او بودند و مجاهره سبب متخلفین مینمودند و لعن میکردند هر کسی را که بر طریقه متخلفین بود تا اینجا کلام سید نعمة الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح از روز بمسجد رفت و نماز جماعت گذارد و پس از نماز یکی از تلامذه شیخ بر منبر برامد و تجاهر نمود بر سب متخلفین و تا ان زمان در ان بلاد کسی تجاهر بسب نمینمود و سید نعمت الله نوشت که علماء شیعه که در مکه بودند بعلماء اصفهان نوشتند یعنی بارباب محاریب و منابر که شما سب نمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین می باشیم و ما را عاجز ببینید باین سب عذاب و سیاست نمایند و صاحب لولو البحرین مرحله را قدح در محقق دانست

اگر این نسبت باو صحیح باشد چه اختلاف انچیز نیست که از ائمه اطهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب لولو بوده مؤلف کتاب گوید که چون سبب ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این دانست که ان را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انها محسوس و عیان شود یا نمی بینی که اگر کفار متعرض مسلمین نمایند جنگ و قتل حکم ان ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه ان مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی ندانست که در حرم مکه و مدینه بسبب سب مذکور شیعیان را عذاب نمیکنند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات ان بزرگوار در سال نهصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضی تاریخ انرا بدین عبارت نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمانی ما درست در می آید که اخر شیعه ها حذف شود و الف و لام محسوب نگردد چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذلک لاواه الحبه مستقر و الله و این تاریخ ظاهرا درست نیست بلکه زیاده است و بعض در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب بشهید اولست جاک الشهید ثانی

در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس ازان جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اول تا مبحث تفویض نکاح و ان در شش مجلد است و رساله جعفریه که انرا در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاعیه و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله لمعات اللاهوت و در لعن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سجه و رساله در جنایز و رساله در احکام سلام و تحیه و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود و شروح بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

و شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس ازان ساکن نجف شد پس ازان ساکن حله شد پس او و انسبت بهر یکجا ازین مواضع ثلثه میدانند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین بن عبد الحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکی که مفتی عصر خود بود باصفهان اجازه از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بهائی و میر داماد هم اجازه دارد و میر داماد بپسر خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است و میر حسین مزبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکی است و سید حسین مزبور رساله در نماز جمعه نوشته و ان در نزد من است و در ان رساله گفته

شهید اول از هزار نفر اجازه داشته و خوند ملا محمد تقی مجلسی از سید حسین بن سید حیدر اجازه دارد
الحاصل شیخ ابراهیم مذبور اجازه دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی کرکی و صاحب لولو گفته
که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بحرین در حق شیخ ابراهیم
قطیفی که امام محبت روحنا فداه و عجل الله فرجه بر او داخل شد در صورت مردی که شیخ مزبور او را می شناخت
پس ان مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قرآن در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت
این آیه ان الذین یلحدون فی ایاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمة
اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر پس انجناب فرمود که راست گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت
پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه اهل خانه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشد و بیرون نیامد

در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب انکه شیخ ابراهیم با انکه اجازه از محقق ثانی دارد باوی مناقضات و معارضات دارد و صاحب
لولو گفته که من دیدم کلام او را در بعضی از کتب او ان چیزی که دلالت دارد بر قدح در فضل محقق ثانی
و نسبت داده است العیاذ بالله او را بجهل چنانکه شان جمله از معاصرین است بنحویکه در جمله از مسائل در مقابل
محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از انجمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر حلیت
است پس محقق ثانی رساله در حل ان تالیف فرموده و انرا نامیده به قاطعة اللجاج در حل خراج پس شیخ
ابراهیم تصنیف کرد رساله که نامید انرا بسراج الوهاج در دفع لجاج قاطعة اللجاج و مقدس اردبیلی
در این مسئله با او موافقت کرده و تصنیف کرد رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در ان
رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف
کرد رساله را در قول بعموم منزله در رضا و رد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بعموم منزله
و در هیچک از ان رسائل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده —

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضی از فضایل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کربلا بود و شیخ علی بجهت اتفاق زیارت
آمده بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سر قبر مبارک با دیگر جمعشدند و شاه طهماسب در ان اوقات
جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ ان جایزه را رد نموده و عذر خواهی نموده بود که مرا حاجت
باخذ ان نیست پس محقق ثانی بشیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی با مکروهی
جایز بر اکه امام حسن علیه السلام معاویه و متابعان او قبول میکردند تاسی بامام واجب است یا مستحب و ترک

تاسی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که درجه او کمتر از معاویه است و نو بالاتر از امام حسن علیه السلام نیستی پس شیخ ابراهیم جواب اقناعی گفت و صاحب لولو نگفته که در دست من رساله افتاد که موسوم برساله طایریه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود در تحقیق مسئله سفریه و در صدر آن رساله ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و اجمالی مسائلی ذکر کرده است که در آن محقق ثانی را نیز انتسبت بخطا داده از انجمله اینکه عشره قاطعه کثرت سفر در آن تمالی شرط است یا نه پس تمالی را نسبت بخود داد و عدم اشتراط تمالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و رد بر شیخ علی نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرده که اگر کسی بجز پوست سگ ساتری نیابد و در بیرون آوردن آن از بدن محل تقیه باشد پس فرض ادا صلوة ساقط میشود شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد و گفت که من مبالغه در نفی آن کردم او برنگشت و اصرار بر همان نقول داشته با اینکه انچه بما رسیده آن است که نماز ساقط نمی شود بفقد ساتر و نه بفقد صفت واجبه در حال اختیار باجماع علماء و آن مصرح به در کلام اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و آن فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه و از انجمله مسئله دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرد باستحباب وضو مجدد بر کسی که غسل جنابت نموده و من در مقام انکار برامدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق وضوئی پیش از آن پس محقق گفت که در غسل جنابت ضمنا وضو میباشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت غسل را از وضوئی پس وضو ضمنی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس از ما بیان کن پس محقق ثانی از اقرار بحق ابا کرد و بهمان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از آن شیخ ابراهیم ذکر کرد که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا علیه السلام پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال الملة والدین پس محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من برامد که چرا جایز حکام را مقبول نکردی من گفتم برای اینکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجب است یا مستحب و مطالبه دلیل از او کردم پس استدلال نمود بفعل حسن با معویه و گفت که تاسی ما واجب است و یا مندوب بنا بر اختلاف بین پس من در جواب او گفتم که شهید در کتاب دروس فرموده که ترک اخذ آن از ظالم افضل است و معارضه نمی کند آنرا اخذ امام حسن علیه السلام جایز معاویه را زیرا که آن جایز از حقوق ایمه باالاصالة می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اول اینکه این کلام در درس می باشد پس من او را الزام کردم بمرجعیت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود را مقصود دارد بر استفاده بسوال یا افاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول و اطناب نبود هر آینه ذکر میکردم اگر انچه را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم و با جمال نجف برگشتم

پس چون بنجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان ورود یافت که لایق بذکر نیست پس معامله کردم او را بضد پس امر همیشه بود تا آنکه او دعوای علم نمود پس سعی خودم را مبذول داشتم که رضا شود ببحث و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا کرد و راضی نشد پس ازان در اخر ان رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله خراجیه و کشف اشتباه انچه من دران دیدم از مباحث قناعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا قریب این سخنان نظم در دلها را یابد چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که باطوریل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و پا در دایرهٔ قیل و قال و بحث و جدال بان فذلکه ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس افادهٔ محقق ثانی چون کودک ابجد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات ان مهر سپهر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق خود را از فرقدان ساید و امثال انرا این برهان و مزخرفات و هذیانات نشاید خفاش را با رای ان که در مخمصه خورشید تابان آید چنانکه تائید این کلام از کلمات منقوله از علامه مجلسی باید اگر کوئی که چنین کسیرا پس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر نجانه اش در آید جواب گوئیم که بر فرض صدق مرحلتین شاید بعد از این هفوات توبه و انابه کرده و شخص کامل شده باشد و بعضی از فضلا را از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی مذکور داشته که از استاد شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فضیلتی نبوده و او را رتبه معارضه معارضه شیخ علی کرکی نبود و باز این شخص گفته که از استاد مجلسی مشافهةً شنیدم چیزی را قدح در فضیلت شیخ ابراهیم بلکه در تدین او قدح نمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که دران نوشته بود که من بر محقق ثانی شیخ علی افترا کردم و مجلسی میگفت که کجا است و چه نسبت دارد فضل شیخ ابراهیم از فضل شیخ علی و تبحر او و علم او و برای شیخ ابراهیم است -

در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات انچه سابقا مذکور شد و از انجمله است رساله در شرح عدد محرمات ذبیحه که لطافتی دارد و اختصاریم دارد و رساله صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد ان رساله را با و نسبت داده و بعضی از فتوای او را نقل کرده و شرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی در حواشی خود بر الفیه ذکر کرده و برای او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نورالله در کتاب مجالس المومنین با و نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و ظاهر انیکه در تحقیق فرقه ناجیه است و انیکه فرقه ناجیه امامیه میباشند و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الفرائد و این کتاب در صورت سوال و جواب است باین نحو مسئل سائل بکذا فنقول کذا و از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جید الفوائد است

وازان قراءت یافت در سنه نهصد وسی وچهار در رساله در شکلیات واجازه هم نوشته است برای شاگرد خود امیر معزالدین محمد بن نقی الدین حسینی اصفهانی وازان اجازه ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزائری عموی شیخ ابراهیم است وایضاً شیخ ابراهیم اجازه برای شمس الدین محمد بن حسن استرابادی نوشته است ودران اجازه گفته که جماعتی از فضلا بمن اجازه داده اند واوثق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شهیر بابن وراقست از شیخ علی بن هلال جزائری وتاریخ ان اجازه سال نهصد وبست بود درایام مجاورت نجف واز جمله تلامذهٔ شیخ ابراهیم قطیفیست سید شریف الدین حسینی مرعشی تستری که والد قاضی نورالله تستری صاحب کتاب مجالس است واز جمله شاگردان او میر نعمت الله حلی است ـ

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فو فخر المحققین محمد ابن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی پدر انور وافتخار ال مطهر وسلطان علما را علام و فضلا رسلار عظام است ودر زکاوفطانت از اعجوبه روزگار وعجب انیکه او خود مجتهد وپسرش ظهیر الدین محمد نیز مجتهد وپدرش حسن علامه وجدش یوسف از مجتهدین وعم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین وپسر عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین ودو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمید الدین عبد المطلب بن محمد بن علی الاعرج الحسینی وپسر سید عبد الله مزبور را پسری بود مسمی بسید حسن وایشان همه از مشایخ اجازه اند وخال پدرش محقق نیز از مجتهدین فتبارک الله احسن الخالقین ودر خارج اشتهار دارد که در خانه علامه ده نفر مجتهد بودند وشیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

ومقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتهی الفضلاء ولمبلاء خاتمة المجتهدین فخر الملة والدین ابو طالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مدّ له فی عمره فداوجعل بینه وبین الحادثات سدا وبرای اوست از تالیفات شرح قواعد که ان را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد وشرح خطبه قواعد واجوبهٔ مسائل حیدریه ورساله فخریه درنیت وحاشیهٔ ارشاد وکافیه در کلام و کتاب ارشاد المسترشدین وهدایة الطالبین ودر مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس شاه خدابنده با علماء مخالفین مباحثات داشته وهمه را ملزم ساخته ـ

در اجتهاد فخر المحققین

او اجازه دارد از پدرش علامه وعمش رضی الدین علی بن یوسف واگرچه در خارج چنان اشتهار یافته که علامه قبل از بلوغ بدرجهٔ اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهورست پسرش فخر المحققین قبل از

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجناب در شرح خطبه کتاب قواعد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او التماس کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش دران زمان کمتر از ده سال بوده و تعجب شهید ثانی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمه فاضل هندی سابقا مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین نصف شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و دو بود و فاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی الثانی سنه هفصد و هفتاد و یک و عمرش بنا بر این هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه باو وصیت کرده که کتبی را که ناقص است از تالیفات علامه المحققین انها را تمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثیر عمر قلیل التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرده

در مسئله اختلاف که درمیان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بخدمت علامه رسید و بانجناب عرض کرد که من در مدت دوازده سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز گذاردم و نماز قضائی نیز در ذمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رائی شما انست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب نمی توان کرد پا نمازهائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که انچه نمازها یکه که درین مدت باچنین وضو ساخته در حیز بطلان است اکنون قضاء انها را بعمل بیاور پس ان شخص از خدمت علامه بیرون رفته و در اثناء راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از حال او استفسار فرموده انشخص مراتب را بعرض او رسانید فخر المحققین فرمود که علامه در این فتوی خبط فرموده بلکه ان نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی از انها بعمل آور و بقیه نمازهائی صحیح است زیرا که چون نماز وضوی اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول بنماز قضا شد پس ازان هر زمانی که دران وضو میساختی این قضائی نماز ذمه تو بود و نیت وجوب عینی نداشت پس ان شخص بار دیگر بخدمت علامه رسید و مراتب را معروض رائی او داشت علامه اعلی الله مقامه فتوای فخر المحققین را تحسین و بخطائی خود دران فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الائمة الطاهرین

در احوال قطب المحققین

فخر محمد بن محمد الرازی البویهی قطب الدین علامه فهامه قطب رحی فضیلت و دریائی مواج علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکمات حکمتش از افق

کتاب حکمات ساطع و قواعد اساس فقه ان بزرگوار از حواشی قواعد نایر و میزان علم او از شرح شمسیه میزان ظاهر شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین باین عبارتش مدّ احت سید بحیر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر المدققین قطب الملة والدین ونسب شریف و چنانکه از بعضے از اجازات محقق ثانی ظاهر میشود تسلسلهٔ شریفهٔ سلاطین آل بویه منتهے میشود و بعضے از اساطین فقهاء قطب المحققین را از احفاد ابن بابویه دانسته اند واین خبط است و بر متتبع مخفی نیست مولد و منشاء او دار المؤمنین ورامین و ریست بعد از تلمذ و نزد جمعی از علماء روزگار و اعلاء علام استحهار بشرف تلمذ علامه او دار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود نوشته و بر او قرائت نموده و بر ظهر نسخه که الحال در ولایت شام نزد بعضے از فضلا موجود است صورت اجازهٔ بخط علامه برین وجه موجود است که قرء علی اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقق زبدة العلماء والافاضل قطب الملة والدین محمد بن محمد الرازی ادام الله ایامه قرائة بحث و تدقیق وتحریر وتحقیق واستبان عن مشکلاته واستوضح معظم شبهاته فبینت له ذلک بیانا شافیا وقد اجزت له روایة روایة هذا الکتاب یا جمعه وروایة جمیع مصنفاتی وروایاتی وما اجیز لی روایته وجمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله تعالے علیهم اجمعین بالطرق المتصلة منی الیهم فلیرد ذلک لمن شاء واجب علی الشروط المعتبرة فی الاجازة فهو اهل لذلک حسبی الله عاقبته وکتب العبد الفقیر الی الله تعالے حسن بن یوسف بن مطهر الحلی المصنف الکتاب فی ثالث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر وسبع مائة بناحیة ورامین والحمد لله وحده وصلے الله علی سیدنا محمد النبی واله الطاهرین وقطب المحققین بعد از وفات سلطان ابو سعید و وزیر او خواجه غیاث الدین محمد که مربی اهل فضل بود بجانب شام شتافت و شیخ تقی الدین سبکی که از فقهاء شافعیه بود با او در مقام معارضه برآمد و در توجیه بعضے از احادیث معارضه میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عیار سبیکهٔ خود را در میزان مناظرهٔ او سنجید و دید که در میان اهل شام سبک خواهد گردید بالضرورة طریق هیجاتے و مکابره پیموده و قطب را بعد از فهم مقاصد شرع و وقوف بر ظواهر نسبت داد و قطب چون مال حال چنان دید خود را از مناظرهٔ او باز داشت و انتقام او را بجهل او وا گذاشت و در ظهر قواعد شیخ شهید محمد بن مکی اعلی الله درجته بخط شریف او مذکور است که در دمشق بخدمت علامی قطب الدین رسیدم او را بحری دیدم بے پایان و اجازه انچه که او را اجازه بود بمن لطف نمود و شبهه امامی مذهب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بجمال الدین بن المطهر که فقیه اهل البیت علیهم السلام بوده معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعده از سال هفت صد و شصت و شش اتفاق افتاده و در فضاء قلعه بانو خانه گذارند و بسیار از اعیان دمشق جهت نماز او حاضر شدند

دهجالیه

و در صالحیہ او را دفن کردند و بعد ازان او را بموضعی دیگر نقل نمودند و عجب است از شہید اول کہ گفت و لاشک فی کونہ امامیا مگر احتمال ان میرفت کہ او رفع شک نماید و از باب علم ہمہ ازین کلام شہید اول تعجب کردند و از جملہ تالیفات ان بزرگوار است کتاب محاکمات میان شرح اشارات و حاشیہ بر اشارات اصغر موسومہ بدرۃ الاصداف الیف حاشیہ بر کشاف اکبر موسومہ تحفۃ الاشراف و رسالہ تحقیق کلیات و رسالہ در تحقیق مباحث تصور و تصدیق و حواشی غیر مدونہ بر کتاب قواعد علامہ و مسموع شد کہ بعضے از علماء انرا جمع کردہ و تدوین نمودہ و کتابے علیحدہ ساختہ و ان موسومہ است بحواشیہ قطبیہ و شرح بر کتاب مطالع در منطق و سید شریف بر ان حواشی نوشتہ و از حکیم فاضلی شنیدم کہ دوازدہ حاشیہ بر حاشیہ میر بر شرح مطالع نوشتہ اند و کتاب شرح شمسیہ در منطق و انرا بنا بخواہش خواجہ غیاث الدین نوشتہ و بران شرح حواشی بسیار نوشتہ اند مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داؤد و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و محی الدین و غیر ایشان و مولف کتاب را نیز بران حواشی غیر مدونہ است و چون ملا سعد تفتازانی شرح بر شمسیہ نوشتہ بود بنا بر این شرح قطب الدین متروک شد و طلبہ بخواندن شرح تفتازانی اشتغال نمودند پس سید شریف کہ از تلامذۂ قطب الدین بود حاشیہ بر شرح شمسیہ استادش قطب المحققین نوشت پس دوبارہ بان کتاب محل اعتماد طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیہ سعدیہ متروک گردید۔

در احوال علامہ حلی

فخر حسن بن یوسف بن علی بن المطہر الحلی اعلہ اللہ دار کرامتہ ملقب بجمال الدین و معروف بآیۃ اللہ فی العالمین مرکز دائرہ شرع متین و قطب کرہ دین مبین و منتہای فضائل اولین و آخرین و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکرہ خواطر مومنین و تبصرہ مہتدین و سالک منہاج الیقین و منہاج کرامت اکرمین است و سید مصطفے تفریشی در کتاب نقد الرجال گفتہ کہ بخاطرم می آید کہ انجناب را وصف کنم پس کتابم وسعت وصف و علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و برای او بیشتر از انتقاد کتاب

در احوال وفات علامہ حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفتہ کہ حسن بن یوسف بن علی بن مطہر ابی منصور علامہ الحلی المولد و المسکن محامدش بیش ازان است کہ احصا شود و مشہور تر ازانست کہ مخفی گردد مولد او نوزدہم شہر رمضان المبارک از سال چہل و ہشت است و وفات او در شب شنبہ یازدہم محرم الحرام از سال ہفتصد و بست و شش و بنا بر این عمرش ہفتاد و ہفت سال و سہ ماہ خواہد بود و لیکن قاضی نور اللہ در کتاب مجالس نوشتہ است کہ ولادتش در بست و نہم رمضان از شش صد و چہل و ہشت است و وفاتش در روز شنبہ بست و یکم محرم

از مقصد و بست و سن بهت و انجاب تحصیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شرعیه از فقیه
اهل البیت نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلی ملقب بمحقق اول که خال علامه است و در نزد پدر بزرگوار
شیخ سدید الدین یوسف بن المطهر نموده و مطالب حکمیه را در خدمت استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی
و علی بن عمر کاتبی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علامه شیرازی بوده و غیر ایشان از علمای عامه

و در تاریخ حافظ ابرو و غیران مذکور است که چون بطلان مذهب خود علی الاجمال در خاطر
سلطان او بجانب ابو محمد خدابنده قرار گرفت باحضار علمای امامیه فرمان داد چون علامه با دیگر علما حاضر آمدند
مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علمای شافعیه بلکه افضل
علمای اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجه مزبور مناظره نمود و اثبات خلافت بلافصل
امیر المومنین و ابطال دعوای مذهب او به براهین قاطعه و دلایل ساطعه نمود و
چنان مذهب امامیه را بر وجهی ظاهر ساخت که راه تشکیک احدی از حاضران نماند و خواجه نظام الدین عبد الملک
چون ادله جواب شیخ را شنید گفت که قوه ادله بغایت ظاهر است اما چون سلف بر راهی رفته اند
و خلعت جهة الجام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام بر دوش سکوت بر اظهار نقش ایشان پوشیده اند
مناسب است که هتک ان ستر ننماید و طعن بر ایشان ننماید و حافظ ابرو چون از غایت تعصب
خواسته که تصریح به عجز عبد الملک نماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبد الملک
مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احترام و تعظیم او مبالغه نمودی و انچه در السنه معروف است
انیکه شاه خدابنده را زوجه بود که بدان نهایت تعلق داشت پس بحبت امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
مفتیان و افندیان را خواست ایشان گفتند که محتاج بمحلل است و بمحلل رجوع نتوان کرد پس سلطان گفت
که ایا مذهبی در اسلام هست که ان را جایز بدانند گفتند نیست مگر شیعه و انها غیه قلیله میباشند پس سلطان نشان ایشان
خواست گفتند چند نفر از علمای ایشان در حلله می باشند که پس ایشان علامه است پس سلطان باحضار
علامه بنهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علما و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و بمجلس در آمد و سلام کرد سلطان و حاضران را اینمعنی پسند نیامد پس
بعضی از علمای عامه بجهة اینکه او را در اول ورود شرمسار و بی اعتبار در نظر سلطان نمایند باو گفتند
که سجده برای سلطان نکردی و نعلین را بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم است علامه گفت
که اجماع ما و شما است که سجده برای غیر خدا روا نیست و خدا فرموده لذا دخلتم جنوتا فسلموا الخ و من شنیده ام

که رسولخدا در جای مهمان بود و م مذهب نعلین مبارک ان جناب را دزدیدند و در اینجا چو م مذهب
حضور داشتند من خوف ان نمودم که نعلین مرا هم بدزدند علمائے گفتند که شما عجب بیخبر از مذاهب و
رؤوسائی مذاهب هستید م در زمان رسولخدا نبود بلکه قریب بصد سال بعد از پیغمبر بوده است
علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سرقت را نمودند علمائے گفتند که ا بعد از او
بوده پس علامه این نسبت را به شش مذهب داد و از ان پس ح مذهب داد و همان جواب را شنید
علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب را احداث کردند و در زمان رسولخدا
این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین نهج اخوند ملا محمد تقی در رد فضه المتقین
شرح من لایحضر نوشته و در باب سه طلاق در مجلس سخن گذشت علامه همه ایشان را ملزم ساخت
و علامه در ان ایام مجلس درسی آراسته علماء عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطائف کلماتی که علامه
را در جواب سید موصلی که اعظم علماء چنانکه بود واقع شد انکه روزی در مجلس سلطان بمناظره مخالفان
اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود بر سم شکر گذاری خطبه مشتمل بر حمد الهی صلواة حضرت رسالت
پناهی وال ولایت مالی اداء نمود چنانچه در مذهب امامیه جایز است صلواة بر ال بر سبیل انفراد
فرستاد سید موصلی چون در ادله علامه تواند نست دخلی نماید در اینجا بنا فضولی گذاشت و عرض کرد
که شما را چه دلیل است بر جواز صلواة بر غیر جماعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه است
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
انسید از غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه
مصائب مشهوره اهلبیت را بظهور و اگذاشته بجهته زیادتی انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این
باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بهم رسیده که تفضیل بعضے را بر ایشان میدهی و رجحان
گروهے از جهالت را بر ایشان مبنی حاضران از قوة بدیهه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر استی بخندیدند

در رباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلاء شعراء که در ان مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان ان سید نظم کردند
اذا العلوی تابع ناصبیا بذهبه فما هو من ابیه و کان الکلب خیرا منه طبعا لان الکلب طبع ابیه فیه
و سید بخت الله جزایری این رباعی را از علامه نقل کرده له فی محبته شهود اربع و شهود کل قضیة الثانی
خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی و نحوب لونی و اغتقال لسانی و مراد محبت خدا تعالی است و در
تذکره شیخ نور الدین علی بن عراق مصری مسطور است که چون شیخ تقی الدین بنی که از علماء اهلسنت

معاصر علامہ و غایبانہ با او اظہار انکاری داشت ۔

در محاجہ نمودن با علامہ

و بعضی از سفہاء میگفت پس علامہ این ابیات را نوشت و باو فرستاد لو کنت تعلم کلما علم الوری طرا لکنت صدیق نوکل العالم لکن جہلت فقلت ان جمیع من یہوی خلاف ہواک لیس بعالم شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم موصلی در جواب علامہ این قطعہ را نوشتہ یا من یہوہ فی السوال مسفطا ان الذی الزمت لیس بلازم ہذا رسول اللہ یعلم کلما علموا وقد عاداہ جل العالم و جواب شمس الدین واضح است زیرا کہ علامہ خطاب بہ نفی الدین کردہ و موجبہ جزئیہ ادعا نمودہ و این مجیب سالبہ جزئیہ آوردہ و سالبہ جزئیہ نقیض موجبہ جزئیہ نخواہد بود پس این نقض ظاہر الدفع است ۔

مطائبہ علامہ با بنا

گویند کہ روزی بنائی مشغول بہ بنا بود و علامہ در خدمت پدرش ایستادہ بود ناگاہ قطرہ از گل بر روی علامہ آمد بنا گفت کہ ایکاش من الگل بودم پس علامہ بالبدیہہ بپدر خود گفت کہ بقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

مطائبہ علامہ با محقق

معروف است کہ علامہ در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و کاہی میگریخت محقق از عقب او روان میشد کہ او را بگیرد چون بر ذیک میرسید علامہ آیہ سجدہ را تلاوت میکرد و محقق بسجدہ میرفت علامہ فرصت غنیمت کردہ میگریخت و شاید این از بابتہ تقدس و احتیاط محقق باشد چہ سجدہ برای سمع واجب نیست بلکہ در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نہ استماع پس از بابتہ احتیاط سجدہ مینمود محقق استماع میفرمود بجہتہ تحصیل مثوبت و یا اینکہ مذہب محقق در آن وجوب سجدہ بود برای سماع و اللہ العالم ۔

احوال کرامت علامہ در دیدن حضرت صاحب الامر

و کرامت علامہ اعلی اللہ مقامہ بسیار است و در اینجا چند کرامت ذکر میشود اول چیزیست کہ در کتاب مجالس قاضی نور اللہ مذکور و در السنہ و افواہ مشہور است کہ یکی از علماء کہ در بعضی از فنون علمی استاد علامہ بود کتابی نوشتہ بود و در مجالس او را برای مردمان میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از ہیچ احدی باکی نداشت علماء در آن زمان ہیچکسی نمی توانست کہ او را منع نماید و علامہ ہنوز جلہ می آموخت کہ او را دست او در آن زمان ملاحظہ علامہ شاگرد بزرگ او شد و سلسلہ التماس عارضہ کتاب مذکور نمود چون آن شخص نخوانست کہ یکبار دست او را بوسیدہ التماس او نہاد

گفت

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یکشب پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت و بخانه برد که دران شب بقدر امکان از انجا نقل نماید و چون بکتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیدا شده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه بخوابید چون بیدار شد آن نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ماجد و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که مولف آن کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عامه و علامه بیکی از تلامذ خود فرمود که در نزد آن عالم تلمذ کرد تا اطمینان بازاو حاصل شود و یکشب کتابرا باو عاریه داد و علامه در انتساخ و یاردان شروع نمود تا وقت سحر بی اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتابرا انجام نداد چون بکتاب نگاه کردند که مجموع کتاب نوشته شده و در اخران نوشته است کتبه م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان ۔

در کرامات علامہ

کرامت دوم چیزیست که شیخ اسد اللہ کاظمینی در کتاب مقابیس بروجه اجمال نوشته و آن انست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه حلی بر همه علماء مقدم است ۔

کرامت سوم چیزیست که در السنه و افواه در نهایت اشتهارست و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکرد از استادش مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی صاحب مناهل که او میفرمود که علامه در شب جمعه بزیارت حضرت سید الشهداء میرفت و تنها بود و بر دراز گوشی سوار بود و تازیانه در دست مبارکش بود در اثناء راه شخصی غریب پیاده همراه علامه افتاد و باهم بمکالمه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه فهمید که ان شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که برای او در علوم مانده بود یک یک را از ان شخص سوال میکرد و ان شخص حل مشاکل و معاضل او مینمود تا انکه سخن در مسئله شد ان شخص فتوائی گفت علامه منکر ان شده و گفت که حدیثی برطبق این فتوا نداریم ان مرد گفت که حدیثی در ین باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تهذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکورست علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از ان مرد پرسید که ایا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه و در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد پس ان حضرت خم شده تازیانه را از زمین برگرفت

و درمیان دست علامه گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال انکه دست او درمیان دست توست پس علامه بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که پای ان جناب را ببوسد پس غشی نمود و چون بحواس آمد کسی را ندید پس بعد از نیکه بخانه برگشت رجوع بکتاب تهذیب نمود ان حدیث را در همان ورق و همان صفحه و همان سطر که ان حضرت نشان داده بود یافت و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب دران مقام نوشت که این حدیث انچنین است که حضرت صاحب الامر با آن خبر داد و ورق و صفحه و سطر این کتاب را نشان داد و اخوند ملا صفر علی میگفت که استادم مرحوم آقا سید محمد میگفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه این حدیث خط علامه را دیدم که بمضمون سابق نوشته بود

کرامت چهارم انیکه انجناب الزام مخالفین در مجلس سلطان نموده و همه علما را الزام کرده و مغلوب ساخته و پادشاه خدابنده با اکثر اعیان و بسیاری از اهالی این را نیز ببرکت علامه شیعه شدند و سلطان حکم کرد که اسامی چهارده معصوم را بر درهم و دینار نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد که نقش اسامی ائمه شیعه مزین نمایند گویند که ملا حسن کاشی همراه علامه دران سفر بوده و او مرد ظریف بود پس پادشاه بغداد بعد قضیه الزام مخالفین معروض داشت که من دو رکعت نماز بمذهب فقهای میخوانم و دو رکعت نماز هم بمذهب جعفری میخوانم و عقل پادشاه را حاکم میسازم پس ملا حسن گفت که یکی دیگر از فقهای جایز می دانند که با شراب وضو ساخته شود و همچنین میگوید که پوست سگ بسبب دباغت پاک میشود و جایز دانسته که بسبب حمد و سوره یک آیه خوانده شود اگر نیز حمد باشد و جایز دانسته که بر نجاست سگ سجده کنند و جایز دانسته که بعوض سلام بعد از تشهد ضرطه صادر کنند پس ملا حسن از شراب وضوئی ساخت و پوست سگ پوشیده و سرگین سگ را سجده گاه کرد و تکبیر گفت و بعوض دو برگ سبز که معنی آیه مدهامتانست که یک آیه هست پس رکوع و سجود بر سرگین سگ کرده و رکعت دیگر را نیز بدستور نموده پس تشهد خواند و بعد سلام ضرطه از دبر خارج کرده و گفت که این نماز است ازان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذهب خود ادا کرده سلطان گفت که معلوم است انیکه او لعب نماز نیست بلکه نماز موافق عقل و ادب همان نماز ثانیست —

کرامت پنجم انیکه مانند علامه کسی کثرت تالیف نداشته با نیکه انجناب مشغول بتعلم و همیشه اشتغال بتدریس داشت و سفرها کرده و با ملوک و اعیان و اعاظم مصاحبت و مراودت داشته و با جمهور مناظرات و مباحثات بسیار نموده با اینحال تالیفات او را موضوع و تقسیم بمدت عمر او نمودند هر روز یک جزو شد و معروف انیکه هر روزی یک جزو بیشتر شد و این نهایت کرامت است بلکه بعضی گفته اند

که باشد

که ما بصد کتاب تالیف کرده و شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که با نصد
کتاب از تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از انچه از تالیف انجناب بخط دیگرے یافته شد و گفته شد که هزار کتاب
بلکه زیاده ازان از تالیف علامه است و این کرامتی است که بالاترین کرامات است و خود مجلسی در مجلس
مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انجناب فرمود که تالیفات ما هم کمتر نیست یکی از تلامذه
گفت که فرق است که از شما تالیف است و از علامه تصنیف انجناب تصدیق کرد لیکن انصاف اینکه کتب
مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بحار و غیره و مسموع شد بلکه در بعضے از کتب مذکور است که علما ایشان
روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و نفهمیده اند
که ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم با اینکه اگر امثال این نسبتها با نهاد هند
با علم ما بدو نوع انسان پس ایشان ازرا قبول نمیکنند -

غرائب منطق که از تاریخ خلکان

چنانکه ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه شام بن ساب کلبی نسابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت
که قرآن را در مدت سه روز حفظ کردم و بلفظ ترجمه محمد بن قاسم معروف بابن انباری چنین گفته است
که او حفظ داشت صد و بست کتاب در تفسیر قران یاسند های انها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن
و با اینها تصنیف بسیار داشت که از ان جمله است غرائب الحدیث که چهل و پنجهزار ورقست و شرح
کافی در دهزار ورق و کتاب هاات قریب هزار ورق و احوال ایام احوال جاهلیت در هفتصد ورق
و غیر اینها و در ترجمه عبد الرحمن بن علی مشهور بابو الفرج بن جوزی حنبلی چنین گفته است
که کتبش بیشتر ازان است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضے گفته اند که اجزای نوشتهائے
او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند حصه هر روزی نه جزو شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی عبارت
از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیزیست که عقل او را قبول نمیکند چه نه جزو چهار هزار و پانصد
بیت میشود و انقدر کتاب کسیرا میسر نیست چه رسد بتصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه
بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد اینکه روزی هزار بیت کتابت کنم بسیار روزهائی بهار
سیما اگر کسی نخواند و من نبوسیم پس تصنیف ان هم ممکن است شبها شیها هم وجود دارند و مستبعد نیست
که قدری ازان تصنیفات را علامه در شب کرده باشد سیما بعضے از انها شاید با عانت حضرت قائم باشد
چنانکه در رد کتاب عامه که سابقا گذشت و ابن جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان بود
و فاضلے دیگر گفته است که یحیی بن عدی منطقے بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یکشبانه روز صد ورق نوشت

وسهل بن عبدالله شستری قرآن را حفظ نمود و در قیلة شش سالگی بود و یا هفت سالگی بود و بیست و پنجروز
روز و شب روزه میگرفت در میان انها هیچ افطار نمینمود و ظاهرا بروزه سهل اشاره کرده است
شهید ثانی در کتاب نکاح مسالک و مخفی نماند که علامه برای استعجال و حرص او در تصنیف و سعت
دایره او در تالیف طریقه اش این بود که هرچه بخاطرش مرتسم میشد بیاض نقل مینمود
بی انکه مراجعه باقوال و افکار متقدمه خود نماید اگرچه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین
در انجناب طعن زده اند و این سخن از درجه اعتبار ساقط است چه مناط در حال انسداد باب علم باجوبه
ظنون ست و تجدید رای حسن ست برای مجتهد چنانچه شیخ الطائفه شیخ محمد بن حسن طوسی به نهج علامه بود در
تالیف و تصنیف و اختلاف اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه رجال در ترجمه خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بمیم مضمومه و طاء غیر معجمه و هائی مشدده در اخر ابو منصور حلی
المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی ست که از انجمله ست کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب که مثل
ان عمل نشده ست ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم انچه را که اعتقاد کردیم
بعد از ابطال حجج کسانیکه با ما مخالفت در ان نموده اند انشاء الله تعالی خواهد نام شد عمل کریم
از ان ما بحال که ماه ربیع الاخر از سال ششصد و نود و سه ست در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در
معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیه بر مذهب امامیه نیکوست و خوب ست که استخراج کردیم در او
فروعیرا که سبقت نگرفت ما را بسوی ان باختصار ان مولف گوید که مسائل تحریر بشمار در امد صد و
شصت هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلف الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در ان اختلاف علماء ما را تا بنهایت
و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح انچه ما بدان رسیدیم ۵ کتاب تبصرة المتعلمین فی احکام الدین مولف
کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی بشماره در آورده اند مشتمل ست بر شصت هزار مسئله ۶
کتاب استقصاء الاعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که بما رسیده ست
و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال ان و هر چه محکم ست و هر چه متشابه ست و انچه مشتمل ست
بیان متن از مباحث اصولیه و ادبیه و انچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر ان و ان کتابیست
که مثل ان عمل نشده ست ۷ کتاب انوار که ذکر کردیم در ان هر یک از احادیث علماء ما را و گردانیدیم
هر حدیثی را که متعلق ست در بابش و ترتیب دادیم هر فنی را بر ابواب ابتداء کردیم در او از
روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ان انچه روایت شده از امیر المؤمنین علیه

۱۰۴ المحسنین

وهمچنین تا اخر ائمه علیهم السلام ۸ کتاب در و مرجان در احادیث صحاح وحسان ۹ کتاب تناسب میان
اشعریه وسوفسطائیه ۱۰ کتاب نهج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم دران ملخص کشاف وتبیان وغیر
انها را ۱۱ کتاب انس الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عترت طاهره نقل شده اند
۱۳ کتاب نکت بدیعه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۴ کتاب غایة الوصول در ایضاح السبیل در شرح
مختصر منتهی السوال والامل در اصول فقه ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام وعلم
اصول ۱۶ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد در کلام ۱۷ کتاب انوار الملکوت در شرح فص
یاقوت در کلام ۱۸ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۱۹ کتاب معارج الفهم در شرح نظم ۲۰ کتاب
ابحاث المفیده در تحصیل عقیده ۲۱ کتاب نهایة المرام در علم کلام ۲۲ کتاب کشف الفوائد در
شرح قواعد عقائد در کلام ۲۳ کتاب منهاج در مناسک حاج ۲۴ کتاب تذکرة الفقهاء ۲۵ کتاب
تهذیب الوصول بسوئ علم اصول ۲۶ کتاب قواعد ومقاصد در منطق طبیعی والهی ۲۷ کتاب
اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۲۸ کتاب کاشف الاستار در شرح کشف الاسرار ۲۹ کتاب در المکنون در
علم قانون در منطق ۳۰ کتاب مباحثات سنیه ومعارضات نصیریه ۳۱ کتاب مقامات که مباحثه
کردیم ما دران کتاب حکماء سابقین را وان تمام مشهور با تمام عمر ما ۳۲ کتاب اصل المشکلات از
الهیات ۳۳ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم دران کتاب شیخ علی بن سینا را
۳۴ کشف المکنون از کتاب قانون وان اختصار شرح جزولیه است در علم نحو ۳۵ کتاب تسبط کافیه
وان اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۶ کتاب مقاصد الوافیه بفوائد قانون وکافیه که دران جمع کردیم
میان جزولیه وکافیه بامثیل انچه محتاج بسوئ مثال است ۳۷ کتاب مطالب علمیه در علم عربیه
۳۸ کتاب قواعد جلیه در شرح رساله شمسیه ۳۹ کتاب جواهر النقید در شرح تجرید در منطق ۴۰ کتاب
مختصر شرح نهج البلاغه ۴۱ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۲ کتاب نهج العرفان در
علم میزان ۴۳ کتاب ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب است مولف کتاب
گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند دوازده هزار مسئله شد ولیکن فخر المحققین این را شمرده
چهارده هزار مسئله شده وبعضے از فضلاء گفته اند که ان پانزده هزار مسئله است وشرایع محقق
دوازده هزار مسئله است وارشاد بان اختصارش بیش از شرایع مسئله داشتن از حسن
ترتیب است علاوه نقل اقوال نکرده وباستدلال نپرداخته وشرایع در بعضے از مقامات
اقوالے ذکر کرده بود در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته ودر قلیلی از

مقامات اشارات اجمالیه باستدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷
کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال و حرام
مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبایر مشکله ست و وصایا و میراث ان کتاب بسیار
محتاج بحساب ست زیاده از قواعد یکه در خلاصة الحساب ست ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب
شفا در حکمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوی خطیره قدس
در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام
۵۴ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۵۶ کتاب
منهاج الهدایه و معراج الدرایه در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق و کشف الصدق ۵۸ کتاب منهاج الکرامه
در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا و قدر ۶۰ رساله سعدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲
کتاب نهج المسترشدین در اصول دین ۶۳ کتاب الیقین که فارغ میان حق و مین ست و در ان دو هزار
دلیل بر حقیقت خلافت بلافصل امیر المومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده ست و بسیاری از این
کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود و در کتاب امل الامل گفته که برای علامه سوائے این کتب
کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصة الاقوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب
ایضاح الاشتباه در احوال روات ۶۶ کتاب تعبیر در رجال و در مواضع متعدده از کتاب خلاصه
ذکری ازان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف الیقین
در فضائل امیر المومنین ۷۰ کتاب کشکول در انچه جاری شد بر آل رسول و بعضے انکار کرده اند که این
کتاب از او باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب و سنت را و نسخه ازان که قدیم در خزینه
موقوفه حضرت امام رضا ع و در ان مسلک عجبی رفتار کرده و صاحب امل الامل گفته که انچه بما رسیده
همان مجلد دوم ست و در ان سوره ال عمران به تمامیت و ذکر کرد در ان تفسیر که عامه مخالفت کرده اند
هر آیه را از وجوه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازه کبیره برای اولاد زهره
نوشته ست ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتهجد و اسم ان منهاج الصلاح است
و اختصار مصباح و ان ده باب ست و باب یازدهم در جزئیست که ملحق بان ست زیرا که ان خارج
از مصباح ست ۷۵ جوابات سید مهنا بن سنان و بعضے کتاب کشکول فیما جری علی ال الرسول را از
مصنفات افضل المتاخرین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند و شیخ بهائی گفته ست که از جمله تصنیفات
علامه کتاب شرح اشارات ست معروفست که علامه شصت دفعه یا چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطاً قضا نموده

قطب جعفر بن یحیی ابن حسن بن سعید هذلی ملقب به نجم الدّین و محقق اوّل و مکنّی بابوالقاسم کشاف شرایع پیغمبر آخرالزّمان و نافع در انتصار شرع و ابطال ادیان دارای فقه و کلام و اصول باحسن بیان نهایت استخراج نکت و دقایق عارج معارج لطایف حقایق هست و در شعر و ادب و انشاء اوحدِ زمان هست و پدرش حسن از فقها و مشایخ اجازهٔ و جدّش یحیی نیز از فقهاء و اجلّهٔ علماء هست و حسن از پدرش یحیی اجازه دارد و محقق از پدرش یحیی اجازه دارد و بعضی از اجلاء از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته هست که ولادت باسعادت محقق در سال ششصد و سی و هشت هجری بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد و بست و شش و لیکن جمعی گفته اند که وفاتش در سال ششصد و هفتاد و شش واقع شد مجملًا تاریخ وفات و ولادتش خالی از اغتشاش و غلط نیست و علّامه در اجازهٔ اولاد زهره گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه و شیخ حسن بن شیخ زین الدّین شهید ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر ترک میکرد تقیید باهل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقهاء مانند محقق کثیرا ندانستم و اهل رجال نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیر الدّین محقق طوسی به بغداد آمد و عزم دیدن فقهاء حلّه نمود پس محقق مم ان کرد که باجتماع فقهاء حلّه باستقبال او نشتابد پس خواجه استماع این قضیه نمود و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز ورود بتدریس استقبال دانسته باشد پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد در حالتیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی میفرمود پس محقق درس را بجهت اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشواق و احوال پرسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواهش کرد که درسرای بفرماید محقق امتناع نمود اخر الامر پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برای عراقی مستحب هست که تیاسر و میل بجانب یسار مصلے نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی نیست زیرا که اگر تیاسر از قبله بسوی غیر قبله هست پس ان حرام هست و اگر از غیر قبله بسوی قبله است پس ان واجب هست پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیّه فرید عصار و وحید دوار بود با این حال محقق توجهی برای این عبارت کرد که تیاسر از قبله بسوی قبله هست خواجه سکوت کرد از ان پس محقق رسالهٔ لطیفه در حل ان اشکال بوجوه عدیده ذکر کرده و انرا به بغداد برای محقق طوسی فرستاد محقق طوسی انرا پسندید و انرساله را احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع در شرح مختصر نافع به تمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز انرا نقل کرده و علّامه حلّی در اجازه اولاد زهره

سوال خواجه از محقق که اعلم اینجماعت کیست

که چون خواجه نصیرالدین وزیر هلاکو خان به حله آمد پس فضلا را انجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علما رسیا شند اگرچه هرکیک بهتر در فنی غیر فن دیگر است خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت باصولیین کیست پس محقق اشار کرد بسوی پدرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس یحیی بن سعید صاحب جامع که پسر عم محقق بود ازین سخن اظهار تکدر کرد و مراسله بپسر عم خود محقق نوشت و درانجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا نشکستی و ابن المطهر و ابن جهم را ندکو داشتی و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت

لاتهن من عظیم قدیرا وان کنت مشارالیه بالتعظیم فالطبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی الطبیب الکریم

الی آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم تو را میبردم و محقق طوسی از تو در اصولیین مسئله میپرسید تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجلت و شرمساری برای ما میماند و بعضی از اجلاء اعلام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاخر از سال ششصد و هفتاد و شش شیخ فقیه ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی ره از درجه اعلای خانه خود افتاد و درهمان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برای وفاتش بی اندازه گریستند و خلق بسیاری برجنازه او حاضر شدند و جنازه اش را مشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششصد و دو بود و بنا بر این عمر ان بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود و تقریبا محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در نهایت جودت است —

در شعر محقق

و از ان قبیل این اشعارات که انرا برای پدرش نوشته لیهنک انی کل یوم الی العلا — اقدم رجلا لاتزل بها النعل الخ ابیات پس چون ان رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید در بالای این اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایا ندانستی که شعر صناعت کسی است که لباس فقه را از خود کنده و خرقه پوشیده و شاعر ملعون است اگرچه صواب گوید و مرتبه اش ناقص است اگرچه شعر عجبی گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تو را برباد داده است پس درمیان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلت نه بینند پس تو را بشاعر نبایند پس چون محقق بر این مضمون مطلع شد شعر را طرح کرد گویا که هرگز شاعر نبود و از جمله اشعار محقق انیست یا را عداوا المنایا غیر راقده و غا

فلا وسهام الموت مرمیه بما تحت ارکل والایام مرصدة والدهر قد طار الاسماع داعیه الهارکه
الساله قبح دخلتها و عذرها با تتی کانت تضافیه رفقا بنفسک یا مغرورا لها یوطئ شیب
النوامی من دواهیه و کسانیکه اجازه از محقق دارند علامه حلی و برادرش رضی الدین علی بن
یوسف و حسن ابن داؤد و انجاب اجازه دارد از پدرش و از شیخ صالح تاج الدین حسن ابن درسے
و از سید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهره و از نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله
بن نما و از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی و مخفی نماند که محقق اول متاخر نیست و علماء
پیش از او را به متقدمین مے نامند و قول صاحب معالم در مبحث مفرد محلی بلام من متقدمی الاصحاب
سوی المحقق استثنا یا منقطع است و یا انیکه چون محقق متصل بمتقدمین بود علامه مجاورت او را داخل
در متقدمین شمرده و تحقیق انیکه در اصطلاح فقها و اصولیین متاخرین ابتداء انها محقق است —

در تالیفات محقق اوّل

و از جمله تالیفات محقق است کتاب شرایع اسلام در مسائل حلال و حرام در دو مجلد و در نهایت تنقیح
و تحریر است بعضے از ایا نزده هزار مسئله دانسته اند و برخے سیزده هزار مسئله و مشهور انکه دوازده هزار
مسئله است و بر او شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح ابن فقر است مسمی ببدایع الاحکام در شرح
شرایع الاسلام و کتاب نافع مختصر شرایع و ان مشتمل بر شش هزار مسئله ست و کتاب معتبر که شرح مختصر است
و بیرون آمد از ان عبارات و بعضے از تجارت در چند مجلد و تمام نیست و رساله تیاسر قبله که سبق ذکر یافت
و کتاب نکت النهایت که شرح نهایت شیخ طوسے است و مجلد مسائل غزیه و مجلد مسائل مصریه و مسلک
در اصول دین یک مجلد و کتاب معارج در اصول فقه و کتاب کهنه در منطق و کتاب نهج الاصول
و کتاب التنبیه در منطق و مخفی نماناد که جلالت محقق اکثر از ان است که بر تتبه تحریر در آید از انجمله جمعے
از علماء نوشته اند که بعضے از اهل سفن بجزیره خضرا رفتند که مقام ولاد حضرت صاحب الامر است
و انها مذکور داشتند که از فقها رانچه سامی انها در بلاد اولاد صاحب الامر نجو تعظیم مذکور می شود
و محقق اول و شیخ مفید و شیخ طوسے و صدوق است و از بزرگان ان بلاد نقل کرده که مسائل شرائع
همه ان برطبق واقع است مگر دو مسئله و انها را بیان نفرمودند بعضے از زکیاء گفتند که ان دو
مسئله را باید از اول طرح کرد و بعضے گفتند که باید از اخر طرح کرد و الله اعلم و شیخ اسد الله کاظمینے
حکایت ذکر اسم محقق را در جزیره خضرا اجمالا در کتاب مقابیس نوشته —

در احوال خواجه نصیر الدین

اصل محمد بن محمد بن حسن طوسی رصدی معروف بخواجہ نصیر و مشہور بمحقق طوسی و ملقب بہ نصیر الدین
فقیہیست کہ فقہاء ہمہ اعصار طوق او غان فضیلت و گیاست و فطانت او را بر رقبہ خویش
دیدہ ساختہ و بر ترازاو عالمے را نہ شناختہ عقائد حملیہ و مقاصد فرعیہ را بفکر ثاقب و حدس
صائب پرداختہ حکیمے کہ رائی قویم او صورت شریعت را بمشابہ ہیولیت علمیے کہ نظر صائب او در
جمیع احوال علت اولیت امامے کہ ایمہ دین بفضل و تقدیم او متفقند ہمامی کہ اہل یقین بہ بحر
وافش او معترفند تحریری کہ تحریر او حکمت دانان را بندہ ساختہ و تجریدا و فقد محصل افکار
علماء کبار را در پوتہ اعتبار گداختہ فیلسوفے کہ دان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت جویند
و زبان حال ابو علی سینا تکرر مساعے جمیلہ او گوید عقل فعال در اشراق طفل راہ او است و مشکلات
ربانیکمال ہمو قوف بیک نگاہ او و معالم تحقیقات ابو علے کہ تبصار م شبہات اہل البرکات بحوث
و تشکیکات قطب الدین رازی نزدیک باندراس رسیدہ بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک
استدراک نمودہ و ذہن ایرادات ایشان کہ از روئے فہم ظاہر و خود نمائی و وجود قاصر بود
برباد دادہ و در روز وفات امام ف ان گوہر پاک در خطہ خاک قدم نہاد و تاریخ ان این
آیہ شریفہ گردید جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان زہوقا۔

تاریخ ولادت خواجہ نصیر الدین

این بزرگوار اعلی الجود و ساوہ ولادت باسعادتش در یازدہم شہر جمادی الاولے از سال پانصد
و دہشت و طوس واقع شد و در شہر صفر از سال ششصد و چہل و چہار از تالیفات شرح اشارات
فراغت یافت و در روز شنبہ ہیجدہم جمادی الاولے از سال ششصد و پنجاہ ہفت در مراغہ ابتداء رصد
نمود و مجموع عمرش ہفتاد و پنجسال بود و فاتش در ہیجدہم شہر ذی الحجہ از سال ششصد و ہفتاد و دو

در احوال ابن حاجب با خواجہ نصیر

بعضے از حکایت خواجہ را از والد ماجدم و خال مفضال افاضل ابو جعفر و از السنہ وافواہ استماع نمود
ولذا انہا در کتاب تذکرۃ العلماء قبل از بست سال نوشتم اکنون از تتبع بسیار بعضی از
فقرات ضبط و انستم لذا ہمچو حکایت را اشتہاری بود انہا را ذکر کردیم و ازان پس انچہ در کتب معتبرہ
و علماء مشہور ذکر کردہ اند مذکور مے شود انچہ مشہور ست کہ انیکہ محقق طوسے در مدت بست سال
کتابے تصنیف کرد و در مدح اہل بیت پیغمبر پس ان کتاب را بہ بغداد برد کہ بنظر خلیفہ عباسی رسا
پس زمانی رسید کہ خلیفہ با ابن حاجب در میان شط بغداد بتفرج و تماشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتاب را در نزد خلیفه گذاشت خلیفه انرا بابن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بمدایح
آل اطهار پیغمبر مختار افتاد آن کتاب را بآب انداخت و گفت اعجمی تلمه یعنی خوش آمد مرا از بالا آمدن
آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی آب بالا آمد پس بعد از نیکه از آب بیرون
آمد محقق طوسی را طلبید ندا بن حاجب گفت که از کاوان طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از
گاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجاست خواجه گفت که شاخ من در طوس است میروم و انرا
می آورم پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد پس نسبی بعالم واقعه دید که در
مکانی مقبره ایست و بر در صندوق او دوازده امام کم الحال بدوازده امام خواجه نصیر معروف است
نوشته است و شخصی در انجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا بخواجه تعلیم فرمود و ان شخص
صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا همان دعای توسل که کتب ادعیه مزبور
و از ال رسول الله صلی الله علیه و اله ماثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعضی
از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دگر بار خوابید و بعینه همان خوابرا دید پس ان فقرات
فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را بر شته تحریر در آورد و ختم ان برای دفعه خلیفه
عباسی اشتغال نمود پس در خراسان رملی انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان
ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می اید نمود زنی در ان خانه بود و دو طفل
داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان بر آمد پس بفراست دانست
که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و هلاکو خان بود پس ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام
بامری داشت پس روزی باو گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد هلاکو گفت
که تورا وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود
بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهرها را بتصرف در آورده
تا انیکه ببغداد آمد در انجا با خلیفه عباسی طریق مخاصمه سپرد و خلیفه را کشت و بنی عباس را مستاصل ساخت
ابن حاجب چون واقعه را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد
و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای ان بساط گسترد و بدان نشست برای انیکه خواجه از علم رمل
بی بمکان او نبرد پس خواجه هر چه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل دال
بران بود که ابن حاجب در پای خون منزل دارد خواجه حیران بماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
را که در بغداد می باشند گوسفندی را وزن کنند و باو دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی دادند میزان ابن حاجب نیز داو آمد و اظهار داشت که گوسفندی بمن دان اند که بعد
از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در جبر تم که گوسفند چگونه حالش بر یک منوال مے ماند
که بهمان میزان تسلیم کنیم ابن حاجب اورا خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معین از علف باو داده
و بچه کرکی از بازار بگیر و روزی یکدفعه ان بچه کرک را باو نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف
برای او حاصل شود از دیدن بچه کرک انقدر گوشت تازه اب شود پس میزان چنین کردتا روزی که
خواستند انیکه گوسفندها را استرداد کنند بهمان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم و بعضی
زیاد مگر گوسفند میزان ابن حاجب که بهمان میزان برقرار و کم و زیادتے دران اتفاق نیفتاده بود خواجه
عکس فرستاد و ابن حاجب را از انجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس در پیش روی ایشان
بایستاد خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاوان طوسم و شاخ خود م را مے
آورم اکنون شاخ من این پادشاه ست که همراه او آمده ام پس خواجه بکنار شط رفت و کتاب خانه ابن حاجب
را خواست و کتاب های او را یکیک بیکا تالیفات او را باب انداخت و میگفت اعجمی تبلمه و ابن حاجب در حضور
ایستاده بود و نظر حسرت مینگریست و گویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا آب
مینداز که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این
التماس را قبول کرده پس ازان خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را
در شط بغداد انداختند و دران وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خط بر عارض او دمیده بود
و این حکایت از چند جهته محل خطار و مقدوح است یکی انیکه خواجه پیش از هلاکو بغداد نیامد دوم انیکه هلاکو
در خراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان چنگیز و از ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب
تواریخ متعرض بان شدند سوم انیکه ابن حاجب در بغداد نبوده و دران سال کشته نشده و آقا
محمد علی بن آقا محمد باقر در کتاب مقامع فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات لااصل
می باشد زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی ست در اسکندریه مصر واقعه
در روز پنجشنبه نهانزدهم شوال از سال ششصد و چهل و شش و فتح بغداد و بردست هلاکو خان و خواجه
در سال ششصد و پنجاه و پنج بود و الله اعلم چهارم انیکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش ازان
نسخه نگرفته باشند تا ابن حاجب این اسقاط را کرده باشد لااقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم انیکه
بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب متداول ست مانند امالے و قصیده در
تعداد موشات سماعیه و شرح بر کافیه مجملا چون کلام منجر باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود از انجمله کافیه در نحو و شافیه در صرف و مختصر اصول در علم اصول و اما لے چنانکه سیوطی در شرح والاسم منه معرب و مبنی شبه من الحروف مدنے گفته است که ابن الحاجب فی امالیه النحو مرا دارد اما لے آنست که سابقاً قاعدهٔ مولفین چنین بود که چون از تالیفے فراغت حاصل نمیمودند کتابی در دست گرفتند و در ان بعضی از مطالب خود مینوشتند تا انیکه چون بعد ازین تالیفے کنند ان مطالب را در انجا درج کنند و ان کتاب مانند جنگ و مشکول مے باشد و ان را اما لے اسم میگذاشتند مانند اما لے صدوق و امثال ان —

در شرح شافیه و کافیه

و از جمله تالیفات ابن حاجب قصیده ست در بیان مؤنثات سماعیه از واجب التانیث و جائز التانیث و امین و اقارضی قزوینے بران شرح نوشته ست و شافیه را شروح بسیار نوشته اند مانند رضی استرابادی علیه الرحمه که از علماء امامیه و ملقب بنجم الدین ست و در نجف ان شرح را نوشته در دو مجلد و شرح آقا اولادی و شرح نظام و شرح جاربردی و اما کافیه پس بران شروح بسیار نوشته چون شرح رضی در دو مجلد و ان احسن شروح ان کتاب ست و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشده و شرح جنبیصی و شرح مصنف وافیه در ترکیب کافیه و شرح عصام و او نیز نوشته و شرح هندی که در غایت اغلاق ست و شرح گیپا که سید شریف نوشته ست برائے پسر کله پزد بفارسے ست —

و وجه تالیف و تسمیه او گیپا ان شده که سید شریف در زمانیکه در اصفهان تحصیل مینمود چنانکه حجرهٔ سید شریف در زمانیکه من باصفهان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کله پزی پسر خود را در نزد او برده که برائیش سید شریف درس بگوید و هر روز اقرار داد که یکعدد کله کوسفند به سید شریف دهند پس سید شریف برائیش امثله نوشت و صرف میر و صغری و کبری و شرح گیپا و از جمله شروح کافیه شرح کبیر و متوسط ست و سید شریف حاشیه مدونه بر شرح متوسط نوشته چنانکه سید شریف حاشیه غیر مدونه بر شرح رضی هم نوشته و از جمله شروح ان شرح جامی ست و اکنون در نزد طلاب و علماء اصحاب اصیاب علم اشتهار بسزا افراشته بتدریس و تدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بران نوشته اند تا انیکه محض تالیف و جمع قیل و قال شراح ست و چیزے از خود ندارد از انجمله حاشیه عصام که بهترین و ادق از سائر حواشی ست و حاشیه سید نعمة الله جزائری رحمه الله و او نیز خوب نوشته ست و حاشیه حسن و ابق از عصام نیز بهتر نوشته ست لیکن نسخه که من دیدم ناتمام ست و حاشیه عبد الغفور

که از شاگردهای ملا جامی ست و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماست بموائد اختراعیه و دیباچه
ابزار از حروف بی نقطه انشا کردم و ان احسن حواشی ست و چنین کتابی در نحو نوشته نشده چه هر
جائی که بنا را ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی ناچیل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی
درآورده باشم ده مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جاکه شارح التفسیر به
گفته ابزار اشاره بدفع ایراد شراح و یا اشاره بسوئی افاده مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص
ان حاشیه ست و عصام و سایر ارباب حواشی را نهایت رد نموده ام -

و در زمانیکه مینوشتم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخره به ایراد نمودم قبل از رجوع بحواشی جمیل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بحواشی کردم و دیدم که بعضی یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه
و عصام تا چهار ایراد از انها را مرتکب شده ست و معروف ست ملا محسن فیض چشم چپ او منقضی داشته
پس جامی این بیت را باو فرستاد در مذهب رندان جهان عین عطاست چپ کوری راست بینی این شیوه ماست
رو به صفتا اگر تو روباه نئ بغض علی آل بگو در تو چراست مولف کتاب گوید که این شاعر سابق
از ملا جامی شارح کافیه نیست چه او مقدم ترست که از ملا محسن بحسب تاریخ بلکه ملا جامی شاعرست
که دیوانی دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او ست و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته
که شیرو شکرست بعضی بعضی از جاهای ان کتاب عربی و بعضی ازان فارسی ست و او صوفی ست
اگرچه در اخر حال این قصیده را گفته اصبحت زایرک یا شعثا بنجف لیکن شیعه نیست چنانکه بعضی
گمان کرده اند و قاضی نورالله در کتاب مجالس اکثر صوفیان را شیعه خوب دانسته
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ظاهر انیکه ملا جامی شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد -

چنانکه بر متتبع مخفی نیست و چون در اینمقام سخنی از سید شریف گذشت که شرحی بر کافیه نوشته
پس باکی نیست که مجملی از احوال او و ملا سعد ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلای سنیان ست و وفات
او در سال هفتصد و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلاء ایشان بود و قدر هم در نزد ملا سعد
تلمذ نموده بود پس ازان با او در مقام معارضه برامد ملا سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشت
سید شریف امثله و صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تهذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبدالله ست
و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بشرح مطالع نیز نوشته ست و ملا سعد شرحی

بر تهذیب

بر شمسیه نوشت که مردم امرا تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب المحققین نوشت
ایشان سبب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلم و تعلیم میگرفتند
و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحی بر رشادیه در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح
متوسط نوشت و حواشی بر شرح رضی نوشت و شرح کبیا که شرح کافیه است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان
مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر مفتاح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک
کنند ممکن نشد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح انرا نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عضدی
نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر
اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت
گویند که ملا سعد در حال احتضار از دهان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر دادند
گفت که ان غایط و فضلهٔ بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود اکنون بیرون آمد
ایضاً گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا ان نصف را در مدت شش سال
تالیف نموده و در نصف اخر شرح رضی را پیدا کرده و ان نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید
که این سخن ظاهراً بی اصل باشد چه نصف اخیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان
و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معالم نیست غالبش مسائل نحویه است و احتیاج بشرح رضی در ان بسیار است

در شعر ملا سعد

ایضاً گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریض و هجو برآمده است و این یک بیت را از رباعیه
نغز ذکر کرده ولست جدیرا ان یکون مقدما وما انت الا نصف ضد المقدم یعنی تو سزاوار ان
نیستی که بر من تقدم جوئی و نیستی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو حمار ے
ایضاً گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضهٔ ملا سعد برآید و بر تالیفات او ده و دو حواشی نویسد
ملا سعد با و پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه ننویس و رد کن یکی شرح تصریف چه اگر ان
مرا منقح ساخته و ان اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در ان کتاب دارم دوم کتاب
تهذیب منطق چه من از ابتدا نه نوشته ام که بر او ایرادی وارد آید و از مسلمات قوم در نگذشته ام
پس اگر بر ان چیزی نویسی مایهٔ رسوائے تو خواهد بود —

در مباحثهٔ ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد قاضی تفتازان بوده و سید شریف در مقام ان برآمد که در کار او رخنه کرده باشد

و منصب قضاوت را از او گرفته بود پس بمجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردان حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند و او را بر آن نشاندند که در هر مسئله که سید شریف بر ملا سعد غلبه کند یک مسند از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنهادند و همچنین قرار شد که شاگردان طرفین هیچ سخن نگویند و هر که سخن گوید از تلامذهٔ زبان او را ببرند پس در نشست مسئله سید شریف بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسند از زیر ملا سعد کشیدند و در زیر سید شریف انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرو ماند خطائی که یکی از فضلا تلامذهٔ ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف گفت که خطائی جواب انرا گفت و شرط آن بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطائی را بجهت این سخن حسب شرط بریدند و ازان زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است و ختائی تباه منقوط است منسوب بشهر ختا و غلیان هم دران زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبوده اگرچه معرضات طرفین شهریتی دارد و همیشه باهم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال در انی از شاگردان سید شریف است گویند که سید شریف در حق فاطمهٔ زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقه کبرا را رد نموده و در رساله درین باب نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته ازان وقت تا حال هر چه دختر از سید شریف بعمل می آید همه همین که از مادر متولد میشود بکارت ندارند ولادت سید شریف در سال هشتصد و چهل بوده در بلدهٔ جرجان وفاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود انجناب در اخیار مذهب شیعه غایت مجادله را از هر جهته محوط داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود چون ایشان را ملزم میداشت انوقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند بسیار خوب والا بتیغ بیدریغ سر از پیکر ایشان برمیداشت و از خال مفضال قدوهٔ ارباب علم و زهد و کمال عالم زاهد انور افاضل سید جعفر شنیدم که دران زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود پس خواجه ملباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس هیچ سخن نگفت پس ازان بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از انقضاء مجلس بدرس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که لیته صباح نیز خواهد آمد صلاح آنکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را مالفات است

مگر در علم طب که او ازان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملا قطب قرار داد که فردا تلامذ کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث نبض از ان کتاب تا مدرس کنند پس چون صباح شد تلامذ جمع شدند و ملا قطب شروع بتدریس مبحث نبض نمود و ایرادات بسیار بر شیخ رئیس و خود هم تحقیقات نمود ازان پس بان تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیدی ان تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملا قطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش بود پس خواجه گفت که اگر اذن میدهید من بشما معروض دارم ملا قطب گفت که شما هم فهمیدید گفت بلی ملا قطب گفت تقریر کن خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا انچه حق است بگویم ملا قطب گفت که اول سخنان را مذکور کن ازان پس غلط و خطا ان را ذکر کن پس ازان تحقیق کن خواجه اول ذکر ایرادات ملا قطب نموده ازان پس غلط او را رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد ازان تحقیق حق فرمود پس ملا قطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجای خود نشانید و کمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات خلافت امیر المومنین فرمود ملا قطب شیعه شد و بعد از چندی مرتد شد و بمذهب اول باز گشت باز خواجه با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملا قطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه کند ملا قطب گفت که مرا تاب مناظره با شما نیست شما بیکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا ملزم ساخت پس من شیعه میشوم و دیگر برنمیگردم پس خواجه بیکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند و او را ملزم ساختند بار دیگر ملا قطب شیعه شد و دیگر برنگشت و در سلک تلامذهٔ خواجه منسوب شد و با او بود و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی جنگ کند ملا قطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک را بخواجه القا کرد و هر یک صف که ترتیب میداد ملا قطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت تا انیکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت ـ

ایضاً خال مفضال اقا سید ابو جعفر تنکابنی مذکور داشت که هلاکو خان ضعیف الایمان بود وقتی بخواجه معروض داشت که هر سلطانی برعایای خود فرمانی مینویسد آیا فرمان خدای تو کجاست خواجه گفت که فرمان حدیثی ما میرسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهو بنویسند بنحویکه پنجاه بار شتر او را ترتیب دهند و با کوس و کرنا و جمعیت بسیار دار و کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در مقر هلاکو نشسته بود که او را با کوس و کرنا می پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار باستقبال شتافت و هلاکو گفت

که این فرمان خدای من است که میاور زنده پیش هلاکو تیز رخواست و با خواجه همراهی کرد و استقبال کردند و با عزاز و اکرام انزا وارد ساختند پس هلاکو نیاز خواجه درخواست ان نمود که احکام عبادات را بطبق عقل بنجو یکه عقل سلطان به پسند دمدلل سازد خواجه قبول نمود و احکام را بعقل چنان ثابت کرده که هلاکو خان پسندامد مگر در دو مسئله خواجه عاجز برآمدان هم در اعمال مناسک حج یکی طهر وله و دیگرے رمی جمره گویند که چون مادر هلاکو وفات یافت بعضے از اعاظم علماء عامه بهلاکو خان گفتند که اموات را در قبر منکر ونکیر از اعتقادات واعمال سوال مینمایند و والدهٔ شما عوام و سرشته سوال وجواب را ندارد همان به که خواجه نصیرالدین را همراه آورد قبر پرستی که جواب منکر ونکیر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شد پس خواجه بشاه عرض نمود که سوال منکر ونکیر در قبر برائے کهرش ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برائے خود داشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید پس هلاکو حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولاد ش را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و هئیت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که احسن رسائل است چنانکه جفری نیز رساله در رمل نوشته که احسن رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

تفصیل خواجه نصیرالدین با اسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان نزل کرده که شب در ان صحرا نجوابد صاحب اسیابی که در همانجا نزل داشت نزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسیاد رائید که امشب باران خواهد آمد خواجه اسطرلاب برداشت و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نبارد پس خواجه در همان بیابان بسر برد و بخواب درآمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و باسیا رفتند و انرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب اسیا سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می اید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به اسیاد میاید علامت انست که ان شب باران می اید و بر ما معلوم میشود دی شب عصری ان سگ با ندرون اسیا امده بود دانستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیار بیفائی ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردم

در اعتقادات خواجه نصیرالدین

و جناب خواجه را در مبدء و امر اعتقاد ان بود که هر که وحدانیت و سائر عقاید حقه را برهان تواند ثابت نماید

مشرک و واجب القتل ست و باین سبب مردم را بسیار تادیب میفرمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد تا وقتی که آنجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزراعت اشتغال دارد خواجه خود را بجانب او راند و با او گفت که خدا کیست یا دوان مرد گفت که خدا کیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دو است چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که با این بیل که در دست من ست چنان بر فرق او میزنم که شگافته شود پس خواجه دانست که ان شخص راسخ الاعتقاد ست پس خواجه از اعتقاد اول خود برگشت و دانستن براهین حکمیه را شرط نه دانست و بهمین اکتفا فرمود گویند که سؤالی نوشتند و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز الخ ایا نشستگان خوانده میشود یا شکسته گان خواجه در جواب نوشت لفظی نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نسبت خواجه حافظ معلوم نیست مارا ولیکن مولف کتاب را عقیده انکه این شعر از خواجه نیست زیرا که حافظ متاخر تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقع شد و وفات حافظ شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو ست چنانکه قاضی نورالله در کتاب مجالس ذکر کرده گویند که خواجه بشیراز رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدیدن او رفت چون از پله غرفه خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم برمیداشت و میگذاشت چون بحضور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه از وی پرسید که تو چه مذهب داری سنی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که زمانی ما مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون گریه کن در قتل مستعصم امیرالمومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پاهای او را بفلک بستند و ان قدر چوب او را زدند که بدن های سعدی در زیر زخم های چوب پنهان شد پس او را بدوش کشیدند و بمنبرش بردند هفت روز تقریبا زنده بود از ان پس روحش بارواح مستعصم خلیفه عباسی هم آشیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانستند مانند قاضی نورالله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعه و جنگی نوشته که سالها در تشیع شیخ سعدی تامل داشتم تا انیکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در تشیع نقل کرد مولف کتاب گوید که اینها افسانه ست و او سنی بود و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگرچه شبهات ایشان قابل تاویل ست و در این مقام مولف را مناظره جیده ست با پیش اینکه در یکی از سوانح گذار.

مولف کتاب در بلدهٔ لاهیجان شد اقایان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مهمانی و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء ان بلد دران وقت از قدما روا زحکما بودند و حکیم ناقص بودند و کمالے در فن حکمت نیز نداشتند و طریق شرع اطهر در دست کے از علماء انجا بود پس شبی یکی از علماء انجا که از همه برتر و اشهر بود مرا و علماء انجا را مهمانی خواست بعد از صرف غذا ان عالم دیرانے در عرفان مانند دیوان حافظ ساخته بود ان را بنظر من رسانید که شما انرا تصحیح کنید من گفتم که شان دیوان شما اجل ازان است که من انرا تصحیح کنم و از جملهٔ اشعار دیوانش این شعر بود هرچه نشد از صبحه و سجاده شد بی سبب رسوائے عالم باده شد پس سخن در اشعار کشید و علماء انمجلس فی الحقیقه بے خبران احوال مبدء و معاد بودند در میان مدح خواجه حافظ برآمدند

مناظره مولف با جمعی در بیان خواجه حافظ

بنحویکه حدیثے نقل کردند بدین وجه که حضرت امیرالمومنین روزی بکنار دجله رفت و قلمدان کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و درمیان اب انداخت و فرمود که اهنا کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم است که بعد از چند سال در شیراز عارفی از اولیاء الله است خواهد برنگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد و ان عارف حافظ بود مجملا درین باب سخنها بسیار گفته شد و من سکوت داشتم اخر الامر همه بمن رجوع کردند که شما چرا ساکت نشسته اید در بن باب میخواهیم سخنی از شما شنیده باشیم من گفتم اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع است چه اهل خبر اخبار ائمهٔ اطهار فقها و محدثین مے باشند و چنین حدیثے در کتابی تا بحال بنظر نرسیده و از مشایخ خود مان نشنیده ایم و بر فرض اینکه شما در کتابے دیگر مے باشید باید که ملاحظه کرد که معتبر است یا نه و مولف چنین کتاب از چه فرق است مجملا این از سبیل احادیث ائمه خارج است و هر کسی را که ادنی باحی باشد میداند که این حدیث افتراست چنانکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی در بحار در مجلد چهاردهم که کتاب سماع عالم است حدیث کمیل را ذکر کرده که از امیرالمومنین سوال کرده بود انجناب در جواب فرمود که کدام نفس را اراده کرده کمیل گفت که زیاده تر از یک نفس مگر موجود است ان جناب فرمود بلی نفس نباتیه و نفس حیوانیه تا اخر حدیث پس ازان مجلسی میگوید که این حدیث از سبیل کلمات ائمه ما خارج است و باین قسم ائمه ما سخن نمی گفته اند و همچنین در احادیث کتاب

مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه علماء تامل دارند بلکه میگویند که از سند کلمات ائمه خارج است
و اما احوال حافظ بدانید که این تاویلات که عرفاء برای خود ذکر کرده اند من هم برخوردام
و انها را میدانم و همه اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکه رسائل بسیار در تاویلات این اشعار
و شرح انها نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم که از روی انصاف بعد از تامل جواب را گوئید
و ان سوال اینست که فرض کنید که پیغمبر در مدینه تشریف دارند و اصطلاحاتی برای عبادت از جانب
خدا قرار داده اند اما اینکه لفظ قران را اسم کردند برای کلام خدا و صلوٰة را برای عبادت خدا
و صوم را برامساس مخصوص در طاعت خدا و همچنین در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است
که همین پیغمبر او را نجس دانسته و لواط اسم است برای عمل محرم مخصوص که بر فاعل ان حد قتل لازم است
و همچنین او فرض کنید که شخصی از شیراز پیدا شده و دین اسلام را اختیار کرده لیکن برای خود نظر
بمضمون لامشاحة فی الاصطلاح اصطلاحاتی قرار داده مانند انکه هر وقت که بول
میگویم العیاذ بالله نماز را از ان اراده میکنم و هر وقت که غایت میگویم مراد من قرآن است
و شراب که میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و همچنین اگر مردم بپیغمبر
عرض کردند که شخصی متدین بدین شما است و چنین اصطلاحاتی قرار داده است و غایط را اسم
برای حج کردن گذاشت و همچنین اکنون شما انصاف دهید که پیغمبر خواهد گفت که او خوب کرده
و او را خلعت دهید و یا خواهد گفت که بسیار کار بد کرده است و او را گردن بزنید و یا چوب بزنید
و او را توبه دهید حضرات علماء اول تاملی نمودند از ان پس همه تصدیق کردند که مقتضای عقل و طریقه
عرف و عادت اینست که پیغمبر بگوید که او را تادیب و سیاست کنند —

در توجیه ملا علی شعر حافظ را

و معروف است که شخصی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری سوالی نوشت که چه معنی دارد این شعر حافظ
می دوساله و محبوب چهارده ساله الخ و از انجمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا
میگویند که مراد حافظ از محبوب چهارده ساله پیغمبر است که در چهل سالگی مبعوث شد و چهارده
چهل میشود اخوند ملا علی در جواب نوشت که نور هر دو چشم من معنی مه دوساله ان شراب است
که دو سال مانده باشد و اهل نشاة گویند که تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شراب های دیگر است
و مراد از محبوب چهارده ساله امردی است که پس چهارده ماشد و بر نیست لب سبزه نارسته باشد
و اهل ذوق گویند که بان امرد صحبت داشتن الذ است و حافظ غیر معنی را قصد نکرده است و انچه

توجیه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ هست —

در معارضه شعر به خیام با خواجه

ومسموع شد بلکه مشهور هست که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت

من می خورم و هر که چه من اهل بود می خوردن من نزد او سهل بود
می خوردن من حق ازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

پس خواجه نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت —

این نکته نگوید انکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه اش سهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا از غایت جهل بود

شیخ بهائی زید بهائه در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی بعد از فتح بغداد بصاحب حلب نوشت اما بعد فقد نزلنا بغداد سنه خمس وخمسین وستمائه فسان صباح المنذرین قد عونا مالکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذا وبیلا وقد دعوناک الی طاعتنا وان اتیت فروح وریحان وجنة نعیم وان ابیت فلا سلطان منک علیک فلا تکن کالباحث عن حتفه بظلفه والجارع مارن انفه بکفه والسلام —

در سبب قتل مستعصم

وانچه تحقیق مقام هست در واقعه بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب مجالس المومنین گفته که در اوایل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهلبیت بوده چون ملاحظه نمود دید که مویدالدین علقمی قمی که وزیر با لاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلا رشیعه امامیه بود چنان دید که دار السلام بغداد را مقصد ساخته بمین وامداد وتائید مویدالدین خلیفه را مقتدی سازد و بدین تشیع دراورد درین باب کتابتی بجناب مویدالدین با قصیده عربی که در مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون مویدالدین کمالات و فضائل نفسانیه و مآثر و شد و کاردانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملتفت جواب کتابت او نگردید و چون بنیم نومیدی بمشام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق وخراسان از رهگذر سنیان تعصب انگیز فتنه بنیان وبیم خونریز قوم تتار وچنگیز ومتغلبان متعسر و یا متعذر هست همواره متفکر و در گوشه وکنار روزگاری میگذرانید تا انیکه رئیس ناصر الدین محتشم که از افاضل زمان واز اسخیا اقران علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت وقهستان بوده خواجه را بلطایف الحیل نزد خود برد و صحبت او را مغتنم شمرد در رعایت خاطر او با قصی مراتب کوشیده واز افادات مستفید گردیده خواجه کتاب ناصریه را بنام او تالیف چون خبر ورود خواجه بقلعه رود بار

۱ اقتباس

واقتباس حاکم ان دیار از پرتو ان بزرگوار بگوش هوش علاء الدین محمد رسید بران سعادت
مشتاق ورزید وطوعاً وکرهاً خواجه را نزد خود طلبید وقدوم فیض لزوم او را موجب زیب وزینت
وبزرگی ونام خود دانست در اعزاز واکرام او اهتمام تمام نموده وخواجه چنان میدید فضای دلاویز
ایران بواسطه ترکتاز چنگیزیان از فتنه واشوب لبریز است ومع هذا انجماعت اسمعیلیه در اصل
مذهب تشیع با او شریک بودند واسباب فراغت ومطالعه او را باحسن وجه مهیا می نمودند لاجرم عمری
بعذاب صحبت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلچیان یعنی هلاکوخان بقلاع اسمعیلیه نزدیک گردید وباخود
شاه بن علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بملازمت هلاکوخان رسید وهلاکو از قدوم خواجه نهایت
مسرور ودر تکریم وتعظیم او مراسم مبالغه تبقدیم رسانید وانتظام کلیات امور خود را باقتضای
رای حکمت آرای او مفوض گردانید ودر کتاب حبیب السیر کیفیت افتادن خواجه بقلاع اسمعیلیه
ورسیدن او از انجا بخدمت هلاکوخان براین وجه مسطور است که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه
روزی چند ولایت قهستان ساکن شد وحاکم ان خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف وکرم بروی
روزگاران عالیمقدار کشاده انجناب در ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده
وقصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نیفتاد وبر پشت قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین اغاز
مکاتبت ومراسلات نهاده از این اندیشه نباید بود وان بزرگ را خورد نباید شمرد چون ان نوشته بنظر
ناصر الدین رسید خواجه را حبس نمود در وقتی که ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیقة الموت یا میمون رود
وقت انجناب را بهمراه برده وبا او سپرده نبابران علامه زمان چندگاهی بحسب ضرورت در میان
ملاحده اوقات صرف نمود وچون اساس دولت ان طبقه بصدمه سپاه مغول درهم شکست خواجه
از میمون دژ بیرون آمده بایلخان پیوست وباصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقربان انتظام
یافت وبعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه بهمراه ناصر محبوساً نزد علاء الدین رسید ودر انجا محبوس شد
درمیان حبس چند کتاب تصنیف کرده از انجمله کتاب تحریر مجسطی است ودران چندین مسئله از مسائل هندسه
وچون ایلخان مشهور بهلاکوخان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلاع اسمعیلیه شد وخواست ان بلاد را فتح کند
پس پسر ملک علاء الدین بانکاره محقق درنهانی از قلعه بیرون رفت وبخدمت هلاکوخان رسید پس
هلاکو کیفیت احوال را فهمیده ودانست که خواجه در انجا محبوس است ان قلعه را فتح کرده وخواجه را
بنهایت احترام کرده او را بهمراه خود برداشته وامور کلیه را بصواب دید رای او گذاشته

محقق طوسی را هوای فتح بغداد در نظر آمد زیرا که تعصب مستعصم در مذهب تسنن از نظر محقق ظاهر و هویدا بود پس باهلاکو بیغداد فرستند و بعد از محاصره و شدت آن خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس و پسر وی خود ابوبکر و احمد و غیرانها به بیرون دروازه وارد اردوی هلاکو خان شدند پس خواجه بنزد سلطان رفت و گفت امر کن که ملازمان و مصاحبان خلیفه را در جائی منزل داده و خلیفه و پسرهایش را بحبس بخواه و بقتل ایشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد اول پسرهای خلیفه را بعد از حضور بصلب و دار او بختین مامور شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه ایستاده و خواجه تحریص در قتل خلیفه داشت بعضی از علمای عامه که در اردوی کیوان شکوه هلاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکردند به هلاکو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت در قتل او نیست چرا که کشته شود زمین بلرزد و سنگافته شود و لشکر بوترافر و برد و اسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواجه فرمود اینها همه از سخنهای اباطیل و اکاذیب است چه فرزند پیغمبر را کشتند و اسمان بر زمین نیامد و عذاب نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق است در قتل او عذابی نازل نخواهد شد پس بعض علماء عامه در مقام منع برآمدند و هلاکو خان را نیز خوفی در دل ظهور یافت چون خواجه کار را برایشان وا دید فرمود اکنون بخواهی که خون او بر زمین نشود پس امر کن که او را در بساط بپیچند و او را باد و باران باهمان بساط آنقدر بمالند که در انجا کارش تمام شود و تا خون او بر زمین نشود هلاکو خان را این سخن پسند آمد و گفت که بساطی آوردند و او را در انجا بپیچیدند و آنقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید از آن پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسمت وصول موصول آمد -

در رصد بستن خواجه بامر هلاکو خان در مراغه

از آن پس سلطان که هلاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بندند پس خواجه آلات رصدیه را فراهم آورده و از اعوان او بر ان رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذه خواجه بودند و هلاکو خان فرستاده و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد محقق طوسی بود او است صاحب اشراق و کلیات و فاضل حسن الخلق و ممیز در جمیع فنون حکمت -

در ذکر کسانیکه با خواجه بودند در رصد

اما عجب از صاحب لوء لوء است که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن از صاحب لوء لوء خیط بین است و ناشی از عدم تتبع و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملا قطب

شاگرد

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از انجمله مؤید الدین عروضی مشتغی است
و او مستجر در هندسه بود و آلات رصد بود و در مراغه بموت فجا در سال ششصد و چهار وفات کرد
و فخر الدین مراغی را از موصل آوردند و او طبیب حاذق و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قزوین
آوردند و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اغلاطی را از تفلیس احضار کردند و او فاضل و
مهندس و متجر در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم
و اعمال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی و هندسه و علم رصد و کتاب
مصور بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه در ان اثنا وفات نمود و این فضلا رحساب
بعضی از دقایق حساب بر انگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذهٔ خواجه بود
با انجماعت مشارکت نمیمود بلکه شریک غالب بود اگرچه جناب خواجه بواسطه انیکه ملا قطب شاگرد او بود
و بجهت استاد شاگردی نام او را با انجماعت در خطبهٔ کتاب زیج ذکر نمیمود و نزد رسیدن اجل
موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند
حواله نمود و انیمعنی موجب کدورت ملا قطب شد با انیکه قدرت با صلاح انها داشته از روی طرح
و اعراض بان جماعت واگذاشت و زیج خواجه اگرچه نهایت دقت دران شد لیکن چون بانجام
نرسیده بهت لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعدیلات محل اعتماد جمیع منجمین است
و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بداماد
و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان
بهمنیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما مشایخ او در علم منقول ابو العباس
نوکریست و او از شاگردان بهمنیار و اما مشایخ قبل خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سید فضل الله
راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد
دویشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب نهج البلاغه است و همچنین از جمله مشایخ منقول محقق —

سالم بن بدران مصری است و او در اجازه خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع الجزء الثالث من
کتاب غنیته النزوع الی علم الاصول و الفروع من اوله الی آخره قرائة تفهیم و تبیین و تامل متخب
من غوامضه عالم بفنون جوامعه و اکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب و هو الکلام فی اصول الفقه
الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة و الدین و جیه الاسلام و المسلمین سید الائمه

والافاضل مفخر العلماء والاکابر وافضل اهل خراسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علامه و احسن
الانفاع عن جوائه واذنت له فی روایته عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الظاهر الزاهد البارع
عین الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهره الحسینی قدس روحه ونور ضریحه وجمیع تصانیفه
وتصانیفی ومسموعاتی واجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده وما لم اذکر اذا ثبت ذلک عنده وما تعلق
ان ضنفه وهذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الی عفوه سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن
عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر وستمائه حامدا لله ومصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین
وسالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریست وشهید در شرح لمعه در کتاب میراث قولے
ازاین بزرگوار نقل نموده وشیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلافة البهیه
در ترجمهٔ میثمیه گفته که یافتم بخط بعضے از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرد در نزد کمال الدین شیخ میثم
در علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود وظاهر انیکه چنین چیزی وقوع نیافته باشد وعلامه حلی
بعد از ورود محقق طوسی بحله دیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت ودر نزد او
تلمذ نمود واز او اجازه گرفت وشرح بر منطق تجرید او نوشت شرحے بر تجرید او نوشت وملا علی قوشچی
شارح جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینه تجرید
در بوته اجمال باقی میماند وچیزی از و فهمیده نمی شد وعلامه در اجازه اش برای اولاد زهره بعد از
ذکر خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود ودر علوم عقلیه ذهنیه وبرای او مصنفات بسیار
بوده ودر علوم حکمیه وشرعیه وبر مذهب امامیه بود واشرف کسانی بود که ما انها را مشاهده کردیم
در اخلاق خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفاء ابی علی سینا
را واز ان پس قرائت کردم در نزد او تذکره که در علم هیئت ست واز تصنیف او ست پس اورا
اجل مختوم دریافت خدا بتعالے او را متقدس کند تا اینجا کلام علامه بود وبسیار عجب که گفت
انیکه خواجه بر مذهب امامیه بود واین مانند انست که شهید اول گفته بود که قطب المحققین بیشک
امامیه بود وایراد ان بر شهید در این مقام بر علامه وارد ست چه شان خواجه اجل واعظم
واشرف واعرف ازان ست که در حق او کسی بگوید که او بر مذهب امامیه بود علامه حلی علی الله
مقامه در کتاب منهاج الکرامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسی چنین وصف ننموده

دو مرتبه دیگر که خواجه به بغداد وارد شد ومرض الموت این را طاری شد در باب تجهیز وتغسیل وتکفین

و مدفین خود بفضلاء مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب اینکه خواجه را بمشهد امیرالمومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که مشکرم می آید که در جوار فایض الابرار حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجائی دیگر هرچند افضل باشد نقل نمایند پس حسب وصیت در عتبه علیه کاظمیه علیه السلام دفن نمودند و قائمه ان آستان که قایم مقام نوحه مزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و تاریخ وفاتش را باین قسم نظم نمودند انصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل و یگانه که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذوالحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد و در جامع التواریخ خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه خواستند که در جوار مشهد مقدس اعلی کاظمیه علی مشرفها الثنا والتحیه مدفون سازند لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی اختیار نموده اغاز کندن کردند بیکبار سردابه مرتب مزین بکاشی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباسی جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب نشد و بان سعادت مستعد نگردید و در جای دیگر ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی ان درگاه عرش اشتباه ال عبا انگشت نما بود لهذا بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید دران مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤیدات قبول امام او را انکه سرداب مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت باتمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است -

در ذکر تصنیفات خواجه نصیرالدین

اگرچه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه در مذهب شیعه امامیه بسیار است لیکن اندکی از انها مذکور میشود ازان جمله کتاب تجرید در علم کلام که مشتمل ان بوجازت و فصاحت و اشتمال بر ادله و اقوال در صفحه روزگار تا بحال نوشته نشده و بر او شروحی بسیار نموده اند مانند شرح قدیم از محمود اصفهانی و شوارق از ملا عبد الرزاق لاهجی و شرح حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و شرح ملا علی قوشجی که انرا شرح جدید مینامند و سید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته و ملا جلال دوانی و میر صدر و ملا عبد الرزاق لاهجی و خفری و اقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا ابراهیم بن ملا صدری و غیرایشان بر او حواشی نوشته اند و مولف کتاب را نیز بر تجرید شرح فارسی است و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس الاقتباس در منطق و شرح اشارات و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و تحریر

متوسطات وکتاب زیج ایلخانی وکتاب تذکره در هیئت ورساله معینیه در هیئت ورساله سی فصل در معرفت تقویم ورساله اسطرلاب وکتاب جامع الحساب بالتخت والتراب وکتاب قواعد العقاید وشرح محصل ورساله در جبر وقدر ورساله اجوبه سوالات شیخ صدر الدین قونوی ورساله ردایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب ورساله در بحث امامت وترجمه کتاب زبدة الحقایق عین القضاة همدانی وشرح مواضع مشکله ان بالتماس وتکلیف امیر ناصر الدین محتشم که از داعیان طایفه اسمعیلیه بوده وکتاب اخلاق ناصری باسم ناصر الدین مذکور وشرح کتاب ثمرة بطلیموس بالتماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ورساله در فقد مواریث ورساله در تحقیق نفس الامر ورساله در تحقیق ماهیت علم ورساله فصول در کلام ورساله اوصاف الاشراف واز این رساله وبعضی از مواضع رساله فصول وشرح قصیده سلامان وابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد وانقطاع از خلق بوده چنانکه این شعر که از گوهر طبع ان بزرگوار است بران شاهد است لذات دنیوی همه هیچ است نزد من ☐ در خاطر از تغیر ان هیچ ترس نیست روز تنعم وشب عیش وطرب مرا ☐ غیر از شب مطالعه وروز درس نیست

واز جمله رسائل او رساله است که در عقاید نوشته ومجمل ومختصر ومفید است وقاضی نور الله در کتاب مجالس ان رساله را نقل نموده است ورساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار مستحسن است ودر علم رمل چند رساله نهایت خوب میباشد یکی رساله خواجه ودیگر رساله سکاکی ودیگر رساله

احوال محمد خفری

محمد بن احمد خفری ملقب بشمس الدین این سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشند وخواجه را رساله دیگر نیز در رمل است ویکی از این دو رساله رمل در فارسی ودیگری عربیست وایضا خواجه را رساله در جفر است واین فقیه مولف کتاب را نیز رساله در رمل ورساله در جفر ومنظومه در رمل تمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بداست واین در نهایت غرابت است وچون سخن از خفری گذشته است باکی نیست که مجملی از احوالات او ذکر شود اگرچه ظاهرا از حکماء علماء عامه است بدانکه خفری از تلامذه میر صدر الدین محمد شیرازی است معروف است که در زمانی شاه اسمعیل مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیه مینمودند وایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی داماد خفری از در در امد واظهار تحسر کرده وگفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند ایا چه کار کنم خفری گفت که برا و لعن کن که دو سه عرب عالمی حلف بوده و چون شاه اسمعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری گفت پس حکم مذهب ایشان باشم و حال انیکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخواند تیغهد پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را لعن کن خفری طعن کرد پس از خدمت پادشاه مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال او شتافتند پس از ملاقات با و ایراد نمودند که رفتی در اصفهان

مخدول برگشته خفری در جواب گفت که حیف نبود برای دو نفر عرب کون برهنه خون مثل من فاضلی ریخته شود و این حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس و سید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه نوشته است و قاضی نور الله نوشته است که چون بحکم شاه طهماسب اول محقق ثانی با یران آمد و در مقام ترویج مذهب امامیه و ملای بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوای از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانیدند و محقق ثانی اکثر ازان فتاوای را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید و پسندید و گفت که خفری در علم منقول راحل بود و این احکام را بالعقل گفته و این هم موید ان است که احکام شرعیه بر طبق قواعد و احکام عقلیه است و کلما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات خفری رساله اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در علم هیئت و شرح تذکره مسمی بتکمله و رساله حل مالا یحل و حاشیه بر اوائل شرح تجرید تا اخر بحث وجود ذهنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشجی و حاشیه بر اوائل شرح حکمة العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رمل —

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقا ترجمه علامه حلی گذشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده که در انجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر مینمایم پس میگوئیم که شیخ بهائی زید بهائیه در کتاب کشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است نقش ناصر الدین و کنیه اش ابو الخیر ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضا قریه ایست از اعمال شیراز و در فارس متولی قضا و قضاة بوده و زاهد و عابد و متورع در مذهب خود بود و آقا محمد هادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده زیرا که چون قائل بخلافت بلا فصل علی نیست پس بیاضی از هدایت بر ناصیه او هویدا نیست بلکه سواد ظلمت و ضلالت بر جبین او پیداست و در زمانی داخل شهر تبریز شد پس مجلس بعضی از فضلا را که مجلس درس بود و در صف نعال بنشست چنانکه کسی او را نشناخت پس مدرس اعتراضاتی دارد آورد و بان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع باعتراضات او نمود و

مدرس گفت که گوش بسخن تو نمی دهم مگر اینکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را با لفاظ تو نقل کنم یا بمعانی مدرس مجبوت شد و گفت با لفاظ من اعاده کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند وارد آورد پس با جوبه متنافیه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس از ان خود بعد د اعتراضات او اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برامده وزیر سلطان در ان مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جائی برخاست و بیضاوی را بجائی خود نشانید و چون از نام نسب او پرسید و او را شناخت نهایت شرایط و احترام بجای آورد پس قاضی قضاء شیراز را طلب داشت وزیر قضاء شیراز را باو برگذار نمود و با و تشریف و خلعت فاخر داد ـ

احوال وفات قاضی

وفاتش در سال ششصد و هشتاد و پنج بوده و در بلدهٔ تبریز با خلفای ثلث محشور شد و شیخ علی نوا ده شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بر ان طهارت و حدث را پس چون کتاب قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله طهارت و حدث و شک در متقدم و متاخر را مطالعه نمود و بر همان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که ای مولای ما جمال الدین خداوند تعالی ایام افاده ترا مستدام گرداند و نوا مم اصولیین می باشی و در اصول مسئله مسلمه مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و در ین مسئله که تو فتوی داده اینکه شک در متاخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه بر اینکه طهارت و حدث را صحیح نیست زیرا که ان حالت سابقه بر این طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت بود یقیناً بحدث زائل شد و اگر حدث بود یقیناً بطهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نمیست پس چگونه استصحاب حالت سابقه مینمائی پس قاضی ان ایراد را نزد علامه فرستاد علامه جواب طولانی نوشت و این مضمون را منفصله و مانعة الخلو برگردانید و حاصل کلامش اینکه بنده که گفته ام استصحاب ای حکم بمثله یعنی مثل حالت سابقه حکم میکنند نه اینکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه ان جواب را بشیراز در نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد بر ان مستحسن شمرد و قاضی را تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول و ما نزد استاد م آقا سید ابراهیم شنیدم که بستاد شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طوالع

در علم کلام

در علم کلام و بر او نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم بانوار التنزیل است و در غربت نهایت کوشیده و حواشی متعدده بر او نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد الحکیم و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیرایشان و شیخ بهائی را نیز شرحی بر تفسیر قاضی است و این فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بهتر از دیگران نوشته ازان پس سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیر مناقضاتی است که در کتاب مشکلات العلوم انها را ذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا گفته است که فعل در اینجا معلق از عمل است و در سورهٔ ملک نقیض این گفته است ایضاً در تفسیر سورهٔ هود تصریح کرده اینکه نزول توریة پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سورهٔ مؤمنین نقیض این را گفته ایضاً در سورهٔ مریم در تفسیر آیهٔ بشریفه و کان رسولا نبیا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد و در سورهٔ حج نقیض این را گفته است ایضاً در تفسیر سورهٔ نمل گفته است که سلیمان متوجه شد بسوی حج بعد از اتمام بنا بیت المقدس و در تفسیر سورهٔ سبا نقیض این را گفته الحاصل اگر مناقضات و خبیطات و اغلاط قاضی را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد ــ

در احوال محقق سبزواری

صاحب محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواری است از فضلاء معهرهٔ خدقه است و اجازه از اخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی دارد و از تالیفات اوست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جز عبادات او جاهای دیگرش را نیافتم و ظاهر اینکه زیاده ازان نوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه دو سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیست در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالبا کرده و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیست و بعضی بر شرح نوشته اند ــ

در احوال ملا محمد سراب

صاحب محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه ایست مسماة بسراب که در سابق اوقات آبادانی بود و اکنون خراب و در جوار خورده ییلاق تنکابن واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه منه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علمیه و کتب اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است در احکام و مسائل اجماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد ــ

در احوال محمد صادق

صبیح محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن اصفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است
و از علائیه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است

صمد علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور بابن بابویه پدر صدوق است و از اعاظم
محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث
سفراء و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینیه استفسار فرموده و بعد از آن کتابتی نوشته
بعلی بن جعفر بن اسود داده با و فرستاد و در آن کتابت التماس نموده بود که کتاب او را
که در آن التماس دعا فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر برساند و او هم رسانید بعد از
شش روز جواب در آمد که ما دعا کردیم بآن زود است که روزی شود و پسر خیر بس خداوند او را
دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعای
صاحب الامر بعمل آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میکرد
باو آمد و در آنجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در آنجا دعا کرد که خداوند باو اولاد کرامت
کند که از صلحا باشند و بعضی گفته اند که او اینده عا را از عسکری خواهش نموده بود و شاید هم اتفاق
افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و بست و نه اتفاق افتاده و عدد آن یرحمه الله
میباشد و در آن سال محمد علی بن محمد سمری که نائب چهارم آنحضرت بود او نیز وفات نمود و کلینی نیز در آن
سال وفات کرد و از آن سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و بست و هشت گفته اند
و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس ناگاه
بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضرین گفتند که او زنده است علی بن
محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس از مدتی قوافل از قم ببغداد آمده
گفتند که ابن بابویه در همان روز وفات کرده و آن سال را سنه تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء
استادگان زمین میباشند و در آن سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن را تناثر نجوم
ارض نامیدند برای اینکه دیدند که تیرهای شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس امر اتعبیر بموت
علما کردند و همچنین هم اتفاق افتاد و مدفن او در قم که با تفاق مقبره دارد و گنبدی بر آن بنا نهاده
اند و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصره
و ذخیره کتاب الاعتقادات و کتاب الاخوان کتاب النساء و الولدان کتاب الشرایع کتاب التضحیه
کتاب النکاح کتاب مناسک الحج کتاب فرحة الاسبوع کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب الواردیه

کتاب الزیارات

کتاب المعراج و رسالہ الی والدہ —

در احوال محمد بن علی

صمہ محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویہ قمی خراسانی رازی ملقب بصدوق و گاہی تعبیر
ازاو بہ والد او بصدوقین مینمایند کنیت اش ابوجعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفتہ کہ او
شیخ ما و فقیہ و وجہ شیعہ ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاہ و پنج در غنفوان جوانی
بغداد آمد و شیوخ طائفہ از او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فہرست گفتہ
کہ ابوجعفر بن بابویہ شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناخذ اخبار بود و در میان
علماء قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشدہ و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و
ہشتاد و یک در بلدۂ ری وفات یافت و از او روایت داشتہ اند و اجازہ داشتہ اند مفید و والد بہائی
و ابن عضایری و او از ارباب کتب اربعہ ست کہ بر انہا است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث
و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکہ بخواب دید کہ باو امر فرمود کہ کتابے در غیبت تصنیف
کردہ و عمر معمرین را در انجا نوشتہ پس ان کتاب را نوشت و باکمال الدین و اتمام النعمہ نام نہادہ

در تالیفات شیخ صدوق

و انچہ از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شدہ بدین تفصیل ست کتاب دعائم الاسلام در معرفت حلال
و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوۃ ۴ کتاب اثبات الوصیۃ لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶
کتاب اثبات النص علیہ ۷ کتاب اثبات النص علی الائمۃ ۸ کتاب المعرفۃ فی فضل النبی و امیر المومنین
و الحسن و الحسین علیہ السلام ۹ کتاب مدینۃ العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقہ ۱۱ کتاب العرض علی المجالس ۱۲
کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶
کتاب الاوّل و الاخر ۱۷ کتاب المناہی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب رسالۃ
الاولی فی الغیبۃ ۲۱ کتاب الرسالۃ الثانیۃ ۲۲ کتاب رسالۃ الثالثۃ ۲۳ کتاب الرسالۃ فی ارکان
الاسلام ۲۴ کتاب الصلوٰۃ ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹
کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الحیض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوٰۃ ۳۳
کتاب فرایض الصلوٰۃ ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیت الصلوٰۃ ۳۶ کتاب فقہ الصلوٰۃ
۳۷ کتاب الجمعۃ و الجماعۃ ۳۸ کتاب السہو ۳۹ کتاب الصلوٰۃ سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوٰۃ
۴۱ کتاب الزکوٰۃ ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الحجاد ۴۴ کتاب الجزیہ ۴۵ کتاب فضل المعروف

کتاب فضل الصدقة ۴۷ کتاب فضل الصوم ۴۸ کتاب الفطر ۴۹ کتاب اعتکاف ۵۰ کتاب جامع الحج ۵۱ کتاب جامع علل الحج ۵۲ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۵۳ کتاب جامع حج الانبیاء ۵۴ کتاب جامع حج الائمة ۵۵ کتاب جامع فضل الکعبة والحرم ۵۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۵۷ کتاب جامع فرض الحج والعمرة ۵۸ کتاب جامع نفقة الحج ۵۹ کتاب الموقف ۶۰ کتاب القربان ۶۱ کتاب مدینة وزیارت قبر النبی والائمة ۶۲ کتاب جامع نوادر الحج ۶۳ کتاب زیارات قبور الائمة ۶۴ کتاب النکاح ۶۵ کتاب الوصایا ۶۶ کتاب الوقف ۶۷ کتاب الصدقة ۶۸ والنحل والهبة ۶۹ کتاب السکنی والعمری ۷۰ کتاب الحدود ۷۱ کتاب الدیات ۷۲ کتاب المعایش والمکاسب ۷۳ کتاب التجارت ۷۴ کتاب العتق والتدبیر والمکاتبة ۷۵ کتاب القضاء والاحکام ۷۶ کتاب اللقاء والسلام ۷۷ کتاب صفات الشیعة ۷۸ کتاب اللعان ۷۹ کتاب الاستسقاء ۸۰ کتاب زیارت موسی ومحمد ۸۱ کتاب جامع الزیارات الرضا ۸۲ کتاب تحریم الفقاع ۸۳ کتاب المتعة ۸۴ کتاب الرجعة ۸۵ کتاب الشعر ۸۶ کتاب معانی الاخبار ۸۷ کتاب السلطان ۸۸ کتاب مصارقة الاخوان ۸۹ کتاب فضائل جعفر الطیار ۹۰ کتاب فضائل العلوم ۹۱ کتاب الملاهی ۹۲ کتاب السنة ۹۳ کتاب نسب عبد المطلب وعبد الله وابی طالب ۹۴ کتاب فی زید بن علی ۹۵ کتاب الفوائد ۹۶ کتاب الابانة ۹۷ کتاب الهدایة ۹۸ کتاب الصیانة ۹۹ کتاب التواریخ ۱۰۰ کتاب علامات آخر الزمان ۱۰۱ کتاب فضل الحسن والحسین ۱۰۲ کتاب رسالة فی شهر رمضان جواب رسالة وردت فی شهر رمضان ۱۰۳ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من روی عن النبی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن النبی من النساء المصباح الثالث ذکر من روی عن امیر المومنین المصباح الرابع ذکر من روی فاطمة المصباح الخامس ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد الله الحسین بن علی المصباح السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن علی المصباح التاسع عن آبائه ذکر من روی عبد الله الصادق علیه السلام المصباح العاشر ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوقیعات ۱۰۴ کتاب المواعظ ۱۰۵ کتاب الرجال

الخازن

الرجال المختارین من اصحاب النبی ۱۰۶ کتاب الزہد ۱۰۷ کتاب زہد النبی ۱۰۸ کتاب زہد امیر المومنین ۱۰۹ کتاب زہد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زہد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زہد ابی جعفر ۱۱۳ کتاب زہد الصادق ۱۱۴ کتاب زہد ابراہیم ۱۱۵ کتاب زہد الرضا ۱۱۶ کتاب زہد ابی جعفر الثانی ۱۱۸ کتاب زہد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۹ کتاب زہد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۲۰ کتاب صفات النبی ۱۲۱ کتاب دلائل الائمۃ ومعجزاتہم ۱۲۲ کتاب الروضۃ ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المحافل ۱۲۵ کتاب امتحان المجالس ۱۲۶ کتاب حدیث غریب النبی وامیر المومنین ۱۲۷ کتاب الحضار ۱۲۸ کتاب مختصر تفسیر القرآن ۱۲۹ کتاب جناب سلمان وزہد وفضائل ۱۳۰ کتاب ابی ذر وفضائلہ ۱۳۱ کتاب التقیۃ ۱۳۲ کتاب خذوا النعل بالنعل ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من واسطہ ۱۳۵ کتاب الظرائف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الواردۃ من قزوین ۱۳۷ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من البصرہ ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الکوفہ ۱۳۹ کتاب جوابات المسائل وردت علیہ من السمائین فی الطلاق کتاب العلل غیر منسوب ۱۴۰ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث وعن کل واحد منہم حدیث ذکر ۱۴۱ ذکر المجلس الذی جری لہ بین یدی رکن الدولہ ۱۴۲ ذکر مجلس اخیر ۱۴۳ مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجالس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر الخذار والخف ۱۴۷ کتاب تخاتم ۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشوری ۱۵۰ کتاب کتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب الخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب مسائل الصلوۃ ۱۵۷ کتاب مسائل الزکوۃ ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصایا ۱۶۰ کتاب مسائل المواریث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النکاح کہ سیزدہ کتاب ست ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقیقہ ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶ کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الدیات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب البطلال الغلو والتقصیر ۱۷۰ کتاب سر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارین ابی عبیدہ ۱۷۲ کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۷۳ کتاب مسئلہ نیشاپور ۱۷۴ کتاب رسالۃ الی ابی محمد الفارسی فی شہر رمضان ۱۷۵ کتاب الرسالۃ الثانیہ الی اہل البغداد فی معنی شہر رمضان ۱۷۶ کتاب ابطال الاخبار واثبات النقل ۱۷۷ کتاب المعرفۃ بالرجال الرقی ۱۷۸ کتاب مولد امیر المومنین ۱۷۹ کتاب مصباح المصلی ۱۸۰ کتاب مولد فاطمہ ۱۸۱ کتاب الجمل ۱۸۲ کتاب تفسیر القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسنی ۱۸۵ کتاب تفسیر

قصیده فی اهل بیت ۱۸۶ کتاب مدینة العلم ۱۸۷ کتاب الامالی ۱۸۸ کتاب الاعتقادات ۱۸۹
کتاب من لایحضر الفقیه که از کتب اربعه ست واین کتاب چهار مجلد وششصد وشصت بابست مجلد اول
مشتملست برهشتاد وهفت باب ودوم بر دویست وبست وهشت باب وسوم مشتملست برهفتاد
وهشت باب وچهارم مشتملست برصد وهفتاد وسه باب پس جمیع انچه در مجلد ست از اخبار هزار وششصد و
هیجده حدیث ست وجمیع انچه در مجلد دوم ست هزار وششصد وهفتاد حدیث ست وجمیع انچه در
مجلد سوم ست مجموع ست هزار وسیصد وپنج حدیث وجمیع انچه در مجلد رابع ست مجموع ست برنهصد و
سه حدیث وجمیع مسانید اول هفتصد وهفتاد وهفت حدیث ست ومراسیل ان پانصد وهفتاد
وسه حدیث ست ومسانید مجلد سوم هزار ودویست ونود وپنج حدیث ست ومراسیل ان پانصد
ودوده حدیث ست ومسانید مجلد چهارم هفتصد وهفتاد وهفت حدیث ست ومراسیل ان دوهزار پنجاه حدیث ست

در فتاوای غریبهٔ صدوق

واز جمله غرائب فتاوای صدوق انیکه اگر کسی عمامه دارد جائز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند
وایضا اول وقت مغرب را فرض دانسته واین مذهب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط وایضا
صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته وتبرک ان نماز را باطل میداند وابن ابی عقیل قنوت
را در نماز جهریه واجب میداند واز جملهٔ فتاوای او انیکه صلواة را جز در تشهد نمی داند ودر کتاب من لایحضره
الفقیه دعائی تشهد وصورت انرا بدون صلواة نوشته وایضا سهو را بر پیغمبر وامام جائز میدارد وانرا
انسار الرحمن نام نهاده وسید نعمة الله جزایری را نیز همین مذهب ست وصدوق گفته ست که استادم
محمد بن الحسین بن الولید نیز همین مذهب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت
وشیخ بهائی در تمیمام نوشته ست که حمد خدائرا که عمر او را قطع کرد واو را توفیق ان نداد که چند کتابی
بنویسد وشیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق در این مسئله کذوب ست ووفات ان بزرگوار
در سال سیصد وهشتاد ویک بوده وبحروف تهجی لفظ شفا شده وانجناب در وی مدفون ست
وقریب بچهل سال ست که ان قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به نبش شد پس دیدند که ان جسد بحال خود
باقیست ونپوسیده وبنوک ناخن صابع او رنگ حنا باقی بود وفرق مبارکش قلیلی بجهة خرابی قبر خورد
شده بود وبران قبه بنا گذاشتند وشیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده واز او اجازه دارد
وصدوق اجازه دارد از پدرش هم از کلینی بواسطه محمد بن علی بن ماجیلویه ومحمد بن محمد بن
عصام کلینی وعلی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق —

صفحه

صو محمد بن یعقوب الکلینی ملقب بلقب ثقة الاسلام ومکنی بابو جعفر ست وکلین بضم کاف وفتح لام ست چنانکه علامه وشیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند واز مشایخ خلفا رعن سلف بدین وجه مسموع گشته ومابعض نیز در السنه اهالی ان ولا یعنی رئی وتوابع ان بدین وجه قرائت میشود وان از توابع ودهات رئی وصاحب قاموس گفته بفتح کاف وکسر لام واو ومابین ان ساکن دانسته ست واین از جمله اغلاط قاموس ست وانجناب اول محمد بن ثلث اوایل ست که کتاب کافی که قریب بشصت هزار بیت ست در مدت بست سال نوشته ست واز ابن الاثیر در جامع الاصول محلی ست که از خواص شیعه انیکه در سر هر سال صد هجری مجدری برای مذهب ایشان ست ودر راس مائة ثانیه امام رضا ودر سر مائة ثالثه محمد بن یعقوب کلینی ودر سر مائة رابعه سید مرتضی بود واول کسی ست که اخبار را مبوب کرده وکتابش از کتب اربعه واوثق بنجه از کتب رجال مستفاد میشود واوثق ناس ست در حدیث واثبت واضبط است —

در تعداد اخبار کتاب کافی

وعدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار صد ونود ونه حدیث ست وصحیح ان باصطلاح متاخرین پنجهزار وهفتاد ودو حدیث ست وحسان صد وچهل وچهار حدیث موثقات هزار صد وشانزده حدیث ست ونوی سیصد ودو حدیث ست وضعاف نه هزار چهار صد وهشتاد وپنج حدیث ست ودر سال سیصد وبیست ونه یا بست وهشت که سنه تناثر نجوم ارض ست انجناب وفات یافت ووفاتش در بغداد اتفاق افتاد ودر مقبره اش درباب الکوفه مدفون شد ومحمد بن جعفر حسنی که ملقب بابو قیراط ست براو نماز گذارد وسید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضی از ثقات از علماء معاصرین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی بنا دید وسوال کرد که این قبر کیست گفتند که ان بعضی از شیعه ست پس امر کرد که اورا خراب کردند وقبر را شکافتند دیدند کان بزرگوار باکفن باقی ونه پوسیده وبا او طفل کوچکی باکفنش مدفون ست پس امر کرد تا انیکه او را دفن کردند وبران قبه بنا کردند والی الان قبر معروف ومزار مشهد ست تا اینجا کلام سید هاشم بوده وبعضی از مشایخ که گویا سید نعمة الله جزائری باشد گفته ست که سبب حفران قبر مطهران بود که بعضی از حکام بغداد دیدند که مردم بزیارت ائمه مدفون می باشند پس تعصب وعداوت اهل بیت اورا واداشت که قبر حضرت موسی بن جعفر را حفر کند وگفت که اگر اعتقاد شیعه حق ست پس او الان در قبر موجود ست والا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اقطاب ایشان ست مدفونست و اعتقاد ایشان است که قبر علما را ایشان نیز محفوظ و بدین ایشان هم متغیر نمیشود پس قبر این عالم را که محمد بن یعقوب کلینی ست بشگافید پس ان قبر را شگافتند پس دیدند که محمد بن یعقوب کلینی بهمان هیئت خود مدفون ست و هیچ تغیر در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبه عظیمی و بنائی بنا کردند و انجا مزار مشهور شد و برای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده از انجمله کتاب کافیست که مانند شمس در رابعة النهار ست و کتاب رسائل الائمه و کتاب رد بر فرامطه و کتاب تعبیر رویا و کتاب رجال و کتاب انچه گفته شده در ائمه از شعر —

در احوال شیخ مفید

صدر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام الحارثی ملقب بمفید شیخ و فاضل عمید و متکلم وحید و مناظر و مجادل فرید انکه سه توقیع در سه سال از ناحیه مقدسه برایش عز صدور یافت و در عنوان انحضرت نوشته بود که فلاح الاعز السید الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبرست و از فتاوای شیخ انیکه در امور شرعیه امر موسع ندارم گویند که از یکی وفات کسی بخدمت شیخ رسید و سوال کرد که زنی حامله فوت کرده و حملش زنده ست ایا باید شکم ضعیفه را شگافت و طفل را بیرون آورد یا انیکه بان حمل او را دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثنای راه دید که سواری از پشت سر می تازد و می آید چون نزدیک رسید گفت امیر شیخ مفید فرموده ست که شکم ان ضعیفه را شق کنید و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید امر و چنین کرد بعد از چندی ماجرا را برای شیخ نقل کردند شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم ست که انکس حضرت صاحب الزمان بود الحال که در احکام شرعیه خبط و خطا نمیائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بست و بیرون نیامد ناگاه از حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون امد بسوی شیخ که بر شما ست انیکه فتوی بگوئید و بر ماست انیکه دانست شما را واگذاریم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست و باید دانست که توقیع در ایام غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس گفت که اجماع علماء امامیه ست که برای شیخ مفید توقیعات از امام زمان امد بخط مبارک ان حضرت و از جمله فتاوای غریبه شیخ مفید سلام نماز را مستحب می داند و این قول موافق ست با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن براج و ابن ادریس و علامه در سوای منتهی و مشهور و منصور انیکه واجب و جزء نماز ست و شهید اول در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جزء ندانسته بلکه خارج از نماز می داند و ایضا از فتوای غریبه شیخ مفید انیکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تصنیف این فتوی را در کتاب لسان الصدق

در بحث واجب موسع باستیفار بیان نمودیم وجواب استصحاب علامه را در مجلد افعال از کتاب بدایع الکلام در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم —

در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بدانکه شیخ اسد الله کاظمینی نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه است و کرامت دیگر در حکایت ان زن که مرد و طفل در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والده ایشان با شیخ مفید در ان کرامت شریک می باشند و ان انست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمه زهراء دست حسین را گرفته و به نزد شیخ مفید آمد و فرمود یا شیخ علمها الفقه پس شیخ بیدار شد و در حیرت افتاد که این چه خواب است و مراد چه حد انیکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه و معصومین خواب شیطانی نیست پس صباح انشب را بهمان مسجد که در خواب دید رفته و در انجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی مدوکنیزکان دور او را گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علمها الفقه شیخ تعبیر ان خواب را فهمیده و در احترام سید مرتضی و سید رضی کمال مبالغه داشته

در توقیع شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و مشترک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زین بر بالای اسبش بگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد نعلهای تازین را بشویند سید مرتضی گفت که شما یک شاهد بیشتر نیستید و قول شما مسموع نیست پس بعد از مجادله قرار دادند که طرفین مطلب نوشته و بر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح انروز ان مکتوب را دیدند که حضرت امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی والشیخ معتمدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در ان مناظرات استادش شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد احتجاجات کتاب بحار الانوار احتجاجات ان بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرسی نیز بعضی احتجاجات او را مذکور داشته —

تاریخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات ان بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد و سیزده بوده است و ولادتش در روز یازدهم از ذی القعده از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و شش گفته اند و در ان روز

که وفات کرد هشتاد هزار نفر از شیعه مخالفین جمع شدند بخوی که میدان اشنان بغداد بر او تنگ شد و بر او نماز کرد سید مرتضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس از ان او را نقل کردند بمقابر قریش و در نزد پای حضرت جواد بجانب قبر شیخ صدوق ابو القاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند

در بیان نسب شیخ مفید علیه الرحمه

و نسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبیر بن وهب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب بن علة بن هارن بن مالک بن داود بن زید بن یشجب عریب بن وقید بن کهلان بن سنان بن یشجب بن یعرب قحطان و نسخ را اختلاف جزئی است و در کتاب مجالس المومنین و غیران مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر بر سر قبر شیخ مفید نوشته و بر او مرثیه فرموده لا صوت الناعی نفقدک انه یوم علی ال الرسول عظیم ان کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم و التوحید فیک مقیم و القائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من الدروس علوم و استبعادی در این نیست چه ان حضرت بدان نحو توقیعات بشیخ نوشته الیته در موت انجناب مهموم و مرثیه فرموده و اما تالیفات انجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذه اوست نوشته است انیست و ان قریب بدو بیست تالیف است برخی از انها مذکور میشود --

در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقنعه و ان متن تهذیب شیخ طوسیست ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳ کتاب الایضاح فی الامامه ۴ کتاب الافصاح فی الامامه ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیوب و المحاسن ۷ کتاب الرد علی الحاظ و الفقانیه ۸ کتاب نقض المردانیه ۹ کتاب نقض فضیلة المرید ۱۰ کتاب المسائل الصاغانیه ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیه فی ابطال توبة الخاطیه ۱۳ کتاب النقض علی علی ابن عباد فی الامامه ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی ۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعه ۱۷ کتاب فی الموجز منها ۱۸ کتاب مختصر المتعه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشره فی الغیبة ۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئله فی الغسل علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئله فی نکاح الکتابیات ۲۵ کتاب جمل الفرائض ۲۶ کتاب مسئله فی الاراده ۲۷ کتاب مسئله فی اصلح ۲۸ کتاب اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضح فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف الساتر

کتاب ۱۱

کتاب الجمل ۳۳ کتاب المج البرهان ۳۴ کتاب مصابیح النور ۳۵ کتاب الاشراف ۳۶ کتاب الفرایض الشرعیه ۳۷ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۳۸ کتاب ایمان ابی طالب ۳۹ کتاب مسائل اهل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النسا ۴۱ کتاب عدد الصلوه والصوم ۴۲ کتاب الرساله الی اهل التقلید ۴۳ کتاب التمهید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶ کتاب الکلام فی وجوه اعجاز القران ۴۷ کتاب الکلام فی المعدوم ۴۸ کتاب الرساله العلویه ۴۹ کتاب اوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوه الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب الاعلام ۵۳ کتاب جواب المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵ رساله الجنیدی الی اهل المصر ۵۶ کتاب النصره فی فضل القران ۵۷ کتاب جوابات اهل الدینور ۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر الغندجانی ۶۰ کتاب جوابات الامیر ابی عبد الله ۶۱ کتاب جوابات الفارقین فی الغیبه ۶۲ کتاب نقض الخمس عشره مسئله علی البلخی ۶۳ کتاب نقض الامامه علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباته ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سبط العافا بن ذکریا فی اعجاز القران ۶۷ کتاب جوابات ابی اللیث الاذانی ۶۸ الکلام علی الجبائی فی المعدوم ۶۹ کتاب جوابات النصر بن بشیر فی الصیام ۷۰ کتاب نقض علی الواسطی ۷۱ کتاب الاقناع فی وجوب الدعوت ۷۲ کتاب المزورین عن معانی الاخبار ۷۳ کتاب جوابات ابی الحسن النیشاپوری ۷۴ کتاب البیان فی تالیف القرآن ۷۵ کتاب جوابات البرقعی فی فروع الفقه ۷۶ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۷ کتاب النقض علی الطلحی فی الغیبه ۷۸ کتاب فی امامه امیر المومنین من القرآن ۷۹ کتاب فی تاویل قوله فاسئلوا اهل الذکر ۸۰ کتاب مسئله الموضحه عن نکاح امیر المومنین ۸۱ کتاب الرساله المقنعه فی وفاق البغدادیین من المعتزله لما روی عن الائمه ۸۲ کتاب جوابات مقاتل بن عبد الرحمن مما استخرجه من کتب الجاحظ ۸۳ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۴ المسئله علی الزیدیه ۸۵ المجالس المحفوظه فی فنون الکلام ۸۶ کتاب الامالی المتفرقات ۸۷ کتاب نقض کتاب الاصم فی الامامه ۸۸ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۹ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامه ۹۰ کتاب الاستبصار فیما جمعته الشافعی ۹۱ کتاب الکلام فی الخبر المختلف بغیر اثر ۹۲ کتاب الرد علی النقی فی الشوری ۹۳ کتاب اقسام الموصلی فی اللسان ۹۴ کتاب جوابات ابی الحسن الجشمی ۹۵ کتاب مسائل الزیدیه ۹۶ کتاب المسائل فی اقضی الصحابه ۹۷ کتاب مسئله فی تحریم ذبایح اهل الکتاب

کتاب مسئلہ فی البلوغ ۹۸ کتاب مسئلہ فی العین ۹۹ کتاب الزاہرات فی المعجزات ۱۰۰ کتاب جوابات ابی جعفر محمد بن الحسن الطیبی ۱۰۱ کتاب النقض علی علام البحرانی فی الامامۃ ۱۰۲ کتاب النقض علی النصیبی فی الامامۃ ۱۰۳ کتاب مسئلہ فی النص الجلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات الشیرقیین فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مقاییس الانوار فی الرد علی اہل الاخبار ۱۰۷ الرد علی الکرابیسی فی الامامۃ ۱۰۸ کتاب الکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب الافتخار فی الرد علی العینی فی الحکایات والمحکی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب الجوابات فی خروج المہدی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الجلاح ۱۱۳ کتاب التاریخ الشرعیۃ ۱۱۴ کتاب تفضیل الائمہ علی الملائکہ ۱۱۵ کتاب مسئلہ الحنبلیۃ ۱۱۶ کتاب قضیۃ العقل علی الافعال ۱۱۷ مسئلہ محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اہل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبی ۱۲۰ کتاب جوابات اہل الموصل فی العدد والرویہ ۱۲۱ کتاب مسئلہ فی تخصیص الایام ۱۲۲ کتاب مسئلہ فی قول النبی اصحابی کالنجوم ۱۲۳ کتاب مسئلہ فی مارویۃ العامۃ ۱۲۴ کتاب مسئلہ فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب مسئلہ الموضحۃ عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون فی المخلوق ۱۲۷ کتاب مسئلہ ابی مخلف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب مسئلہ فی خبر ماریہ ۱۲۹ کتاب فی قولہ انت منی بمنزلۃ ہرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی الغیبۃ ۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیر المومنین علی علیہ السلام علی سائر الصحابہ ۱۳۳ کتاب مسئلہ فی قولہ المطلقات ۱۳۴ کتاب جوابات المافروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی النسنی ۱۳۶ کتاب الرد علی ابن الرشید فی الامامۃ ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاخشد فی الامامۃ ۱۳۸ کتاب مسئلہ فی الاجماع ۱۳۹ کتاب مسئلہ فی میراث البنی ۱۴۰ کتاب الاجوبہ عن المسائل خوارزمیہ ۱۴۱ کتاب الرسالہ الی الامیر ابی عبداللہ وابی طاہر بن ناصر الدولہ فی مجلس حربی فی الامامۃ ۱۴۲ کتاب مسئلہ فی معرفۃ البنی بالکتابۃ ۱۴۳ فی وجوب انجتہ لمن انتسب الی البنی بالولادۃ ۱۴۴ کتاب الکلام فی دلائل القرآن ۱۴۵ جواب الکرمانی فی فضیلۃ البنی علی سائر الانبیا ۱۴۶ کتاب العہد فی الامامۃ ۱۴۷ مسئلہ فی انشقاق القمر وتکلیم الذراع ۱۴۸ کتاب مسئلہ فی المعراج ۱۴۹ مسئلہ فی رجوع الشمس ۱۵۰ المسئلہ المقنعۃ فی امامۃ امیر المومنین ۱۵۱ کتاب الرسالۃ الکافیہ فی الفقہ ۱۵۲ المسائل الجرجانیہ ۱۵۳ المسائل العزیہ ۱۵۴ کتاب النصرۃ السید العترۃ ۱۵۵ مسئلہ فی المواریث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط قطرب فی القرآن ۱۵۷ مسئلہ فی الوکالۃ ۱۵۸ کتاب

فی القیاس

فی القیاس ۱۵۹ شرح کتاب الاعلام النقض علی ابن الجنید فی اجتہاد الرای ۱۶۰ کتاب ابی الفرج بن اسحق لما یفسد الصلوۃ ۱۶۱ نہج البیان عن سبیل الایمان ۱۶۲ کتاب المسائل الواردۃ علی ابی عبداللہ محمد بن عبدالرحمن الفارسی المقیم بالمشہد بالنونبندجان ۱۶۳ کتاب مناسک الحج ۱۶۴ عمدہ مختصرہ علی المعتزلۃ فی ابوعید ۱۶۵ کتاب جواب اہل جرجان فی تحریم القتال ۱۶۶ الرد علی ابی عبداللہ البصری فی تفضیل الملائکہ ۱۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان لایخ عن المتکلم ۱۶۸ جواب اہل الرقہ فی الاہلۃ والعدد ۱۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن الحسین النونبندجانی المقیم بمشہد عثمان ۱۷۰ کتاب جواب ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان ۱۷۱ النقض علی الحاحظ فی فضیلۃ المعتزلہ ۔

در احوال سید مرتضی علم الہدی

صح علی بن حسین بن موسی بن ابراہیم بن موسی الکاظم علیہ السلام کنیت او ابوالقاسم ولقبش مرتضی وعلم الہدی وذوالمجدین وثمانین ووالدہ اش فاطمہ دختر حسین بن احمد بن حسن بن ناصر اصتم وان ابومحمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین زین العابدین علیہ السلام است ۔

در کرامت سید مرتضی

کرامات اول ان چیزیست کہ در ترجمہ شیخ مفید گذشت خواب دید کہ فاطمہ زہرا دست حسنین راگرفتہ وہر دو طفل بودند ومجلس او امد وگفت الشیخ بایشان تعلیم فقہ کن پس صباح انروز مادر سید مرتضی دست سید رضی ومرتضی راگرفتہ وگفت کہ ای شیخ بایشان فقہ تعلیم کن جنانکہ مفصلاً گذشت وچون شیخ مادر سید مرتضی را دید بان دو طفل از جائی برخاست برای تعظیم والدہ سید مرتضی وبر والدہ سید مرتضی سلام کرد ۔

دوم انچیزیست کہ گذشت از انکہ میان سید مرتضی وشیخ مفید در مسئلہ خلاف شد پس راضی شدند کہ نوشتند بخدمت امیرالمومنین وبر بالای صندوق گذاشتند پس بخط سبز جواب نوشتہ شد کہ انت شیخی ومعتمدی والحق مع ولدی علم الہدی واقا سید شیع بروجردی در روضۃ البہیہ گفتہ کہ این حکایت راشنیدم از بعضے از علماء ومشایخ عظام ما پس سید در ان روز صد ہزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانہ این نعمت کہ باین عنایت جواب درآمد واین حکایت در السنہ علماء در غایت اشتہارست وحکایت خواب شیخ مفید را

بسیار از علماء در کتب خود شان نوشته اند از انجا میرزائی می در او اخر مجلد اول از قوانین نوشته است بلکه بالفعل چنان بنظرم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر مسلمین علماء دیدم و اگر تواتر نباشد لااقل تظافر و تسامع هست و حکایت خواب در آمدن از حضرت امیرالمومنین نیز اشتهار دارد و اما سید شفیع بروجردی هم در کتاب روضة البهیه نوشته است و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابس گفته که یا بطور خفاء توقیع نوشتند و یا اینکه بالمشافهة جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیرالمومنین را دید مجملاً به تردید ذکر فرموده و هر یک واقع باشد حکایت کرامت است -

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس درویشی مدح خوان روسی ببارگاه امیرالمومنین نهاد چون بدر رواق ان جناب رسید عرض کرد که یا امیرالمومنین این قندیلهای طلاء و نقره که بر رواق تو اویخته اند تو را حاجت بانها نیست یکی را بمن عطا فرما که بقیه عمر را از بهر تو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذرانم پس قندیلی از قندیل جدا شد و بزمین افتاد درویش خواست که انرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را بر داشتند و بهمان موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز همین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت واقعه را بعرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدرویش نه دهید بلکه در همان مقام او بیاویزید پس درویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا بخواب سید مرتضی در آمد و فرمود که فرقه را دیوانه است و این درویش دیوانه آل محمد است قندیلی که امیرالمومنین به او بخشیده است باو برگذار کنید و خود هم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو راضی شویم ازان پس حضرت فاطمه بخواب درویش در آمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید و قندیل را بتو می دهد و هر چه میخواهی از او بستان پس ازان از او راضی شو مجملاً سید مرتضی از خواب بیدار شده درویش را پیدا کرد و قندیل را باو داد پس از درویش استرضا حاصل نمود درویش گفت انکه بخواب تو در آمد بخواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ تنخواه بمن ندهی از تو راضی نخواهم بود پس مبلغی گزاف از سید گرفت و از او راضی شد و این حکایت در السنه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که باو وثوق داشتم استماع نمودم

کرامت چهارم چیزیست که اقا سید شفیع بروجردی در کتاب روضة البهیه نوشته که شنیدم از بعضی کسانی که وثوق باو داشتم که سید در بغداد کهنه منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود و این تلمیذ درست بتمام درس سید نمیرسید زیرا که صبح تا بستن حصیر درس سید تمام میشد یا قدری از درس میگذشت پس این تلمیذ کیفیت را بعرض سید رسانید و در این باب شکایت نمود که درسرا تاخیر بنید از سید مرتضی دعائی نوشت و گفت که این دعا را با خود داشته باش و هر وقت حصیر را تسویه نکرده انداز روی آب باین سمت آمده که غرق نخواهی شد اما این دعا را باز نکن و با ندرد و زان نگاه نکن پس ان تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد و غرق نمی شد و پای او و کفش او هیچ تر نمی شد تا اینکه روزی بخیال ان شد که ان دعا را باز کرده تا به بیند که در میان ان چه نوشته است پس ان دعا را باز کرد و دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره ان دعا را بپیچید و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب بجوسابق عبور کند پس همین که پای خود را بروی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس پای خود را بعقب کشید دید که نمی تواند که آب عبور کند -

کرامت پنجم سبب ملقب شدن انجناب است بعلم الهدی و وجه ان چنانچه جمع بسیاری از اعیان علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین انیکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او در سال چهار صد و بست بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا انیکه حضرت امیر المومنین ع در خواب دید که باو میفرماید که با علم الهدی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید که از ان حضرت پرسیدم که علم الهدی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی انگاه وزیر از خواب بیدار شد پس رقعه که مشتمل بر التماس دعائی نموده بود بخدمت سید مرتضی نوشته و در انجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته بنظر سید رسید از روی تواضع نفس خود را لائق ان لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان بقوله لست اهلا للقب شاعه علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نه نوشته ام بخدمت شما مگر انچه را که امیر المومنین مرا بان امر کرده بوده و بعد از نیکه وزیر از ان مرض ببرکت دعائی سید شفا یافت صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از ان لقب باو اعلام نمود و قادر البته گفت که سید قبول کن انچه را که جد تو بان ترا ملقب ساخته است و اما وجه تسمیه انجناب بثامنین بر وجهی است که جمعی از علماء گفته اند که ان جناب بعد از وفات هشتاد هزار مجلد از مجردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که ان را ثامنین نامنهاده و از هیچ چیزی هنقاد مولف گذاشت و هشتاد و یکسال عمر کرد لهذا او را ثامنین لقب نهادند

کتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد ازان که بسیار از نفایس انها برای امرا و وزرا و امانت انها فرستاده بود و ولادتش در سال سیصد و پنجاه پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهار صد و سی و شش بود و یا بست و پنجم ربیع الاول و یا بست و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بود و در مقبرهٔ سید مرتضی بیک نفر نه هزار تومان داده اند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارد و در خانه اش مدفون ساختند پس ازان نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانهٔ معروف او و یا نقل شد بسوی حسین و ان جناب قریه را بر کاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامهٔ همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت او را بیان کرده اند و او را از مجتهدین مذهب شیعه در اس مائه رابعه شمرده اند و او اجازه از مفید دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد او بدعا قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج از او اجازه دارند و به نزد او درس میخواندند و سید هر ماهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده تومان بشیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان بابن البراج میداد و برای او دیوانیست از شعر که بست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید درس را قطع کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست شیخ او را تکلیف نمود که حکما باید درس بگوئی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و ان جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنوات قحطی بسیار روی داده پس مردی یهودی از بابت خیلی و اینکه تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد بمجلس سید مرتضی شتافت و ازان جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندان یهودی بدست سید بشرف اسلام مشرف شد و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود و ان جناب را در مصیبت حضرت سید الشهداء قصائد بسیار است در مصیبت حضرت سید الشهداء و از انجمله این ابیات است

لهم جسوم علی الرمضاء مهملة ... والنفس فی جوار الله یقربها

کان قاصدها بالنصر نافعها ... کان قاتلها بالسیف محییها۔

در رسیدن ابو العلماء از مجلس

روزی ابو العلاء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر شعراست بمجلس سید حاضر شد پس سخن از اشعار ابو الطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان کرد

ابو العلاء گفت که مثنبی را همین یک شعر باشد کفایت میکند لک یا منازل فی القلوب منازل سید
از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معری را کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب
کردند سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را
و اذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل وسید مرتضی را فتاوای غریبه است
مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضاً
رفع یدین را در تکبیر لازم دانسته است و ایضاً غسل مس میت را مستحب دانسته و ایضاً عمل باخبار آحاد
را حرام دانسته و دعوای اجماع بران نموده و ما در منظومه اصول و شرح ان و تعلیقه قوانین
تضعیف این قول بوجه اتم نموده ایم و ایضاً در غسل ید در وضو جایز میداند که ابتدا از سر
انگشتان نماید و ختم و انتها بمرفق نماید و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مصنفات بسیار
است که ما انرا در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که تخمیناً نهصد و نود
و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او مینموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است
تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از ان زمان تا زمان ما فروعاً و اصولاً علماً
و اعتقاداً بلا تشبیه مانند قران میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او مینمایند و از جمله تالیفات سید
کتاب تفسیر سوره حمد و بعضی از سوره بقر است و تفسیر آیه قل تعالوا اتل ما حرم الی آخره و رساله
در تحقیق معانی و لقد کرمنا بنی ادم الایه و تفسیر قوله تعالی لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات
جناح کتاب الموضح عن جهة اعجاز القران و هو الکتاب المعروف بالصرفة و کتاب الملخص
فی اصول الدین و کتاب الذخیره و کتاب جمل العلم و العمل کتاب تقریب الاصول فی رد علی یحیی بن
بن غدی کتاب الرد علی یحیی ایضاً فی اعتراضه علی الموحدین فی حدوث الاجسام و الرد علیه
فی مسئله سیماها طبیعة المسلمین مسئلة فی کونه تعالی عالماً مسئلة فی الارادة مسئلة اخری
فی الارادة کتاب تنزیه الانبیاء و الایمة مسئله فی التوبه کتاب الشافی فی الامامة کتاب المقنع
فی الغیبة کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئله فی التاکید مسئله فی دلیل الخطاب المصباح فی
الفقه شرح مسائل الخلاف مسئله فی المتعه کتاب مسائل انفرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول
کتاب الغرر و الدرر و غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المختصرات و المطولات و اجوبة المسائل

در احوال محمد بن الحسین ملقب بسید رضی

ضبط محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیه او ابو الحسن و لقب او رضی

ومولد او بسیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم ماهر و محی و جواد و شاعر و در دقایق شعر خوب میگفت و بعضے از علما گفته اند که او اشعر طالبیین است بلکه شاعر ترین قریش است و سزاوار است که او شاعر ترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمرو بن ابی ربیعه و ابی ذهیل باشند و در اخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسانی و ابن طباطبا اصفهانی باشند و سبب اینکه ان بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه انانی از قریش که نیکو شعر میگفتند بسیار نگفته اند و انانیکه بسیار گفته اند نیکو نه گفته اند و ان جناب جمع کرده بود میان بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمیکرد تجدیکه هدایای پدر خود را نیز قبول نمیکرد و ابو اسحق ابراهیم بن هلال صابئ -

در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی بر در است و اذن دخول میطلبد پس وزیر اذن داد برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی خود نشانید و با او مکالمه کردن از حکایت و مهمات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر بنشست و مشغول به کتابت رقعه شد -

آمدن سید رضی نزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلبد پس وزیر ان رقعه را از دست انداخت و با اضطراب برخاست از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را گرفت و بر جای خویش نشانید و خود در پیش روی او بنشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید رضی خواست برود وزیر تا در خانه او مشایعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن باشد من از شما سوالے دارم وزیر گفت گویا سوال تو ازان است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام کردم با انکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بلی گفت من چیزے از سید رضی مشاهده کردم که باعث وثوق من گردیده تفضیلش انکه وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه سید مرتضی محاذی ان نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر من درین باب رقعه نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم انچیزے بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی هم از سید رضی دیدیم وان انست که در زمانی خدا تعالے پسری باو کرامت فرموده من در طبقے انار در نیار گذاشته بهدیه بسیار کباد برای او فرستادم پس ان را رد کرده و گفت که وزیر میداند

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگران طبق را فرستادم و گفتم که این وجه برای ان مولود
دخلی بشما ندارد دیدم باز فرستاد و گفت که کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند پس من باز فرستادم
و گفتم این مبلغ مال ان زن است که قابله بوده دیدم سید باز ان طبق را پس فرستاد و گفت که ویرا
میدانند که زنان ما را زنانه بیگانه قابله نمیشوند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ماست و ایشان از کسی
چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این مبلغ مال طلبائیست
که در خدمت شما درس میخوانند پس انجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است
بردارد پس یکی از ان طلاب برخواست و یکدینار را برداشت و قدری از ان بریدوان
بریده شده برداشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا
چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ و کلید بردار خزانه شما که موقف
بر طلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این
دینار بریدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی ان دنانیر باز بمن رد کردند این باعث توقف
و اعتماد من باو شد و سید بیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم و انرا دار العلم نام نهاد
و جمیع ما یحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه هدایه وزیر دنانیر را
حکم کرد که بعد هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات
انجناب در ششم محرم الحرام از سال چهار صد و شش هجری واقع شد و وزیر سلطان بهاء الدوله
فخر الملک و جمیع اعیان و اشراف و قضاة بر جنازه او حاضر شدند و بر او نماز گذاردند و در خانه
اش در مسجد انجا بدین بکرخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه اش نماز
کند و جنازه اش را به نیلد لهذا از شدت جزع بمشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب بر او
نماز کرد و فخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را الزام کرد که بخانه خود برگردد
پس از ان سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و در نزد مدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء
معرے و مرد و به کاتب تلمیذ سید رضی بر انجناب مرثیه گفتند -

در زکاوت سید رضی

و ان جناب اول طالبی ست که سواد پوشید و ابو الفتوح ابن جنی نوشته ست که رضی را به نزد
ابن سراج نحوی بردند و او بده سال نرسیده بود پس او نحو تعلیم کرد روزی سراج بر عادت
قدیمین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر بغض علی است

پسر سیرانی و حاضرات از حدت نظر او تعجب نمودند و در تذکرهٔ ابن عراق مسطور است که چون پدر سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظر این حکایت از مامون خائن بالنسبه بهرون صادر شد بدین نحو —

در حاضر جوابی مامون خائن

که در ایام صبا که مامون بخواشتغال داشت هارون ببسیل ترین ازان خائن پرسید جمع مسواک چیست ان مرد و از روی نکری و شیطنت گفت ضد محاسنگ مراد انکه مسواک جمع ان مساویک میشود و چون مسادی بمعنی بدبخانیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساویک است خطاب بپدرش هارون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است متحسن نبود لهذا گفت ضد محاسنگ یعنی ضد محاسنگ مساویک میشود فافهم —

در اشعار سید رضی

و از جملهٔ اشعار سید رضی است عیبت الی الدنیا و قلت الی منی اکابد هما بوسه لیس ینجلی اکل شریف من علی تجارة حرام علیه العیش غیر محلل فقالت بلی یا ابن الحسین رمتکم بسهمی فما اخطا طلقنی علی و بعضی این اشعار را نسبت با مام زین العابدین داده اند و بعضی بسید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند ان مناصب عالیه از مناصب پدر سید بود و در حیوة پدر منتقل بسید رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید مرتضی شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرضی است و نزد سلاطین ال بویه مکرم و محترم بوده و سید رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته عطفا امیر المومنین انثنا فی درجة العلیاء لا ما بیننا یوم الفخار تفاوت ایدات کلانا فی المعالی معرق الا انخلافته میزتک فاعلمن انا عاطل منها و انت مطوق —

محاضره سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش با ریش او بازی میکرد و ریش خود را بالا بینی گذاشت و سابقهٔ هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد ان بود که سید طالب خلافت است پس خلیفه بسید گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سید بالبدیهه فرمود که رایحهٔ خلافت استشمام نمی کنم بلکه رایحهٔ نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی آنست —

در کرامات سید رضی

در وقتی از اوقات سید رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتدا کرد و چون برکوع رفتند سید رضی نماز شرا فرادی کرد و اقتدا را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون برکوع رفتیم دیدم که امام برادر من سید مرتضی است در مسئله از حیض فکر مینماید و خاطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ورست پس من نماز خود را فرادی کردم

کرامت دیگر رویا رشیخ مفیدست در باب سید مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات ان جناب بسیارست از انجمله کتاب متشابه در قران و کتاب حقائق التنزیل و یا رقعی گفته است که ان کتابیست بنظیر که دلالت میکند بر نوسعه دستگاه او در علم نحو و لغت. وغیر ان و کتاب تفسیر القرآن که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسیست و کتاب مجازات آثار نبوته و کتاب تعلیق خلاف الفقها و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است و کتاب خصایص الائمه و کتاب نهج البلاغه که در ان خطب و مراسلات و کلمات امیر المومنین را جمع کرده و بران شروح نوشته اند مانند ابن میثم که شرح کبیر و صغیر بران نوشته و ملا فتح الله کاشی که شرح فارسی بران نوشته و قطب راوندی و ابن ابی الحدید و بر شرح ابن ابی الحدید حواشی بسیارست که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قران و کتاب زیارات و شعرا بی تمام و کتاب سیره والد طاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب شعر ابن الحجاج و کتاب مختار شعر ابی اسحق صابی و کتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرسایل ثلث مجلدات و کتاب دیوان شعر خود و ان چهار مجلدست —

در احوال شیخ الطائفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنی بابو جعفر و شیخ الطائفه ست و در فقه هرجا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی ست و او سوم از محمد بن ثلث اوایل ست و دو کتاب او که تهذیب و استبصار باشند دو عدد کتب اربعه میباشند و ریاست مذهب در ان عهد باو انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاده از سیصد نفر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر فنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و سایر علما تلمذ نموده —

در ولادت و وفات شیخ

ولادتش در ماه رمضان در سال سیصد و هشتاد و پنج و بعراق آمد در سال چهارصد و هشت و فات
در شب دوشنبه بیست و دوم محرم از سال چهارصد و شصت در نجف اشرف و در خانهٔ خود مدفون گشت
و حسن بن مهدی سقیلی و شیخ ابو الحسن محمد بن عبد الواحد درانی و شیخ ابو الحسن لوء لوء در همان شب
متولی غسل او شدند و در اول قائل بوعید بود از آن پس از این قول رجوع نمود و سبب
رفتن به نجف برای ترسیدن از فتن چند بود که در بغداد متجدد شده بود و خانهٔ او و کتب او و
کرسی او که بران می نشست و درس میگفت سوخته شدند ـ

در ایراد خلیفه

و جمعی نوشته اند که واثبین و مخالفین بخلیفه عباسی معروض داشتند که شیخ در کتاب مصابیح صحابه
پس خلیفه شیخ را احضار کرد و حکایت لعن را از او استفسار نمود شیخ در مقام انکار
برآمد پس آن کتاب را که موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم بالعن منی الخ باو نمانند پس شیخ بدیهه گفت
که یا امیر المومنین مراد این نیست که معاندین معروض داشتند بلکه مراد باول ظالم قابیل قاتل هابیل است
و او ان کسی است که ابتداء کرد بقتل دو بنی ادم و مراد از دوم عاقر ناقهٔ صالح است و اسم او قیدار
بن سالف است و سوم قاتل یحیی بن ذکریا است و چهارم عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب
است چون خلیفه این جواب را شنید در اکرام او کوشید و از کسانیکه باو این نسبت داده بودند
انتقام کشید و عمر مبارکش هفتاد و پنج سال بود و چون شیخ بعراق آمد بیست و سه سال بود و عمر سید
مرتضی پنجاه و سه سال بود پس مدت بیست و هشت سال با سید مرتضی معاصر بود و شیخ در نزد ابن
غضائری صاحب کتاب رجال نیز تلمذ کرد و اما نسبت سهو بشیخ داده اند او را اسناد و اخبار تهذیب
چنانکه بعضی از اخبار بین گفته اند پس ان غلط است و اگر بر سبیل ندرت هم سهوی دران شده باشد
پس ضرر ندارد با اینکه اخباری اخبار را قطعی میدانند و عمل باخبار تهذیب شیخ نیز مینمایند پس اگر اختلاف
بسیار در تهذیب باشد چگونه اخباری بان عمل و بان قطع حاصل میکنند ـ

در تالیفات شیخ

و تالیفات شیخ بدین نهج است کتاب تهذیب الاحکام که مشتمل است بر کتب فقیهه از طهارت تا دیات
و ان شرح مقنعهٔ شیخ مفید است دوم کتاب استبصار و این دو کتاب از کتب اربعه می باشند و استبصار
سه مجلد است مجلد اول و ثانی متعلق بعبادات می باشند و مجلد سوم بغیر عبادات از معاملات
و غیران و مجلد اول مشتمل است بر سیصد باب که متضمن است هفتاد و هشتصد و نود و نه حدیث

و مجلد دوم متضمن بست و دو باب و مشتمل است بر صد و هفتاد و هفت حدیث و مجلد سوم مشتمل است بر سیصد و نود و هشت باب و همان مشتمل است بر دو هزار و چهار صد و پنجاه و پنج حدیث پس هر کتاب ازین چهار نه صد و پست و پنج باب است و پنج هزار و پانصد و یازده حدیث است چنانکه شیخ خود شمرده است و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات شیخ کتاب نهایه است و اقامای قرینهائی در حاشیه مدارک گفته است که باقی تصانیف شیخ موخر است از نهایت و استبصار و به نظرم چنان می آید که نهایت موخر تر از همه باشد لیکن شیخ بهائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که کتب تالیف نهایه قبل از مبسوط بود و فائده دانستن این مطلب چند چیز است یکی اینکه فتوائی که در کتاب اخیر گفته رجوع است از فتاوای سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد و در کتاب اخیر برخلاف ان فتوا داده باعث قدح دران اجماع و مایه وهن ان اجماعی میشود زیرا که خود در کتاب متاخر نقض اجماع خود کرده است -

قاعدهٔ شریفه و فائدهٔ لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از ثابت افراد مظنه باشد کما هو الاقوی و باید دانست که بعضی از اخباریین العیاذ بالله بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود مجتهد صرف است و در کتاب نهایت اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجتهاد نوشته و در نهایت فتاوای خود را بعبارات روایات نوشته و مسایلی را که روایتی دران وزیافته متعرض انها نشده است و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه غرضش دران کتاب ذکر مسائل منصوصه و عدم ذکر فروع غیر منصوصه است و لذا -

فتوائی نهایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جملهٔ مرجحات است زیرا که فتوائی نهایت کاشف از آن است که بر طبق ان فتوا روایتی بوده و شیخ بران مطلع شده زیرا که در اول نهایت گفته که فتاوای این کتاب بر طبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شهید اول در آخر کتاب لمعه فرموده که فتاوائی که درین کتاب لمعه نوشته ام از فتاوائی است که در میان اصحاب مشتهر دارد و لذا اگر در جائی تعرض میان اخبار شود ان چیزی که موافق با فتوائی لمعه است ترجیح بخلاف خود دارد چه فتوائی لمعه بر طبق مشهور است و شهرت بر طبق فتوائی لمعه است چنانکه این فقیر مولف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجح میدانیم اگر کوئی که بعضی از فتاوائی لمعه را

دیدم که برخلاف مشهورست جواب گویم اولا انکه شهرت در زمان شهید برطبق ان بوده و پس ازان شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد و شهرت متقدم متقدم ست علی قول و ثانیاً اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از بابت خرج باخرج دبقی الباقی میباشد و از جمله تالیفات شیخ کتاب مقنع در امامت و کتاب بلایع المکلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و اسماء مصنفین ان و کتاب مبسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوی علم کلام و کتاب اجاز در فرائض و مسئله در عمل بخبر واحد و کتاب مالایعلل و کتاب جمل و عقود و کتاب شرح مقدمه و عمن ریاض العقول ست و کتاب تمهید الاصول و ان شرح جمل العمل و العمل ست و کتاب تلخیص الشافی در امامت و مسئله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و ان بست مجلد ست و رساله در تحریم قطاع و مسایل و منتقیه که دوازده مسئله ست و مسائل حلبیه و مسائل حایریه و مسائل الناسیه که صد مسئله ست و در فنون مختلفه و مسائل جیلانیه که بیست و چهار مسئله ست و مسائل در فرق و رمیان نبی و امام و نقض برابن شاذان در مسئله تقار و مختصر در عمل یوم و لیله و مناسک حج که مجرد عمل و ادعیه ست و مسائل ابن برّاج و کتاب مصباح متعبد در عمل سنه و کتاب انس التوحید و کتاب اقتصار فیما یجب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در عمل سنه و کتاب غیبت و کتاب اخبار مختار ابن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار و کتاب هدایه المسترشد و بصیرة المتعبد و کتاب در اصول عقاید و ان کتاب بزرگیست و ازان بیرون آمد کلام در توحید و بعضی از مسائل و ازیه در وعید و مسائل رجعیه در آیات قرآن ـ

در احوال سید مرتضی رازی

قاسید مرتضی بن الداعی الرازی الحسینی ملقب بابوتراب برادر سید مجتبی بن الداعی ست و او برادرش و چند نفس از مشاهیر فقهاء ان دیار بوده اند و او است مصنف کتاب تبصرة العوام که بفارسی ست و کتاب فصول نامه در هدایت عامه و ان عربیست ـ

در احوال احمد بن طاؤس الحسینی

قطب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاؤس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن الحسن المثنی بن علی بن ابی طالب بدانکه چند نفر از اولاد طاؤس نامشاهیر علماء امامیه اند یکی احمد که ملقب بجمال الدین ست و نتیجه حسن بن داؤد و نبیره او

تالیفات

درس خواندہ وفات او در مختصد و نہتا و دوست و کتاب طاؤس بشری از تالیفات اوست و تالیفات او بہشتاد و دو میرسد و ما عرہم بود —

در احوال سید رضی الدین بن طاؤس

دوم برادر رشید علی بن موسی بن طاؤس ست ملقب رضی الدین مکنی بابو القاسم و از مشایخ اجازہ علامہ ست و او را نیز تالیفات بسیار ست مانند کتاب الاقبال و کتاب لهوف علی اہل الطفوف در مقتل حسین ست و کتاب ظرائف کہ عنوانش و من ظریف ذلک ست و در رد بر عامہ ست در امامت و ماسم عبد المحمول نامی نوشتہ ست د علامہ حلی در اجازہ اولاد زہرہ گفتہ ست کہ انجناب یعنے علی بن طاؤس را کرامتیست کہ بعضے از انہا را انجناب برای من نقل فرمودہ و بعضے دیگر را والدم نقل فرمودہ ست و انجناب از شدت احتیاط فقہ ننوشت و سید نعمت اللہ جزایری در کتاب زہر الربیع نوشتہ ست کہ سید رضی الدین علی بن طاؤس گفتہ کہ خلیفہ خواست کہ مرا قاضی کند پس من با ایشان گفتم کہ ای بندگان خدا دعوای واقع شد میان عقل من و ہوائے من و از من محاکمہ خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت کہ من میخواہم تو را براہ بہشت و لذات آن ببرم ہوائے من گفت کہ اخر بنست ست و من میخواہم کہ تو را لذت ہائے حاضرہ بچشانم پس حکم عدل را از من خواستند پس روزی برای عقل حکم کردم و روزی برای ہوا پس ایشان اقامہ بر نزاع دارند و مدت پنجاہ سال ست کہ منازعہ ایشان را تمام نکردہ ام پس کسے نتوانست کہ قصہ را تمام کند چگونہ مدت دارد بر وقایع مختلفہ پس شما کسی را برای قضا راضی کنید کہ عقل و ہوا را او متفق باشند و از جہات خود فارغ باشند تا اینجا کلام زہر الربیع بود —

[illegible]

و شیخ احمد احسائے در شرح زیارت جامعہ گفتہ و دیگران ہم نوشتہ اند کہ سید رضی الدین علی بن طاؤس در سامرہ در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیہ السلام صدائے ان حضرت را شنید و شخص او را ندیدہ و شنید کہ ان حضرت در قنوت اینہا را میخواند اللہم ان شیعتنا خلقوا من ولایتنا فجبرتہ اند پس بنا بخواطر ما ایشان را بخش و ما در سید رضی و برادرش احمد با مادر ابن ادریس ہر دو دختر شیخ ورام ابن ابی فراس بودہ اند و مادر ما در ایشان دختر شیخ طوسی ست و شیخ ورام بن ابی فراس این دو دختر را کہ والدہ ابن ادریس و والدہ سید رضی باشند اجازہ دادہ ست و در بعضے از مواضع شیخ طوسے را بمجدی تعبیر میکنند و ابن ادریس اجازہ از پسر شیخ طوسے

حسن بن محمد بن طوسی دارد و شاید باین اجازه در حال طفولیت باشد -

در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

و وفات این بزرگوار سید رضی الدین روز دوشنبه پنجم ذی القعده از سال ششصد و شصت و چهار هست و ولادتش در روز پنجشنبه نیمه محرم الحرام از سال پانصد و شصت و نه میباشد و از جمله کرامانش حکایت اسمعیل بن حسن هرقلی هست که صاحب الامر را دیده و ان حضرت فرمود که از خلیفه عباسی چیزی قبول نکن و بسید رضی الدین فرزند ما بگو که بعلی بن عوض بنویسد شفا رش تو را که ما و سپرده ایم که انچه تو میخواهی بدهد و این حکایت را مقدس اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه و علی بن عیسی در کشف الغمه و علامه مجلسی در کتاب بحار ذکر فرموده اند و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته هست که سید اجل ابن طاؤس در کتاب فلاح السائل نوشته هست که جدم ورام بن ابی فراس قدس الله روحه که از کسانی بود که اقتدار بفعل او میشود وصیت کرد که بعد از وفات او در دهان او بگذارند نگین عقیق که بر او نقش باشد اسماء ایمه او صلوات الله علیهم اجمعین پس منهم نقش کردم بر نگین عقیق که الله ربی و محمد نبی و علی امامی و سمیت ایمه الی آخرهم ایمنی و وسیلتی و وصیت کردم که انرا بعد از وفات من در دهان من بگذارند تا جواب ان دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله تعالی و شاید که ورام بن ابی فراس درین باب حدیثی مخصوصه برخورده باشد و ظاهر انکه این اشاره باشد بانچه روایت شده از قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه ان اول کوهیست که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای تو و برای ایمه از اولاد تو با امامت و ولایت تا اینجا کلام زهر الربیع بود

در احوال سید عبد الکریم ابن طاؤس

سوم عبد الکریم بن احمد بن طاؤس متقدم هست و او از عم خود سید رضی اجازه دارد و در فقه و نسب و عروض ماهر بوده و کنیه او ابو المظفر هست و ولادتش در چارده ماه شعبان از سال ششصد و چهل و هشت و نشو و نمایش در حله تحصیلش در بغداد و وفاتش در کاظمین در سال ششصد و نود و سه و عمرش چهل و پنج سال و دو ماه بود و ابن داؤد در کتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد مگر انکه انرا فراموش نکرد و قرآن را در مدت کمی حفظ نمود و در یازده سالگی مشغول کتابت شد و چهل روز بیشتر درس نخواند پس ازان مستغنی از معلم شد و این در زمانی بود که چهارساله بود و این بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از شیخ جلیل بن بحرانی

و ملیحات دارد از انجمله است شرح دیباچه رسالهٔ النظیر شیخ ابو علی سینا چهارم علی بن عبد الکریم ملقب بسید رضی الدین و او اجازه از خواجه نصیر الدین دارد -

در احوال ابن میثم

فخ شیخ مفید الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی در معقول و منقول بد طولی داشته و برای او بسه شرح بر نهج البلاغه ست صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بهائی در مجلد ثالث از کشکول گفته که وفات این بزرگوار در ششصد و هفتاد و نه شده ست و شرحی بر صد کلمه نوشته ست و کتاب نجات در قیامت از تالیف او ست و آن کتاب در تحقیق امر امامت ست و در انجا نوشته که اهل لغت استعمال نمیکنند مولی را مگر در کسیکه مالک باشد و او از مشایخ اجازه علامه حلی ست و خواجه نصیر الدین شهادت داد بر تبحر او در علم کلام و حکمت و سید شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مفتاح تحقیقی از او مذکور داشته و او را بعض مشایخنا معتبر داشته و میر صدر شیرازی در حاشیه شرح تجرید سیما در جواهر و اعراض از انجناب بسیار نقل کرده -

حکایت عذبه از ابن میثم

و از جملهٔ حکایات عذبه که از ان بزرگوار صدور یافته انکه در اوائل در خفایای زوایا معتکف و حامل الذکر بود پس فضلاء عراق باو نوشتند که عجب ست که تو باین مهارت در فنون علم در میان علماء قدر و اعتباری نداری ان بزرگوار در جواب ایشان این اشعار را نوشت

طلبت فنون العلم ابغی بها العلی فقصرنی عما سموت به العقل تبین لی ان الماس کلها فروع و ان المال فیها هو الاصل

چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید باو نوشتند که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته و در حکم ما صانه مال قضیه را منعکس ساخته انگاه ابن میثم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده قد قال قوم بغیر فهم ما المرء الا باکبریه فقلت قول امرء حکیم ما المرء الا بدرهمیه من لم یکن درهم لدیه لم یلتفت عرصه الیه

و چون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود متوجه عراق شد و جامهای کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که مشحون بعلماء بود در امد و سلام کرد و در صف نعال نشست بخاعت جواب او را بتکلف گفتند و ملتفت اکرام و پرسش احوال او نه شدند و در اثناء مذاکرهٔ ایشان از مسئله دقیق که همه در او ماندند صحبت گذشت و ابن میثم بدان اشکال بالبدیه نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استخفاف باو گفتند که تو هم طالب علمی

بعد از ان طعام حاضر شده پس او را در خوان خود شریک نمودند بلکه در طرف سفالی چیزی برای او جدا کرده به نزد او نهادند و خود با یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد او نیز از مدرسه بیرون رفت در روز دیگر البته نفیسه مشتمل بر آستین طعامی فراخ پوشیده و عمامه بزرگ بر سر نهاده بمدرسه ایشان در آمد چون او را از دور دیدند جهت تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جائی دادند و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان مسئله پرسید که در شرع و عقل صحتی نداشت و سخنهای طویل ذکر نمود ایشان سخنهای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد ازان چون طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن هیثم آستین خود را در ظرف طعام گذاشت و گفت ای آستین من بخور ایشان چون اینحالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار او بر آمدند و گفتند که آستین خود را بردار که او چیزی نخورد ابن هیثم در جواب فرمود که شما این طعام را برای این آستین فراخ من آورده اید نه برای نفس ذی سمیه لامعه والا من دیروز بهیئت فقرا به نزد شما آمدم و سخنان خوب گفتم اعتنائی بمن ننمودید و مرا استخفاف کردید و امروز در هیئت متکبرین و اغنیا آمدم و بکلام جاهلین تکلم نمودیم شما مرا احترام کردید و جهالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح دادند و منم صاحب اشعاریکه در باب اصالت غنا و مال بشما نوشتم و شما در ان باب مرا محطئه نمودید پس بنا عت بخطای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی از علما در حواشی خلاصه علامه نوشته هست که در هر جا که هیثم یافت شود پس ان بکسر میم هست مگر هیثم بحرانی که ان بفتح میم هست -

در احوال یحیی بن هیثم

قد یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین هست و در کتب یحیی بن سعید منسوب بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول هست و از تالیفات او هست کتاب جامع الشرایع و کتاب مدخل در اصول فقه و غیران وفات ان بزرگوار در شب عرفه در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال ششصد و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در اجازه اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته هست که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از مشایخ اجازه و فقهاء ان عصر هست و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقهاء هست رحم الله تعالی

در حال مقداد بن عبد الله

قد مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی عالم فاضل فقیه متکلم است و از مکتب مولفه او هست کتاب نضد القواعد که شرح کتاب قواعد شهید اول هست و کتاب شرح

نهج المسترشدین در اصول دین و کنز العرفان در تفسیر آیات احکام و شیخ رابع در شرح مختصر نافع و شرح
مبارت الاصول و غیر اینها و فراغ او از شرح نهج المسترشدین در سال هفتصد و نود و دو بوده است
و برای او است شرحی بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد
قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به نجیب
الدین است و بعضی عبد الله را مبدل بعبید الله نموده اند و این خطا است و بعضی حسن بن حسین را غیر مکرر نوشته
اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشاهیر علماء زمان مدارست و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار
اجازه دارد و از تالیفات او است کتاب فهرست که در آن ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی تالیف
را با علماء و اهل خود و کتاب اربعین عن الاربعین در مناقب امیر المومنین و کنیت او ابو الحسن است
و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به جسکان است از پدرش
حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضا این
بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید او است و بابویه مذکور ابن سعد بن محمد
بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شهید ثانی در شرح درایه فرموده که روات
پسران از پدر است تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هریک از پدرش اجازه دارند
پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق
از پدرش علی و از تالیفات بابویه کتابیست در اصول و فروع که مسمی بصراط المستقیم است و در صراط مستقیم
منتجب الدین از شش پدر اجازه است و ایضا از چهار پدر است محمد بن محمد بن محمد بن زین الدین
الداعی که هریک از پدر اجازه دارد و ایضا اجازه چهار پشت ظهیر الدین محمد که اجازه دارد از
پدرش فخر المحققین محمد از پدرش حسن العلامه الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضا اجازه دارد
جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استاد محقق اول است از پدرش جعفر
از پدرش محمد از پدرش ابی الشاهبه الله بن نما و این اجازه از پنج پدر است و اجازه پشت پیاپی پس
سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخار بن معد موسوی و اجازه جعفر
از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازه شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش
علی بن عبد العالی الکرکی محقق ثانی و اجازه پسر از پدر بی نهایت است مانند اجازه شیخ ابو علی
حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدر شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محی الدین صراط الی الله
بن زهره از پدرش و سید عمید الدین از پدرش و سید ضیاء الدین از پدرش و سید علی خان شیرازی

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا بچهارده واسطه میرسد و ارباب علم درایت در کتب مطوله در روایت ابناء از آبا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایه الدرایه برخی از سخن درین باب گفته بدان جا رجوع کنند -

قز احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البحرانی در فضل و تقوی و علم مشتهر در کتب علماء است و ملقب بجمال الدین و گاهی شهاب جمال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذهٔ فخر المحققین پسر علامه است و احمد بن فهد در بیس مقری احسائی از او اجازه دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و رساله در آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب منهاج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن احمد از فقهاء است و والدش عبد الله نیز از فقهاء است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده و نقل شده که هرگز چیزی نشنید که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثی بسیار برای حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ مقداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل بضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه و او را جزیره صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است -

فج سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید یاء و تاء و هاء در آخر سید حسینی و نیاجی است و علامه نسابه فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول او را اجازه دارد و هم برای خود از او اجازه گرفته و هم برای دو پسرش محمد و علی و هم برای دو دختر شان فاطمه دست المشایخ و برای جمیع مسلمین هر که قدری از جبوة تاج الدین را ادراک کرده و شهید ثانی فرموده که من خط سید مزبور را مشاهده کردم که برای شهید اول بتفصیل مذکور اجازه نوشته و سید مزبور اجازه دارد از علامهٔ حلی و سید مجد الدین ابو الفوارس و محمد بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابهٔ علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابه طاهر او حد فخار بن معد الموسوی و سید رضی الدین بن عبد الکریم بن طاؤس -

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهرة الحلبی الحسینی سیدست فقیه و فاضل ملقب بعلاء الملة و الحق و الدین و علامه حلی در اجازه او گفته است که در این اعصار مرا امر کرد مولای کریم و سید جلیل حسیب و نسیب نسل عترت طاهره و سلاله انجم زهره مخصوص بفضل قدسیه و ریاسة

جامع مکارم اخلاق وطبیب عراق افضل اہل عصر علی الاطلاق علاء الملۃ والحق والدین ابو الحسن
علی بن ابراہیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی الحسن زہرہ بن ابی المواہب علی بن ابی سالم محمد بن
ابی ابراہیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد اللہ الحسین بن ابی ابراہیم
اسحق المؤتمن بن ابی عبد اللہ جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیہ السلام بن ابی الحسن علی
زین العابدین علیہ السلام بن ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام سبط شہید ابن علی علیہ الصلوٰۃ و
السلام وان جناب اجازت خواست از بندہ خود و برای خود و برای اقارب خود از سادات اماجد
مؤیدین از نزد خدا و جوابہا خواست از مسائل دقیقہ لطیفہ و مباحثہ عمیقہ شریف پس اشتغال امر
او نمودم و مبادرت بسوئی طاعت او نمودم اگرچہ ملتزم شدم سوئی ادب راکہ مغتفر بود در جنب
احتراز از مخالفت او والا پس او معدن فضل و تحصیل است و این سخن از روی حجت و دلیل است
و اجازت دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجازت دادم پسر کرم معظم او را شرف الملۃ والدین ابی
عبد اللہ الحسین و برادر کبیر امجد و سید معظم مجد بدر الدین ابی عبد اللہ محمد را و دو پسر او را کہ کبیرین
معظمین میباشند و انہا ابو طالب احمد شہاب الدین و ابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را فوت دہد
بدوام مولای ما و اجازہ دادم او را و ایشان راکہ روایت کنند از من جمیع انچہ راکہ تصنیف
کردم ان را در علوم عقلیہ و نقلیہ یا ان را انشاء کردم و فتوی دادم بان یا اجازہ دادہ شد مرا
من روایت ان باشنیدم از او در کتب اصحاب ما کہ سابقین میباشند و جمیع انچہ راکہ اجازہ دادند مرا
برای من مشائخ ان کسانیکہ معاصر با ایشان بودم و از انفاس ایشان استفادہ کردم تا آخر اجازہ

قی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقہ و
جلیل القدر است و او را تالیفات چند است کہ مشہور ترین انہا کتاب تفسیر قرآن مسمی بمجمع البیان است
در دہ مجلد و ان تفسیری نیکو کہ جمع جمیع فنون است از نحو و لغت و تصریف و معنی و نزول مگر انیکہ از
تفسیرین عامہ بسیار نقل نمودہ است و از تفسیر خاصہ و اہل البیت نقلی نکردہ مگر اندکی از تفسیر عیاشی
و علی بن ابراہیم قمی و برای او است کتاب تفسیر وسیط کہ مسمی است بجامع الجوامع در چہار مجلد
و در زمانیکہ مشروع بتفسیر اول نمودہ بود از شست تجاوز نمودہ بود و زمانیکہ شروع بجامع
الجوامع نمود از ہفتاد عمرش تجاوز کردہ بود و برای او است تفسیر وجیز در یک مجلد و کتاب اعلام
الوری و از مرویات او است کتاب صحیفۃ الرضا و از مشہد رضوی منتقل بسبزوار شد در سال پانصد
و سی سہ وفات یافت در سال پانصد و چہل و ہشت و او را نقل نمودند بمشہد رضوی و در انجا دفن نمودند

واز او روایت دارد برهان الدین محمد بن محمد بن علی همدانی فردوسی مرثیل و ابن شهر آشوب بخاب
در معالم العلماء او را بلقب شیخی یاد فرموده و قبر مطهرش در غسل گاه حضرت رضا علیه السلام است

معالم علی

در احوال محمود بن علی بن الحسین

قبا محمود بن علی بن الحسین الحسنی الرازی علامهٔ زمان و وحید ان دوران بوده و تالیفات
بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و شهید اول اجازه از او دارد بواسطهٔ تلامذهٔ او
و شیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم و از جمله اشعار این بزرگوار که
بخط شهید اول یافته شد قد کنت ابکی و واری منک دانیه فحق ذلک ادشطت بک الدار
ابکی لذکرک سترا تم اعلیه فلی بکاء ان اعلان و اسرار -

در احوال امیر زاهد ورام بن ابی الفراس

قبب امیر زاهد ورام بن ابی الفراس المالکی الاشتری از اولاد مالک بن حرث اشتر
نخعی که از صحابهٔ امیر المومنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاؤس و ابن ادریس
است و در نزد شیخ محمود حمصی درس خوانده و شیخ منتجب الدین سابق در نزد ورام درس
خوانده و امام فخر رازی از سنیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس برمی آید
و شهید اول روایت کرد از محمد بن جعفر مشهدی از او و او است صاحب کتاب مجموعه و کتاب
تنبیه الخواطر و نزهة النواظر مگر انیکه در اوغث و سمین هر دو میباشند سید بن طاؤس در کتاب
ملاح السائل نوشته که جد من ورام بن ابی فراس از کسانی است که اقتدار بفعلش میشود
و او وصیت نمود که نگین عقیقی را برای او اسامی دوازده امام نقش کنند و او بعد از وفات
بر دهان او بگذارند سید بن طاؤس میفرماید که من نیز نگین عقیق کندم الله ربی و محمد نبی و علی
وصیت الایمه الاخر هم ابمنی وسیلتی و وصیت کردم که او را بعد از موت در دهان من گذارند
تا در نزد سوال ملکین در قبر جواب انها باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاؤس
بود و شاید که تخصیص عقیق برای ان باشد که پیغمبر یعلی فرمود که ای علی انگشتر عقیق
بدست کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای
تو و ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت -

شیخ سید عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبی فاضل و جامع بوده و از
او اجازه دارد شیخ شاذان بن جبرئیل قمی و برادرش سید عز الدین ابو حامد محمد

ابن فقیه متکلم محقق مدقق ابو القاسم عبد الله بن علی بن زهره حسینی و محمد مزبور از پدر خویش علی نیز اجازه دارد و محقق اول از سید محمد مزبور اجازه دارد و سید حمزه را تالیفات بسیار است مانند کتاب غنیة النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحه بصفحه و ورق بورق احکام ذکر کرده ازان پس میگوید کل ذلک للاجماع مجملا از کثرت دعوائے اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع دیگران تعارض کند اجماع ابن زهره موهون خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است و سبب وهن او انیست که در غالب مسائل خلافیه دعوای اجماع میکند و این باعث وهن و وهم و عدم حصول ظن بانست و بعضے گویند که سید بن زهره حضرت صاحب الامر را ملاقات میکرده و از انجناب احکام می شنیده بالمشافهه لیکن قدرت نداشت که از انست ما مام دهد لهذا ان احکام را نوشت و دران اجماع ادعا مینمود تا از او به پذیرند لیکن مخفی نیست که این قسم خالی از تدلیس نمیست و الله العالم و او را تالیفات دیگر نیز هست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرة العترة الاخیار مسئلة الرد علی المنجمین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذلک —

در احوال شیخ ابو منصور

قید احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی و او است مراد از طبرسی در مقام طلاق و اما صاحب تفسیر مجمع پس ازان تعبیر میکنند به ابو علی طبرسی و او عالم فاضل ثقه است و اجازه دارد از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد دوریستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ زین الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی سروی و شیخ طبرسی صاحب کتاب احتجاج است از جمعی متاخرین نسبت داده اند کتاب احتجاج را بشیخ ابو علی طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد امین محدث استرابادی و صاحب رساله مشایخ الشیعه و محمد بن ابی جمهور محساری در کتاب عوالی اللیالی و این نسبت اوضح من الشمس و ابین من الامس غلط فاحش است —

در احوال محمد بن ادریس

فقیه محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجلی ربعی حلی شیخ فاضل کامل محقق مدقق عین الاعیان و نادر الزمان فخر الدین ابی عبد الله او دختر زاده شیخ و رام بن ابی فراس است چنانکه بعضے گفته اند و جد مادری او دختر شیخ طوسی است چنانکه بعضے دیگر گفته اند و شیخ اسد الله کاظمینی اول را ذکر کرده است و گفته است که این غریب است و مؤلف کتاب ثانی را غریب می داند چه

تالیفا

ملاقات امام

بحسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر زاده شیخ طوسی باشد و او باب طعن بر شیخ مفتوح کرده
ولذا محقق و علامه و شیخ محمود جمیعے بر ابن ادریس تشنیع و طعن دارند و باو بے اعتنائی نموده اند
و ابن داؤد در کتاب رجال او را در قسم ضعفا نوشته چه او کتاب خود را برد و قسم کرده
اوّل در محمد و حسن دوم در ضعفاء و ابن داؤد گفته که او شیخ فقهاء حلّه بوده متقن علوم بود و
کثیر التصانیف بود لیکن اعراض از اخبار اهلبیت کرده بالکلیه ولیکن شیخ منتجب الدین و دیگران
او را مدح نموده اند و او در نزد فقهاء بلقب فخل العلماء اشتهار دارد و متاخرین بر او اعتماد
کرده اند و تا عمل باخبار احاد نکردن باعث قدح او نمی شود چه سید مرتضی و دیگران نیز باخبار
احاد عمل نمیکرده اند و اما طعن بر شیخ فضولیس با اول قارون کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر
استادش صدوق طعن بسیار دارد بنحویکه میگوید غلط و شیخنا ابو جعفر و در باب قضا و قدر صدوق
حدیثی نوشته و او را معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را نمی نوشت و معنی نمی نمود
و شهید اوّل در اجازه خود از ابن نما و سید فخار بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان مصنفات
امام علامه شیخ العلماء و رئیس المذاهب فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس و شهید ثانی در
اجازه اش گفته که مرویات شیخ علامه محقق فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس العجلی با اینکه قول
ابن داؤد که او شیخ فقهاء حلّه بود با تضعیف بعد با هم منافات دارند و ابن ادریس روایت
میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مسافر از شیخ الیاس بن هشام حایری
از خال حسن بن الشیخ و بلا واسطه نیز اجازه دارد و صحیفه کامله را و ظاهر اینکه اجازه پسر شیخ او را
در حال طفولیت ابن ادریس بوده و از تالیفات او کتاب سرایر است و غیران و در السنه فقهاء تعبیر
مینمایند از او بسهل و عجلی و متاخر و فاضل اگرچه غالب انست که فاضل را اطلاق بر علامه می نمایند
علامه محقق را نمیخوانند و ابن ادریس در بیست و پنجمالگی بسر حد اجتهاد رسید و این کثیر الوقوع است
چه این فقیر نیز در بیست سالگی باستخراج مسائل پرداختم۔

در احوال حسن بن علی

فقیه حسن بن علی بن داؤد صاحب کتاب رجال است و در ان مسلکی عجیب اختیار کرده که پیش از ان
کسی بر ان سیر ننوشته جز انکه در ین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال بدان اقرار
نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را خوانشی غیر بد و نه است و او از شاگردان محقق است و شهید ثانی
در اجازه کبیره گفته تقی الدین حسن بن علی بن داؤد حلّی صاحب تصانیف بسیار و تحقیقات بیشمار است

از انجمله کتاب مجالس است و برای او ست از تصانیف در فقه نظما و نثرا مطولا و مختصرا و در منطق و عربیت و علم عروض و اصول فقه مقدار سی کتاب که همه در غایت جودت می باشند و شهید اول این نحو او را توصیف فرموده سلطان الادباء و ملک النظم و النثر مبرد در نحو و عروض نقی الدین ابی محمد حسن بن داؤد و ابن داؤد خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه ششصد و چهل و هفت است -

در احوال نجیب الدین

فقیه نجیب الدین ابو ابراهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابو البقاء هبة الله بن نما فقیه مذهب و علامه ان زمان است چنانچه شهید اول و شهید ثانی همین عبارت تعبیر کرده و محقق اول صاحب شرائع این بزرگوار اجازه دارد و فاتش بعد از عود از زیارت غدیر در ذی الحجه از سال ششصد چهل و پنج بوده و او را پسر فاضل است نام او شیخ جعفر است و کتاب مقتل حسین که مسمی بمثیر الاحزان است از تالیفات او است و برای شیخ جعفر پسر است فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش دارد و از جدش و از برای احمد نیز پسر فاضل است دان شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین احمد است و اجازه دارد از شهید اول و از یحیی بن سعید -

در احوال سید شمس الدین بن فخار

فقیه سید شمس الدین بن فخار بن معد بن فخار بن فخار الموسوی الحائری عالم و فاضل و ادیب و محدث بود و محقق اول از او اجازه دارد و از جمله تالیفات این بزرگوار کتاب مزار مذاهب است در تکفیر ابی طالب و ان نیکوست و او از ابن ادریس روایت می کند و اجازه دارد همچنین از شاذان بن جبرئیل قمی اجازه دارد و ابن ابی الحدید عنید در شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف کرده و گفته که سید فخار بن معد کتابی به نزد من فرستاد که در ان اسلام ابی طالب را اختیار کرده بود پس ابن ابی الحدید در پشت ان کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت بدون اینکه اسلام ابی طالب را اختیار کند و محمد بن احمد بن صالح بستی از او اجازه دارد -

در احوال عربی بن مسافر

فقیه عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد از استادش الیاس بن هشام حایری از پسر شیخ احمد شیخ الیاس فاضل و محدث بود -

فقیه ابو علی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طائفه عالم و فاضل و فقیه و محدث بوده اکثر

و مباحثه از اوئی اجله و او در زمان امیر معز الدوله ابن بابویه بست و برای کتابت در اجوبه مسائل معز الدوله کتب بسیار نیکو نوشته است اگرچه مذهب او جواز عمل بقیاس بود و از این جهت کتب او متروک گردیده و ملا عبد الله تونی در وافیه الاصول گفته که ابن جنید از قول بقیاس رجوع کرده و وفاتش در سال سیصد و هشتاد و هشت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ خود شنیدم که میگفتند که نزد او مالی از صاحب الامر بوده و شمشیری نیز بود و او در ان باب وصیت بجاریه خود کرد و آخر ان مال و شمشیر ضایع شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوای نیابت خاصه داشته و این سخن محض کذب و افتراست بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عامه با ابن جنید نسبت داده است و العیاذ بالله که انجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهای او کتاب تهذیب الشیعه است و ان بیست مجلد و بیست جزو است و مشتمل بر کتب فقه است و از او مختصر نیز کرده که مسمی باحمدی در فقه محمدیست و علامه نهایت در مقام مدح ان کتاب برآمده و گفته که یافتم بخط سید سعید صفی الدین ابی جعفر محمد بن معد موسوی که روایت میکند از همدانی قزوینی برهان الدین از شیخ منتجب الدین و علامه روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته که او مطالع شد بر مقنعه مجلد نکاح از تهذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نهایت بلاغت و جامع فروع و اصول و استدلال و اقوال است -

در احوال سلار بن عبد العزیز

فقیه سلار بن عبد العزیز و یا سالار بن عبد العزیز بنا بر اختلاف نسخ متکلم و فقیه و از تلامذه شیخ مفید و کنی با یوب علی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود که بنیابت از مرتضی درس میگفت چنانکه شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند که به نیابت مفید درس میگفت یعنی او قائم مقام شیخ مفید را عذری بود او به نیابت شیخ بجای او می نشست و درس میگفت چنانکه شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده سلر گفته است و ابو الفتح بن برهان گفته که من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخر امر از ضعف و پیری چنان شده بود که قدرت بر بسیار سخن گفتن نداشت پس درس را که میخواست بگوید بر لوحی می نوشت و بر شاگردان میخواند و از اهل دیلمیان گیلان بود چنانکه تعبیر از او بدیلمی شاهد بران است و از اهل طبرستان بود چنانکه شیخ اسد الله کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند که از علماء حلب بوده و از جمله کتب سید مرتضی مسائل سالاریه است که در جواب مسائل او نوشته است و او از مشایخ بصریین شیخ طوسی

و شیخ حسکا جد منتجب الدین و شیخ عبد الجبار راوی و غیرایشان است و او را تالیفات است مانند کتاب ابواب و فصول در فقه و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و رد بر ابی الحسن بصری در رد برنصاری و تذکره در حقیقت جوهر و در بعضی از کتب نظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از تالیفات او کتاب مراسم است در فقه ۔

در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج آمش عبد العزیز بن نحریر بن عبد العزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نور الله مرقده انسامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی در طرابلس قضاوت مینمود و ملقب بلقب المومنین و سعد الدین است و کنیه اش ابو القاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز درس خوانده و برای او مصنفات است مانند مذهب و معتمد و روضه و معتبر و عماد المحتاج در مناسک حاج و جواهر و معالم و کامل و شرح جمل العلم و العمل سید مرتضی و خلیفه شیخ بود در بلاد شامیه و از شیخ اجازه دارد و از جانبش اجازه دارد و ظاهر اینکه از کراجکی نیز اجازه داشته و در او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در نزد اوائل انها قاضی را شیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است در حمل و عقود و قاضی از مشایخ عبد العزیز بن ابی کامل است و از مشایخ شیخ حسکا است و از مشایخ شیخ عبد الجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی است ۔

در احوال ابو الصلاح الحلبی

فکر تقی بن نجم حلبی است یا تقی الدین بن نجم یا نجم الدین و او عمده فقهاء و متکلمین است و از تلامذه مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یرو عن الائمه که تقی بن نجم الدین حلبی ثقه است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتهی و در نزد سلار نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه به نزد سلار رسله استفساری می نمود مذیفر مود که نقی در نزد شما است و او از مشایخ قاضی عبد الرحمن رازی و شیخ فقیه صالح ثابت بن احمد بن عبد الوهاب حلبی و غیرایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطائفه در کتاب رجال ذکر کرده از انجمله است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایه در فقه و شرح ذخیره مرتضی و تقریب المعارف و العمده الشافیه و الکافیه و گاهی فضائی او را بتشهیر باسم و گاهی بکنیت و گاهی بلفظ الحلبی مے نامند ۔

در احوال عبد العزیز بن کامل طرابلسی

فائط عبد العزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البراج و در انجا قاضی بوده و فاضل و محقق و فقیه و عابد بود و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البراج و کراجکی و جلبی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر انیکه این سخن فاسد است -

در احوال محمد بن علی بن عثمان کراجکی

قل محمد بن علی بن عثمان کراجکی قاضی ابو الفتح یا ابو القاسم نزیل محدث و فقیه و متکلم و صاحب کنز الفوائد و اکابره تلامذه مرتضی و شیخ و دیلمی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح جمل مرتضی و منهاج در مناسک حاج -

در احوال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی

قلا محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی و کش بفتح کاف و تشدید شین معجمه بلدیست معروف از بلاد ماوراء النهر و بلدیست بزرگ که شش فرسخ در سه فرسخ است و کنیت ابا محمد عمر و بفتح عین است بصیر باخبار و رجال است ولیکن روایت الضعفاء داشته و با عباسی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او اغلاط بسیار است چنانچه علامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینجا که گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داد ما را جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبد العزیز از عمر و کشی و در لور لو گفته که ان کتاب کشی بما نرسیده و انچه موجود و متداول است کتاب اختیار کشی است که شیخ طوسی انرا نوشته و منتخب از کشی کرده و اسم انرا اختیار کشی گذاشته و انرا شیخ ابراهیم بن حسن جزائری بر حروف معجم ترتیب داده و شیخ عبد الله بن صالح گفته که شیخ داود مذکور ادیب صحیح الاعتقاد صالح بوده مخلص در محبت اهلبیت بود و ترتیب کتاب اختیار کشی و بجائی داده لیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد جلد میشود و انها را وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بودند اگر ایشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر بود و عم او خصوصا در عربیت و ان شیخ داود ری است که معاصر با شیخ عبد الله بن صالح بود و موسوم باسم جدش بود و قبر

شیخ داود جد در جزیرہ در حجرۂ شمالیہ ست باقر پسر شیخ علی ۔

در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العبّاس نجاشی معاصر شیخ طوسے و مرتضی بودہ و از تلامذۂ شیخ مفید ست وحسب او نجاشی اہوازی میرسد کہ صاحب رسالہ از حضرت صادق ست و علّامہ در خلاصہ گفتہ احمد بن عباس بن محمد بن عبد اللہ بن ابراہیم بن محمد بن عبد اللہ بن نجاشی والی اہواز او خدمت حضرت صادق کتابتے نوشت واز او سوال کرد ان جناب رسالہ نوشت و بدو فرستاد و ان رسالہ معروفہ ست و احمد را کنیت ابو العبّاس ست ثقہ و معتمد علیہ ست و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چہار صد و پنجاہ و پنج در ماہ جمادی الاولے بودہ ۔

در احوال شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبید اللہ

قلج شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبید اللہ و یا عبد اللہ ابن ابراہیم غضائری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسے ست و شیخ طوسی از او اجازہ دارد و او در نصف صفر از سال چہار صد و یازدہ وفات کردہ و نجاشی ہم از او استماع کردہ و اجازہ از او داشتہ و ابن قولویہ از مشایخ اجازہ اوست و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کردہ ست پس اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او موہون ست و اما توثیق او در اعلی درجہ وثاقت ست چنانکہ در منظومہ دُرّیہ و غیران ذکر کردیم ۔

در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلد محمد بن احمد بن سلیم با سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فاخر و غیبت صغرا و کبرے را ادراک کردہ و شیخ نجاشی بدو واسطہ از او روایت داشتہ و ابن قولویہ بلا واسطہ ۔

قلہ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کراجکی ست

در احوال محمد بن محمد بصری و مکنی

قلو محمد بن محمد بصری و مکنی با بو الحسن ست و از سید مرتضی اجازہ دارد و او از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی و او اجازہ دارد از پدرش جبرئیل بن اسمعیل او از بصروے ۔

در احوال محمد بن حسین

قلز محمد بن حسین صاحب شرح نہج البلاغۃ منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین ست و او از

علما متقدمین وغیرا و مدحی ست —

در احوال حسین بن علی بن محمد

قلج حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین ست و صاحب تالیفات ست مانند تفسیر روضته الجنان در بست جلد و فارسی ست و فاضل بحر بر مسلم ست و فخر الدین رازی بسیار از مطالب او را دزدیده و در تفسیرش نوشته است و او معاصر صاحب کشاف بود —

در احوال سعید بن هبته الله بن حسن مکنی

قلط سعید بن هبته الله بن حسن مکنی با بو الحسین و یا ابو الحسن ملقب بقطب الدین استاد محمد بن علی بن شهر آشوب ست که معتبر بسروی ست و منتجب الدین و سید رضی الدین از او اجازه دارند و از شیخ ذو الفقار و شیخ محمد و شیخ علی ابنی علی بن عبد الصمد نیشاپوری اجازه دارد همچنین اجازه دارد از پدر محمد و علی که علی بن عبد الصمد باشد و از تالیفات او است خلاصته التفاسیر در ده جلد و مغنی در شرح نهایه شیخ در ده جلد و مستقصی در شرح مبادی مرتضی در سه جلد و شرح نهج البلاغه در دو مجلد و در قبرستان بزرگ قم مدفون ست و آهش بر سنگی نوشته و بر بالای قبر او ست و این فقیر چند بیت در قم اقامه داشتم هر روز بزیارت او میرفتم و او را سید فاضل بود و پسر شیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین که عالم صالح بود دوم شیخ ظهیر الدین ابو الفضل محمد که فقیه ثقه عدل بود سوم شیخ محمد ابو الفضائل که فاضل عالم بود —

در احوال محمد بن علی بن حمزه طوسی

قم محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهدی معروف بطوسی و مشهور بابن حمزه ملقب به عماد الدین مکنی با بو جعفر و از تالیفات او کتاب وسیله ست و واسطه و شرایع و مسائل در فقه و همان کتاب اول مشهور ست و در ندرت از او تعبیر میکنند به عماد طوسی —

در احوال محمد بن جهم یا جهیم اسدی

قما محمد بن جهم یا جهیم اسدی حلی ربعی و کاهی گفته میشود ابن علی بن جهم و ابن علی بن محمد بن جهم و ملقب بمفید الدنیست و در وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیر الدین طوسی گفته که اعلم با وصوبین ابن جهم و یوسف بن مطهر ست و ابن جهم اقدم مشایخ اجازه علامه ست و سید عبد الکریم بن طاؤس از او اجازه دارد —

در احوال ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ

قسم ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ صاحب کتاب اشارۃ السبوی معرفت حق ست در اصول دین و فروع دین تا امر معروف و صاحب کشف الشاہ کہ نقل قول از اشارۃ می کند ہمین کتاب ست و تاریخ نسخہ ازان کہ در نزد صاحب مقابیس بود ہفتصد و ہشت ست ۔

در حال حسن بن ابی طالب یوسفی

قسم حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عزالدین فاضل کامل و تلمیذ محقق ست و شرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشتہ ست و ان شرح موسوم بکشف الرموز ست و در کشف الشاہ نقل قول بسیار ازاو نمودہ ۔

در احوال محمد بن علی بن محمد جرجانی

قسم محمد بن علی بن محمد جرجانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر علامہ و از تالیفات او ست شرح نافع و شرح مبادی و غیران ۔

در احوال علی بن محمد بن قاشی

قسم علی بن محمد بن علی قاشی نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامہ و شہید بر او ثنا و ستاد و بعضے مطالب ازاو نقل کردہ و ابن معیہ ازاو اجازہ داشتہ و مبالغہ در مدح او کردہ و او را حاشیہ ست بر شرح تجرید اصفہانی و حاشیہ بر شرح شمسیہ رازی و شرح طوالع بیضاوی و رسالہ لطیفہ کہ مشتمل ست بر بسپت ایراد بر تعریف امارت از قواعد علامہ ۔

در احوال محمد بن شجاع القطان

قسم محمد بن شجاع القطان شمس الدین الانصاری الحلی صاحب کتاب معالم الدین فی السنین و او را اجازہ دارد از شیخ مفید و از شہید اول ۔

در احوال احمد بن محمد بن فہد

قسم احمد بن محمد بن فہد جمال الدین صاحب مہذب و عدۃ الداعی و کنیت او ابو العباس ست و کتاب موجز و مقتصر از اوست و او را اجازہ دارد از شیخ مقداد و از او اجازہ دارد شیخ علی بن ہلال جزائری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائی ۔

در احوال مفلح بن حسین سمیری

قسم مفلح بن حسین سمیری اجازہ دارد از ابن فہد و موجز او را شرح نوشتہ مسمی بکشف الالتباس

وشریح شرحے نوشتہ مسمی بغایۃ المرام وپسرش شیخ حسین بن معلح فاضل عالم عابد وصاحب تالیف بود

در احوال جواد بن سعد بن جواد

قمط جواد بن سعد بن جواد معروف بکاظمے واز اعاظم تلامذۂ شیخ بہائے واز تالیفات اوست شرح زبدۃ الاصول شیخ بہائی وشرح خلاصۃ الحساب ومسالک الافہام بسوی ایات احکام وفوائد علیہ در شرح جعفریہ وغیرانیہا۔

در احوال میر فیض اللہ بن عبد القاہر

قن میر فیض اللہ بن عبد القاہر بن ابی معالم حسنی تفریشی عزوی ومعروف بہ تفریشی است واز تالیفات شاذ است انوار قمریہ در شرح اثنا عشریہ وتعلیق بر مختلف ومعاصر صاحب معالم ست واز شیخ محمد پسر صاحب معالم اجان دارد وصاحب وسائل روایت کردہ از خال پدرش شیخ علے از میر فیض اللہ۔

در احوال رفیع الدین محمد حسینی

قنا رفیع الدین محمد حسینی نائینے فقیہ حکیم متکلم وصاحب تعلیق کافی وتعلیق مختلف غیرانیہا است وصاحب وسائل اجان ازاو دارد بواسطۂ ملا محمد باقر مجلسے صاحب بحار۔

در احوال سید عماد الدین ابو الصمصام

قنب سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازہ دارد از سید مرتضے وشیخ طوسے واز او اجازہ دارد سید فضل اللہ علی راوندی واین بزرگوار زیادہ از صد وپانزدہ سال عمر کرد۔

در احوال سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری

قنج سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری فاضل وعالم وادیب اریب لبیب حسیب نسیب جدت ادراک اورا نصیب وپسرش سید ولی اللہ از افاضل علماء ونوادہ اش سید عبد اللہ از اکابر فضلاء اعقاب واخلاف اشراف ان علم عیلم ہمہ ارباب کمال اکنون مدار بزرگی زان زمان تا این اوان در خانوادۂ ایشان در لرستان وانجناب صاحب عربیت ولغت ودرائی علم حدیث ومسلکش مسلک اخباری ودر خدمت چند نفر از اعیان علماء تلمذ کردہ مانند آقا جمال خوانساری وملا محسن فیض وشیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شہید کہ صاحب تعلیقہ بر شرح لمعہ جد او است واخوند ملا محمد باقر مجلسے وتلمذ او در خدمت مجلسی زیادہ

از دیگران بهتر بود او خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با انیکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته
بین الفت و محبت و آشنایی بیش از دیگران داشته بنحویکه غالبا شبها مرا در کتاب خانه باخود
نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بحار و بسیار مزاح بود و با انیکه نهایت شوخ و خوش مشرب بود
چنان هیبتی داشت که هر وقت که میخواستم داخل بر او شوم از هیبت او دلم میطپید و در دم در
حجره ی توقف مینمودم تا انیکه آرام میگرفتم از آن پس بر آن جناب داخل میشدم و همچنین تذکر داد

در کرامت سید نعمت الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر آخوند ملا صدرای در انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه
رمضان و ظاهرا انیکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار و خشوع و تضرع روی داده پس
در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرای وسیعی ایستاده ام و در آن صحرا کنیسه است و مردم از هر
طرف بسوی همان خانه میروند پس منهم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر در آن خانه نشسته
و برای مردم مسائل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است
پس من صفوف را شکافتم و به نزد پیغمبر شدم و عرض کردم که ای جد بزرگوار ما دعا ر رسیده که فرموده
اید در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک تا آخر دعا ذکر نشده
با اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب و این فقیر اسم علیرا هم باسم شما ذکر میکند و میترسد که شاید
بدعت در دعا گذاشته باشد زیرا که از شما نقل نشده مگر همان نحوکه در اول بشما عرض کردم پس آن جناب
دو انگشت مبارک را مقرون نمود و بهم چسپانید و فرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدنیست پس از خواب
بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز در آن بود و سید مزبور در احوال خود
رساله نوشته هست که خالی از ظرائف و طرائف نیست چه سید بسیار شوخ و مزاح بود مانند شیخ بهائی
و مجلسی کتابی در مزاح نوشته چنانکه تعلیقه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن و مرغوب
طباع طلاب هست و کتابی نوشته مستمی بمسکن الشجون در فرار از وبا طاعون و چون احوالات
او خالی از نصیحت و تذکیر و تحریص طلاب نیست لهذا مذکور میشود ـ

در بدو تحصیل سید

و چون این کتاب را مصدر باسم سید ساداتی ابراهیم نمودیم لهذا ختم آن هم بنام نامی
سید بزرگوار سید نعمت الله مینمائیم و آن جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار و پنجاه هجری
بوده الان سی و نه سال از عمرم گذشت و در این عمر قلیل چه قدر از مصائب بمن روی داده

چون پنجسال از عمرم گذشت و با کودکان بطور لعب اشتغال داشتم پس روزی با رفیقم در عرصه ملاعبه نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیا تا نزد معلم رویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجه اعلی برسی پس من از ان سخن گریستم و انکار کردم سودی نه بخشید پس سوی معلم رفتیم و شروع بتعلم حروف هجا نمودیم چون روز دیگر شد من نزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را نمیخواهم بلکه میخواهم با کودکان بازی کنم پس مادرم بپدرم خبر داد پدر امتناع نمود پس من سعی نمودم که زود تر امر مکتب را انجام دهم تا بازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال انکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود چون قرآن را ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا رها کنند تا با کودکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من کتاب امثله را بگیر و بیا تا نزد مردی رویم که برای تو امثله درس بگوید پس من گریستم پس پدرم خواست که مرا اهانت کند -

در عصا کشی سید برای استاد کور

پس مرا به نزد مردکوری برد که امثله و بصریه و تصریف زنجانی را خوب می دانست پس ان مرد مرا درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و مبالغه در خدمت او کردم برای تدریس چون امثله و بصریه خواندم و خواستم که تصریف بخوانم پس نزد سیدی از اقارب ما رفتم که تصریف زنجانی را خوب میدانست و کافیه هم خوب میدانست پس تصریف نزد او میخواندم و در ایام درس هر روز مرا با خود بیاع میبرد و میگفت که علف را درو کن که الف ها را بها بخورند پس من علف می بریدم و او نشسته بود و صیغ صرف و اعلال و ادغام برای من می خواند پس ان گیاه و علف را پشته بزرگ می بستم و بالای سر میگذاشتم و بخانه او می بردم و بمن میگفت که بکسان خود ابر از علف چینی بکن چون زمان گیاه سر گذشت و داخل شد زمان کرم ابریشم پس من حمل کردم برای او تو تر او بر بالای سر میگذاشتم تا انیکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا سر تو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا مداوا کرد تا انیکه موی سرم بحالت اول برگشت چون از تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم پس بقریه دیگر رفتیم و در نزد مرد فاضلی کافیه خواندم پس روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامه بزرگ وارد شد گویا عمامه اش گنبد کوچکی بود و او در مسجد نماند که مرد عالمی است پس من نزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطرب شد پس من با دگفتم که بعد از انیکه این صیغه را

بالستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندید ند و آن شخص همان ساعت برخاست
و رفت و این کار مرا بران داشت که در صدد صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار
مینمایم از سؤال کردن آن مرد مؤمن لیکن حد می کنم خدایرا که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ
وقوع یافت پس مدتی در انجا ماندم و از آن بسوی شهر عثمار رفتم زیرا که شنیدم که در انجا مرد عالمی
و برادر مرحوم و مغفور که فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد آن عالم درس میخواند
چون بدانجا رسیدم دیدم که برادرم از انجا برگشت منهم با او برگشتم و بقریه خودمان آمدیم و از انجا
بشط بنی اسد رفتیم که در نزد مرد عالم که در انجا بود درس بخوانیم پس در انجا مدتی ماندم
پس ازان بقریه خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی خویش رفت پس گفتم بپدرم که من
میخواهم که سفر بکنم و بسوی برادرم بجویره روم برای طلب علم پس پدرم مرا بشط سماب آورد
و در کشتی نشستیم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود
جز بقدر انکه کشتی عبور کند و دران زمان گرما هم بشدتی بود و ازان نیز پشه بسیار بیرون
آمدند که هر یک مانند زنبور بودند و بهر کجا که نمیش میزدند ان مقام ورم میکرد و دران راه جماعتی
از اهل کامیش منزل داشتند پس انها را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر بر ایشان
وارد شدیم و صاحب خانه برای ما نانی نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاردیم پس در انتظار عشا
ماندم تا وقت خواب شد غذائی نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیلی
از شب گذشت صاحب خانه نزد ما آمد و گامیش خود را باسامی ایشان ندا نمود ان حیوانات
نیز دوان دوان من از شخصی استفسار کردم که این شخص از این گامیش چه میخواهد گفت
میخواهد که انها را بدوشد و برای شما از شیر انها با برنج غذائی بسازد پس من گفتم که انا لله
و انا الیه راجعون و خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پیاله بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند
پس چیزی از برنج بر روی کاسه ندیدیم پس دستها بما را تا مرفق در میان ان کاسه بردیم
و ازان شیر نوشیدیم و ان بیشتر مایه زیادتی گرسنگی ما شد بلی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس
بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی جویره آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از
اکابر جویره مهمان بود و در نزد یکی از فضلا شرح جامی میخواند پس ما شریک او در درس شدیم و
باقی ماندیم و شرح جامی بردی میخواندیم بر شانه و این استاد هم خدمت بسیار از ما میگرفت
و اسمش شیخ حسن بود و هر یک از تلامذه را حکم کرده بود که اگر برای قضاء حاجت بسوی شط هر دو

بر دیم دو سنگ یا ذو اجرا از نزدیک قلعه ترک بیاورد پس بسیار بود که روزی چند دفعه میرفتیم و انها را می آوردیم و این حالت ما بود چون در نزد او سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند پس بنائی اورد و ما عمله بودیم و هر وقتیکه بجویزهٔ عتیقه میرفتیم و ارادهٔ میکردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهید که بی عمل و بی بار مراجعت کنید پس میرفتیم و از اهل ان جا بسیار دیگر میخرید و بما میگفت که ان را حمل کنید ما انها را برمی داشتیم و آب انها بر روی ما میچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد لیکن بسیار بود که کتاب را از دی مینمودیم و حواشی را نسخه میکردیم و این احوال او با ما بود و با انحال ما بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم و انجناب بسیار حریص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوهر دختر اش رفت که هیچ قربی در نزد ایشان نداشتند مجملا این حال ما بود در درس -

در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه با کل ان بود که ما در خانهٔ یکی از اکابر انجا منزل داشتیم و در اکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث مینمودیم چون بمنزل ان مرد میرفتیم میدیدیم که ان ها از غذا فارغ شده اند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود برمی داشت و بهمان نحو خاک آلوده تناول مینمود و از من احوالش را مستور مینمود از راه خجالت و حیا و من هم مانند او کردم پس روزی امدم و رفیقم را طلب داشتم دیدم که پوستها را جمع کرده و در زیر در نشسته و انها را میخورد با انیکه انها خاک آلوده بود ند چون من انرا دیدم خندیدم پس گفت که چرا خندیدی گفتم که مرا همین حالت است و هریک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان مینمودیم پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس هر روز با هم این پوست خربزه را جمع کنیم و با آب انرا بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بروشنای ماه مینمودیم و من فنون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند انها پس چون شبها ماه داشت من مطالعه بسیار مینمودم و اگر شبها بدون ماه میشد من مکرر میگردم فرائت فنون را فراموش نکنم و اهل مجلس مرا نشستند و منهم با ایشان می نشستم و اظهار میکردم که درسم صداع است پس سر را در میان دو زانو میگذاشتم و این فنون را فرائت میکردم و چنین بود حال من

پس مدتی از جزائر آمد و گفت که ما در شما طالب دیدار شما است پس با همراه او

آمدیم و مدتی کم در انجا ماندیم و از انجا بسوی جزیره مراجعت نمودیم پس مردی از اهل جزایر را دیدیم که میخواست که بسوی شیراز برود پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من با امرد دیگر بجزایر آمدیم پس بسوی جزیره رفتیم دیدیم شخصی از اهل جزایر را که بشیراز میرفت پس برادر مرحومم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بجزایر رفتم و ماه مبارک رمضان بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من با امرد در کشتی سوار شدیم و قصد مصر کردیم چون بکشتی سوار شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که من جامه خود را میگیرم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب باشم تا مرا کسی نه بیند پس چنین کردم تا بجائی رفتم که دانستم اینکه کسی مرا طلب نمی کند پس بکشتی سوار شدم و در اثنای طریق جمعی را دیدم که در کنار شط بودند و ما در وسط بودیم پس شیخی که با ما بود فریاد زد که شما از اهل سنت میباشید و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس آن شیخ گفت خدا لعنت کند فلان و فلان و فلان را ایا نمی دانید که فلان بود پس ایشان فریاد بدشنام برآوردند پس اهل کشتی فریاد کشیدند بر ایشان و کشتی میرفت و ایشان از کنار شط میرفتند و ما را سنگ میزدند با این احوال نا نصف روز رفتیم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در آن زمان حسین پادشاه بود پس در انجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجلاء سادات پس مدتی کم در انجا ماندیم پس والدم آمد که ما را بجزایر برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتیم و از کشتی بیرون آمده و من و برادرم مالی کرایه کردیم و در راه کوهها بود پس با پائی برهنه ان راه را طی کردیم و من پانزده ساله بودم و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه ان شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و جا میخواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در انجا بود پس ان شیخ گفت که این راه را بگیرید و بگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و این سخن را تقطیع کردیم پس یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را ان دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه منصوریه ان دیگری میگفت که میخواهیم پس بان مدرسه رسیدیم پس من نشستم و برادرم داخل مدرسه شد و هر طلبه که بیرون میامد و مرا میدید و ان تازه راکه در من میدید بر من رفت میگرد پس چون صدیق ما را پیدا کردیم در حجره او نشستیم و روز دیگر بزیارت رجل فاضل رفتیم که در انجا بود ما لک درس میگفت پس بر او سلام کردیم پس برخواست و ما را بشت ستون مسجد برد و گوش

بدرفت وگفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب بگردانی در ریاضت دوست
داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گرفتم و از
دوستان عزلت گزیدم و در زمان قرائت او با آمد بسوئے متولی مدرسه پس چیزی قلیل برائے
ما معین ساخت که بهیچ وجه کفایت حال ما نمی نمود پس در نزد ان شیخ مشغول مدرس شدیم و در نزد
غیر او نیز مشغول مدرس شدیم چون مدتے کم گذشت برادرم وصدیقم گفت که بهتر آنست که بخزائر
برگردیم زیرا که معاش ما کفایت نمیکند من گفتم که من باجرت کتابت میکنم برائے معاش من و کاغذ
من و انچه مدان محتاج میباشم و با این حال چار درس میخواندم و بعد از قرائت از آنها درسی میکردم و تصحیح میکردم
به تنها و حالت من ان بود که در وقت گرمای تابستان طلاب در بام مدرسه میخوابیدند و مینشستند
و من در حجره را می بستم و شروع مینمودم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا انیکه موذن قریب
بصبح مناجات میکرد پس روئی خود ابر روئی کتاب میگذاشتم و میخوابیدم چون صبح طلوع
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موذن اذان ظهر میگفت انوقت بمدرس
میرفتم و درس را میخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نان وا میگرفتم در راه از ان میخوردم
و راه میرفتم و در اغلب از اوقات نان نمییافتم پس تا شب باقی میماندم و اکثری از احوال چون شب
داخل میشد شک میکردم که نان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطرم می آمد که چیزی نخورده ام
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفهٔ بلندی گرفته بودم که در هائے متعدد داشت پس
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب را میگرفتم و مطالعه مینمودم و هر وقت که ماه روز میزد و از ان مکان
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و تا مدت دو سال همین اصول اشتغال داشتم پس چشم
ضعیف شد تا این زمان بضعف خود باقیست و یکدرسی داشتم که حواشی ان را بعد از نماز صبح
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهائی من میریخت و من ملتفت نبودم تا سه
سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح اللبیب بشرح تهذیب در علم نحو که من
ان از تصنیفات شیخ بهاء الدین محمد بود تغمده الله برحمته و در ان وقت شرحے بر کافیه نوشتم
پس علوم عربیت را در نزد مرد فاضلے از اهل بغداد میخواندم و اصول را در نزد مرد محققے از اهل
احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین قدمین شاه ابو الولے و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مرد
فاضل از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم و در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی وان درس را
و دیگران میخواندند و من استماع مینمودم پس چون نزد شیخ میرفتیم هر پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

کن تا انیکه می نشست در نزد قاری و ما را سبق میخود و بر درس و بر فهم معنی ان از مطالعه نکند و اتفاق
افتاد که خبر فوت جماعتی از اعمام ما و اقارب ما رسید پس ان روز را در عزای ایشان نشستیم و بدرس
نرفتیم پس استاد از حال ما سوال کرد با گفتند که ایشان در مصیبتی میباشند پس روز دیگر بدرس نرفتیم
پس راضی نشد که درس ما را بگوید و گفت خدا تعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس نگویم چرا
دیروز بدرس نیامدید پس حکایت حالت را باو کردیم او در جواب گفت که سزاوار ان بود که شما
بدرس بیائید و بعد از خواندن درس روید و بغزاداری خود اشتغال نمائید و این پدر شما است
که خبر فوت او هم خواهد رسید پس باید درس ما دست بردارید پس ما قسم خوردیم که ما درس را قطع نمی
کنیم در هیچ روز اگر چه مصیبتهای بسیار ما رو کند پس راضی شد که درس گویدان هم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که ما در نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئله دران اتفاق افتاد که خالی از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس ما گفت که مطالعه کنید
امشب این مطلب را پس هر که صباح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان نا فلان مکان سواره برود چون صباح نزد او رفتیم و رفقا هر یک ان مسئله را تقریری
کردند پس بمن گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر ان مسئله بنحوا یکه فهمیده بودم نمودم استاد گفت
که همین صواب است و انچه این جماعت گفتند غلط بود پس بمن گفتند که انچه درین مسئله
بخاطرت آمد املا کن تا من ان را بر حاشیه کتاب بنویسم پس من برا و املا کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد بمن گفت که بر پشت یک یک سوار شو تا بمکان پس یک یک را بر دوش گرفتند
تا بان مکان بردند و این قسم حالت ان استاد بود پس استاد من دران روز مرا نجا نه برد و گفت
که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس ازین که عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که ان استاد بسوی هند سفر کرد
و مدار حیدر آباد هند بر او شد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیری که شیخ عبد العلی حویزی
از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبد العلی زنده است تفسیر او بقیمت یکفلوس نمی ارزد
و چون او وفات کند اول کسیکه ان را باب میخرد من خواهم بود پس این رباعی را خواند —

ق لفقی بنگر فضل لفقی تو گاو نخلا فاذا ما ذهب لج به الحرص علی نکتة یکتبها عنه بماء الذهب

و نظر این سخن اینکه مردی از فضلاء اصفهان کتابی نوشت پس ان کتاب مشهور نشد و هیچکس
ان را استنساخ نکرد پس یکی از علماء باو گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت ان مصنف در جواب

لفت کتاب بے او دشمنی ست چوان دشمن وفات کند ان وقت کتاب شهرت خواهد کرد گفت ان
دشمن کیست گفتم ان دشمن منم وان مصنف این سخن را براستی گفته ـ

در کرامت سید نعمت الله

ومن در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و در انجا از گرسنگی و مشقت انقدر بمن رسید که بجز
خدا کسی نمیداند و در خاطر من ست که من در روز چهارشنبه و پنجشنبه بسر بردم و هیچ چیز بغیر از آب
بدست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا در چشم تاریک شد پس نزد
قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم و بقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم و گفتم که من مهمان تو
هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سبد قوت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را احمد و
شکر نمودم و با این تعب و زحمت بسا بود که ببا غات میرفتم با اصحاب و علماء و یک هفته یا کمتر یا بیشتر
در انجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم و خدای تعالے در شیراز بمن منت گذاشت
با صحابے صلحاء نجبار علماء و با من موافقت در سن داشتند و از جمله ریاضات من برای تحصیل و
درس ان بود که رفیقی داشتم که در کنار شیراز منزل داشت و من در نزد او میخوابیدم برای انیکه
از روشنائی چراغ او مطالعه کنم و برای من درسی بود که ان را در پیش چراغ در اخر شب در مسجد
جامع میخواندم وان در طرف دیگر از بلاد بود و برمیخواستم و حال انیکه از شب بسیار باقی بود و عصای
برمیداشتم و میان منزل من وان مسجد بازار بسیار بود و در اخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بود
و در نزد هر دکان سگی بود که قریب بگوساله بود و محافظت دکان مینمود و من تنهای از ان راه
دور می آمدم چون ببازار میرسیدم دیوار را میگرفتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم
شروع میکردم بخواندن اشعار بصدای بلند تا سگ گمان نکنند که من در دم بلکه گمان کنند که من
از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد هر دکان بانسبه بسگی که در انجا بود حیله میکردم تا از او
خلاص شوم و چندی از زمان بهمین منوال گذشت و من در مدرسه منصوریه بودم و حجره من فوقانی
بود و دوست نداشتم که کسی نزد من آید و یا از نزد یک حجره من بگذرد و همیشه تنهای را دوست داشتم
و مدتی بهمین احوال بودم تا انکه پدر و مادرم بمن نوشتند که بیا بجزایر پس من و برادرم بجزایر آمدیم
چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوش حال شدند و دیگر انیکه هرگز در ان بلاد رفته بود
بدون علم برگشته بود پس والده ام گفت که باید تزویج کنید و باعث براین ان بود که تا در زمانیکه
تزویج نمودیم خواهیم در جزایر بسکنی نمود پس سخن والده پذیرفتم و از تزویج مدت بیست روز

در انجا ماندیم پس از روزی بزیارت مرد فاضلی رفتیم در قریه که انرا نهر صالح میگفتند پس چون جمع شدیم
و مباحثه در علوم عقلیه نمودیم ان مرد بمن گفت وا اسفاه بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهة قول ایشان که علم در فروج نساء ریح شد پس
این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که با اهل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس
که برخاستم خواهم بشیراز رفت پس استعفا در کلام من نمود برخواستم و بکشتی نشستم پس بجای
رسیدم که سلطان بصره و ملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان مدرسه
رفتم و برادرم از عقب من آمد و در انجا اقامه کردیم تا انیکه خبر فوت والد نعمده الله برحمته بما رسید
پس یکچاه یا کمتر در انجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب خود
و مقداری روی کار امد که با اصفهان مسافرت کردم و ماجراعات بسیار بودیم و در راه سرما چنان
شدت کرد که قریب بهلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت بانیکه باصفهان رسیدیم
و بمدرسه رفتیم که در ان زیاده از چهار حجره نبود و در یک حجره نشستیم پس چون میخوابیدیم و یکی میخواست
که بقضاء حاجت رود همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و انچه در نزد ما بود از جامه و غیران
فروختیم و عمدا غذائی شور میخوردیم برائی انیکه اب بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم بعنایت
خداوند عالم منت گذاشت بر من بمعرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامتش را مستدام
بدارد پس انجناب مرا بمنزل خود برده و در ان منزل چهار سال تقریبا ماندم و رفقای خود را نزد
او معرفی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس ان مدرسه کرد و ان مدرسه در قرب حمام شیخ بهائی
واقعست پس در اصفهان اقامه کردم و تقریبا مدت هشت سال در انجا تدریس کردم پس در
چشم من ضعفی پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کحال بودند هر چه مداوا ای
چشم کردند پس از روی ایشان خبر زیادتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من دانا ترم بدوائی

در کرامت سید نعمت الله

پس به برادرم گفتم که مرا اراده سفر مشاهد عالیه هست برادرم گفت که من هم با تو می ایم پس از راه
اصفهان رفتیم و چون ببلده کرمان شاهان رسیدیم و بمنزل ماروئیه رسیدیم که ان را هرون ایلکید
بنا کرده پس چون از کوه بالا رفتیم در بالای کوه باران آمد و هوای سردی بود و از سنگها پایا
می لغزید و کسی را قدرت نبود که بر بالای چهار پایان بنشیند از شدت سرما و باران پس من شروع نمودم

بقرائت آیة الکرسی پس پنج کس از اهل قافله بودند که آنها را از چهارپا افتاده و من بحمد الله تعالی بسلامت
رسیدم و دران منزل کاروان سرائی کوچکی بود که بهونات ان برای مرابط چهارپایان بود پس
اسباب و کتاب ها را درمیان طویله گذاشتم و چنان اتفاق افتاده بود که سرکنیها را آتش زده
بودند و دود درمیان طویله پیچیده پس ما درمیان باران و دود متحیر ماندیم پس از ترس باران
باندرون طویله میرفتم و بینی خود را از دود میگرفتیم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدیم و اندکی
درمیان باران میماندیم و کار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدیم آه اے
برادران چه قدر ان شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که ان نزدیکے
منزل داشتند آمدند که نان بما فروشند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف ان سیاه
و نصف ان سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را انجا گذاشتیم
و باجماعتے کمی بسامره رفتیم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردیرا دیدیم که بما گفت که شما
میروید و دزدان درپیش روی شما در نهر باشنا هستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم
پس عزم را برفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سراسبان از دزدان درامد و ما تاختن
آغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت آیة الکرسی چون دزدان نزدما رسیدند یکجا ده بیک ناحیه
ایستاده و فکر میکردند و درمیان ما آمدند و گفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را
گم کرده بودیم پس مردیرا با ما دلیل فرستادند تا نزدیک بقازانی ما را رسانید پس دیدیم که سادات
سامرا ما را استقبال کردند برائے انکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذارید
و برالهائی ما سوار شوید پس چهارپایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس
در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از هیزم اورد که قیمت ان کمتر از یک فلس بود پس چون نماز
صبح کردیم گفتیم که باید بزیارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید بزیارت نروید تا ضیافت مرا
خورده باشید ما گفتیم که ما همراه نان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتے
کاسه بزرگی چوبین آورد و دران آب سیاهی بود و ندانستیم که در زیران اب سیاه چیست و دران
آب خاشوق چندی بود پس گفت که دست دراز کنید و ان آب گرم بود پس ما خاشوق برداشتیم
و خاشوق بعد ان پیاله نیز رسید پس ما دست را با خاشوق داخل ان ظرف نمودیم دیدیم که در زیر
ان چند دانه برنج هست که با آب جوشانیده اند پس هریک از ما یک خاشوق خوردیم و بزیارت
رفتیم پس ان سید بما گفت که بدانید ای مهمان من که سادات سامره را خوفی از خدا نیست چون

بقیه

بقبه امام در آید لباس های شما را میگیرند و شما نماز من خوردید پس من شما را نصیحت میکنم که جامهای
تازه را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا انیکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش
کردند و لباس های تازه را بمنزل او گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های
خود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتیم در دور اول چهار محمدی از ما گرفتند چون
بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم و بسرداب مبارک رفتیم چون بسرداب
در آمدیم باحاطه کردند در زیر زمین پس هر چه خواستند از ما گرفتند و گویا من می دیدم که یک طرف
تنگ در دست صاحبش بود و طرف دیگر در دست سیدی از سادات و صاحب ان بر هنه بود
پس بمنزل خود رفتیم و بصاحب خانه گفتیم که لباس ها را بیاور دان سید گفت که در اول با من
حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتیم بسیار خوب پس خودت حساب کن گفت اول
حق استقبال است گفتیم که این حق واجبی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بدهید پس او را از
ما گرفت پس ازان گفت که دیگری حق منزل دبنب است پس انرا هم گرفت پس ازان گفت که حق منزل
امروزه پس انرا هم گرفت ازان پس گفت که حق حطب یعنی هیزم پس از هر یک نصف محمدی گرفت
پس ازان گفت که حق از نیکه هیزم او را دانرا هم هر چه خواست حساب کرد و گرفت پس ازان گفت
که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس ازان گفت که حق حمایت است که در
منزل بودید والا سادات هر چه شما داشتید از شما میگرفتند پس انرا هم گرفت پس ازان گفت
که حق مشایعت و انرا هم گرفت پس چون این حقوق را گرفت با و گفتیم که اکنون لباس ها را بده
در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و به بینید که اگر شما بان لباس ها داخل قبه می شدید یا
سادات انها را از شما نمی گرفتند و یا مگر من از سادات نیستم پس ان لباس ها را از شما گرفتم
بدون اینکه اهانتی بشما کرده باشم پس با و گفتم که خدا تو را جزای خیر دهاد پس ببغداد رجوع کردیم
و از بغداد بمشهد کاظمین و از انجا بزیارت اقای ما امام حسین رفتیم و من خاکی از بالای سر هر
امامی برداشته بودم و از طرف پای امام حسین خاکی برداشتم و انرا بالای ان خاک ها
گذاشتم و انرا بچشم کشیدم پس دران روز چشم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد و قوتی
از اول شد و من بر صحیفه شرح مینوشتم پس ازان دور شروع در اتمام ان نمودم والان
هر وقت که رمد و غبران مرا عارض میشود و بچیزی ازان اکتحال میکنم ان دوا راست
و چون بمشهد امیر المومنین رفتیم ان جا سه روز زیارت کردم و دست خود را در زیر فراش بردم

و سر و سر مبارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس دست من در سعیدی از دریای خوب
آمد پس انرا گرفتم و چون بیرون رفتم برای برادران خود من نقل کردم ایشان همه تعجب کردند
و گفتند که ما هرگز نه شنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشد بلکه البته ملکی انرا آورده
آن مکان گذاشت زیرا که قبل ازان زمان بسالهای بسیار یکی از خدام دری در صحن مبارک
آن جناب پیدا کرد پس متولی انرا از او گرفت و انرا بجهته اینکه ازان مکان پیدا شده بود
برای شاه صفی فرستاد و مجملا ان در را انگشتر ساختم و ان انگشتر الی الان در نزد ماست که بان تبرک
میجوئیم و احوالات عجیبه ازان در مشاهده نمودیم زیرا که من انگشتر مزبور را بانگشت داشتم پس بمسجد
جامع در شستر رفتم پس نماز مغرب و عشا را نمودم و بمنزل خود آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه
کردم دیدم که نگین انگشتر افتاده است و دانستم که در ان شب افتاد پس دلتنگ شدم و حزن
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی برمیداریم و بطلب ان میرویم
که شاید در روز افتاده باشد و من باکن بسیار رفته ام پس گفتم که توکل کنید بر خدا و طلب کنید انرا
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را نزدیک زمین گذاشتند که انرا بیابند
بنظر ایشان آمد و انرا پیدا کردند و ان مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون
مرا مژده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند و الحمد لله که الان همان دُر در نزد
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب رامهرمز آمدیم و من در نزد یکی از مجتهدین
مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بران سوار شدیم و قصد جزایر
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریبا طی کرد بگل نشست پس یکشب و یکروز در انجا ماندیم پس
ازان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز مانند اول ایستاد و باز رفت و همچنین پس اهل کشتی تعجب کردند
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه بر این نحو برآیش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم
که این ماه جمادی ست و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بوقوع بود و من انرا
ترک کردم و قصد کردم جزایر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی
که کشتی تو جریان کند پس من باید بیرون کنم از کشتی و کیفیت را با او گفتم او تعجب کرد پس گفتم که در اینجا
قریه ست که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او روم تا کشتی بیاید بمقابل منزل او
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن بنماید پس چون بیرون رفتیم از کشتی ان کشتی جریان پیدا
کرده

و تا بمنزل آن مرد که از اخوان و دوستان ما بود رسیدیم و او غلام خود فرستاد و بکشتی و اسباب مرا آورد پس من باقی ماندم در نزد آن مؤمن در ایام کمی و من و او بزیارت رجب رفتیم و اقای ما امیرالمومنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدم تا بمنزل آن مرد رسیدیم

در مدح آب فرات

و قریهٔ او بر کنار فرات بود و درختی قوی در آب بود که بر بالای شاخ آن مجلس و منزلی داشت و کشتی از زیر آن میرفت و مکانی ازان بهتر ما ندیدیم و در روز کبک و دراج شکار میکردند و در شب ماهی میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته میشود در آب فرات هر روزی نادر آبی از آب بهشت و در حدیث هست که آب فرات چیزی بود که اکمه و ابرص و صاحب جاهه ازان شفا میافتند لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشران شده بود پس برکت بزرگ انرا زائل ساخت و ازان برکت کمی باقی ماند و اقای ما حضرت صادق ع بقصد آب فرات از مدینه می آمد تا ازان بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس یک مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که باین قدح آب بمن بده پس بان حضرت آب داد انجناب فرمود که باز اب بده پس باز اب داد انجناب آب را اشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت پس چون فراغت یافت گفت الحمد لله رب العالمین چه بزرگ است برکت این آب پس ازان من در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد تا بمنزل رسید پس چون بجزائر رسیدم اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادرم پیش از من از شط بغداد بجزائر آمده بود و چون والدهٔ او را دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برای قضیه است که حادث شده پس سه ماه در انجا بودم و در انجا شروع کردم در شرح تهذیب حدیث پس از انجا بسوی نهر صالح رفتیم و دیدیم که اهالی انجا برگزیدگان و صلحا هستند و علمای انجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه یا بیشتر در انجا ماندیم و برای ما مسجد جامع بنا کردند که از اول شیخ اجل خاتمه مجتهدین شیخ عبدالنبی جزائری نماز میکرد و ما در ان نماز جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ کند و جزائر و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بدانجا رسید که جزائر و بصره را خراب کند و اهل این دو مکان را بسوی سحاب که قریب بجزیره است نقل دهد پس ما همه بانجا رفتیم و او لشکر خود را

در قلعه عرنه گذاشت و خود با اهل جزایر در سحاب نشست و بسوی ما می آمد پس برای عبای دیه
صحرا می انداختند و چون نزدیک او میرفتیم برمیخواست و مرا با خود بران عبای نشانیده و اظهار محبت
بمن مینمود پس عساکر سلطان محمد بنزدیک رسیدند و قلعه را حصر کردند و هر روز بان قلعه هزار توپ
می انداختند بحدیکه گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد و من مشغول بتالیف شرح تهذیب بودم پس کتب
و عیال را برادرم بسوی حویزه فرستادیم و من باقی ماندم با کتب تالیف پس من از سلطان اذن
خواستم در سفر کردن بسوئی حویزه پس بمن اذن نداد و گفت که اگر تو بروی از میان ما هیچکس نخواهد باقی ماند
با ما پس دران حصار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا انیکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود برسید
سلطان بصره از خیانت لشکرش ترسید و گریخت و بسوئی دورق رفت پس این خبر بسوئی اهل
جزائر در وقت طلوع رسید پس زنان و مردان و پیران و کودکان بسوئی حویزه فرار کردن و
میان ایشان تا بانجا سه روز راه بود لیکن بیابانی بود که آب و گیاه نداشت پس دران بیابان
از اهل جزائر بسیار مردند از ترس و گرسنگی و تشنگی ان قدری که عدد ایشانرا خدا میداند و ان عسکر که
در قریه بودند خلقی عظیم بتقبل آمدند و حاصل انیکه هر که او را مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد و ما
سلطان حویزه قدس الله روحه که سید علیخان باشد عساکر با استقبال اهل جزائر فرستاد و اب و طعام
برای ایشان روانه کرد خدا او را از ایشان جزائے خیر دهد پس ما در نزد او در حویزه اقامه نمودیم
تقریبًا مدت دو ماه ماندیم و مسافرت باصفهان کردیم لیکن از راه شستر پس چون بشستر رسیدیم دیدیم
که اهل ان از اهل صلاح و فقر و علما را دوست دارند و در انجا مردے از اکابر سادات
بود که اسم او میرزا عبد الله بود پس بمنزل او رفتیم و او برای ما معین کرد از هر چه که محل حاجت ما بود
و الان او برحمت خدا واصل شد و دو فرزند برگذار کرد یکی سید شاه میر و دیگرے سید محمد مومن و در
هر دو صفات کمال ما لا یحصی میباشد با سن ایشان در عرب و عجم کریم تر از ایشان پیدا نمی شود
پس والد ایشان فرستاد بسوئی حویزه و اهل و عیال ما را اورد و برائے ایشان منزلے قرار داد
و همه ما یحتاج را فراهم آورد پس تقریبًا مدت سه ماه در شستر اقامه کردیم و از راه دیه دشت بجانب
اصفهان مسافرت کردیم و اهل را در شستر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجره در کاروانسرا
گرفتیم و در انجا نشستیم پس بعد از ساعتی یکی از رفقای گفتم که برو و ببین که از اصدقاء ما کسی را
می بینی که برای ما منزلے بگیرد پس او بیرون رفت و سیدی آورد که در اصفهان در نزد من
درس میخواند چون مرا دید فرح شدید می نمود و گفت که جمیع از تلامذهٔ شما از سکان این

بلد میباشند پس ایشان را خبر کردو ایشان از سادات دیه بودند پس برای ما منزلی گرفتند و حاکم
آن بلاد محمد زمان بود و او عالم و کریم و سخی بود که در کرم نظیر نداشت چون بقدوم من اطلاع
یافت وزیرش را نزد ما فرستاد و ما یحتاج ما را معین ساخت پس در اخر روز حاکم ما را خواست
پس چون باو وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرحی بر صحیفه می نویسی گفتم بلی پس گفت
در دعا عرفه فقره ئی میباشد انرا چگونه شرحی نمودی پس گفتم که ان فقره چیست گفت قوله علیه السلام
تعمدنی فیما اطلعت علیه منی بما یتغمده به الغافر علی البطش بولا حمله پس من در حل العبارت سه
درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده و دیگرے بخاطر اقا حسین
خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد و شروع در مباحثه نمودیم و من با او در سخن
گفتن احترام می کردم پس بر دو زانوئی خود نشست و حله اش را بر پشت انداخت و گفت تکلم
کن چنانکه در مدرسه تکلم مینمودم باطلاب علم و مرا محروم مساز پس مباحثه نمودیم و من او را از
علمی بعلمی دیگر نقل میدادم و او در ان علم بر من سبقت میگرفت در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید
پس کلام را قطع کردیم پس روز دیگر باو مباحثه کردیم و سه ماه تقریبا در بلد او بودیم و احوالی همین
بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر و ذکاوت و فصیح اللسان تر از و باشد و اما در جانب کرم و امداد
علماء و فقراء پس حالش مشهور بود و چون ازاو اذن خواستم در سفر اصفهان بمانهایت احسان نمود
پس چون مسافرت باصفهان مینمودم ببین که در ان راه بر ما چه گذشت و ان انست که بمنزلی رسیدیم
در غایت تر نزاهت برای آب جاری و نهرها و درختان پس برای ما نزاهت حاصل شد و خوشحال
شدیم پس در خاطر گذشت گفتم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم
که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم روی دهد پس چون سوار شدیم همراه ما
رفیقی بود او از ما پیش افتاد و در میان راه نشست در زیر سنگی پس من و برادرم که سوار بودیم
پس چهارپایان که نزد او رسیدند او برخواست چهارپایان رم کردند و مرا چهارپا بر سنگی بزرگ
انداخت که بیهوش شدم چون بهوش امدم دیدم که دست چپ من در دو بزرگی میکند پس
رفقا آمدند و محکم بستند دست مرا و من باقی ماندم تا باصفهان و در مدرسه میرزا تقی دولت آبادی
در حجره خود نشستم و دستم را معالجه مینمودم پس بنجاه و در انجا ماندیم چون دستم صحت یافت دردی
در بدنم ظاهر شد که بنحوی شدم که چیزی متصور من نبود و من مرگ را معاینه دیدم و چون مرگ را معاینه
می دیدم از توفیقات خدا متحیر و سرگردیدم پس مدتی بدین منوال بودیم تا خداوند مرا شفا داد

برادر مرحوم را بی عارض شد پس نبی ماند تا منجر باسهال شد پس برحمت خدا رفت در شب جمعه اول ماه شعبان پس ان درد دلم ماند تا امروز و تا روز مردن و نسلی نمی یابم تا وقتیکه بزیر خاک پنهان شوم او در هزار و هفتاد و نه وفات یافت و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و شبی نمی گذرد مگر انیکه اورا در خواب می بینم بر احسن هیئت و اما در روز پس کتابهای او در پیش روی من است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینم مصائب من تازه میشود فانا لله و انا الیه راجعون پس بعد ازان باصفهان حیران ماندم و در دریائی هم و غم غوطه در بودم و گفتم این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بنزلی رسیدیم که تاریک و شب بود راه گم کردیم چون روز شده در ریگ زاری گرفتار شدیم که باشکم در میان ان ریگها میرفتیم و چهار پایان در میان ریگ بزمین فرو رفته بودند پس نزدیک بهلاکت رسیدیم پس ازان خداوند منت بر ما گذاشت بانیکه راه را پیدا کردیم و بمشهد رسیدیم و ایامی در خدمت امام رضا مقام کردیم پس مراجعت از راه اسفرائین آمدیم و دران راه بمنازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم چون بسبزوار رسیدیم دردی بمن عارض شد پس تبی بر بالای شتر گرفتیم و پس ازانکه در مراجعت باصفهان رسیدیم مدتی کم درانجا ماندم پس بسفر شتر عازم و انجا را دار وطن خود قرار دادم و در انجا ساکنی بنا کردم و میان من و سلطان حویزه وداد و محبت بود و در هر سال مراسلات متعدده برایم میفرستاد و از من خواهش میکرد که نزد او رفته باشم چون نزد او میرفتم با من احسان بسیار مینمود انقدری که طاقت شکرش را ندارم و ما الان در شستر میباشم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم که قدرت بر شرح ان ندارم و انچه این مصائب را برایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است و انیکه اگر مومن در دریا غرق شد و بر بالای لوحی باشد یعنی بر تخته نشسته باشد خدا تعالی مسلط میکند بر او کسی را که او را اذیت نمایند تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام الله ایام عزه که در علم و عمل نظیر نداشت نشانه تیرهای مصیبت بود و سخت ترین حوادثی که بر او گذشت چند چیز بود اول فراق احباب و اصحاب دوم فراق برادرم و موت او که دلم را جراحتی رسانید که تا مردن نبخیه پذیرست سوم موت اولاد و اصعب این امور اوسط انهاست چهارم حسد علماء و اقران پس این اشخاص بمن حسد بردند و در هر بلاد که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجا میدیدند که کتابهای نیکو که بخط خود نوشته بودم و خوانده بودم و حواشی نوشته بودم ازمن در دزدیدند و انرا در چاه انداختند تا تلف شود و ان شخص که در زدید پیدا شد هیچ سخنی با و نگفتم تا انکه خداوند

عالم بجای انجا گنا بجائی دیگر کرامت فرمود و انخص مالک یکدورق نگفت و محتاج بان شد که از
انخا سوالی میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم و خدا مرا محتاج بامثال و اقران نساخت
و این از باب اظهار فضل خداست والا این بنده مذنب جا نیز امرتبه و درجه فی بنجم معاشرت
با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را غائت اختلاف است و هر کسی بر
وفق طبیعت خود خواهشمند است و این در غایت صعوبت است که بمزاج و طبیعت هر کس عمل کنی
و بسا باشد که منجر بمداهنه و تقریر بر منکر میگردد و انخا بالاجماع حرام می باشند و این برای احدی
میسر نیست چنانکه روایت شده ست که حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام از خدا خواست که عالم
بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا هتک عرض او نمایند و غیبت او نکنند پس حق سبحانه و تعالی
فرمود که ای موسی این فضلی است که برائے خود نکرده ام پس چگونه برائے تو خواهد بود و این همه است
پس هر که تامل کند و مراجعه نظر نماید و تصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که باخذا
دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خونریز است و ما هیچکس را نمی بینیم مگر انکه خدا تعالے را در قضا
قدرش متهم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حال بحالے و زوال نعمت حاصل
میشود و شیشم در مشکلی است که عیش با برما منقص ساخت و عیش صفا دارد با انکه یافت نمی شود که در و
یتوطن نمود و ان انکه در بلدی توطن نمودیم که در ان مجتهد و مفتی نیست که بدو حواله شود و اگر در عبادات
و یا معاملات سوالے از ما نمایند مبا باشد که بر ما مشکل شود و ان مقام محتاج ست بمعاونت
و اگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
کتب در نزد تو ست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بما فی السرائر و الضمائر است
و در اکثر اوقات از مردمان نزدی میشوم و در بر روی مردم می بندم و این اصعب از امور
سابقه ست خداوند خلل و خطل در قول و عمل از ما دور کند هفتم انکه اسباب تالیف و تصنیف صیانت
و عالم را کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب ست و خداوند درین بلاد ما را توفیق
داده ست برائے تالیف کتاب نوادر الاخبار که بر دو مجلد مشتمل ست و تمام شرح تهذیب حدیث
که مشتمل ست بر شش مجلد و کتاب هدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح استبصار که مشتمل
بر دو مجلد و کتاب انوار نعمانیه که مشتمل ست بر دو مجلد و توفیق داد ما را خدا تعالے برائے
شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر معنے ابن هشام و شرح بر تهذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافیه و بعضے
از رسائل و از جمله تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الضجر عن الوبا و الطاعون و کتاب

و هر الرجوع ست و از جملهٔ مالیفات این بزرگوار تعلیقه بر شرح جامی ست و در میان حواشی شرح جامی تعلیقهٔ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح ست و هر که کشف این معنی را خواهد رجوع و مطالعه از روی انصاف نماید پس از وی حاشیهٔ عصمت الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و از ان پس حاشیهٔ عصام ست و از ان پس حاشیهٔ سید نعمت الله و از ان پس دیگران متساوی میباشند و فی الحقیقه عصام فاضل و دقیق بوده و او را شرحیست بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد در مطول ما انا رایت احدا و بر ان عبارت ملا علی قوشجی و دیگران رسائل بسیار نوشته اند از انجمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمسیه منطق و حاشیه او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمسیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیه او بر شرح جامی و این فقیر مولف کتاب در تعلیقه خود بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

خاتمه

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب و علماء اطیاب و احوالات و فتاوی و مولد و وفات و تالیفات ایشان را که بمرور و دهور از اذهان اولی الالباب محو و منسی گردیده بود نجشم در مدت پنجاه سال بعد از تتبع و تفحص و تجسس و استماع از افواه اکابر و زیرار باب مفاخر بقدر مقدور در اجیار انها کوشیدم و مطالب علمیه بسیار و نصایح بیشمار و حکایات مسجعه غریبه دران مذکور داشتم فی الحقیقه چنین کتاب بجمال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر ست یکی انکه سلسلهٔ اسناد ازان معلوم ست دوم انکه معرفت تالیفات مولفین ازان مفهوم ست - سوم انکه طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم هادی و دلیل ست چهارم انکه از زهد و بیان ورع علماء اعلام خواص و عام را مرغب در عبادت و زهادت و ثقاوت و نقاوت ست پنجم انکه مردمان را موعظه و پند و نصیحت در دهائی از قید و بند محبت دنیائی دنیهٔ غدار ناپایدار روی مفید است ششم انکه اظهار افاضات و نعمتهائے بی منتهائے حضرت سبحانی ست بالنسبه بمواد قابله و کمال قدرت ست که مشت خاکی را باین گونه کمالات آراسته و پیراسته و مجمل در مبدء فیاض غیبت هفتم انکه این کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدرس و تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و وافی کفایت هشتم انکه چون معرفت باسامی گرامی افاضل اکابر اکابر اکارم بمسرد اسامی ایشان ضبط و حفظ نماید و در نماز و تر و اوقات اسحار طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفر و دویست نفر را بیشتر و کمتر را اسم برده و طلب امرزش ایشان کرده و طلب ارتفاع درجات ایشان نموده امید وار

عالیه

عالیه ایشان نیز بالنسبه بداعی افاضه نموده ترغیبات ظاهره و باطنه حاصل آید نهم انیکه ازین کتاب
طریقه تحصیل علم حاصل میشود دهم انیکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
حاصل آید دران وقت مطالعه انیکتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شعف
و جد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم انیکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولا و فروعا
تحقیق شده و آدمی را معرفت مانحا حاصل میشود دوازدهم بر انیکه این کتاب مرشد است طلاب را
تجلیس نیات از ریا و طلب دنیا سیزدهم انیکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و زینت
مجالس و محافل اکابر و علماء و دیگران است چهاردهم انیکه این کتاب برای انیکه مشتمل بر ذکر کرامات
و ایات واضحة الدلالات طبقه علماء است از معرفت انها اعتقاد بحقیقت دین پیغمبر و حقیقت آل طاهر
او مسرور و مستحکم میگردد زیرا که بعد از انیکه دانسته شود علماء اهلبیت که خدام آنخانه داده اند و در بان
نواب ایشانند دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و امان البته صاحب
کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علماء و ثبت ان و سماع و استماع و اسماع انها انفع خواهد
بود و افی داشت بالنسبه بکرامات امامان و معجزات پیغمبر و این همه از ادله دالله بر حقیقت رسالت پیغمبر
و پیشوایان دین ان سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکرة العلماء نوشته ام و ان کتاب
در غایت اختصار است با اینحال نسبت میان انیکتاب و ان کتاب عموم من وجه است بسا اسامی
که در انجا هست و حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اسامی و قصص در
این کتاب قصص العلماء است که در تذکرة العلماء نیست و در بعضی با هم شریک می باشند و گمان آن
نشود که در ین کتاب اسامی صد و پنجاه و سه نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه و سه عنوان قرار
داده ایم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیست نفر و سی نفر بیشتر و کمتر از علماء را ذکر کرده ایم
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان تجشم
و زحمت بسیار کشیده ام بدانکه در علم درایه مذکور است که صحیح است اجازه روایت برای صبی غیر ممیز
و بیست و سعت دادن راه بقاء اسناد که این امت بدان اختصاص یافته اند و برای تقریب حسنین
برسول خدا بعلو اسناد و شهید ثانی در شرح درایه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جماعتی از علماء
را که نوشته بودند اجازه اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد با تاریخ ولادت ایشان
از انجمله سید جمال الدین بن طاوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شهید اول اجازه
شرف از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بولادت

ایشان بود و الان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد بن احمد بن صالح که سید
مختار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانه ما منزل کرد و پدرم مرا برای خدمتگذاری
او قرار داد و من هفت ساله یا قریب بان بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی
او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخار مرا اجازه داد و گفت اجازه دادم
بتو انچه را که برای من جائز است که از روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی
انچه را که من تو را باین تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملا مولف این کتاب اجازه دادم دو فرزند
خود موسی ملقب به نصیر الدین مکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی مکنی به ابو سلیمان و فرزند دیگرم علی
ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بباقر سلمهم الله و فقهم و همچنین بنات خود را که روایت کنند
اخبار یکه برائم جائز است روایت انها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
خودم خلف عن سلف که در همین کتاب استادمن معلوم و مذکور است و در کتاب تذکرة العلماء نیز ذکر
مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
از کرامات ارواح علماء است و چون روز چهارشنبه نظر بعضی اخبار برای مومنان سعد و برای
کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام ان نیز روز چهارشنبه وقت چاشت
اتفاق افتاد در هفدهم شهر رجب المرجب از شهور سنه ۱۲۹۰ هزار و دویست و نود از هجرت نبویه و همچنین
ابتداء این کتاب مستطاب برای تحریر او روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه
گردید در سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طالقانی الکورانی
المسکن و این خیر در حین نوشتن کتاب بسا کرامات از موسل شدن با این بزرگوار زید توفیقه
که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل ان گنجایش بشرح ندارد و خداوند
بحرمت مقربانش که جناب او را توفیق دارین عطا بفرماید تمخ دو در بیت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در حین تالیف ابتداء روز
چهارشنبه و اختتام بروز چهارشنبه در
حین ابتداء تحریر محرر در روز چهارشنبه
و اتمام نیز در روز چهارشنبه هفدهم ویا
هیجدهم شهر رجب اتفاق افتاد ۱۲۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا الی الشرع الاقوم و النبی المکرم افتخار ولد آدم و علیه افضل و اسلم و علی آله
موالی العالم و سادات الامم و بعد پس چنین گوید این گنهکار هوای نفسانی و کمکشته وادی نادانی
محمد بن العالم العلم الربانی میرزا سلیمان الحکیم الطبیب التنکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت
تنکابن رفت آمد دارند و بجهته خریدن چوب شمشاد ایام زمستان و بهار اقامه دارند تا سالگذشته که سنه هزار و
دویست و نود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز نمینمودند
بلکه جمیع شراب با ایشان میخوردند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را چنان دیدم
با والی بلد گفتگو داشتم که اولا مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهته فقر و فاقه اهل بلد و طمع ایشان از فرنگیان
با ایشان دوستی مینمایند و مودة و دوستی با کافران بنص قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمینمایند و بشرب
شراب با ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار اینها روز بروز خفیف و خوار
خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را مردمان از اباواجداد شنیده اند برهانی در اینمعنی ندارند پس شاید باندک
اشکالی زایل شود پس همان به که شما حکم کنید که فرنگیان دو سه روز هر روز بقدر ساعت با من به تنهائی
محاجه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقتی است که ایشان بانصاف حرکت کنند بر ایشان
مشتبه نماید و افاضه حضرت صاحب الزمان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا ای
فی الحجة کما در ائمه در تفسیر آیه و اگر بانصاف و عقل عمل ننمایند و تعصب کنند و لاتم گویند پس با ایشان مباهله
میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخباریکه در اصول کافی مذکور است و یکدیگر را نفرین میکنیم انکه مبطل است
زودتر را هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین الیقین و ظاهر خواهد گردید چون والی این سخن را شنید
از این معنی امتناع ورزید پس فرنگیان رفتند و در هفده سنه که هزار و دویست و نود و شش باشد فرنگیان
معاودت کردند و از قضا یای اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که ملای ایشان است و او
بجهته شغلی در عمل نجارتشان نیز در من آمد و اظهار ان داشت که من ملای ایشان ام و در سرخواندام و زبان
فارسی میدانست پس در مجلس خوش و بخوشی با او سلوک نمودم و در اثنای کلام گفتم که اگر ترا میل باشد با هم گفتگوی از
انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیغمبر خلاف کنیم پس با هم مباحثه میکنیم و عقل را حاکم میانجیم
اگر دین شما حق شد و من از عهده سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می ایم و اگر سخنان من حق شد
و شما از روی انصاف پسند گردید پس شما اقرار بنبوت خاتم الانبیا نمائید و با این عمر کوتاه و دنیا بیوفا چرا
باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب ابدی اخروی را برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من همین را طالبم

و هر اهم آنگونه سخنانش می‌شنوند و قرار شد که مجلس دیگر حاضر شود و با هم مناظره نمیم و این فقیر مسئله نبوت را در رسید جا از تالیفات خود نوشته بودم از انجمله در منظومه اصول دین دوم در شرح آن مسمی به نجاح الاعتقاد سوم در رساله محمدیه چهارم کتاب مواعظ المتقین پنجم در منظومه الفیه مسمی بفرائد در نبوت ششم در تعلیقه بران منظومه هفتم در کتاب قصص العلماء در ترجمه مؤلف ان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از این کتاب تسجیل و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که مسماة است بسبیل النجاة همان کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که انرا در غایت سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم تا برای خواص و عوام فایده و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بهم رسانند و برهین باهره را بنحوی خوش و بیانی دلکش واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالیه را ادراک نمایند و برای اکثری از مطالب مثلی چنین کرده ام تا بدان واسطه در اذهان جاگرفته باشد چنانچه حقتعالی فرموده و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون و ازینجاست که حق تعالی عنکبوت و پشه و مگس و مشکوة و نخوانرا در قرآن مجید ذکر فرموده مجملا فرنگی زمان دیگر بدیدن من آمد او را در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای تالیف قلب او بکار بردم بنحویکه بعد از فراغ از مجلس نهایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایا میل داری که در مذهب با هم گفتگو کنیم گفت نهایت مرا خوش اید است و برای همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمهید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه نخواهی بنا کنی لابد است که از پائین آجر بچینی زیرا که تا وامیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید فرنگی تصدیق کرده که درحقیقت چنین است گفتم که مقدمه اولی اینکه اولا باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیغمبر معنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهندگی نشناسیم تا نبینیم که پیغام دهنده کیست و چه نحو کسی است تا بعد ازان ببینیم که پیغام آورنده کیست و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام آورنده بالبسه به پیغام دهندگان مختلف نامیشود و لامحاله آورنده باید فی الجمله بعضی وجوه با پیغام دهنده شباهتی داشته باشد و چون ما همه بندهٔ یک خداهستیم و اکثر بلکه یکسر فائل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می دانند و برخی بت را خدا می دانند و بعضی عیسی را خدا می دانند مجملا مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانم امروز چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر دران اتفاق دارند اما بعضی میگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده و بعضی میگویند که فرس داخل شد و بعضی میگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که داخل شدن چیزی در شهر یقینی باشد اکنون ما گوئیم که وجودی داریم و معینی وجود معنی هست و هیئت یعنی چیز

نسخه: پیغام دهنده را

مسلمان میگوید یکدفعه میگویند این ظرف چه چیزست یعنی ماهیت او چیست و بعبارة اخری این چه شئ است تو در جواب
میگوئی شئ است یکدفعه میگویند سوال میکنند که این ظرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه وجود هستی
را گویند و عدم هستی را گویند و هر کمالی که بتصور شود از وجود هست نه از عدم چه هستی همه هست و کمال نیست پس همه
کمالات از هست بعمل میاید مثلاً توانائی یعنی قوت هستی هست و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی عدم
و کمال نیست و ندانستن عدم هست و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود دانائی هست و این کمال
هم شدت و ضعف دارد چه طفل شیرخوار توانائی او نهایت کم هست و جوانمرد توانائی او کمال تر هست و همچنین هست
دانائی و خدائی ما باید در همه کمالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه کمالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که او حقیقت وجود هست و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
و حال انکه خدائی ما را هیچ منقصت نیست پس خدا باید احتیاج بهیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد هستی
او کامل تر از همه نخواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزا پیدا
نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد یکیست چه اگر دو باشند پس هریک باید کامل
تر از ان دیگر باشد والا انکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و ان یکی خواهد بود
و هیچ چیز که کامل تر هست با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این هستی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغوست علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال هست پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض هست و اگر این اتحاد و حلول نقص هست پس خدا باید کامل
تر از همه چیز باشد مجملاً خدا را ماهیتی نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت او هست
و الا ترکیب لازم می آید و ازین جا جمیع مطالب توحید بروجه اکمل منکشف گردید و اینمقدمه که مقدمه خداشناسی
باشد برای این مقدمه براین احتجاج ساختیم که تا پیغام دهنده را بشناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و از همین مقدمه مذهب نصاری را
باطل ساختیم بنحویکه فرنگی را مشعور بان شد بجهة انیکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی را پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان با قانیم ثلثه قائل اند بعضی عیسی و مادرش و خدا همه را خدای دانند
باینمعنی که خدا از ان هست و مادر و پسر صفتی باشند و با ایشان متحد شده هست الحال ازین مقدمه
معلوم شد که خدائی ما چنان خداست که پسر ندارد و متحد هست با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
نصاری مذهب ایشان مبنی بر حلول و اتحادست چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقادست پس بیک
از مقدمات این مقدمه ابطال مذهب نصاری هست و ابتدا را امروز این قسم مقدمه قرار دادن از کمال مهارت

ر بسی است و باید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه وجهی از وجوه معرفت حاصل
شد و شناختن خدا حقیقةً یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احاطه بهمه چیز دارد و هر چیز محاط او هستند
و محیط علم محاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثالی
بیان کردیم که او تصدیق نمود و گفتم که ما در این خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس نتوانیم که بدانیم
که در پشت یا بالای بام این خانه چیست اما اگر این خانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش
روی ما را و این چیز نیست که عقل بحسب بداهت بدان حکم میکند —
مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب اینکه در مقدمهٔ
سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدای فعل لغو و عبث و کار جاهلانه نمیکند
پس باید که این خلق را برای فائدهٔ خلق کرده باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
این فائده ناقص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید که این فائده عاید
بخلق شود و آن ترقی دادن خلقست که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رساند و همه کمالات از اوست
پس قرب باو اقصی الغایات و اکمل الکمالات است و آن بتکلیف حاصل میشود و همچنین غرض او باقی ماند خلقست
و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی در این باب
ذکر میکنیم و میگوئیم که ایا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست
بعضی قابل آن می باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر باید مطلب
سلطان را بفهمند و بعضی بواسطه حاکم بلد و همچنین پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را
باین پیغمبر بگوید و او بمردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفه خواهد بود چنانکه اگر آقائی
بملاحهائی بخرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما یحتاج بدهد و آن غلامان را هیچ تکلیف نکند و انها آقای خود را
نشناسند و چندین فساد کنند و بر یکدیگر ستم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن ان آقا میکنند و خدای حکیم است و سفیه نیست
پس باید شناختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد وجودسان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در فصل
اول که انسان را خلق کرد لابد باید غذائی بجوزد تا اگر گرسنگی نمیرد فرض اینکه تازه خلق شد و غذا مختلف باشد
بعضی سم میباشند که از خوردن انها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و باو بفهماند که کدام غذا مهلک است
و کدام یک ضرر دارنده است تا مبادا ضرر دارا را بخورند و اینکه یکدیگر را ستم ننمایند در اموال و اعراض پس باید
پیغمبر در میان نصب کند که بحد عدل حرکت کنند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد بنفس خود میباشد و اگر

خبر او نیز ثابت شود و پیغمبر او نیز ثابت شود و پیش ازین مقدمه معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند

مقدمه سوم اینکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاورند دو جهت دارند از جهتی مانند

احکام اوامر طبیب بمریض است و از جهتی مانند احکام و اوامر مولی بالنسبه بعبد است چون احکام و اوامر

خدائی نفع ان به بندگان عاید میشود نه بخدا پس اوامر طبیب بمریض است که منفعت خوردن دوا بمریض

راجع میشود و منفعتی برای طبیب ندارد دوا گرد و انخورد مضرر برای مریض دارد نه برای طبیب و اما گرد و انخورد

طبیب او را عقاب نکند و احکام خدا را اگر نبنده بجا نیاورد خدا او را عقاب میکند ازین جهت مانند اوامر مولی

بعبد است که اگر بنده او را بجا نیاورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضا باید

دانست که احکامیکه پیغمبر می آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریست پس ممکن است باشد که مصلحت اقتضا میکند

که حکم فلانی در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر

در نکاح که در شریعت موسی بود است و در زمان پیغمبر ما مصلحت حلیت ان برداشته شده است و در این

زمان مفسده دارد بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد حشاء و امعاء مریض پاشیده میشود پس

بعضی از ایام منضج میدهد و بعضی از ایام مسهل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید باشد

و تغیر و تبدیل و نسخ بر نمی دارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد

منجر بعدم بقا نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال

چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب مردم بهرج و مرج میشود و نظم عالم بهم میخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر کس

بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کیست و عمل میراث بهم میخورد و مانند حفظ دین

چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و ثمره بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزی

که عقل را ضایع میکند ان مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود

و بر هم دیگر ستم خواهند کرد و ازینجاست که شراب را ام الخبائث میگویند چه همه معاصی ازان ناشی

میشود پس ازینجاست که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در حرمت ان استقلال دارد و این و پنج

چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شرابی هیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری

مقدمه چهارم در اینکه بعد ازین که خدا پیغمبری فرستاد ان پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد

که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس ادعا نبوت کند و راست گو از دروغگو امتیاز

نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال انکه مقصود خدا تعالی هدایت خلق است پس ممکن

نیست که پادشاه حاکمی بجائی فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت

و زمان چون باین مرحله رسید لازم است که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت شود ـ

اول اینکه پیغمبر کیست یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید او پیغمبر ست می باید صادق و راست گوست ـ

دوم اینکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق است سوم ان پیغمبر با وصفش مذکور باشد چنانکه در انجیل مذکور ست که این امنیس به پیغمبری می آید و امنیس امنه را میگویند که مادر پیغمبر است چه اورا در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از متبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود ـ

سوم اینکه این کسی که دعوای پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و هر حکمی که آورده عقل او را حسن داند چهارم اینکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست برآید که از ابنای جنس او بحسب عادت ان کار را نتوانند کرد بعمل بیاورند مانند اینکه سنگ دو مثقالی در اینجا افتاده پیغمبر میگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی دیگر نمی تواند که او را بلند کند با اینکه عادت باید سنگ دو مثقالی را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است که این پیغمبر از جانب خدا ست چه این خبر خارق عادت بعمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و چشم بندی بودی لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوای نبوت حمل بر صدق میتوانیم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب را قبول کرده و میگفت عقل نجومداست بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را نهایت بندگان رحمت و محبت است پس مقتضای لطف هر صنعت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه دهد نجوا کسل که با اینکه مردمان در ان مهارت داشته اند معارضه پیغمبر در ان صنعت عاجز آمده اند و این بیشتر دلالت بر حقیت ان پیغمبر دارد و مثل اینکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان اهل مصر اشتهار داشت خدا تعالی از همان جنس او معجزه داد و انشان چوبها را محو ف رود ها را از زمین میکردند و چون آفتاب را نعامی تابید بحرکت می آمدند و راه میرفتند موسی نیز چوبی انداخت که اژدها شد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان از مثل ان عاجز شدند پس مردمان حتی ساحران دانستند که این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز ست و در زمان داؤد تغنی و آوازهای خوش بسیار بود پس خدا تعالی داؤد را چنان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند چنانکه چهار هزار دختر با کره غشی نمودند و در زمان حضرت عیسیٰ اطبا یونان و غیران بسیار بودند که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی باو از ان جنس معجزه داد پس کور و کچل مادر زاد را و عاجیکه که سقامی یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این مرض را دفع میتوانیم معالجه انجناب فرمود که من این امور را

که ما در داد باشد دفع میتایم اطبای ارمان عاجز برامدند پس فرمود که من مرده را هم زنده میکنم
اطباء اعتراف بر عجز ارمان نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده
کرد معروف است که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت بر
رسول نیست و عقل مرا کافیست پس ایمان نیاورد چنانکه استاد ش ارسطاطالیس بچه امر دراد وست میدشت
بدین سبب او را زهر خورانیدند و کشتند و جالینوس بمرض ابنه مبتلا بود و ارسطو سابر کلام بجارد مجلد
چهارم رد هم انیکه او گفته که رای موسی السنت که خلقت از خالق است و رای من انست که از طبیعت است
پس موسی را العیاذ بالله برای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبری او قائل نبوده در عهد جناب
ختمی مآب فصاحت و بلاغت در میان عرب در شعار و خطب اشتهار داشته بنحویکه کلمات خوب را بر لوحی
می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس خدای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و براعت
و سلاست و جزالت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه اقرب بقوای اهل زمان است ـ
مقدمه پنجم انیکه اگر زمانکه در عصر ان پیغمبر باشند و معجزه او را برای العین مشاهده کنند پس لازم است
که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در ان مجلس حضور نداشته باشند و یا در ان زمان نباشند بلکه زمان
دور و درازی از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزانی برایشان قرار داد که بچه نحو باید
ایشان معلوم شود که شخص آمده و دعوای پیغمبری نموده و معجزه آورده یا انیکه همچیک را ندیده مثلاً
این زمان که سنهٔ هزار و سیست و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و دویست و هفتاد و نه سال است که از
بعثت عیسوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر برحق بوده و معجزه آورده البته میزانی درین باب
باید قرار داد پس میگوئیم چیزهائیکه برای انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً
که مخصوص بقرائن قطعیه باشد دوم تواتر لفظی یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر داده اند بنحویکه یقین
حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و اینها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
بنحو سابق و همکذا تا بمبدء پس یقین حاصل میشود باین که این خبر راست است سوم تواتر معنویست باین
نحو که در مسئله چند چیز واحد امده باشد که این اخبار در لفظ باهم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در اثبات
یک امر مشترک باشند بنحویکه قطع حاصل شود بر ان قدر مشترک مانند انیکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ بخیس شود
در کاسه آب باشد و پای ان مرغ داخل ان اب شود باید ان آب را نخیت و وضو بان نتوان ساخت
و با یتیمم کنند و همکذا چند خبر برسد که هر یک مخصوص بموردی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه اینها قدر
مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک

خبر واحد و مضمون همه یکیست پس قطع حاصل شود که یکی ازین خبرها از معصوم صادر شده است

پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهندگان این قدر جمعیتی باشند که یقین بر راستی ان حاصل شود و فرق ان با تواتر انیست که تواتر در صورت تعدد وسائط باید هر طبقهٔ ان قدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع وسائط ندارد و ایضاً اگر در تواتر هم وسایط نباشند و همان طبقهٔ اولے باشند پس علم باشخاص و اعیان ناقلین شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از بابت قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشند باینمعنے که یکی حکایت غلبهٔ رستم با کوان دیو را نقل کرده و یکے غلبهٔ او را بر سهراب نقل کرده و یکے غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نموده همچنین تا قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما مثال خواص به تسامع و تظافر مانند انیکه از بسکه خبر دهندگان بما خبر دادند که کربلا موجود است و یا مکه موجود است و یا کلکته در هند موجود است یقین برائے ما بر وجود انها حاصل میشود و حصول یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهریست و بالفعل موجود است گفت شنیده ام گفتم از ین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر بنودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظاهر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه آورده پس از ین مقدمه معلوم شد که کسانے در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبر را ندیده اند پس علم باینکه پیغمبرے آمده و دعوای نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسید مرا خستگے عارض شد زیرا که تقریباً بقدر سه ساعت مکالمه کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه سخن و مطلبی که طویل باشد در مجالس گفتن بهتر است و در روح قلبی از انیکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو مینمائیم اگرچه ان چه باید گفته شود گفته شد و پیغمبرے پیغمبر با نزدیک ثابت شد چه بعد از انیکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه فهری است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر تصدیق نکند پس نبوت عیسی را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده و لیکن بنظرم بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد لیکن بنا بر تقیه تصریح ننموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

و این سخنان همه خزانه بود و نایاب است و در جاهائے دیگر این سخنان شنیده می شود و این
چیزیکه آنست که نردبان را آدمی بسازد پس نردبان ساختن مشکل است لیکن بعد از ساختن نردبان
بپشت بام بالا رفتن آسان است گفتم بلی چنین است و من با نیمقدمات چنان پیغمبری صیحی اثبات
کرده ام که جمیع کشیشان بر انبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
ندارند مجملاً هنوز مجلس دیگر انعقاد نپذیرفت و آنچه در حقیقت دین اسلام ضرورست ازین مقدمات
ظاهر شد و مع ذلک بجهت زیادتی توضیح بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیقه میگوئیم
که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکه مشرفه ادعاء نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافر ثابت
شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکند پس باید
که نبوت او حق باشد همچنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر
چنین چیزے میشد هر آئینه فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ
و روزنامه ها مینوشتند با اینکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم
که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبهه نباشد
چنانکه در کتب اصولیه نحو مستوفی مذکورست علاوه زمین گرویست پس شق القمر در نیمه شب در مکه
واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت کرویت زمین میشود و ان وقت که شق القمر شده ظهور بوده
یا عصر بوده لهذا ندیدند یا اینکه بر فرض تسلیم شاید هوائے بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب
بلاد ایشان غالبا ابر دارد و در روزنامه نوشتن در ان عصر در میان اهل فرنگ متداول
نبوده و ایضا دلیل ما بر نبوت پیغمبر ما از چند وجه دیگرست اول اینکه احکام او همه بر طبق عقل
است و هوائے نفس در ان نیست و اثبات اینمعنے موقوف است بتفصیل مفصیل که در خود حوصله این
مختصر نیست دوم اینکه در کتب انبیاء سلف مانند توریه و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و دیگر
کتب که از او تعبیر نبوت هیلد مینمایند تصریح بنبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و
شرح ان نوشته ایم سوم انکه معجزات سابقه را از ان جناب نقل کرده اند مانند اینکه همیشه
در افتاب بری بر سرش سایه افگنده بود و سنگریزه در دست او تسبیح گفت و بعضے افاضل
گفته اند که تسبیح سنگریزه تعجب ندارد و نظر باینکه و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه فارق عادت
در استماع سنگریزه است با اهل مجلس و با هر که راه میرفت یکه و گردن ازاو بلند تر مینمود و از پشت سر

سید پس بیاد از پیش رو میدوید و هر گونه که مصلحت میفرمود باو بوی خبر از انجا رسیده می شد
بحدیکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا از ان کوچه گذشته و مگس و پشه بر جسد مبارکش نمی نشست
و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده
اند و درخت با او سخن میگفت و در هر موضع که پر مهم بود اثر پایش از انجا ظاهر میشد و اگر بر سنگ
صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دهانش بر چاه خشک
شده میریخت انچاه پر آب میشد و کور را بینا کرد و موائد بهشت برای او نازل شد و بدنش در
آفتاب سایه نداشت بلکه لباس او نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تحدید بهزار معجزه کرده اند
و باعتقاد اینفقیر زیاده از حصر است چه اینجا درج نبوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود
یک معجزه محسوب میشود پس ابر بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجملاً اگرچه بر فرض تسلیم
اینکه هریک از این معجزات باخبار احاد ما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تواتر معنوی
افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش
معلوم شد چهارم اینکه معجزات انحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
او از ائمه اطهار و معجزاتیکه از مراقد و مشاهد مشرفه اینان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر
هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از ان را من خود دیدم
و هر ساله در وقت جوذر رو نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بظهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب
معجزات پیغمبر ما باشند و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در حق امام زاده زراباد
و ثبوت این گونه کرامات بمشاهده است بالنسبه بعضی و بتواتر معنوی یعنی دوم است بالنسبه
ببعضی دیگر پنجم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و ان قرآن است که در دست
ماست و اعجاز ان از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز ان آیه بآیه بسبب اختلاف اشخاص بی نهایت
است انچه بسبب صفت است اول اینکه در نهایت بلاغت و جزالت و ملاحت و سلاست است
بحیثیتی که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بران می بود نمیفرمود که اگر شما
توانید مثل ان را بیاورید و ان را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
نمی نمود زیرا که منافی غرضش بود دوم اینکه در غایت ملاحت است سوم اینکه اسلوب غریبی
دارد چهارم اینکه شفا بخش [illegible] از دردهای ظاهری و باطنی پنجم اینکه مشتمل بر اخبار

[illegible] ششم انیکه در هر آیه ان قدر از علوم و احکام
مندرج است که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی باین اختصار بگوید و این قدر علم
[illegible] درج کند و این فقیر تفسیر تو شیخ را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و احکام
[illegible] آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در
هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد
هفتم انیکه استخارات مجربه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است هشتم انیکه تفالات چند
از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بوده شیشم از ادله انیکه پیغمبر امی بود یعنی نزد معلم
نرفته و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر اے بود
کتاب نخواند و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آئینه مردم تکذیب میکردند و می گفتند
که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با اینکه هیچکس باین خدشه نکرده با این بے سوادی و امی
بودن بیکدفعه اظهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علمائے
بیشمار در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدهم
صاحبان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر تائید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صمدانی مجملا نبوت خاتمی مآب در مرتبه
ظهور چنان هویداست که قابل بیان و با اینکه بر همان انرا
اثبات نمودن بلکه اجرا بر همان بر حقیت قرآن و نبوت
پیغمبر آخر الزمان مانند انستکه کسی شمعی را در روز
تا گرفته و را [illegible]

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
باذل افروشیدر رونق افزای دیهیم و کاه خدیو کیوان
خرگاه فلک درگاه فریدون و قیصر خدم کیقباد و فغفور
حشم نوشیروان حاتم خصال و اسکندر دارا جلال فرقان جود
و احسان و دیباچه بذل و امتنان طغرای کتاب عظمت و اجلال
ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و فرهنگ
و زیب افزای تاج و اورنگ و حصن حصین نصرت
و اقبال مروج دین و دولت و مقوم ملک
و ملت سر لوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داور
سلطان السلاطین العظام و الخواقین الفخام السلطان ابن السلطان
ابن السلطان و الخاقان ابن الخان ابن الخاقان السلطان
ناصر [illegible] اشنه [illegible] جمجاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه